تاریخ نو

و[illegible] میرزا

تاریخ نو

[illegible]

[illegible]

این کتاب نسخه اصلی و در دو جلد است [illegible]

[illegible]

دکتر [illegible]

تاریخ [illegible] میرزا

[redacted]

تاریخ نو

جهانگیر میرزا

تاریخ نو

موقعیکه اقبال [illegible]

چاپ [illegible] دکتر [illegible]

[illegible]

این کتاب نسخه اصلی و در [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

دکتر [illegible]

تاریخ جهانگیر میرزا



الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله الطاهرین

چون اثبات حوادث روزکار در دفاتر اخبار واثار امریست مرغوب برای انکه عبرتی ازکذشته در اینده حاصل اید وبصیرتی برای مطالعه نمایندکان حاصل اید لهذا این بندکان درکاه الهی ودعاکوی دولت پادشاهی امیرزاده جهانکیر میرزا خلف مرحمت پناه مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه رادرین تاریخ که ۱۲۶۷ سنه هجریست درقصبه تویسرکان من محال قلمرو همدان که بحکم پادشاه مرحوم محمد شاه طاب ثراه از ۱۲۵۱ سنه هجری متوقف است بخاطر فاتر رسید که وقایعی راکه از ۱۲۴۰ سنه هجری الی حال تحریر ازوقایعات برشته تحریر اورد که برخوانندکان ومطالعه نمایندکان تجربه حاصل اید وچون تاریخ معاصر سلطانی که از ابتدای دولت بهیه قاجاریه باشد واکثران ازاحوالات وکذارشات نایب السلطنه مرحوم است که درضمن سلطنت خاقان مغفور برشته تحریر کشیده شده است وازمحررات اقا عبدالرزاق بیک تبریزی

المسکن

المسکن من طایفه دنبلی میباشد تا سنه هزار و دویست وچهل و یک است ازان جهت این داعی دوام دولت پادشاهی ابتدای احوالات را از تاریخ هزار و دویست وچهل هجری کذاشته احوال ده سال اخر ازسلطنت خاقان مغفور راکه محتویست بر وقایعات کلیه ایران واتمام وقایع ایام سلطنت پادشاه مرحوم که مدت چهارده سال میباشد ووقایع اوایل زمان دولت این پادشاه کردون جاه ناصر الدوله والدین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه خلد الله ملکه بنحوی برشته تحریر میکشد که انشاء الله تعالی خوانندکان رابهجت افزاید ومطالعه نمایندکان رااز حوادث زمان اکاهی حاصل اید وچون عدد لفظ تاریخ نو مصادف باسال اختتام این کتاب امد مسمی بتاریخ نوکردید

ذکر ۱۲۴۰ سنه هجری که یکقرن از سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار منقضی شده بود وما بعدها

چون مملکت ایران بفر دولت پادشاه جهان محل امن وامان شد همسایکان قوی دست ازقوت بازوی این دولت ابد مدت درسرحدات کوشمال کلی یافته وازتطاول لشکرها که بدستیاری اشان خلافت اماده و مستعد شده بود ارام کرفتند ازانجمله دولت علیه روم بود که درسنوات سابقه درسرحد ارزنة الروم وبغداد بسرداری چپان اوغلی باصد هزار لشکر سواره وپیاده وپنجاه عراده توب بطرف سرحدات خوی وان شده تاب صدمات لشکر منصور خاقان مغفور رانیاورده شکست

کلی یافت از نایب السلطنه مرحوم و بر حله او یارشتافت و از طرف بغداد
نیز داود پاشا که حاکم بغداد بود سلیمان پاشای کهیار را با بیست هزار سوار
روانه طرف کرمانشاهان نموده از صدمات لشکر خاقانی بدست شاهزاده
مرحوم محمد علی میرزا حاکم کرمانشاهان شکست فاحش خورده و سلیمان
پاشا گرفتار و مغلول روانه دربار خاقانی شد و همچنین فتح خان افغان که از طرف
قندهار و کابل با پنجاه هزار سوار بهرات امده و روانه مملکت خراسان
بود بسرداری ذو الفقار خان سمنانی که در ظل رایت شجاع السلطنه حسنعلی
میرزا از طرف پادشاه مامور شده بود در مابین تربت و هرات بین الجانبین
مصاف عظیم دست داده گلوله تفنگ بدهان فتح خان خورده روانه دیار
عدم و مقتول امد و هم چنین گرگان واترک شخصی که خود را حضرت ایشان
لقب داده و ادعای کرامات و معجزات مینمود با سی چهل هزار سوار رو آورد
استراباد و از بخت مساعد پادشاهی بسعی و اهتمام شاهزاده محمد قلی میرزا
ملقب بملک ارا منکوب و مغلوب بل مقتول شد و بعد ازین که شما لها مصالحه
با دست نایب السلطنه طاب ثراه و از رته الروم بدستیاری عالیجاه مستوفی
الممالک میرزا محمد علی اشتیانی بطور دلخواه شده و سلطان مملکت روم در
مقام وداد و اتحاد برامده پا از دایره روی پس کشیده بود و هم چنین اسکندر
با ولیج امپراطور روس بمصالحه که در هزار و دویست و بیست و هفت شده
بود قانع و بارسال تحف و هدایا و فرستادن سفیران چرب زبان سازد و دوستی
را در مقام یکرنگی مینواخت و خاقان مغفور مملکت ایران را بمنصب هر یک

از

از شاهزادگان در ولایتی و مملکتی مضبوط فرموده بودند مملکت اذربایجان
بوجود نایب السلطنه طاب ثراه که در دار السلطنه تبریز بودند مزین شده
بود و سی هزار نفر لشکر نظام از سرباز و توپچی دران سرحد از اهل
اذربایجان مشغول خدمت بودند هم چنین سرحدات کردستان و کرمانشاهان
بسعی و اهتمام شاهزاده محمد علی میرزا ملقب بحشمت الدوله مفوض از لشکر
نظام و غیره مرتب شده بود و درین تاریخ حکومت انجا بولد او محمد حسین میرزا
مفوض بود قوام و استحکام پذیرفته بود و هم چنین دار المرز و کنار فریضه و
مازندران بلشکرهای مازندران و قراجوقا بحکومت شاهزاده محمد قلی میرزا
ملقب بملک ارا محفوظ امده بود و هم چنین مملکت خراسان و کرمان و فارس
که در دست حسنعلی میرزا ملقب بشجاع السلطنه و حسینعلی میرزا ملقب بفرمانفرما
و عباسقلی میرزا پسر ابراهیم خان قاجار که در کرمان بود نسق و منتظم امده بود
خاقان مغفور در دار الخلافه طهران بفر سکندری و شوکت سنجر مشغول حکمرانی
و فرمانروائی بودند و چند سال بود که رای پادشاهان چنان اقتضا مینمود
که در اواسط جوزا از مقر خلافت حرکت بچمن سلطانیه مینمودند و تابستان را
دران چمن بهشت ائین بسر برده باحضار لشکرهای اطراف و شاهزادگان
و حکام فرمان میدادند و چنان انجمنی در هر سال دران چمن از اعیان و
بزرگان   و اهل سوق و رعیت حاصل می امد که در کمتر عصری از اعصار
چنان اجتماع حاصل میشده و خاقان مغفور بعرض لشکریان و دادخواهی
رعایای مملکت ایران در مدت توقف ایام انسامان می پرداختند و بعیش

و سرور مشغولی نموده مقر سلطنت عود می فرمودند و دران چند سال که
ان قانون مستمر امد ازین نزول و ارتحال قوام کلی در امورات ملک و ملت
پیدا شده و ضعف سایر دول نسبت باین دولت قوی بنیاد در نظر
ارباب هوش و خرد ظاهر و هویدا
ذوی الاحتشام قبه و دربند و شیروان و بادکوبه و شکی و سالیان و گنجه
و قراباغ و طوالش و لنکران و ولات گرجستان و اعیان داغستانات
که در مصالحه با روس امپراطور سابقه و بمبنای مصالحه که برین اصل قرار
یافته بود که بزبان روسی اسطاطاس کواپرزندم که ترجمه ان بعبارت
فارسی چنین است که انچه در دست تست دست تو و انچه در دست
من است در دست من در دست کفره فجره روسیه مانده بودند و بعضی
از اعیان را که طاقت مهاجرت بود مثل سلطان احمد خان قبه ولد شیخعلیخان
و مصطفی خاقان شیروانی و حسینقلی خان بادکوبه و مهدیخان ولد ابراهیم
خان حاکم خلیل خان قراباغی و اقرلوخان گنجه و اسکندر میرزا ولد ارکلی
خان والی ولایت داغستان و سلیم خان حاکم شکی که سابق برین در ایام
جنگ و نزاع بتوهمات بیجا که ازین دولت ابدمدت کرده بودند و پشت
بدولت ابدمدت و روی بنکبت و نکال نموده هر یک فوجی از لشکر روس را
بولایت خود برده بر رعایای اسلام و برجان و مال خود مسلط نموده بودند
از رفتارهای ناهنجار که مشاهده نموده بودند پریشان و پشیمان شده مهاجرت
اختیار نموده در سنوات سابقه روی باین دولت علیه اورده بودند و حضرت

نایب

نایب السلطنه العلیه باذن و اجازه پادشاه جهان هریک از ایشان
باکسان و توابع خود در ولایت قریبه بولایات ایشان جای کرد و ساوری
و سیورغال مرحمت فرموده بودند و نظر بمصالحه که با دولت روس
درمیان بود از تعرض ولایات یکدیگر خودداری مینمودند ولیک همیشه
درفکر اسباب جوئی بودند چون مملکت ایروان
از طرف پادشاه جهان سپرده حسین خان که از قاجاریه قزوین و از خدمتگاران
قدیم و از مرتبه غلامی برتبه سرداری رسیده بود مفوض شده در سنوات
جدال که فیمابین دولت علیه ایران و روس برقرار بود سردار مذکور مداخل
مملکت مزبور را بمخارج لشکرکشی انسامان در نزد امنای دولت علیه قلمداد
مینمود درین سنوات که مصالحه فیمابین دولتین برقرار شده بود و رعایای
طرفین در امن و اسایش مشغول زراعت و فلاحت بودند بتوهم اینکه
مبادا کارگذاران نایب السلطنه علیه که در تبریز مشغول خدمات دیوانیه
از مداخل مملکت ایروان که متجاوز از دویست هزار تومان نقد و جنسا
میباشد مستحضر امده مطالبه مخارج از انموده بر وفق قانون دولت بزیاده
کم ان رجوع نمایند چنانکه در سنوات سابقه نیز بهمین خیال افتاده انگیز فتنه
میان دولت ایران و روم نموده کار بنزاع و جدال قوی کشیده اگرچه پیروزی
دولت بیزوال و یاری خداوند متعال غلب برای دولت روزافزون
حاصل شد ولیکن سردار مذکور دران سنوات بفراغت هرچه تمامتر گریبان
خودرا از چنگ محاسبین دیوانی و ازین طور مطالبات خلاصی داده بود و

چون مصالحه فیمابین دولت روم و ایران واقع شده و سردار مزبور با رنجال بابتی
افتاده طالب انگیز فتنه و آشوب میبود تا بازا امنای دولت علیه را کاری دیگر پیش آید
از رسیدن بامورات او غافل باشند بهانه جوئی پیش گرفته چون تعیین حد و فیمابین
دولتین بهمان کلمه سابقه که مرقوم امد مجمل و مهمل مانده بود سردار مذکور از طرف ایروان
که بگرجستان متصل است زمینی را که در هشت فرسخی ایروان است و مشهور است
بکتی یعنی افتاب رو اغتشاش قرار داده و چنان بدولت علیه مینمود که آن
قطعه زمین مرتع ایلات دولت علیه ایران باشد و ایلات گرجستان بخلاف
حساب انجا امده قشلاق میشی مینامند و این زمین در عرض نیم فرسخ و در طول
دو فرسخ میبود و چون مهدیخان قراباغی که همشیره اش در سلک ازدواج خاقان
مغفور برقرار بود در قصبه گرگر متصل بولایت قرباغ است و از محال قرباغ و آن
محال مقری و چهند رچائی در دست امنای این دولت بود چنان بدولت علیه
مینمودند که از دولت روس تعدی شده محال قپان چائی و گروس و خزرک
بقانون مصالحه بایست در دست امنای این دولت باشد و امنای ان دولت
برخلاف حساب انجا دخل کرده اند انکه ابراهیم خان
بادکوبه که از نوکرهای حسینقلی خان بادکوبه و در جنگ سابق سی سیانوف سردار
روس مشهور و در ایران بایش بحر که در کنار قلعه بادکوبه بضرب گلوله او
مقتول شده و سر او را بریده بخدمت خاقان مغفور برده قریب باین تاریخ
در ولایت اردبیل حاکم و حسینقلی خان بادکوبه نیز در ولایت اردبیل جای
داشت او نیز در سرحد اردبیل و طوالش در باب محال اوجارود و قصبه

گرمی

گرمی در خدمت امنای دولت علیه ایران گفتگو مینمود و تصرف دولت
روس را دران محال و دران قصبه بخلاف حساب وانمود میکرد
خوانین مهاجر در خدمت نایب السلطنه علیه یک دو سال بود گفتگوی
نقض عهد را با روس در میان اورده بودند و این نحو امورات در نظر نایب
السلطنه علیه اسباب نقض عهد از انطرف وانمود میکردند و از انجا که نایب
السلطنه مرحوم از احوال دولت روس که بعد از شکست دادن بناپارت
مشهور بناپلیون استقلال امپراطور در ولایت محروسه خود مستحضر و
از کثرت جنود و نظام او واقف بودند اصلا باین قسم حکایات التفات
نمیفرمودند و در مقام اظهار این نوع مطالب در خدمت خاقان مغفور
نمی امدند خوانین مهاجر که از ولایت خود دور شده بودند و حسین خان سردار
بعلتی که مذکور شد در جنب و این نوع امورات را که در سرحد واقع می شد
بنوعهای دیگر در نظر خاقان جلوه میدادند و انگیز فتنه کرده عرایض از
زبان رعایای اسلام که دران طرف اب ارس و کر بودند ساخته بخدمت
نایب السلطنه و بخدمت خاقان مغفور و بخدمت علما و مجتهدین بلاد اذربایجان
و عراق عجم و عراق عرب می فرستادند مضمون عرایض انکه بر جمیع اسلام
و اسلامیان چه از علما و مجتهدین ارباب حکم و سلاطین بخصوص بر پادشاه
اسلام لازم است که بیضه اسلام را محفوظ نموده راضی بتسلط کفار بر
و مال و جان مسلمان نباشند و خود رعایای انطرف و خوانین متعهد میشدند
که بمحض حرکت پادشاه اسلام علمای اعلام اهل بلد دفع کفاران بلد را کرده

باسهل وجهی ممالک اسلام را بتصرف پادشاه اورند نایب السلطنه علیه
از مآل بینی ودولت خواهی در یک دو سال سابق که خاقان مغفور
ایشان را از تبریز بسلطانیه احضار فرموده بودند درباب تعدیات دولت
روس در سرحدات وتعهدات خوانین وعرایض رعایای ولایات مذکوره
فرمایشات فرموده بودند نایب السلطنه سخنهای مصلحانه بعرض رسانده
درباب تعدیات سرحد بخصوص درباب گکنی وایروان که حسینخان سردار
در نظر خاقان مغفور چنان جلوه داده بود که اگر دست رود محافظت قلعه ایروان
مقدور ومیسور نخواهد بود تعهدات نموده بودند باین جهت نایب السلطنه
بیرملوف که سردار اعظم وصاحب اختیار از طرف پادشاه روس در شهر
تفلیس نشسته بود اظهار داشته که مهندس امین از طرف دولت علیه روس
تعیین شود ازینطرف نیز مهندسان بتعیین شده سرحدات را از تفلیس تا
لنکران وطالش وکنار دریای خضر وجب بوجب تعیین وتشخیص نموده امنای
دولتین نوشته بهم سازند که باعث استحکام مودت شده تعدی ننمایند
ورفع مایقال شود از طرف روس ینارال بزرگ کاردان واز طرف نایب
السلطنه مرحوم محمد باقرخان پسر پیرقلیخان قاجار که در انوقت بمنصب امیر
نظامی اذربایجان سرافراز بود مهندسین کامل مامور بانجام این خدمت شدند
اشوب طلبان سرحدنشین در چنین اوقات باظهار دولت خواهی سخنهای
بیدولتانه میگویند وتعینات دور از کار میجویند که مآل ان منجر بنزاع و
جدال میشود نایب السلطنه نظر باین کیفیات که مبادا نزاعی حادث شود اگرچه

نظام

نظام فوج فوج از سرحد طوالش تا سرحد ایروان بمقتضای هر مکان تعیین
فرموده بودند واز طرف سردار روس نیز بهمین ملاحظه وبهمین قانون لشکرهای
نظام نشسته بودند نایب السلطنه مرحوم برای اظهار این مطلب که خواهش این
تعیین در سرحدات برای بهانه گیری نزاع وجدال نیست بلکه برای قوام دوستی
ووداد مهیا شد از دار السلطنه تبریز بعزم شکار با جمعی از خواص حرکت فرموده
تا کنار قلعه عباس اباد که در انطرف ارس در کنار رودخانه واز بنای خود ان
حضرت بود ومحمد باقرخان امیر نظام نیز که دران اوقات با مهندسین در انجا
بودند روانه شده وینارال روس را که در مقابل امیر نظام نشسته بود احضار
وبدعوت ومهمانی سرافراز فرمودند واین دعاگوی دولت پادشاهی نیز
همرکاب شاهزادگان مزبور بود نایب السلطنه مرحوم بعد از ورود بکنار اب
ارس وامدن ینارال روس بزرگ طوی داده واظهار التفات بینارال
فرمودند وسخنان مصلحانه وحکمت امیز بیان نمودند بعد از مرخصی ینارال همه جا
شکارکنان در کنار ارس تا پل خدا افرین که در محال قراجه داغ وبرودخانه
ارس بسته بود وبنیان ان از سنگ بقدرت افریدگار جهان از میان آب
بالا امده تشریف فرما شدند ودر انجا نیز ینارال مهدوف را که حاکم قراباغ ومتحفظ
انسرحدات بود بخواهش دوستانه احضار واو نیز با دو هزار صالدات
روس وپانصد سوار نظام وهزار نفر سوار قراباغی وگنجه از پل عبور کرده بخدمت
نایب السلطنه مرحوم رسیده سه روز اورا با جمیع صالدات وسواره مهمانی
داده وخلعتها ونشانها مرحمت فرموده از وخامت فتنه واشوب تحذیر

فرموده و میل خود را در استقامت مصالحه و استحکام بنیان قواعد دوستی اظهار
فرمودند و نصیحتهای نمودند و مرخص داشتند و خود از راه قراچه داغ روانهٔ
دار السلطنه تبریز شدند حضرات مفسدین چه از سردار ایروان چه از خوانین چهار
و چه از امنای دولت علیه که در خدمت از نایب السلطنه مرحوم سر میزد در نظر
خاقان مغفور بطریقی جلوه میدادند که گویا نایب السلطنه مرحوم را با امپراطور
صداقتی دیگر در میان است که مثمر ضرر دولتی العیاذ بالله خواهد بود و در زمستان
این سال بعد از معاودت نایب السلطنه از سلطانیه از رای امنای علیه
و اراده خاقان مغفور بر منازعه و مجادله با پادشاه روس نایب السلطنه باحتیاط
سرحد داری و ملاحظه ذخایر و عساکر و انضباط قلاع سرحدات و عزم شکار
روانه محال کوردشت قراچه داغ شده بعد از ملاحظه قلعه کوردشت و ساختن
بروج مستحکمه در بالای کوههای مقری روانه اردوباد و قلعه نظاره که در بالای قصبه
اردوباد واقع است و مشرف بیا شد استحکام داده و از انجا روانه نخجوان
و اینداعا گوی دولت شاهی با امیرزاده بهرام میرزا و امیرزاده فریدون
میرزا از ملتزمین رکاب نایب السلطنه مرحوم بودیم و از نخجوان بقلعه عباس آباد
که سه فرسخی نخجوان است تشریف برده بعد از انتظام امور توپخانه و قورخانه و ذخیره
مایحتاج و استمالت تفنگچیان دماوندی که هزار نفر بودند و بسرکردگی عبد الله
خان پسر اشرف خان دماوندی از طرف خاقان مغفور مستحفظ انجا بودند روانهٔ
ایروان شدند و قبل از ورود ایروان از ارس عبور نموده و در قریه ارلی که
سابق برین حکم بچند دست عمارت فرموده تشریف برده این قریه قریب بولایات

بایزید

بایزید میباشد که از ولایات روم میباشد و در این کوههای این قریه شکار
میش و قوچ بهم میرسد که از شمار و حساب بیرون است و در دامنه کوه آقری
واقعست که از جبال عظیمه است و در انجا چند روزی مشغول بعیش و نشاط
و شکار شده باز از ارس عبور فرموده و بقلعه سردار اباد تشریف اوردند
و این سردار اباد قلعه ایست که حسین خان سردار احداث کرده است
و قریب بهفت فرسخی ایروان و نهری از رودخانه ارس احداث کرده
بصحرای سردار اباد جاری ساخته و در ایام منازعه دولت علیه ایران و
روم ارامنه بسیار از رعایای بایزید و بادین و قارص واخته کوچانیده
بمیان ان قلعه اورده سکنی داده است و دران زمان که نایب السلطنه مرحوم
وارد ان مکان شده قریب پانصد جفت از کتان وغیره در میان ان قلعه
مشغول بزراعت بودند قلعه بسیار مستحکم ساخته شده بود نایب السلطنه مرحوم
استحکام ان قلعه را نپسندیده میفرمودند با وجود قلعه ایروان این قلعه باین
استحکام ضرور نبود مقتضی صلاح دولت نیست و بالاخره مضمون ارباب الدول
علیهم ظاهر گردید چنانکه از سیاق کلام اینده معلوم خواهد شد و از انجا
کوچ فرموده بتماشای کلیسا که در سه فرسخی قلعه و شهر ایروان است تشریف
بردند و این کلیسائی است که معتقد ارامنه و نصاری انستکه حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام بسه روز بعد از رفع نزول باین زمین فرموده اند
و بعد از بیت المقدس معبدی عظیمتر ازین معبد برای ملت نصاری در هیچ
مکان نیست و این کلیسا سیصد سال بعد از رفع عیسی ساخته شده است

که حال هزار و پانصد سال متجاوز است و چنان حجاری و وصالی نموده اندکه
گویا درین مدت مدید فتوری باین بنیان راه نیافته است و علمای بزرگ
نصاری از رهبانان و قسیسان دران کلیسا مقام دارند از نذر و نیاز در
این سنوات بانجا آورند که از حساب بیرون است صور پیغمبران و
حواریون و صورت حضرت عیسی و مریم بنوعی در انجا کمر نقش کرده اند که هیچ
مثل از آن میتوان تصویر نمود و چندان اسباب زینت از طلا و مرصع
آلات بخصوص خواجهای مکلل بالماس بنظر آمد که خیرگی در ابصار و انظار حاصل
شد و عمل ساختن موم کافوری در میان کارکنان انجا بود و معمول میداشتند
بعد از سه روز اقامت و تماشای امکان روانه قلعه ایروان شدند بعد
از ورود بقلعه حسین خان سردار تمارض نموده از رسیدن خدمت نایب
السلطنه بعذر مرض درد پا متعذر و متقاعد شد نایب السلطنه استشعار توهم
او را نموده نظر بصلاح دولت استمالت خاطر او را فرموده در ضمن طرق التماسات
صبیه او را نامزد امیرزاده مصطفی قلی میرزا فرمودند و قلعه ایروان از متانت
و استحکام مکان محتاج بتوصیف و بیان نیست و از کثرت ذخیره و ادوقه و
جبه خانه و قورخانه که قدیما و جدیدا در انجا موجود شده هرچه نویسند کم نوشته است
بعد از ملاحظه و اطمینان از قلعه ایروان روانه و از معبر جلفا از رودخانه ارس
عبور فرموده بمحال کجلر من تومان نخجوان نزول اجلال فرمودند و محال مزبوره
مشحون بشکار بسیار و در دو منزلی شهر خوی واقع است و نایب السلطنه
عمارت در انجا و حمام برای نزول ساخته اند بعد از ورود بانجا توقف دو شب

روز

روز میرزا انبور کرکرگه از مصلحت گذاران دولت روس و در دار السلطنه
تبریز اقامت داشت وارد منزل مذکور شد تعزیت مرگ امپراطور روس
الکسندر پاولیچ را داده و زبان تهنیت جلوس قسطنطین برادر کوچکتر الکسندر
گشاده نایب السلطنه بعد از استماع این اخبار عازم و روانه خوی شدند
و بعد از بیست روز باز میرزای مسطور اذن شرفیابی حضور خواسته حکایت
استعفای قسطنطین و تهنیت جلوس امپراطور اعظم نکلای پاولیچ را داد
و ازین اخبار چنان مستفاد میشد که گویا در دولت روس تزلزلی بهم رسیده
بجهت غرابت اجمالی ازین حکایت بیان میشود الکسندر پاولیچ اولاد
نداشت و بقاعده روس برادر کهتر ازاو قسطنطین ولیعهد بود این قسطنطین
مایل بزنی متهمه غیر نجیبه میشود که بقانون آن دولت از اولاد آن قسم زنان برتبه
سلطانی سزاوار نمیشوند قسطنطین نظر بمیلی که داشت خواستن آن زن را بعقد خود
در آورد و همسر خود کرده اند الکسندر پاولیچ بتوسط مادر خود ببرادر اعلام نموده
که اگر این زن را بعقد خود در آوری منافی منصب ولیعهدی این دولت است یا باید
از این زن برداری یا بعزل از ولیعهدی خط سپاری قسطنطین از غایت
محبت با آن زن خط عزل خود را از ولیعهدی بمادر سپرده درین وقت الکسندر پاولیچ
وفات یافت اکثر اهالی روس که ازین حکایت آگاهی نداشتند دل بر سلطنت او
نهاده بعضی دیگر از خواص که مخبر بودند بخدمت نکلای پاولیچ برادر کوچکتر شتافته
او را امپراطور دانسته چند روزی این قیل و قال در دار السلطنه پطربورغ
برپا میان هواخواهان طرفین کار از مقاوله بمقاتله انجامید در میدان پطربورغ

اغاز انداختن توب و تفنگ کرده جمع کثیر کشته شد درین بین مادر قسطنطین
اورا احضار کرده خطا اورا اظهار کرده و قسطنطین تمکین سلطنت برادر را
نموده بخدمت او شتافت و بمیان لشکریان هواخواه خود امده اظهار
خدمتگذاری کرده ایشان را ازین معامله مانع امد و سلطنت بران پادشاه
که حالتحریر صاحب اختیار ممالک روس است مقرر شد درین تاریخ امیرخان
سردار قاجار حاکم مملکت خوی بود نایب السلطنه مرحوم ولد او نصرالله میرزا
را که به پیوند مصاهرت این دولت سرافراز فرموده بودند بخواهش سردار مزبور
انجام و اتمام این امر را درین وقت مقرر داشتند و قریب بدو ماه ایام توقف
خوی بطول کشید از انجائی که همت مرحوم نایب السلطنه بتربیت اولاد خود مصروف
بود تا انیزمان قریب بدو سه ماه که امیرزاده بهرام میرزا و این داعی
دوام دولت پادشاهی و امیرزاده فریدون میرزا که درین سفر ملتزمین
رکاب بودیم از درس و مشق بیگانه شده و هیچیک از سن شانزده متجاوز
نداشتیم حکم مطاع صادر شده که معلمی مهذب الاخلاق را سردار مزبور پیدا
نموده بعد از عرض و قبول مشغول بتدریس ما دام توقف خوی اید چون در
ایام حیات خود حاجی میرزا اقاسی ماکوئی را که بعد از فراغت از تحصیل
کربلای معلی بخدمت حاجی ملا عبدالصمد همدانی رسیده و بعد از قتل حاجی مزبور
در فتنه وهابی در کربلای معلی عیال حاجی را برداشته بهمدان امده بود و بعد از
سلک ملائی ارادت بحاجی مشار الیه پیدا کرده خود را در طریقه سیر و
سلوک و معرفت قطب دهر میدانست از همدان با گیسوان پریشان بهیات

درویشی

درویشان و در لباس ایشان وارد تبریز شده و در طریقی بطریقی میرزا بزرگ قایم
مقام برخورده بود و میرزا بزرگ مردی کامل اخلاق بوده و با هر طایفه انسی
داشته اورا بمنزل برده با او طریق محبت پیش گرفته و از لباس درویشی اورا
بلباس ملائی دراورده و تکلیف تربیت میرزا موسی خان را نمود حاجی نیز
قبول این معنی را کرده مشغول تدریس بود گاهی بخدمت نایب السلطنه بتوسط
میرزا بزرگ میرسید و فی الجمله معروف بود بعد از وفات میرزا بزرگ وقوع
نزاع در میان برادران میرزا ابوالقاسم و میرزا موسی خان و پسران میرزا
بزرگ در منصب وزارت و تسلط میرزا ابوالقاسم ولد ارشد او باکسان
میرزا موسی نقار ورزیده و مایه ترغیب و تحریص میرزا موسی خان در امر وزارت
حاجی مزبور را دانسته و بدستیاری حاجی علی عسکر خواجه بسبب علاقه که حاجی
مزبور را در قریتین کردس و قرااقاج من محال زرب تبریز بند کرده بود سیصد
تومان مال دیوان بر حاجی باقی نویسانیده و محصل مطالبه بر او گماشته بود
چون امیرخان قاجار از امرای بزرگ و خال نایب السلطنه مرحوم بود و حکومت
خوی سرافراز و با میرزا ابوالقاسم قایم مقام در کمال بی صفائی میبود حاجی
مشار الیه خود را از چنگ محصل گریزانیده بخوی رفته بود و بخدمت سردار
رسیده بود یکدو سال بود که در ان ولایت میبود درین وقت که نایب السلطنه
مرحوم بسردار حکم بتعیین معلمی فرمود سردار حاجی مشار الیه را معروض
خاطر مبارک ساخت و بجهت معرفت سابقه قبول این معنی را فرموده
دران اوقات مشغول بتدریس و تعلیم امیرزادگان ملتزمین رکاب گردید

و علاوه مواجب مرحمت شده در سلک معلمان برقرار آمد حکایت از عجایب
کردش روزکار انکه حاجی میرزا اقاسی که مالک دو قریه ویت مطالبه دیوانی
ان دو قریه را از ولایت بولاتی از دست محصل دیوانی میکریخت و عاکوی
دولت پادشاهی در سنه هزار و دویست و شصت و چهار بعد از فوت
پادشاه مرحوم بدار الخلافه باستان بوسی پادشاه جهان رفته بود در منزل
جناب اتابک اعظم کفتکوی دهات میرزا اقاسی شد از حاجی میرزا مسعود
انصاری کمیت دهات و املاک میرزا اقاسی پرسیده تقریر نمود که یکهزار
و یکصد و هفده پارچه ملک از قرا و مزارع و قنوات و متعلقات موافق
قبالجات و افراد دفتر جزو بجز و در تحت تملک حاجی درامده است عجبتر از
انکه سؤال و جواب در وقتی بود و بعد از انجام دستی و انضباط امور
قلعه خوی روانه دار السلطنه تبریز شدند و در بهار این سال که سنه ۱۲۴۱ هجری
بود خاقان مغفور باز در سلطانیه نزول فرموده رونق فرمای نظام ممالک شده
از هر طرف عساکر بیشمار در اردوی پادشاهی جمع امده و نایب السلطنه
مرحوم را نیز از تبریز احضار فرموده نظر بمقدمات سابقه علامة العلمائی
مجتهد العصر و الزمانی جناب اقا سید محمد مرحوم که مستغنی از تعریف و
توصیف میباشد از کربلای معلا با سایر علما و فضلای عراق عرب بعزم
رزم دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور بایکار بفتوای عقل و
شرع روانه عراق عجم شدند و جمیع علمای عراق و اذربایجان کلا مثل
جناب اقا عبد الحسین و جناب مجتهد العصر و الزمانی ملا احمد نراقی رحمهما الله

وجناب

و جناب ملا محمد تقی قزوینی و جناب میرزا یوسف تبریزی و میرزا احمد تبریزی و
سایر علما و فضلا و سادات را کلا درین عزم شریک ساخته و امنای
دولت شاهی نیز بعلتهای سابقه پنهانی که ظاهرا اصلاح دولت مینمود
تقویت فتوی علما را در خدمت خاقان مغفور ذکر مینمودند بهیچوجه صلاح در این
جنگ و جدال نمیدیدند و در خدمت خاقان مغفور تمکین این عمل را نمینمود
امنای دولت شاهی مثل عبد الله خان امین الدوله و سایرین در خدمت
علما و مجتهدین از طرف نایب السلطنه مرحوم بطورهای دیگر حرف میزدند و علما
و مجتهدین را وا داشتند که فتوی برین نوع صادر میشد که هر که برین مصلحت
و برین جنگ انکاری از جمله کفار و ملحدین میباشد نایب السلطنه مرحوم ازین
خیال اگاه شد و اجماع خواص و عوام را مشاهده نمود علاوه برین خاقان مغفور
نیز تصریحات درین باب فرمودند و نایب السلطنه مرحوم الا انجائی که جایز در
راه دین و دولت توقف نموده بودند و رضای خاقان مغفور را بر همه امور
ترجیح میدادند لابد تمکین این مسئله را نمودند و جز تمکین و تسلیم چاره نمودند
و چون فرستادگان دولت روس که در دار السلطنه تبریز می‌نشستند و
یک دو سال بود که از این نوع سخنها بمیان افتاده درین نزدیکیها هم که
امپراطور روس وفات یافته بود مستشعر بودند که دولت علیه ایران
در مقام نزاع و جدال خواهند بود و ادعای ولایت اسلام را که در تصرف
ایشان است خواهند نمود و بدولت خود این نوع حکایات را معلوم
ساخته بودند موافق قانون دولتی نیز در دوستی ان بود که سفیری از طرف

این دولت علیه برای تعزیت گذشته و تهنیت امپراطور نشسته روان شود
و بسبب اینگونه امورات بعهده تعویق افتاده این تعویق نیز علامتی برای
نزاع و جدال مینمود با وجود این تعویق امپراطور روس که درین وقت قریب
بسن بیست سالگی بود خود را در مقام فرزندی خاقان مغفور نامیده پرنس
منچکوف را که از اعاظم دولت روس بود بسفارت فرستاده و کلمات منزی
دوستانه نموده بود و تحف و هدایا ارسال داشته بعد از ورود سفیر بسرحد
و اعلام سرحدداران بدولت علیه چون هنوز عزم رزم تصمیم نیافته بود
و مصلحت کل منعقد نشده بود اذن آمدن او را باردوی همایون مرحمت
فرموده بودند او نیز درین اوقات بسلطانیه وارد شده بود و هنوز بشرف
آستان بوسی مشرف نشده بود و ازین اجتماع کل مستحضر شده و بسیار در
مقام اتحاد و دوستی برآمده و بامنای دولت سخنهای شیرین و نکات رنگین
میگفت این دعاگوی دولت شاهی از نایب السلطنه استماع نمود که
سفیر مزبور متعهد واگذشتن مملکت طالش و مغان تا کنار سالیان و قزل
آغاج شده بود ازین زمینها تهاون در دولت روس امنای این دولت
علیه استنباط مینمودند و بالاخره سفیر مذکور را بعد از انعقاد مصلحت کل
بر جنگ و نزاع رخصت داده بدون شرفیابی حضور پادشاهی با بار بسته
تحف و هدایا روانه داشتند و در اینجا حکایتی شیرین بود که گذشتن از آن را
انصاف ندانست و برای بعضی از مطالعه کنندگان نیز استبصاری باشد
حکایت شخصی را از اهل قلم و از ولایت انجدان با جمعی مهماندار سفیر مزبور

نمودند

نمودند که او صحیح و سالما از خاک ایران بخاک روس رسانده اید دعاگوی دولت
شاهی در وقتی که لشکر روس غلبه کرده تا اردبیل آمده بودند چه از خود سردارهای
آنها استماع نمود و چه از کسانیکه در قصبه دهخوارقان از سردارهای دولت روس
شنیده بود که بطور کلی میگفتند و از زبان سفیر رفتار مهماندار مزبور که در منازل
با او نموده بوده بیان میکردند از انجمله بیان نمودند که در منزل میانج مهماندار مزبور
در بین راه که با سفیر مذکور میرفت کاغذی سربسته بدست یکی از ملازمان خود داده
بود که در حضور سفیر مزبور کاغذ را بدست مهماندار بدهند و چنان نمایند که حکمی است
از دولت پادشاهی رسیده است سفیر میگفته است که بعد از رسیدن کاغذ
و مطالعه مهماندار مزبور سر خود را می‌جنبانید و دستها را بهم میمالید و اظهار تأسف
و تحسر مینمود سفیر مزبور میگفته که چندان ازین حرکات بفعل آورد که مرا واهمه گرفت
و بترجمان گفتم از مهماندار بپرس که چه واقع شده مهماندار جواب داده بود که
بعد از ورود بمنزل معلوم میشود و انگشت سبابه خود را بطور کشش زیر حلق برده بود
بیچاره سفیر در احوالات خود حیران مانده میگفته دیدم که مهماندار ترجمان را بکناری
کشیده و باو گفته است که در عرض راه حکم بمن رسیده و مامور شده ام که سفیر
مزبور را تلف نمایم و در هر منزل که صلاح دانم او را مقتول نموده نگذارم بسلامت
بخاک روس رفته اخبار ایران را برساند سفیر مزبور میگوید که بکمال وحشت
افتاده در غایت خوف بمنزل رسیدیم و درین منزل منتظر صدمه و قتل نشستیم که
ناگاه قدری از شب گذشته دیدیم که چند نفر پوستینها را وارونه پوشیده و شمشیر
از بالای پوستین بسته بعضی آرد و بعضی زغال و بعضی گل سرخ بسر و صورت

خود مالیده و هر یک دم روباه و شغال بر کله کلاه خود بند کرده و زنکولها نیز آویزان
نموده با شمشیرهای کشیده بمیان منزل آمدند و مهماندار مزبور از عقب سر ایستاده
ترجمان میگوید این اشخاص قانون است که باین هیأت بمنصب میرغضبی پادشاه
ایران مشغولی مینمایند و چون حکم شده سفیر را بقتل رسانند مینمایند که در همین
منزل سفیر را مقتول نمایند اگر هزار باجقلو من بدهند یکدو سه منزل مهلت داده
ایشان را مانع میشوم در آنشب مبالغی باسم رشوه گرفته و در هر دو سه منزل
ازین نوع اداهای لغو برای اخذ و جر بعمل میاورد است پرنس مزبور میگفته است
که شش هزار باجقلوی نقد و قریب بچهار هزار تومان جنس برای مخارج خود و تحفه
برای پادشاه همراه داشتیم مهماندار مزبور از ما بازیافت نموده و در آخر منزل
معلوم شد که اینهمه انگیخته خود بوده دخلی بدولت علیه نداشته القصه بعد از عزم و
تصمیم رزم دولت روس خاقان مغفور نایب السلطنه مرحوم را نوازشات
بسیار نموده و فرامین مطاعه باسم خوانین مهاجر و میرحسن خان طالش پسر میر
مصطفی خان که در طالش توقف داشت و در جزو عریضه نگاری کرده دولتخواهی نموده
بود صادر شد مضمون احکام آنکه هر یک از خوانین مذکور خود را صاحب اختیار
ولایات خود دانسته در ممالک خود شوند و برای تقویت هر یک فوجی از لشکریان
منصور را مامور فرمودند که بهمراهی خوانین مزبور روانه شده ایشان را در آن ممالک
منصوب نمایند از انجمله سلیمان خان سرتیپ کیلک را با دو فوج شقاقی ایشان را
در آن ممالک منصوب نمایند از افواج نظام بسرداری سهراب خان گرجی
مامور فرمودند که از اردبیل بطالش رفته و صوابدید میرحسن خان نظام طالش و

لنکر

لنکران سامان قلعه لنکران را از دست دولت روس انتزاع نموده
بعد از اتمام کار قلعه باردوی شیخعلی میرزا الملقب بشیخ الملوک ملحق شوند و شاهزاده
شیخ الملوک را که از فرزندان صلبی خاقان مغفور بود و حاکم ملایر و تویسرکان
با فوج نظام ملایر و دو فوج دیگر از افواج عراقی و هشت عراده توپ و چهار هزار
سوار از لشکریان خاصه مامور فرمودند که از راه مغان روانه شده و مصطفی
خان شیروانی را در شیروان و حسن خان و حاجی خان ولدان سلیمان خان
حاکم شکی را که خود وفات یافته بود در ولایت شکی و سلطان احمد قبه را
در ولایت قبه و دربند و حسین خان بادکوبه در ولایت بادکوبه مستقل نموده
و مقوی ایشان باشند و حاجی محمد قراگوزلو را که ریش سفیدی کامل و از نوکرهای
قدیم نایب السلطنه مرحوم بود بمصلحت گذاری در خدمت شاهزاده
تعیین فرمودند و بحسین خان سردار حکم مطاع صادر شد که اسکندر میرزای
والی را برداشته روانه ممالک گرجستان شوند و قلعه لری که در محال پنبک
گل گذار محالات گرجستان و در سر راه تفلیس است از دست لشکر
روس گرفته روانه تفلیس شدند و نایب السلطنه مرحوم را مامور فرمودند که
با لشکرهای آذربایجان بقراباغ رفته قلعه شوشی را از دست گماشتگان
دولت گرفته بمهدیخان بسپارند و همچنین قلعه گنجه را گرفته با قرلو خان بسپارند
و بجمیع شاهزادگان و سرداران سپرده شد که اردوی نایب السلطنه را
چون نقطه در وسط دایره دانسته و از فرمان و صلاح ایشان تجاوز ننمایند
و علمای بلاد که در اردوی همایون جمع شده بودند آقا سید محمد مرحوم و صلی

وفضلا روانه آذربایجان و در هر اردو مقرر شد که بعد از گذشتن جمیع عساکر
مأموره از رودخانه ارس وکر از سلطانیه باهستگی در حرکت آمده از راه خلخال
باردبیل نزول فرمایند و بعد ازین گنکاش و اصدار فرامین نایب السلطنه مرحوم
از سلطانیه مرخص شده روانه دار السلطنه تبریز شد و شاه مرحوم محمد شاه را
که دران اوقات در مملکت همدان فرمان روا بود بدار السلطنه تبریز احضار
فرمودند و مقارن ورود نایب السلطنه محمد شاه نیز وارد تبریز شدند و سرکار
نایب السلطنه حکم فرمودند که امیرخان سردار با چهار فوج نظام دنبلی و
افشار از ارس عبور نموده بنخجوان رفته نظام گنگرلو را برداشته از راه چیچکلو
بقراباغ رفته و از انجا باردوی همایون ملحق شود و اردوی نایب السلطنه
علیه از تبریز با افواج نظام مقدم و فوجهای تبریز قراجه داغ و سواران
غلام تفنگچی و غلامان خاصه با چهل عراده توپ و خمپاره از راه قراجه داغ
از پل خدا آفرین عبور فرموده و از انجا سرخای خان و نوح خان را با
دویست نفر از غلامان خاصه و چهل هزار تومان نقد و جنس و استمالت
نامها روانه ولایت داغستان نموده در خاک و خود بعون و قوه الهی از
آب ارس عبور نموده در خاک قراباغ بانطرف آب نزول فرمودند و درین
هین خاقان مغفور شاهزاده اسمعیل میرزا را که از اولاد صلبی ایشان و
حاکم ترشیز و خراسان بود با دو فوج نظام سمنانی و دامغانی و دو عراده
توپ و هزار سوار خراسانی بامداد نایب السلطنه مرحوم فرستاده
بودند و از آب عبور نموده ملحق باردوی همایون شد و درین شاه مرحوم و

امیرزاده

امیرزاده بهرام میرزا و اینه دعاگوی دولت شاهی در رکاب نایب السلطنه
مشغول خدمت بودیم و در میان فوج تبریز امیرزاده بهرام میرزا و اینه دعاگوی
دولت شاهی در دسته بهاران و در دسته مخبران سردسته و صاحب منصب
بودیم و بقانون نظام چادر در میان نظام زده حرکت مینمودیم درین هین خبر رسید
که دو بلک از فوج روس که هر بلکی هفتصد نفر میباشد با دو عراده توپ از قریه
کرس حرکت کردند و رو بقلعه شوشی میروند و مرور ایشان از طریقی است که پایین
اردوی همایون و انطریق زیاده از یکفرسنگ و نیم نیست و لامحاله میباید که از
رودخانه برگشاد عبور کرده روانه قلعه شوشی شوند نایب السلطنه مرحوم از شنیدن
این خبر مسرور شده شاه مرحوم و اسمعیل میرزا و سیف الملوک میرزا برادر
زاده خود پسر ظل السلطان را با چهار از فوج لشکر برگزیده بخیال انکه مبادا از روسیه
از شنیدن آمدن لشکر ایران خوف کرده باشند عود تقریه کرس نمایند و خود را
بان مکان محکم اندازند بنفس همایون بتعجیل تمام از راهی که از پشت سر روسیه
باشد و پای روسیه و کرس را قطع نماید روانه شدند امیرزاده بهرام میرزا را
با این دعاگوی دولت پادشاهی و محمد خان امیر نظام ولد حاجی علیخان زنگنه که
درین روزها بمنصب امیر نظامی سرافراز بود مأمور فرمودند که از همه جا از کنار
رودخانه برگشاد روانه شده محل عبور روسیه را که لامحاله بایست گذرند مسدود
و مضبوط نمائیم و نبه و آغروق را بامنا سپرده از هر دو طرف لشکر در حرکت
آمد نایب السلطنه طاب ثراه با شاه مرحوم و اسمعیل میرزا با افواج قاهره بلشکر
روس رسیدند لشکر روس بخیال انکه از اهل قراباغ هستند و یاغی شده اند با استواری

قراول جنگ مشغول شده بانداختن توپ دست گشوده و درین بین از افواج
قاهره فوج سمنانی که اکثران سواره بودند از فوجهای پیاده پیش افتاده بودند
با دو سه عراده توپ جلو لشکر روس رسیده بنای انداختن توپ گذاشتند
لشکر روس از شنیدن صدای توپ متیقن شدند که لشکر سلطانی رسیده بفکر
کار خود افتاده از محل مصاف که صحرائی صاف و تا آب قریب دو فرسخ مسافت
داشت در میان لشکر روس زیاده از دویست نفر سوار قزاق نداشت و لشکر
دیگر پیاده بایست اینقدر مسافت را طی نمایند تا به آب رسند و آب هم منحصر
بهمان معبر رودخانه برکشاد بود که امیر نظام و امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگو
مامور بقطع آن شده بودیم صاحب منصبان لشکر روس بیخبر از اینکه در سر معبر آب
لشکر ایرانی ایستاده اند بتعجیل تمام روی براه نهاده و با لشکریان نایب السلطنه
علیه که پیش جنگ انها شاه مرحوم بود بنای جنگ گریز گذاشته این دو فرسخ
را مشغول زد و خورد بودند و مامورین کنار رودخانه برکشاد که در میان دره و محلی پست
حرکت میکردند و مصافگاه مشهود ایشان نمیشد از صدای توپ و تفنگ
مستشعر شدند که لشکر طرفین بهمدیگر رسیده و هنوز روسیه از آب نگذشته اند
لهذا خود را بتعجیل تمام بجاده و معبر انداخته طریق عبور را قطع نموده هنوز درست
نظام نبسته و جابجا نشده بودند که طلیعه لشکر روس از بالای بلندی که مشرف
برودخانه و نی مشتمل بر بیشه و درخت بود ظاهر شده ایشان نیز از آن بلندی
که لشکر ایران را در کنار رودخانه دیده طریق نجات را مسدود یافته نیم ساعتی
در آن بلندی ایستاده با نایب السلطنه و شاه مرحوم فی الجمله ستیز و آویز کرده

بالاخره تشنگی بر ایشان غلبه نموده توپخانه و عرادهای بنه را در بالای بلندی
گذاشته بهیات اجتماعی مثل سیل منهدر خواستند که بسراب ریخته لشکر
اسلام را از سراب برخیزانند فوج خاصه و فوج دویم تبریز باشاره امیر
نظام دست بانداختن تفنگ کرده و در همین بین شاه مرحوم بسر توپخانهای
ایشان که در آن بالا بود رسیده از عقب ایشان فی الفور سرازیر شده
دست بانداختن تفنگ گشاده لشکر روس از توپخانه سوا شده و تشنگی
بر ایشان غلبه کرده از دو طرف هدف گلوله غازیان اسلام شده باندک
کر و فری سلک جمعیت ایشان از هم گسسته تفنگهای پادشاهی را بقانون
نظام بر زمین ریخته بامان خواهی برخاستند و بالتمام سواره و پیاده و صاحبان
منصب دستگیر شده بقید اسیری در آمدند الا دو نفر سوار قزاق که از معرکه
جان بدر برده بودند برای احدی خلاصی میسر نشد قریب یکساعت بغروب
مانده در اوایل ذیحجه الحرام این فتح میسر شده طراز فتوحات پادشاهان گردید
و پس از احتیاط تمام در گرفتن و بستن مخالفان که احدی با اسلحه و یراق در
میان آن بیشه و جنگل نمانده باشد نایب السلطنه مرحوم با شاهزادگان و خواص
بکنار رودخانه رسیده محل نزول برای اقامت تعیین نموده نصب خیام فرمودند
و از همان ساعت نزول تا ده ثلث از شب گذشته مشعلها برافروخته دست
عطا و بذل و احسان و انعام بغازیان اسلام گشوده سر و دل و اسب و آدم
از هر کس که بنظر میرسید مورد احسان میشد و در همان شب محمد حسین خان
ایشیک آقاسی باشی مامور شد که با هزار نفر سوار اسیرهای روس را که قریب

بدو هزار نفر مانده بودند با دو عراده توپ که از ایشان گرفته شده بود برداشته
روانه اردوی خاقان مغفور شده خاطر خاقان مغفور را ازین فتح مبین اگاهی
دهند و عریضه با تعهدات خدمات دیگر نوشته شد و فتح نامه دیگر
باسم شاه مرحوم نوشته شد که در حقیقت عمده سعی و تلاش از ایشان ظاهر شده
بود نوشته بدربار خاقان مغفور ارسال فرمودند چون این دعاگوی دوام دولت
پادشاهی را غرض از تحریر انستکه مطالعه نمایندگان را هر کس باندازه نصب و
کار خود تجربه ازین تحریر حاصل نماید بنا بر ملائمت غرض بعضی حکایات را که بعض
عقلا از اصواب و خطا نامیده اند متعرض میشود ازین منزل تا قلعه شوشی
قراباغ قریب چهار فرسنگ راه است و ازهمین جا بقریه کرس نیز چهار
فرسنگ است و قریه کرس دمحال حرکرک متعلق بحاجی اقالر بیک که یکی از
اعیان قراچه داغ بود میباشد فضلعلی بیک و نخشعلی بیک برادران او که
وقتی از مهاجرین در قراچه داغ متوقف و درین سفر از ملتزمین رکاب بودند
به برادر بزرگ خود حاجی اقالر بیک برسم خوردن مصالحه و گذشتن لشکر
ایران از اب ارس اظهار کرده بودند او نیز درهمین روز جنگ با قدری سوار
و پیاده تبعه خود از دهات خود بیرون امده از دور سیاهی مینمود و منتظر بود که
صورت کار از پرده خفا بچه نوع ظاهر خواهد شد درین وقت که صورت فتح را
در ائینه مراد غازیان ایران جلوه گر دید و عساکر روس را در دست سربازان
جان فشان خسته و بسته مشاهده نمود با دویست سیصد نفری که از ان محالات
جمع اوری کرده بود خدمت نایب السلطنه علیه رسانیده و اظهار خدمتگذاری

و جان نثاری نموده نایب السلطنه علیه نیز بمقتضای حب قلوب و مردم داری
زبان مرحمت و التفات گشوده او را بنوازشات و التفات مخصوص داشت
و این حاجی اقالر بیک از نوکرهای قدیم مهدیخان ولد ابراهیم خلیل خان
حاکم قراباغ بود درین اوقات که مهدی خان و ابوالفتح خان برادرش که
دولت ایران مشغول بخدمتگذاری بودند او در قراباغ مانده بود خود را
بامنای دولت روس بسته و باموراتی که خلاف رای مهدیخان بود اقدام
مینمود برادرانش فضلعلی بیک و نخشعلی بیک که همراه مهدیخان مهاجرت کرده
بودند از مهدیخان فرار کرده بقراچه داغ رفته در پیش سیف الملوک میرزا
که در انوقت حاکم قراچه داغ بود باذن نایب السلطنه مرحوم مشغول بخدمتگذاری
بودند دراینوقت حاجی اقالر بیک که باین نوع وارد خدمت نایب السلطنه شد
خواست که دخلی در مزاج نایب السلطنه کرده در مملکت که یقین میدانست که
بعد از فتح قلعه شوشی مهدیخان صاحب اختیار ان بلد خواهد شد خود را از جرگه
مهدیخان خارج کرده باشد باین جهات اصرار بسیار نمود و سرکار نایب السلطنه
که در انوقت چنان مصلحت بود که بلاتامل بر سر قلعه شوشی روند و قبل از انکه بزرگان
لشکر روس که با لشکر در قریه چنافچی دو فرسخی قلعه شوشی بودند مستحضر شده
خود را بقلعه اندازند کار قلعه بانجام رسیده باشد وعده مهمانی بقریه کرس گرفته
فردای ان روز که ماموریت عالیجاه محمد حسین خان بانجام رسید و با پانصد سر
از سرهای مقتولین و قریب بیکهزار و صد نفر صالدات و قزاق زنده روانه
اردوی خاقان مغفور گردید اردوی نایب السلطنه نیز از جنگگاه کوچیده روانه

قریه کرس شدند دو نفر سوار قزاق که ازین جنگ خلاص شده بودند خود را بقریه
جناقی رسانیده و بزرکان روس را از کیفیت امدن لشکر ایران و کرفتن
لشکری که در کرس داشتند خبر داده ایشان بتعجیل هرچه تمامتر اغروق و سنکین بار
خود را در قریه چناقچی ریخته روانه قلعه شوشی شدند نایب السلطنه مرحوم بکروز
در قریه کرس مهمان حاجی اقا لربیک شده فردای انروز باز کوچ فرموده بهمان
منزلی که جنگ واقعشده بود نزول فرموده وازانجا لشکریان رکاب را کوچ
داده وارد کنار قلعه شوشی شدند و بزرکان لشکر روس دراین چهار روز که فرجه
برای ایشان شده بود دست و پا کرده جمع اهالی دهات حول و حوش را کوچانیده
واذوقه بقدر دسترس جمع کرده بقلعه برده و درب قلعه را بسته اماده قتال
وجدال نشسته بودند **ذکر قلعه شوشی و وقایعی که در کنار قلعه برای اردوی همایون روی**
نموده واخباراتی که در ایام توقف از لشکریان مامورین بگرجستان و لنکران و شیروان میرسید
قلعه شوشی مکانیست که بنوع کاودنبال واقعشده و سر بالا رفته و ازانطرف که
منتهای ارتفاع قلعه است منتهی بسنک شده چنانکه ازانطرف بر بالای این سنک
محال و ممتنع است و این سنک یکطرف قلعه را بطور دیوار احاطه کرده و ازطرف
دیکر همین سنک منتهی شده بدره که موسوم است بخزینه دره سی و این دره بغایت
عمیق است ولیکن ازینطرف دره پیاده میتواند پائین رفته و ازانطرف بالا رفته
بقلعه داخل شود اما در کمال صعوبت و اشکال و رودخانه ازین دره جاریست
و چند آسیا درین دره ساخته شده است که امور اهل قلعه ازین اسیا میکذرد
ولیکن دره مزبور چندان عرض ندارد و کلوله توپ و تفنک ازینطرف در ان

طرف دره خوب میرسد و این زمین کاودنبال ازطرف دیکر منتهی است ببلندیهائی
اززمین که ازانطرف زمین که مقابل این زمین کاودنبال بسیار تند سرازیر رفته
و باریک و کم عرض شده و قدیما این زمین جنکلستان و بایر بوده و قریه و ربع
فرسخ این زمین موسوم بقریه شوشی واقع بوده است پناه خان قراباغی پدر
ابراهیم خلیل خان قراباغی بعد از قتل نادرشاه از اردوی نادری تفر اتباع
امده بود این زمین کاودنبال را قابل و محکم دیده رعایای قلعه شوشی را کوچانیده
باین زمین اورده و جنکل این زمین را تراشیده بصورت ابادی انداخته بود
و مرور دو طرف این زمین را دیوار کشیده و برج ساخته و پسرش ابراهیم
خلیل خان در استحکام ان کوشیده و قلعه متین و مضبوط ساخته امده است
و درین مرور بزرکان قراباغ و اهل سوق و تجاران بلد جمع امده معموره
ابادان شده و این سینه کوه که این نوع کاودنبال امده وسعتی دارد که بقدر
چهار پنج جفت زراعت درمیان قلعه میشود و درین مدت مدید سکنه انجا
اکثر بلکه همه متمول شده اند و بجهت متانت مکان اکثر متمولین خارج اموال
مرغوبه خود را اورده دران قلعه بامنامی سپارند و ازین تحریر معلوم شد که دو
طرف این قلعه دیوار و برج دارد و دو طرف دیکر احتیاج ساختن برج و دیوار
ندارد یکطرف منتهای این سینه کش است که بسنک چسپیده محتاج بدیوار نیست
و یکطرف دیکر طرف خزینه دره سی است که ان دره مانند خندق از برای
این سینه کش شده است القصه نایب السلطنه مرحوم در نیم فرسنکی این قلعه
زمینی مسطح پسند فرموده اردوی همایون را نزول دادند و خود با جمعی از خواص

کنار قلعه رفته اطراف قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند و معین شد که درمیان
قلعه زیاده از دو هزار نفر لشکر نیست و بقدر دو هزار نفر هم از تفنگچی ارمنه
و غیره جمع شدند چون هنوز امیرخان سردار با لشکرهائی باید باردوی همایون
برسند نرسیده بود بالکلیه محاصره قلعه چنانکه باید از همه طرف مقدور نبود و
قراباغیان که در انوقت بخدمت نایب السلطنه رسیده بودند بخصوص حاجی اقا
لربیک فتح قلعه را بسیار سهل و اسان بنظر جلوه میدادند و خیال مینمودند که
اهالی قراباغ در قلعه هستند باشاره اینها لشکر روس را از قلعه گرفته و قلعه بدون
زحمت جنگ و جدال بتصرف خواهد امد چندان مال بدست امنای دولت
خواهد امد که از وهم و قیاس بیرون خواهد بود در ایام محاصره و هر وقت که
مصلحت در یورش و گرفتن قلعه بعجز و غلبه مقتضی میشد فی الجمله قراباغیان باین
خیال مانع میامدند و وعده انجام تسخیر قلعه را بامروز و فردا می انداختند در
این وقت امیرخان سردار با لشکرهای ابواجمعی خود باردوی همایون ملحق شد
و چون اثری از مواعید قراباغیان و حاجی اقا لربیک بظهور نرسیده و هر روز
در خلف وعده بتعلیلات موهومه متمسک میشدند رای مبارک محاصره قلعه
شوشی و ضبط مملکت قراباغ قرار گرفت چون مهدیخان قراباغی بجهاتی که مذکور
شد از دخل حاجی اقا لربیک در امر قراباغ دلتنگ شده ترکه و سایر طوایف
قراباغ که بمهدیخان ارادت تمام داشتند و از دلتنگی او مایوس میشدند لهذا
نایب السلطنه مرحوم ضبط امور قراباغ را بالکلیه باو مفوض فرموده او را امیدوار
و مستمال ساختند و مقرر شد که حاجی اقا لربیک از سخن و صلاح مهدیخان بیرون

باشد

نباشد و مهدیخان را با اهل قراباغ مقرر داشتند که باطراف قلعه که سنگ
احاطه کرده رفته راههائی که بلد میباشند احتمال تردد میرود محفوظ و مضبوط نمایند
و سیف الملوک میرزا با منصورخان فراهانی و نظام قراچه داغ و احسان خان
کنگرلو را با فوج کنگرلو و جمعی از لشکریان دیگر و دوازده عراده توپ با طلب
تپه سی فرستاده تپه مذکوره را گرفته سنگرها را بسته نشسته شد و از اینطرف فوج خاصه را
با چند فوج دیگر و قاسم خان سرتیپ و یوسف خان گرجی توپچی باشی اذربایجان
با چهارده عراده توپ بطرف خزینه دره سی فرستاده سنگرها را بسته نشستند و از
طرف پائین که اردوی مبارک افتاده و یک راه بقلعه بیش نداشت جمعی را
در سر راه قلعه گذاشته از چهار طرف بمحاصره قلعه اشتغال نمودند و از طرف
محمد حسین خان با عریضه و فتحنامه در چمن شام اسبی که در یک فرسنگی شهر اردبیل
است باردوی خاقان مغفور رسیده کیفیت واقعه را بعرض مبارک رسانید
و خاطر خاقان مغفور را مسرور ساخت بنواختن نقاره و کرنای برای شادیانه
امر فرمودند و سرهای مقتولین را در بالای تپه که در کنار پلی که برودخانه شام
اسبی بسته اند واقع است عبرة للناظرین مناری ترتیب دادند و اسرای
صالدات را مامور بتوقف دار السلطنه اصفهان فرمودند و چون خاقان مغفور
میخواستند که قلعه قراباغ را زودتر از همه قلاع مفتوح شده اردوی نایب السلطنه
بعد از فتح روانه گرجستان شده اردوی خاقان مغفور از اب ارس گذشته
در مملکت قراباغ این زمستان قشلامیشی نمایند و چنان در خاطر همایون مرکوز
شده بود که مفتوح شدن قلعه قراباغ و متوقف انقدر توقف و تاخیر نمودند بنا

براین الله یار خان پسر میرزا محمد خان قاجار را که خال شاه مرحوم و در ان
اوقات که عبدالله خان امین الدوله معزول شده بود او را بلقب آصف الدوله
سرافراز فرموده بودند با غلامحسین خان سپهدار عراق که بشرف مصاهرت
خاقان مغفور سرافراز بود با لشکر نظام عراق که در انوقت موسوم بجانباز
بودند بقدر پانزده هزار لشکر ابوابجمع الله یار خان آصف الدوله فرموده و حبیب الله
خان توپچی باشی افشار را با دوازده عراده توپ در خدمت آصف الدوله بمدد
اردوی نایب السلطنه روانه فرمودند و صد هزار تومان اشرفی یکمثقالی برای
مدد فوج نایب السلطنه مرحوم بمحمد حسین خان ایشک آقاسی تحویل شده و خلعت
و نوازش نامه برای شاه مرحوم مرحمت فرمودند و محمد حسین خان اخبارات فتح کوکرا
بتوسط چاپار بعرض نایب السلطنه مرحوم رسانید در همین اوقات خبر رسید
که قلعه لنکران را که سهراب خان و سلیمان خان و میر حسن خان طالش مامور تسخیر
ان شده بودند لشکر روس که دران قلعه متوقف بودند بکشتیها نشسته از راه
دریا بقلعه بادکوبه رفتند و مامورین قلعه لنکران و ولایت طالش را بمیر حسن خان
سپرده بحکم ماموریت سابقه در کنار رودخانه کر ملحق باردوی شیخ الملوک
شدند و قصبه سالیان را متصرف شده و اسباب جسربندی را در معبری که مشهور است
بمعبر جواد حاضر کرده و جسری محکم بسته مستحفظین برای جسر تعیین کرده لشکر را
بانطرف رودخانه کر گذرانیدند و باز خبر رسید که لشکرهای روس در شکی و شیروانات
بوده اند ولایات را خالی کرده بطرف ولایت قبه رفتند و مصطفی خان در شیروان
و حسین خان و حاجی خان در ولایت شکی استقلال تمام یافته اند و نیز خبر رسید که

حسینقلیخان

حسینقلیخان بادکوبه نیز جمیع بادکوبه را متصرف شده و باعانت لشکریان که بحکم
شیخ الملوک بهمراهی او رفته بودند و باعانت اهل بادکوبه بمحاصره بادکوبه که در لب
دریای خزر واقع است بلکه یکطرف ان قلعه در میان دریاست اشتغال دارند
و باز خبر رسید که سلطان احمد خان قبه جمیع محال قبه را متصرف شده بر سر قصبه
قودیال رفته و مقابله و مقاتله لشکر روس که دران قصبه با بنیاد ال بزرگ متوقفند
اشتغال دارند و ایضا خبر رسید که خوانین داغستان بداغستانات رسیده و
ان ولایات بهم بر آمده و اکثر ان محالات را متصرف شدند و لکزیه بسیار بر سر
ایشان جمع شده مشغول امورات انطرف میباشد و چون برای قلع ماده انجا بقصبه
قودیان سلطان احمد خان مدد خواسته و همچنین حسینقلیخان بادکوبه برای گرفتن
بادکوبه خواهش مدد کرده بود و دران صفحات از لشکر روس سوای این دو
مکان اثری باقی نبود حکم همایون صادر شد که شیخ الملوک حرکت بسمت قودیان
قبه نماید بمدد سلطان احمد خان مشغول شود و دو هزار نفر از ابوابجمعی خود بمدد
حسینقلی خان ببادکوبه روانه فرماید و از اتفاقات حسنه دو فروند کشتی از تجار حاجی
ترخان که قریب پنجاه هزار تومان اقمشه فرنگ داشت باد مخالف وزیده
عنان اختیار از دست سکان کشتی بکنار بادکوبه رسانید و بدست غازیان
اسلام افتاد و سرکار شیخ الملوک بعد از استماع مهدعلیخان قاجار را که در انوقت
بمنصب وزارت طایر و تویسرکان منصوب بود خان مختارش [illegible] بضبط
ان اموال روانه فرموده و خود باهستگی اردو را کوچ داده روانه ولایت قبه
شدند و خان مختار ببادکوبه رسیده و درین بانواع مختلف ان اموال را از دست

کسان حسینقلیخان گرفته باردوی شیخ الملوک رسانیده درانوقت مسموع نایب السلطنه
مرحوم گردید که روسیه قلعه گنجه را خالی نموده اند روانه تفلیس شدند و جمیع اعیان
گنجه باردوی مبارک امده شرف دست بوسی حاصل کردند و باز خبر رسید که
حسین خان حاکم ایروان با الکسندر میرزای والی گرجستان بسمت گرجستان حرکت
نموده بودند در قراکلیسا با نیاردال روس مقاتله کرده و نیاردال مزبور از وگریزان
شده و بقلعه لری رفته و دران مکان نشسته و سردار مزبور نیز با لشکریان و اتباع
خود در مقابل ان نشسته بتاخت و تاز محالات گرجستان اشتغال دارد و ولایات
گرجستان نیز باین سبب بهم برامده اغتشاش کلی روی نموده است و پس از
ورود این اخبار رای نایب السلطنه مرحوم بران قرار گرفت که شاه مرحوم را
با سرداری امیرخان قاجار با هشت هزار لشکر نظام و غیر نظام روانه محال
گنجه فرمایند و نظرعلیخان مریدی را که هم سرتیپ فوج مرید و هم حاکم انجا بود مامور
فرمودند که با دو هزار نفر ابواجمع خود بقلعه گنجه رفته نه عراده توپ بزرگ را که از
لشکر روس در قلعه گنجه باقی مانده تعمیر نموده مستقلا مستحفظ قلعه گنجه بوده خود را در امر
کوتوالی قلعه محکوم حکم احدی ندانند و از قلعه گنجه بدون خشت بهیچوجه قدم بیرون
گذارد و اقرلوخان را نیز حاکم مملکت گنجه فرموده با اهالی گنجه در اردوی شاه مرحوم
روانه فرمودند و شاه مرحوم با امیرخان سردار و لشکر ابواجمعی خود از اردوی
نایب السلطنه بیرون امده با ده عراده توپ روانه گنجه شدند و نظرعلیخان نیز
با فوج مرید روانه شده داخل قلعه گنجه گردید اغرلوخان ولد جوادخان نیز در ولایت
مستقل شده و اردوی همایون را پادشاه مرحوم با امیرخان سردار از بلده

گنجه

گنجه گذشته در رود خانه زکم خان اقامت را نصب نموده متوجه امور انسامان شدند
و نایب السلطنه مرحوم از مکانیکه سابق اردو را انداخته بودند بکفر نخ کوچیده اردوی
بطرف گنجه در صحرای وسیعتر از صحرای اول فرود امده و برای اینکه جا و مکان تنگی همه
نماید و بجهت اینکه لشکریان عراق با اصف الدوله می امدند در جنب اردوی همایون
محلی مناسب بتعیین فرمودند و در همین چند روز اصف الدوله با لشکر مامور رسیده
در محل معین رخت اقامت انداختند و چون ماه محرم هزار و دویست و شصت
داخل شد برای تعزیه جناب سید الشهدا اتکا باسته علمای اعلام و مجتهدین
ذوی الاحترام مثل جناب اخوند حاجی ملا احمد نراقی و جناب اخوند ملا محمد
بعد از ذکر مصیبت حضرت سید الشهدا لشکریان منصور را بجهاد ترغیب فرموده
شوری در میان لشکر منصور انداختند و دسته دسته و فوج فوج لشکریان اسلام
از مجلس وعظ برخواسته بخدمت نایب السلطنه امده اظهار شوق و تعهد یورش
و بی باکی از کشته شدن و کشتن میکردند و چون هنوز سنگرهای لشکر منصور از طرف
داوطلب تپه سی چندان نزدیک نرفته بود که وقت یورش رسیده باشد و هنوز
از توپهای قلعه کوب فتور چندان در دیوار و برج قلعه حاصل نیامده بود غازیان را
که بصبر و سکون اشارت میفرمودند ناله و نفیر از غازیان باوج اسمان میرسید و
چندان میگریستند که ازین شوق و ذوق در راه دین داری تعجبها حاصل میشد
و لشکریان روس نیز بار امنه که در قلعه بودند دست از جان شسته همه روز و همه
شب مشغول حفظ و خودداری و انداختن توپ و تفنگ بودند از غرایب اتفاق
انکه روزی فوج گنگرلو که در سنگر خود مشغول پیش بردن سنگر بودند و از جانب

قلعه گیان نیز توپ و تفنگ انداخته میشد گلوله توپی در میان لشکر انداختند و هفده
نفر از سربازان که نظام ایستاده بودند شربت شهادت چشانیدند و روز بروز جمعی
و قماش لشکر اسلام سیبها و سنگرها پیش رفته و رخنها از صدمات گلوله توپ در دیوار
بست قلعه پدید امد و یکدو روز مانده بود که امر یورش نحو دلخواه سرانجام پذیرد
تا ان مقام که برای یورش برج و دیوار بست قلعه و رخنه و راههائی که از طرف
خزینه دره سی غازیان اسلام بلد شده بودند از اردوی نایب السلطنه دسته
بدسته فوج بفوج بلشکریان تقسیم فرموده بود و با امیرزاده بهرام میرزا و با این
دعاگوی دولت شاهی از دیوار بست قلعه قسمتی معین و مرحمت شده بود مقرر بود
در راه دین و دولت اولاد خود را مامور بیورش خواهیم نمود و علامات در اعلام
یورش در میان غازیان معین شده و نزد یا بهنا ترتیب یافته بود این دعاگوی
دولت شاهی و امیرزاده بهرام میرزا رخت نظام پوشیده و طبل احضار
سربازان زده عازم انجام خدمات ماموره بودیم که از طرف محمد خان امیر نظام
اجودانهای افواج حکم توقف بلکه حکم موقوفی یورش را رسانیدند این دعاگوی
دولت شاهی سربازان را بوکلا سپرده خود بمنزل امده روانه چادر نایب السلطنه
مرحوم شد که از چگونگی مخبر اید چون وارد خیمه شد الله یار خان اصف الدوله را دید
که سبب موقوف شدن عزم یورش را در حضور نایب السلطنه از میرزا محمد خان مستوفی
الممالک که در انوقت وزیر مجلد و وکیل معامله حیا میشدند میپرسید و او در گفتن جواب
تهاون و تکاهل مینمود و منتظر اذن از نایب السلطنه مرحوم بود اصف الدوله بزبان
اورد که چند نفر بنه های اردوی ما که برای اذوقه اوردن رفته بودند در دهاقه

عسکران

عسکران که دو فرسخی اردوی همایون است جمعی از سوارهای مامورین اردوی گنجه را
پریشان دیدند مگر حادثه برای اردوی شاه مرحوم و امیرخان سردار که در گنجه اتفاق
حادث شده است چون سخن اصف الدوله بانجا رسید نایب السلطنه بمیرزا محمد علی
فرمودند که نوشتجات شاه مرحوم را باصف الدوله بده تا بخواند **ذکر رسیدن لشکر
روس از دار السلطنه پطربورغ بدار الملک تفلیس و عزل نیارال پرملوف و
نصب پسقویچ که بمنصب نیارال فارت مرشالی سرافراز بود و حرکت او از مملکت
تفلیس و از عقب اردوی نیارال مدتوف رفتن** چون فتنه و دود هوای لشکر پطربورغ
بتمکین و لقصد تی قسطنطین پادلیچ چنانکه سابقا مذکور شد فرو نشست و لشکرهائیکه بهوا
خواهی قسطنطین حرکت کرده بودند مقصر دولتی بودند رای امنای دولت روس
چنان قرار گرفت که این لشکریان را برای تنبیه تعزیر بسرحدات دول خارجه قرار بخشند
که مدتی در سرحدات مانده خدمتی نمایند که باعث رفع روسیاهی شود از جمله تقسیم
سرحدات کرده بودند هشت هزار نفر قسمت سرحد ایران شده و این لشکر در راه بودند
که اخبار برگردانیدن پرنس منچکوف سفیر دولت روس و گذاشتن لشکر ایران
از سرحدات بمسامع امنای دولت روس رسید سردار پرملوف را که امپراطور
جدید چندان وثوق باو نداشت فرموده و نیارال پسقویچ را که از معتمدان خاص او بود
و منصب بزرگ سرافرازی داشت لشکرهای حاجی ترخان و ولایت غازان و
ممالک قرم و قزلو و لشکرهای اینطرف کوه قفقاز را که بعبارت ایرانی البرز کوه است
باو سپرده و اختیار جمیع لشکرها و کشورهای این ممالک را که صد و بیست هزار
لشکر نظام با یکصد و بیست عراده توپ بود تفویض نموده مامور بدفع حادثه لشکر ایران

دفتار بجنگ و صلح از طرف خود نموده و نیارال بتقویچ بتعجیل راهی شده وارد دار
الملک تفلیس شد و هشت هزار صالدات ماموره نیز در ان چند روز وارد تفلیس
شده بودند و در این ایام نیز از مستحفظین لشکر روس که در سرحدات بودند بحکم
بتفلیس امده بودند قریب به ده هزار نفر سواره و پیاده حاضر شده بود و نیارال
مده دوف در سه منزلی تفلیس در مقابل شاه مرحوم و امیرخان سردار چادر
زده نشسته بود درین چین نیارال بتقویچ انعقاد مجلس مشورت و مصلحت داده
مصلحت گذاران امنای دولت روس که در تفلیس بودند چنان مصلحت دیدند که
همین قدر از لشکر که حاضر و اماده شده است که قریب بهجده هزار نفر میباشد
نیارال بتقویچ برداشته التفات بطرف لشکرهائی که از طرف ایروان امده اند و لشکری
که از طرف شیروانات امده اند نموده و همین مایه و استعداد را متوجه دفع اردوی
ایرانی که در گنجه است نموده باستخلاص محصورین قلعه شوشی پردازد نیارال بتقویچ
رای انها را صواب شمرده حکم بحرکت اردوی نیارال مده دوف نموده که بطرف
گنجه روان شوند و خود نیز با لشکرهائیکه از ظرپورغ رسیده بودند و با بقیه لشکر تفلیس
و بیست و چهار عراده توب از تفلیس بیرون از عقب اردوی نیارال مده دوف
روان شد

ذکر رسیدن نیارال مده دوف بگنجه و شکست اردوی ایرانی و تصرف نمودن لشکر روس گنجه را و ملحق شدن نیارال بتقویچ باردوی نیارال مده دوف

چون بحکم نیارال بتقویچ اردوی لشکر روس که در سه منزلی تفلیس منصب خیام
اقامت نموده بودند رحل اقامت را بسته حرکت نموده بسرداری نیارال مده دوف
بطرف گنجه روان شدند و اخبارات ایشان را طایفه شمس الدین لو و قزاق که از

چادر

چادرنشینان مملکت گنجه و ولایت گرجستان میباشند بسمع امیرخان سردار و
بعرض شاه مرحوم رسانیدند و چنان وانمودند که جمعی از ارامنه و گرجیان ولایت
تفلیس را امنای دولت روس که در تفلیس نشسته اند ملبس بلباس صالداتی
کرده با قلیل صالداتی روانه میدان رزم نموده اند و چنان طوایف ترکمه ان بلاد
ظاهرا صادق و بی دروغ و شیطنت مینمایند از سخنان ایشان که بعنوان خبرگیری
میرفتند و می امدند رسیدن این لشکر را امیرخان سردار از قبیل صید را چون
اجل اید سوی صیاد رود شمرده و چون سردار مزبور در رسیدن باردوی قراباغ
در اول ماموریت در خدمت نایب السلطنه مرحوم فی الجمله متهم بتهاون و جبن
شده درین ماموریت بطرف گنجه نیز خدمتی ظاهر نکرده بود بدون تامل و بدون
تحقیق از حقیقت احوال خصم زبردست عزم رزم را جزم نموده بتهیه تدارک
جنگ مشغول شده و پادشاه مرحوم نیز بمقتضای شجاعت فطری اختیار رزم فرموده
اردوی مبارک را حرکت دادند و بنه و اغروق و بی دست و پائی لشکر را در اردو
گذاشته بترتیب میمنه و میسره پرداخته پادشاه مرحوم با سردار در قلب قرار
گرفته در کمال بی پروائی روانه شدند رزم لشکر روس در نظرها چنان سهل و اسان
نموده شده بود که اکثر بزرگان ایرانی چنان احتمال میدادند که بمحض ملاحظه لشکر
روس سواد لشکر ایران متفرق خواهند شد و از آن نیز نیارال مده دوف و سایر
لشگریان روس از شنیدن جنگ لشکر ایران با لشکر روس در محال گرس و
گرفتار شدن جمیع ایشان بنحوی که مذکور شد مخوف شده بودند و هیچگونه پا از جاده
احتیاط بیرون نمیگذاشتند و با احتیاط تمام حرکت مینمودند چون قراول هر دو لشکر

در صحرای زکم و شمکور بهم رسیده جمعی از سوار و قزاق را که بقراولی لشکر روس
می امدند قراولان لشکر پادشاه مرحوم ازهم شکسته و ریخته و چند سر بریده بخدمت
پادشاه مرحوم و امیرخان سردار اوردند و نیارال مه دوف و سردار روس
احتیاط خود را بیشتر نموده بسبب ملاحظه که از زمین مصافگاه نموده بود از راه
اب رودخانه و سیلی که دران زمین سابقا جاری شده و کود شده بود و در کنار
لشکر ایران واقع شده بود و دو هزار نفر صالدات و چهار عراده توب از ان
محل روانه نمود که غفلة بعد از رسیدن بمحاذات لشکر ایرانی از کنار لشکر بیرون
امده لشکر ایران را باندا ختن توب و تفنگ متزلزل نمایند و نیارال مه دوف
با سایر لشکر با احتیاط تمام بمقابله شاه مرحوم پرداخته و امیرخان سردار غافل
ازین منصوبه با همان لشکر روبرو شده باندا ختن توب و تفنگ مشغول داشتند
و سپاههای لشکر ایرانی بهمان قاعده بی نظامی که دارند بر سر جمعی از سواران
لشکر روس که از ارامنه و اهل ولایت گرجستان بهمراهی لشکر روس امده بودند
و سردار روس ایشانرا داخل در لشکر نظام نکرده بود و در کناری ایستاده بودند
اسب انداخته ایشان را از پیش برداشته و سرباز و توبخانه که در قلب لشکر
در خدمت شاه مرحوم و سردار ایستاده بود اغاز انداختن توب نموده و توبچیان
زبردست بقانون نظام آنافانا توبخانه را پیش میکشیدند و سرباز نظام از عقب
توبخانه حرکت نموده پیش میرفتند و از انطرف نیز لشکر روس باندا ختن توبهای
اتش فشان اشتغال داشتند و سردار روس همه جا خودداری کرده لشکر
ایرانرا از روی بان اب کنی که دو هزار لشکر چنانکه سابقا مذکور شد مخفی نموده

بود

بود نمیکشید و چنان مینمود که گویا احتیاطی دارد یا پریشانی از صدمات لشکر ایران
برای او حاصل شده تا اینکه صالدات ماموره طرف رودخانه و اب کن نزدیک
بقلب لشکر ایران بیرون امده دست باندا ختن توب و تفنگ گذاشتند
و امیرخان سردار بعد از ملاحظه اینحال جمعی از سرباز و سواره را بر داشته بود
دفع این غائله میشود و سردار روس بهیئت اجتماعی لشکر نظام را حرکت داده
روی بقلب لشکر ایران که محل مقر پادشاه مرحوم بود می اورد و رای پادشاه مرحوم
چنان قرار گرفت که خود بنفس نفیس پیاده شده با سرباز نظام و توبخانه که همراه است
متوکلا علی الله میان لشکر روس یورش برند چون تقدیر خداوند جهان در هر حال
بر استعلا و استقامت امر پادشاه مرحوم مادام الحیات قرار گرفته بود اگر
بر چنین امری در چنین حال اقدام میفرمودند پشتابه خطر نبود لهذا جمعی از دولتخواهان
که در خدمت پادشاه مرحوم بودند و پریشانی لشکر ایران را برای العین مشاهده کردند
در مقام عرض و استدعا بر امده باصرار تمام پادشاه مرحوم را ازین خیال مانع می امدند
و درین بین ملاحظه شد که لشکریانی را که امیرخان سردار برای رفع و دفع لشکری
که از اب کن و کمینگاه بیرون امده بودند برده بود هم بر امده تاب صدمات لشکر
روس را نیاورده بالمره هم از پاشیده و علمهائی که در خدمت سردار علمداران
برافراشته بودند سرنگون شده لشکریان راه گریز گرفته راه گنجه و قراباغ را پیش
گرفتند و از مشاهده این حال نیارال مه دوف لشکریان روس را که حکم بسکون
نموده بود حکم بحرکت داده روی بقلب لشکر ایران اورد و از گردش لشکر و توب
و تفنگ چشم بینندگان خیرگی پذیرفت هرچند شاه مرحوم خواستند که جلوگیری لشکریان

نماید مقدور و ممکن نشد و در همین چین خبر رسید که دو نفر سوار قزاق در میان معرکه به
امیرخان سردار رسیده و امیرخان سردار از فرار لشکریان بر خود قرار فرار
نداده در میان جنگ گاه تن بقضا داده ایستاده بوده است که قزاقان مزبور رسیده
طپانچه بر پهلوی سردار میزنند سردار که مردی عظیم الجثه بود از اسب در غلطیده و انجام
حال او معلوم نیست بعد از استماع این خبر چند نفر از معتمدین نایب السلطنه مرحوم که
بحفظ و حراست وجود پادشاه مرحوم مامور بودند رشته کار را از هم گسسته دیدند
پادشاه مرحوم را ازین تلاش پیچانیده مانع امده توپخانه را با قدری سرباز که باقی مانده
بود برداشته بطرف گنجه در حرکت امدند و درین مصاف دو عراده توپ از لشکریان
در رزمگاه مانده و قریب هزار و پانصد نفر اسیر و مقتول شدند و معتمدین و مخصوصان
امیرخان سردار نیز که همراه بودند او را گذاشته فرار کردند و چنان مسموع شد که
بعضی از لشکریان روس که بسر سردار مرحوم رسیده بودند بطمع رخوت او او را
مسلوب نموده بودند و از مهر و نشان او معلوم شده بود که مقتول امیرخان سردار است
بحکم نیارال مده دوف باین اسلام در همان جا مدفون شده است و پادشاه
در همان سر سواری که روی بگنجه تشریف میبردند دستخط بنظرعلیخان مرندی صادر
فرمودند و حقیقت میدان مصاف را اعلام داده او را بر توقف قلعه گنجه و حصاری
شدن تا رسیدن حکم از اردوی نایب السلطنه حکم فرموده بودند و اخبارات جنگ را
با دو نفر سوار زیرک و زبان فهم بخدمت نایب السلطنه فرستاده بودند و خود با بقیه
سپاه از گنجه یک دو منزل گذشته اقامت فرموده بجمع لشکریان پراکنده مشغول داشتند
و لشکریان روس و نیارال مده دوف بهمین فتح قانع شده در زکم و محل اردوی شاه

مرحوم نشسته خیال امدن گنجه و گرفتن قلعه را در اینه ضمیر نقش پذیر نمیدیدند و تا
رسیدن نیارال بتقویح میداشتند ازین طرف نظرعلیخان مرندی را جبن و تا همه
گرفته بعد از سه چهار روز ازین شکست بیقرار و ارام شده اصلا باذن قلعه و
قلعه داری تمکین نمینمود و قلعه مستحکم گنجه را خالی نموده بجهت و سبب بر خلاف حکم و نیت
با وجودی که میدانست قریب چهل پنجاه هزار لشکر در قراباغ که پنج منزلی گنجه است
نشسته است و بهر نوع باشد امداد او را خواهند نمود قلعه را گذاشته بیرون امده
و این بیرون امدن او از قلعه گنجه مایه خسرانها شده چنانکه از کلام اینده بوضوح خواهد
رسید نیارال مده دوف بعد از استماع تخلیه گنجه خود را بقلعه گنجه رسانیده و اهل
اسلام که ساکنین بلده گنجه بودند هر قدر از نظرعلیخان خواهش کرده بودند و او
هر قدر التماس نموده بوده که این رفتن تو باعث مفاسد کلیه است قبول نکرده بود لابد
و ناچار مسلمانان گنجه که با روسیه دو ماه قبل در گنجه قتال و جدال کرده بودند متوهم شده
دل از جا و مکان کنده و مال و منال را ریخته از شهر کوچ نموده بطرف اردوی شاه مرحوم
و قراباغ روانه شدند و نیارال مده دوف از اینگونه امورات که از لشکر ایران دیده جری
شده بی تحاشی وارد بلده گنجه شده و اخبارات تصرف قلعه و گریختن نظرعلیخان و قتل
امیرخان سردار و حکایت اردوی گنجه را بنیارال بتقویح نوشته مستدعی شده بود
که بی توقف ملحق شوند و نیارال بتقویح نیز بعد از شنیدن اخبار سرعت در امدن کرده
سه روز قبل از رسیدن اردو باردوی نایب السلطنه بحوالی گنجه وارد شده بود

ذکر حرکت اردوی نایب السلطنه مرحوم از کنار قلعه شوشی و رسیدن بحوالی گنجه و قضایایی که قبل از مصاف با نیارال بتقویح روی داده است

از گنجه تا قراباغ بیست

و پنج فرسنگ راه است و با حرکت اردو و لشکر کمتر از شش روز نمیتوان رفت
مگر بطور ایلغار شاه مرحوم پانزده فرسخ از گنجه گذشته در ده فرسخی اردوی نایب السلطنه
اقامت فرموده بودند و بجمع آوری لشکرهای متفرقه خود اشتغال داشتند نظرعلیخان
چهار روز بعد از جنگ قلعه گنجه را خالی کرده بیرون آمده بود و مسلمانان و رعایای
گنجه با تمام قلعه و شهر را خالی کرده باردوی شاه مرحوم آمده بودند و شاه مرحوم کشته
شدن سردار و برهم خوردگی اردوی گنجه دو روز خود را ما بین گنجه و قراباغ بعرض نایب
السلطنه مرحوم رسانیده بود و حکایت خالی شدن قلعه گنجه و بیرون آمدن نظرعلیخان
اصلا معلوم امنای دولت نبود بلکه هرگز احتمال نمیرفت و نوشتجات شاه مرحوم که
پیش از خالی شدن گنجه بنایب السلطنه نوشته بود و در پیش میرزا محمد علی بود و غیر از خالی
شدن گنجه مشعر بر احوالاتی بود که مذکور شد مقرب الخاقان میرزا محمد علی مستوفی الممالک
نوشتجات شاه مرحوم را باذن نایب السلطنه مرحوم باصف الدوله داده این دعاگوی
دولت شاهی ملاحظه مینمود که این نوشتجات مختلف اللون و متغیر الاحوال چه شد بعد از
اتمام این نوشتجات معروض نایب السلطنه مرحوم نمود که نبایست یورش قلعه شوشی
موقوف شود و نبایست لشکرهائی که سنگرها را باین نوع نزدیک بردند باردو احضار
شوند تا آنکه مجلس مصلحت منعقد شده از ماندن و کوچیدن هر یک که مصلحت شود
بر وفق آن معلوم آید نایب السلطنه مرحوم که با ما مشاوره کرده مصلحت در کوچ کردن
کرده ایم و پیمان مصلحتی را که شده بود با آصف الدوله در میان گذاشته تقریر نمود
و این دعاگوی دولت شاهی استماع مینمود حاصل مصلحت این است که تقریر
میشود و چون این دعاگوی دولت شاهی را غرضی از اغراض تحریر این تاریخ بیان اموراتی است

که خوانند

که خوانندگان را از خواندن آنها تجربه حاصل شود لهذا عنان قلم را از بعضی کیفیات
جزئیه باز میکشد فرمودند که چون قلعه متین گنجه در تصرف گماشتگان ما میباشد و در قلعه
قراباغ از لشکر روس چندان لشکری نیست که اینقدر از لشکر را که در رکاب همایون
هست مشغول بامر اینها نمائیم و واضح است که اگر اردوی همایون از کنار قلعه قراباغ
رو بگنجه حرکت نمایند و متوجه دفع لشکر روس نشوند لشکر روس قلعه گنجه را محاصره
نموده و اهالی ممالک قراباغ و گنجه و شیروانات که تازه ایل و رعیت این دولت شده اند
از اقامت ما در قراباغ و عدم استخلاص محصورین گنجه و تلافی شکست اردوی گنجه
و قتل سردار استنباط سستی و تهاون نموده ضعف لشکر ما ظاهر میشود و باین سبب
بفکر مآل بینی افتاده احتمال کلی میرود که ازین صداقتی که در خدمتگذاری دولت ایران
ظاهر کرده اند پشیمان شده و باموراتی که منافی صداقت است اقدام نمایند و گاه
لشکریان ما که در میان این جنگل و بیشه قراباغ افتاده اند از جهت خلاف اهل قراباغ
مختل شده آذوقه و سیورسات که از صحرا و قرای نزدیک و دور تحصیل میشود کم یاب
شده در هر گوشه بر جاله و ضعفای اردو که بیرون میروند دست درازی نمایند و اهل
ولایت بلد مملکت خود میباشند واضح است که کار بلد و نابلد در میان این جنگل و بیشه
چگونه خواهد بود و ظاهر است که اگر ده روزی باردوی عظمت باین نوع بگذرد پریشانی
و تفرقگی حاصل آمد خواهد و زبده لشکریان ایران همین لشکر است که در خدمت ما
میباشد و در اردوی خاقان مغفور چندان اجتماعی نیست که اگر کسری باین لشکر ما
یابد جبران توانند فرمود پس اقرب بصلاح دولت آنست که راضی نشویم که
شکست خوردگان گنجه باردوی همایون وارد شده لشکریان اردوی همایون را ضعف

قلب و بدلی حاصل شود و واضح است که درین تمادی ایام که خبر ابتنای دولت
روس رسیده است مدد برای لشکریان خود خواهند فرستاد تا حال احتمال کلی دارد
که مدد ایشان رسیده باشد پس مصلحت چنان مینماید که اگر بعون الله تعالی چشم زخم دیگر
بلشکریان روس که بسرداری نیارال مدد و دف بست رسانیم هم تلافی قتل سردار
و شکست لشکر اردوی گنجه شده و هم مستحفظین قلعه شوشی مایوس از امداد دولت
خود میشوند و قلعه شوشی باسانی بتصرف خواهد امد و اگر العیاذ بالله امر لشکر روس که
در سر گنجه میباشند بطور دلخواه نگذشت امر قلعه گنجه و شهر را مضبوط نموده تدارک زمستان
و قشلاق نشینی این لشکر را در ولایت گنجه که قریب بایروان و نخجوان است حاضر
کرده و لشکر حسین خان سردار را نیز باردوی همایون ملحق مینمائیم و اردوی خاقان
مغفور نیز از اردوپل حرکت داده بجهت قشلامیشی در قشلاقات قراباغ ساکن مینمائیم
و واضح است که باتفاق رعایای اسلام که ساکن این ولایت میباشند و کثرت
لشکر نامعدود ایران لشکر روس در هر جا که هستند یا باید خود تفلیس نمایند یا باید که
از بی اذوقگی و بی ارامی متفرق شده بالمره دستگیر و نابود شوند و درین بین خبر رسید
که خاقان مغفور از اردوپل حرکت کرده در قرابه داغ در چمنی که موسوم بطوله شامی است
نزول اجلال فرمودند و قریب برود ارس رسیده الله یارخان اصف الدوله از اسماع
این فرمایشات دانست که رای نایب السلطنه مرحوم مقابله و مقاتله قرار گرفته حرکت
خواهند کرد حکم برفع و حمل خیام اردوی همایون نموده مقرر شد که بمسافه عسکران که
دو فرسخی اردوی همایون بود پیشخانه اردوی همایون کشیده شود و دو فوج از لشکر نظام
و هزار نفر سواره و چهار عراده توپ بجنداولی لشکر همایون مقرر شد که انقدر توقف

نمایند

نمایند که جمیع ضعفای لشکر از میان این بیشه و جنگل بیرون امده بصحرای عسکران
رسند و مهدیخان قراباغی را مقرر شد که با اهالی قراباغ و یک هزار نفر از سواران
خاصه رکابی در پیش مهدیخان مانده بقدر امکان در تضییق قلعه گیان شوشی و
ضبط مملکت قراباغ خودداری نموده اشتغال نمایند و موکب نایب السلطنه نیز با
لشکرهای نظام و لشکرهای عراق حرکت نموده روانه گنجه شدند و درین کوچ جمعی
ارامنه قراباغ از قلعه شوشی پائین امده خواستند که دستبردی بجا ماندگان اردو نموده
باشند لشکر چنداول بایشان برخورده جمعی از ایشان را بقتل رسانیده و بعضی را اسیر
نموده بخدمت نایب السلطنه اوردند و در روز سیم از کوچ که برای اردوی همایون
واقع میشد خبر رسید که نظرعلیخان سلامتی خود را در خالی نمودن قلعه گنجه دانسته و حکم
و فرمان ولینعمت خود را کان لم یکن انگاشته در زمره متفرقات اردوی گنجه باردوی
شاه مرحوم ملحق شده است و رعایای شهر و محال گنجه را ازین احوالات تاب اقامت
نمانده بالکلیه زن و مرد کوچیده با قرلوخان حاکم خود رو باردوی همایون می ایند از
شنیدن این اخبار نایره غضب نایب السلطنه در حرکت امده حکم باحضار نظرعلیخان
فرموده عبرة للناظرین او را بالاغ وارونه سوار نموده بدست شاه گلدی نام لوطی که از
الواط قصبه مرند و در فوج نظام سرباز بود سپرده و بهیئتهای مختلفه او را در اردوی بازار
گردانیدند مجبوساً بقصبه مرند فرستادند و مصلحتی که در کوچ کردن از قلعه قراباغ تصور رفته
که بر ان مصلحت چیده شده و مبنای ان تصرف قلعه و شهر گنجه بود بسیار سست افتاد
بطرح مصلحت دیگر و انعقاد مجلس مشاوره با اهل شوری پرداختند و در این کشاکش
الله یارخان اصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار با سرکردگان عراقی و ترکستان

و سرهنگان آذربایجان و محمد خان امیر نظام و ابو الفتح خان ولد ابراهیم خلیل خان
قراباغی حاضر آمده و امیرزاده بهرام میرزا و ایستادگان دولت پادشاهی را نیز
بآن مجلس احضار فرمودند و بنای مصلحت را بر یکی ازین سه امر قرار گذاشتند که
هر یک راجح و اقرب بصلاح دولت باشد معمول شود اولا اگر صلاح باشد توقف در مکانی
مناسب کرده حقیقت واقعه را بخاقان مغفور عرض نموده هر چه مصلحت دانند معمول
دارند ثانیا اگر عود بمحاصره قراباغ و یورش بردن و گرفتن قلعه مصلحت باشد درین
ایام اقدام شود ثالثا با وجود بودن قلعه و شهر در تصرف روسیه پیش نقشه اگر لشکر روس
بمقابله بیرون آمده جنگ روبرو کرده آنچه از مشیت الله در پرده تقدیر است بظهور
آید و اگر روسیه پای در دامن قلعه داری کشیدند ایشان را محاصره نموده از اردوی خاقان
مغفور و از اردوی ایروان جمعیت و امداد آورده کار را بر روسیه گنجه تنگ نموده
امر ایشان را باتمام رسانند و ظاهر و هویدا بود که کار هر یک ازین دو لشکر روس و
ایروان که در گنجه جمع شده اند اختلال پذیرد اغراض دولتی که بجهت آن اغراض این
جنگ و شورش واقع شده از پیش نخواهد رفت باین معنی که اگر در لشکر روس اختلال
حاصل آید ولایتی که از اسلام گرفته اند بالمره بی منازعه بتصرف لشکر ایران قرار
خواهد گرفت و راههائی که در سنوات سابقه مصالحه از کوه البرز برای تردد از دشت
قبچاق بگرجستان تراشیده و صاف کرده اند از گزیه داغستانات و اجتماعی که حاصل
دارند مسدود کرده بالمره این ولایات از تصرف روس بیرون خواهد آمد و اگر شکست
بر لشکر ایران افتد چون زمستان نزدیک است و برای قشلاق لشکر یورتی مشخص
نشده و آذوقه جمع آوری ننموده اند بالمره باید ولایاتی را که بتصرف آمده گذاشته

آب ارس کرده بولایت آذربایجان عود نمایند و لیکن اهالی آن بلاد و خبرگیران از طرف
لشکر روس را زیاده از ده هزار سواره و پیاده و توپچی بهمه جهت نمی گفتند و آصف الدوله
فی الجمله پیش رفت امور نایب السلطنه مرحوم را باین سیاق که درین دو ماه حاصل
شده بود طالب نبود مصلحتی که در آنوقت صلاح بود همان بود که از اردوی خاقان مغفور
لشکری بمحاصره قراباغ مامور شده لشکر نایب السلطنه مرحوم در محل مناسبی که برای
آب و علف و آذوقه تنگی حاصل نشود در مقابل سردار روس نشسته در چنین وقتی که
غلبه فی الجمله از لشکر ایران محسوس سردار روس بود اغراض دولتیرا بمیان آورده
بگفتگوی صلح و جنگ پرداخته از کم و کیف لشکر روس اطلاع کامل بهم رسانیده
بعد از استحضار از کم و کیف اوضاع روسیه از روی بصیرت جنگ و صلح هر یک که
مصلحت باشد اقدام شود ولی چون اکثر اوقات تقدیرات یزدانی موافق تدبیرات
انسانی نیست آصف الدوله اظهار دلیری نموده بغیر از حرف جنگ بحرف دیگر پرداخت
و بمصلحت دیگر رضا نمیداد و نایب السلطنه مرحوم نیز بسبب فتح کرس قدری بجنگ
این طایفه جری شده بودند و از اتهام در تهاون جنگ روس در خدمت خاقان
مغفور خوف کلی داشتند لهذا تصدیق این مصلحت را نموده راضی بجنگ و رفتن بگنجه شدند
هر چند سرهنگان و سرتیپان و محمد خان امیر نظام و لشکر آذربایجان عرض کردند که
مصلحت توقف نمودن در محل مناسب و حرکت کردن از روی استبصار است از
پیش طعنه سرکردگان عراق خسته خاطر شده اعتنائی بحرف ایشان نشد آخر الامر ایشان را
نیز باین مقدمات متفق بر حرکت گنجه و جنگ روس نمودند پس از حصول این نوع
اتفاق لشکرها را تقسیم نموده آصف الدوله را با سپه دار و لشکرهای عراق در میمنه

در روز ورود بمنزل مذکور لشکریان را مامور بتوقف ان مکان فرموده خود نایب السلطنه
با دویست سیصد سوار خاصه پیش رفته با ابراهیم خان بادکوبه که با دو هزار سوار
بقراولی و مامور قریب سه ربع فرسخ بگنجه مانده توقف داشت رسید بتماشای لشکر روس
و استحضار از کم و کیف ایشان پرداختند و کسانی که در پیش ابراهیم خان بودند
معروض داشتند که سواران قراول لشکر روس الان قریب بگنبدی که شیخ نظامی در ان
مدفون است که پیش از ربع فرسخ ازین مکان دور نیست ایستاده اند و چنان مینماید
که لشکر روس در همین روز از اردوی خود که در پهلوی گنجه است فوج فوج بیرون
امده تا نزدیک گنبد شیخ رسیده و دو ساعت توقف کرده اندک زمانی است که عود
باردوی خود کرده اند ابراهیم خان بادکوبه سرتیپ ملکر این عرایض شده عرض مینمود
که هرگز لشکر روس را قدرت مقابله و مقاتله نیست و میگفت که همه خوف من است
که لشکر روس پای بمیدان مقاتله نگذاشته خود را در کوچه باغات شهر محفوظ نموده باعث
کار بر ما دشوار گردد و یکی دو نفر از سواران که با اینده عاکوی دولت اشنائی داشتند
و از مردمان کاردیده بودند باین دعاگوی دولت شاهی در خفیه گفتند که امروز لشکر
روس را از قراری که ملاحظه کردیم قریب به بیست هزار نفر سواره و پیاده میباشند
و قریب بسی عراده توپ دارند و بی احتیاط تا قریب بگنبد شیخ امده اند و جا و مکان
برای جنگ تعیین نموده فی الحقیقه پناهی هم برای صالدات خود ساخته قدری صالدات
و سوار و توپ در انجا گذاشته عود کردند در همین حین بنایب السلطنه مرحوم عرض
شد که جمعی از صالدات سه روز قبل ازین کمک نیارال مدووف از تفلیس رسیده اند
و چنان مذکور شد که نیارال یرملوف از سرداری معزول و نیارال پسکویچ بجای او

مقرر داشتند و سیف الملوک میرزا را با افواج قراجه داغی و مرندی و گروسی و قدری
از لشکریان مازندران بریش سفیدی میرزا علی کرایلی و طهماسب قلیخان لاریجانی
ولد میرزا محمد خان که از معتمدین این دولت بود در میسره با دوازده عراده توپ تعیین
فرمودند و خود نایب السلطنه مرحوم با پادشاه مرحوم لشکر قلب را بوجود مبارک زینت
داشتند و ابراهیم خان بادکوبه سرتیپ را با دو هزار سوار بقراولی روانه فرمودند
و فوج خاصه را که از لشکر قلب بود با میرزاده بهرام میرزا سپردند و فوج افشار را با صاحب
منصبان ان طایفه محمد حسین میرزا ولد ظل السلطان که بمصاهرت نایب السلطنه مرحوم
سرافراز است سپردند و فوج مراغه را که بسرتیپی جعفرقلیخان ولد احمد خان مقدم
و سرهنگی حسین پاشای برادرش مقرر بود باینده عاکوی دولت سپردند و در قلب
قرار دادند و چنان مقرر شد که پشت بنه و محافظ اینده عاکوی دولت شاهی و افواج
مراغه و افواج افشاریه و محمد حسین میرزا باشد و محافظت افواج افشاریه بفوج خاصه
و امیرزاده بهرام میرزا مقرر شد و نایب السلطنه مرحوم و محمد شاه و فوج تبریز و
همدان و غلام و تفنگچی و غلام خاصه و غلام پیشخدمتان و سواران زبده عراق
و اذربایجان در عقب لشکر بوده بامر و نهی تمام لشکر پردازند و بیست و چهار عراده
توپ بتوپچی گری یوسفخان گرجی در قلب سپاه ایستاده مشغول خصم افکنی باشند بعد
از ترتیب لشکر و صدور احکام ازین منزل کوچ کرده بنه و اغروق را بمیرزا محمد خان
قاجار ولد حسینقلیخان برادرزاده خاقان مغفور سپرده رستم خان قراگوزلو با سواره
قراگوزلو بریش سفیدی او مقرر فرمودند و ازین منزل بنه بسیار سبکی با قورخانه بقدر
احتیاج برداشته روانه سمت گنجه شدند و قریب بیکفرسخ و نیم گنجه رسیده منزل گزیدند

منصوب شده بتفلیس آمده است و احتمال دارد که سردار جدید با همین صالدات که
سه روز قبل آمده اند باین اردو وارد شده باشد درین بین قراولان لشکر نایب
السلطنه بگنبد شیخ نظامی بسیار نزدیک شده بقراولان روس چنان قریب شدند
که احتمال کلی بستیز و نزاع داده میشد این خبر باردوی روس رسیده فی الفور
اثر گرد و غبار لشکر در اردوی روس پیدا شد چون زیاده از یکساعت بغروب
آفتاب نمانده نایب السلطنه مرحوم مقرر داشتند که قراولان جلو کشیده مراجعت
نمایند و کار جنگ را بفردا انداختند از مشاهده این اوضاع فی الجمله احتیاط در امر
جنگ برای نایب السلطنه حاصل شد ایند عاکوی دولت شاهی نیز مقدماتی که شنیده
بود معروض خدمت نایب السلطنه مرحوم کردانید نایب السلطنه مرحوم حکم
بتوقف و تیقظ سواران قراول و ابراهیم خان در همان مکان کرده مراجعت
باردوی همایون فرمودند و در همین شب که شب سیزدهم ماه صفر بود بجهت
احتیاطی که داشتند لشکر همایون را که جریده و سبای تا این مکان آمده بودند
بنه بسیار کمی همراه بود مقرر داشتند که بطرف سینه کشی که در پهلوی لشکر همایون
واقع بود لشکریان فوج فوج بانجا رفته تغییری در مکان لشکر حاصل آید تا لوازم احتیاط
مرعی شده باشد و ماده احتیاط آنکه در جنگهای سابق که با دولت روس داشتند
سرکردگان روسیه بملاحظه بی نظامی لشکر ایران بعضی اوقات با فوجی از لشکر نظام
خود شب بر سر اردوی ایرانی رانده بانداختن توپ و تفنگ دست گشوده لشکر
ایران خود بخود بهم برمی آمدند چنانکه مقدمه شبیخون اصلاندوز و سایر اوقات
که در مآثر سلطانی بتفصیل مرقوم شده است واقع شده بود درین وقت نیز بسبب بودن

لشکر

لشکر عراق در میان لشکر آذربایجان و بی نظامی عراقیان سرکردگان آذربایجان
وغیره راه احتیاط را پیش گرفته بتغییر دادن مکان لشکر مصلحت دیدند و از منزلگاه
لشکر تا سینه کش کوهی که معین شده بود قریب بنیم فرسنگ راه و اکثر این راه
زراعت شلتوک و نهراب رود و گل و لای بود لشکریان که روز راه آمده بودند
و در شب در چنین جائی که بسبب ملاحظه این احتیاط مأمور باین حرکت شدند در
میان لشکر و نظام عراق بعد از حرکت قیامتی برپا شد های و هوئی در میان لشکر
افتاده و ابر هم در هوا پیدا شده بنای بارش گذاشت در آن شب تاریک و زمین
گل و باران سه دفعه توپخانه بان عظمت از نظر مستحفظین سربازان نظام غایب شده
محشری در میان لشکر برپا شد و تا دمیدن صبح در میان آن گل و لای بارش بود و
احدی را مجال یک لحظه خواب نبود با چنین احوال رزم چنان خصمی فردای آن روز
در نظر بود خلاصه آن شب در آن صحرا تا طلیعه صبح بان احوال بوده و غایت
آمال لشکریان آن بود که صبح دمیده شود و ازین تاریکی و باران و ظلمت خلاصی
حاصل آید تا اینکه سفیده صبح دمیده و لشکر متوجه امور حرب و جدال شدند

ذکر مصاف لشکر نایب السلطنه مرحوم با نیارال بسقویچ در موضعی که موسوم بود بگنبد شیخ نظامی از ولایت گنجه و مراجعت از آنجا و گذشتن از آب ارس

چون صبح سیزدهم ماه صفر طالع
شد و لشکر ایران را خلاصی از آن گل و لای و ظلمت شب حاصل آمد و آفتاب طالع
گردید آتشها روشن کرده بخشک کردن اسباب و اثواب خود مشغولی نمودند
و آلات حرب را مثل تفنگها و شمشیرها و نیزها که از صدمه بارش شب فاسد شده
بودند فی الجمله باصلاح آوردند و بترتیب و آئینی که مذکور شد میمنه و میسره و قلب آراسته

شده و لشکرهای نظام منتظم آمده مستعد حرب ایستادند و از آنطرف نیز ینارال پسقویچ سردار
روس از اردوی خود با لشکرهای نظام از سواره و پیاده دسته دسته و فوج فوج در حرکت
آمده مرئی و مشهود نایب السلطنه و سایر لشکریان شدند محقق شد که قریب به پنج هزار
لشکر مستعد در پیش سردار روس موجود باشد و لشکر ایران نیز در این روز که در میدان
رزم ایستاده بودند قریب بسی و پنج هزار از نظام و غیر نظام بودند و لشکریان روس
باهستگی پیش آمده در پناه سنگرها و کودالها و جاهای پستی که توپ گیر نبود و جهت نشیمن
ایشان دو سه روز پیش تعیین کرده بودند ایستادند قدری از سوار نظام و غیر نظام
آنها در مقابل میسره لشکر ایران در صحرا ایستاده بود و در مقابل میمنه لشکر ایران از
میسره لشکر روس کسی نبود و چنان اتفاق افتاده بود که جمیع توپخانه لشکر روس
و صالدات نظام ایشان در مقابل قلب لشکر ایران ایستاده بودند و سه پنجه علم که بصورت
شیر و خورشید درخشان پادشاه ایران منقش است در بالای سر نایب السلطنه و
شاه مرحوم افراخته شده بود و بحفظ آن اعلام محمد امین قاجار سر کشیکچی باشی ولد محمد حسن
خان قاجار با غلام پیشخدمتان و غلام تفنگچیان و غلامان خاصه مامور بودند و بمحافظت
وجود نایب السلطنه و شاه مرحوم اشتغال مینمودند و در قلب جای داشتند بسردار روس
محقق شده بود که جا و مقر نایب السلطنه مرحوم در زیر آن علمهای معین است و بایست
جمیع قوه خود را از توپخانه و صالدات متوجه دفع و رفع آن اعلام کرده منتظر فرصت
ایستاده بود و درین وقت معلوم شد که لشکر روس از محل و مقامی که معین و مشخص
باشد کرده ایستاده اند پا پیشتر نخواهند گذاشت و لشکر ایران نیز که صفوف خود را آراسته
و نظام خود را بسته و ایستاده اند یا باید بر سر لشکر روس روند و یا باید از مقام خود حرکت

نموده

نموده منتظر باشند تا از لشکر روس چه ظاهر خواهد شد و احتمال کلی میرفت که اگر دو
روز هم از لشکر ایران اقدام بمصاف نشود از لشکر روس حرکتی واقع نگردد بنابر
این حکم از نایب السلطنه مرحوم بحرکت لشکرها بر سر لشکر روس صادر شد و لشکر نظام
بنواختن طبلهای بزرگ و شیپورهای جنگ و توپخانه مبارکه نیز بنواختن شیپور حرکت
در حرکت آمده و صدای نقاره و کرنا و دهل از لشکرهای بی نظام برخاسته باهستگی رو
بلشکر روس در آمدند و از توپخانه مبارکه که در قلب بود دوازده عراده توپ که در پیش
روی فوج نظام مراغه حرکت میکرد و حفظ آن موکول بایند عاکوی دولتشاهی
و فوج مراغه بود قریب بتوپ رس لشکر روس رسیده و توپهای میمنه و میسره نیز نزدیک
رسیده و دوازده عراده توپ بزرگ دیگر در خدمت نایب السلطنه مرحوم و پادشاه
مرحوم با محمد خان امیر نظام و سایر افواج نظام ایستاده بود و مقرر شده بود که تا اذن
نایب السلطنه مرحوم نرسد از هیچ جا دست باستعمال آلات حرب نگشایند در توقف لشکر
طرفین اینقدر نزدیک بهم رسیدند و از طرف لشکر روس اصلا حرکتی و اضطرابی مشهود
حکم از طرف نایب السلطنه مرحوم صادر شد که از توپخانه مبارکه از همه جا باندافتن توپ
غفلة در میدان مصاف اندازند که بیکدفعه از اطراف توپچیان آتش فشان دست
باندافتن توپ گشادند و از طرف میسره لشکر ایران میرزا علی گرایلی با سوارهائی که داشت
هجوم بر سواران میمنه لشکر روس نموده سوار نظام و بی نظام ایشان را بالکلیه از هم پاشیده و
از پیش برداشت و از طرف روس نیز یکدفعه توپخانه خود را آتش زده همه جا اعلام
مبارکه را که بر بالای سر نایب السلطنه مرحوم افراشته شده بود هدف گلوله توپ
ساختند و همه همت را بدان مصروف داشتند که لشکری را که در ظل رایت نایب السلطنه

و شاه مرحوم است از محل خود زایل نمایند و درین حین حکم نایب السلطنه توبخانه مبارکه
و باین دعاگوی دولت شاهی رسید که توبخانه را پیش کشیده و بقدر ساچمه رس بلشکر روس
رسانند و نظام سرباز توبخانه را در ساچمه رس گذاشته شلیک تفنگ دست گشوده
بنیزه و بسنگر لشکر مقابل روس ریخته بدفع خصم و کشش و کوشش خود اقدام نمایند
این دعاگوی دولت با صاحب منصبان لشکر نظام از اسبها پیاده شده بمأموریت
خود اقدام نمایند همه جا توبخانه را کشیده و فوج افشار و فوج خاصه نیز که پشت بند هم بودند
در حرکت آمده گرد و غبار و دود تفنگ و توب و ریختن گلوله و ساچمه توب بقدر
یکساعت چنان شد که چشمها و گوشها از کار مانده و این دعاگوی دولت شاهی وقتی که خبردار
شد و مشاهده نمود دید که سرباز از گلوله رس و ساچمه رس توب گذشته بانداختن
تفنگ مشغول و دست و گریبان صالدات شده اند و گلولهای توبخانه روس از بالای
سر این توبخانه و سرباز که در پیش این دعاگوی دولت است گذشته بافواج خاصه
و سوارهای قلب میرسد و چون نایب السلطنه مرحوم این نوع سختی جدال را ملاحظه فرمود
و دانست که در مقابل لشکر آصف الدوله لشکریان روس هیئت و قلب بعده لشکر
میمنه احتیاج دارد و از آصف الدوله استمداد نموده آصف الدوله تهاون در این
کرده خود نایب السلطنه بنفس نفیس باوردن کمک و مدد متوجه میمنه میشدند و شاه
مرحوم را با محمد خان امیر نظام در جای خود در قلب میگذارند بعد از رفتن نایب السلطنه
بطرف میمنه لشکر روس افراط در انداختن توب کرده نظام و سواری که در قلب بودند
بهم برآمده و فوج خاصه نیز از رسانیدن کمک بافواج افشار و افواج مراغه عاجز شدند
و فوج افشار که پشت بند فوج مراغه بود بسبب تهاونی که از امداد لشکر پشت بند خود

ملاحظه نمودند تهاون از امداد فوج مراغه و توبخانه نموده پاپس کشیدند و سرداران
روس که این احوال را در لشکریان پشت بند کمک ملاحظه کردند فوج دیگر از صالدات را
بامداد فوجی که در پیش روی فوج مراغه و توبخانه بود روانه کرده بگرفتن توبخانه و
استیصال فوج نظام مراغه مامور نمودند و قریب بدو هزار نفر از لشکر روس
بیکدفعه دست بدهنهار زده و بعبارت خود ارای کشیده بمیان نظام مراغه ریختند و
در همین حین سواری بجعفر قلیخان سرتیپ رسیده بازوی او را بضرب شمشیر مجروح
کرده گلوله تفنگی در زیر پستان حسین پاشای سرهنگ مراغه رسیده در غلطیده و صالدات
روس هجوم بر سر علمدار فوج مراغه نموده جمعی کثیر از طرفین مقتول امد صاحب منصبی
که بحفظ این دعاگوی دولت شاهی مشغول بود معلوم نمود که لشکرهای پشت بند پا
از مدد پس کشیده بلکه بسیار پس نشسته اند و با این فوج قلیل این سعی و کوشش نفعی
نمی‌نماید و شش عراده توب نیز از دوازده عراده توب که همراه بوده توبچیان دلم
بروان کرده یعنی حلقه توب را کلبقه دیگر انداخته بسیار پس کشیده اند و شش عراده
دیگر که همراه بود در کارند که پس بکشند و اگر توبخانه برود این فوج بالکلیه اسیر و مقتول
خواهند شد این دعاگوی دولت شاهی بعقب ملاحظه نمود دید که گرد لشکر رو بقراباغ
خوابیده و نصف توبخانه فرار کرده و نصف دیگر در کارند که فرار نمایند و اسب
خاصه این دعاگوی دولت را نیز جلودار سوار شده فرار کرده است لابد حسین پاشا را
برداشته بربالای اسب یکی از صاحب منصبان گذاشته کلمه العود احمد و علیکم بالجهاد را
بر زبان رانده با بقیه فوج که زیاده از چهارصد نفر باقی نمانده بود بجنگ گریز مشغولی کرده
خود را بتوبخانه رسانیده و صالدات و صاحب منصبان روس پای تعاقب دراز

کردند اگر سوار لشکر روس با سوار میسره ایرانی منهزم نساخته بود و درین حالت
مستعد کار بودند یکنفر سرباز پیاده ایرانی ازان معرکه خلاص شد باری ایندعاگوی
دولت سرباز توپخانه رسانیده و توپخانه با انیکه درکار فرار بودند چون صالدات
روس بسیار نزدیک رسیده و خیرگی میکردند توپخانه را فی الجمله اقامت داده و
توپها را رو بطرف روس چند توپ ساچمه انداخته شده و اندکی جلوگیری از صالدات
نموده سرباز از صالدات فاصله کلی بهم رسانیده پای بگریز نهادند و دو عراده
توپ در میدان جنگ مانده و سایر توپخانه بسلامت بیرون رفتند و درین بین
و درین بین نایب السلطنه مرحوم می بینند که اسب سواری ایندعاگوی دولت را
جلودار سوار شده و می برد بیست نفر غلام تفنگچی را با یک اسب یدک مامور فرمایند
که ایندعاگوی دولت را زنده یا مرده در هر جا یابند بخدمت نایب السلطنه مرحوم
رسانند خلاصه انکه اسب یدک باین دعاگوی دولت نیز رسیده روانه شده شاه
مرحوم را در بالای بلندی دید که با جمعی از سواران ایستاده اند غرض از توقف [illegible]
فرمودند که کار جنگ بهر طور که گذشت گذشت ولیکن از نایب السلطنه خبری ظاهر
نیست و بانتظار خبر او ایستاده ام و ازان بلندی ملاحظه میشد که با لشکر ایرانی که
فرار کرده اند لشکر روس چه سلوک مینمایند و تاسف و تحسر بجائی نمیرسید و درین توقف
قریب بدویست و سیصد نفر از لشکر متفرقه جمع امده بودند که جمعی از لشکر روس با
چهار عراده توپ که مامور بودند که نگذارند در هیچ جا اجتماعی حاصل اید و هر جا اجتماعی
ملاحظه نمایند متفرق سازند رسیده دست بانداختن توپ گشودند و شاه مرحوم
از بلندی سرازیر شده و ایستادن را صرفه ندیده روانه طرف اردو و اغروق شدند

دراین

و درهمین بین نایب السلطنه مرحوم و امیرزاده بهرام میرزا نیز که بطرف بنه و اغروق
میرفتند ظاهر شده از خبر سلامتی یکدیگر مسرور شدند و از انجا روانه اردوی بزرگ
شدند قریب دو ساعت از روز مانده بود که باردو رسیدند اردو چار دو ریخته
و پاشیده ضعفا و اقویا همه گریخته همه کس بحول جان افتاده میرزا محمد خان قاجار و
رستم خان قراگوزلو با صد و پنجاه سوار گماشته مانده منتظر ورود نایب السلطنه میباشند
نایب السلطنه مرحوم که اردو را بان هیات دیده و لشکر را باین احوال مشاهده فرمودند
دانستند که ماندن در اردو و اجتماع متفرقه ممکن و میسر نیست و درین بین اصف الدوله
با غلام حسین خان سپهدار با جمعی از سوارهای عراق پیدا شدند و واضح بود که بجز
گذشتن و گذاشتن چاره نیست لهذا قورخانه عظیمی را که در اردوی همایون حاضر بود
اتش زده و درهمین بین سواران تعاقب چی لشکر روس با چهار عراده توپ رسیده
از دیدن دود قورخانه و صدای او دانستند که کسی در اردو اقامت نخواهد نمود جری
شده دست بانداختن توپ گشاده قریب باردو رسیدند نایب السلطنه مرحوم اردو را
خالی کرده و از چادر و تجیر انچه مقدور بود اتش زده بعزم گذشتن از اب ارس روانه
شدند و حادثه که درین راه حادث شد همین بود که دو عراده توپ در میان گل و لای
مانده بود نایب السلطنه مرحوم اقرلو خان را با محمد حسین قراباغی و جمعی سوار گذاشته بودند
که توپها را از گل و لای دراورده باردو رسانند شب جمعی از ارامنه قراباغ بر سر لشکر
ایشان ریخته اقرلو خان را اسیر کرده با توپهائی که مانده بود خدمت سردار روس بردند
نایب السلطنه مرحوم و پادشاه مرحوم و شاهزادگان رکاب و الله یار خان اصف
الدوله و غلامحسین خان سپهدار و جمیع توپخانه سوای چهار عراده توپ از اب ارس

گذشته در پیش تپه که موسوم قبه بهرام لو بود و از محال قراچه داغ است نصب خیام
اقامت فرموده بجمع آوری لشکرهای متفرقه قیام و اقدام فرموده حقیقت احوال را
بخاقان مغفور عرضه داشت نمودند و سرداران و سرکردگان و سرقیبان هریک
که تفارتی جمع می آمدند یکدیگر را متهم بتقصیر و تهاون نموده زبان بطعن و تعرض هم
میگشودند و درین مصاف قریب بچهار هزار نفر مقتول و چهار پنج هزار نفر اسیر و دستگیر
شدند از غرایب اتفاق آنکه قریب هزار و پانصد نفر از جانبازان لشکر عراقی که در روز
جنگ در میمنه پیش آصف الدوله بودند در بالای بلندی ایستاده فارغ البال مشغول
تماشای رزمگاه بودند بعد از آنکه دیدند شکست در لشکر ایران افتاد خواستند که
از کوهی که مابین گنجه و نخجوان است صعود نموده بی دغدغه خاطر بنخجوان روند سرداران
روس ازین حال مستحضر شده ایشان را محاصره نموده بعد از جنگ و تلاش آذوقه ایشان
تمام شده و تفنگها را ریخته بالمره اسیر و دستگیر شدند ذلک تقدیر العزیز الحکیم **ذکر وقایعی**
که از برای لشکرهائی که در آنطرف آب کر بودند واقع شد و احوال لشکر ایران
و حسین خان سردار چونکه سابق مرقوم کلک بیان گردید شیخ الملوک میرزا مأمور
بود بتعاقب رود و رفته قصبه قوریان را از لشکر روس باز ستاند شیخ الملوک تا نزدیک قودیان
رفته در موضعی که موسوم بود ببلبله که قریب بکفرنجی قودیال میباشد رسیده و لشکرگاه
ساخته بود و بصلاح و صوابدید ریش سفیدان محال قبه و سلطان احمد خان قبه در کار بودند
که قصبه قودیان را اوضاع مقاتله اشتغال داشتند در حقیقت قریب ده هزار لشکر
از نظام و غیر نظام و توپخانه مستعد همراه ایشان بود و حسین قلیخان بادکوبه نیز بامر
محاصره قلعه بادکوبه بکابیب و شنبی مشغول و قریب به بیست هزار نفر از لگزیه و داغستانات جمع

خوانین

خوانین مأموره آنجا جمع آوری مشغول بدفع روسیه دربند و آنطرف شده بودند و
حسین خان شکی و مصطفی خان شیروانی در شکی و شیروان بفراغت هرچه تمامتر تکیه
بر چهار بالش حکومت داده مشغول حکمرانی شده بودند غافل از اینکه از پرده غیب
چه بظهور خواهد رسید و ذاهل از اینکه این استقبال و استدبار پرتویست از شعاع دیگری
بلکه هریک خود را در امر خود مستقل دیده خود را سبب و علت تامه میدانستند که خبر شکست
اردوی گنجه و گذشتن آن لشکر از آب ارس بایشان رسیده اولا شیخ الملوک
طبل رحیل کوبیده بلا جهت دست از محاصره قودیان کشیده تا کنار آب کر و
جسر جواد در هیچ جا قرار و آرام نگرفت و اکثر چادرهای پوش و تجیر که از اسباب تجمل
همراه بوده در راه و بیراه ریخته خود را بکنار جسر جواد رسانیده و بنارال قبه نیز از
اینعود بمحل جری شده با صالدات که همراه داشت بتعاقب اشتغال داشت مصلحت
چنان اردوی شیخ الملوک که اعظم ایشان حاجی محمد خان قراگوزلو بنوکری نایب السلطنه
سرافرازی داشت معروض شیخ الملوک نمود که بعد از گذشتن از آب کر باید در کنار
آب توقف کرده حقیقت را بحضرت خاقان مغفور اعلام نمود تا باذن و اجازه ایشان
حرکت شود فوجهای نظام آذربایجان با سهراب و سلیمانخان در کنار آب کر در موضعی
مناسب چادر کشیده نشستند و شیخ الملوک اعتماد نموده اردوی او را نیز قریب باردوی
خود فرود آوردند و خوانین ولایات نیز مثل حسینقلیخان بادکوبه و حسینخان شکی با بعضی
از اهل ولایتها که صراحة خیانت بدولت روس کرده بودند تاب توقف نیاورده باردوی
شیخ الملوک ملحق شدند و مصطفی خان شیروانی چون مغانستان نزدیک محل شیروانست
و سهل المؤنه میباشد قریب هزار خانوار از خانهای خود را از شهر و محال شیروانات کوچانیده

باینطرف اب ارس وگر گذرانیده در محلی که موسوم   و در لب اب کر و ارس
واقع است جای داده و توقف نمود جمیع مملکتی که بدست امده بود از دست رفت
سوای مغانات و طوالش از محالات متصرف فیه روس که بتصرف ایران امده بود
محالی دیگر باقی نماند و درین هنگام ینارال قبه تعاقب می امد و جسر جواد نیز بریده شده بود
و قراولی از لشکر ایران در انطرف اب کر نبود غفلة در انطرف اب بالشکر خود ظاهر
شده و اردوی ایران را که درکنار اب دیده دست بانداختن توب و تفنگ گشاده
و گلوله بدین سهراب خان سرتیپ خورده و سلیمانخان با افواج نظام بلب اب رفته
بمدافعه مشغول شدند شیخ الملوک خواست که با اردوی خود کوچ نماید هر چند حاجی محمد خان
عرض کرد که خندقی مثل رود کر فیمابین واقع است و مثل سلیمان خان و افواج نظام
درلب اب ایستاده بجنگ و جدال مشغولند باین تعجیل کوچ نمودن اردو صلاح و
لایق دولت نمیباشد مهرعلیخان وزیر که خان مختارش مینامیدند و اسباب از کشتیهای
حاجی ترخان و اموال رعیت انسامان بیش از اندازه جمع کرده بود و میخواست این اموال را
بسلامت بجایی برساند معروض شاهزاده ساده لوح داشت که چون حاجی محمد خان نوکر
نایب السلطنه مرحوم میباشد و نایب السلطنه در گنجه شکست خورده حاجی محمد خان نمیخواهد
این فتح و فیروزی سرکار شیخ الملوک بخدمت خاقان مغفور رسیده تفوق بر امثال
و اقران جوید شاهزاده این کلمه را ازاو باور کرده تغیر بسیار بحاجی محمد خان که مردی پیر
و ریش سفید بود نموده چوب و فلک خواسته پیر مرد ریش سفید را چندان چوب کاری
کردند که از کار رفته و بیهوش افتاده و ریش سفیدش را بمقراض مقصر بریدند سرباز نظام
و سلیمان خان و سهراب خان را همچنان در میان جنگ گذاشته کوچ نمودند و حاجی

محمد خان

محمد خان بیچاره نیز بستری شده وفات یافت چون سخن بدینجا کشید و ازین شکستها که
در لشکر اسلام پیدا شده بود ذکر کرده امد دور نیست که برای خوانندگان ملالتی حاصل
شود بحکایتی از شیخ الملوک درین موقع رفع ملالتی حاصل مینمائیم اگر چه دخلی بسیاق
تاریخ نداشت ولیکن برای رفع ملال حکایتی از ساده لوحی شاهزاده بی اختیار بتحریر
امد حکایت میرزا نعمت الله بروجردی مردی بود شیاد و ادعای کیمیاسازی مینمود و
خود را صاحب تسخیر مینامید و در محافل شاهزادگان و مجالس بزرگان چنانکه معهود است
گاه گاهی بجهت تماشا در اوردن پری و جن و این نوع ملاعبات راه داشت وقتی
بملایر امده و بکید و مجلس بخدمت شیخ الملوک رسیده بود شاهزاده را بسیار ساده لوح
دید برای فریب شاهزاده منصوبه برانگیخته جهت اخذ و جر نفع شبکات حیل گرده شاهزاده را
بدام اورده بعد از نشر کیسه دلفت ولیس چنانکه مذکور میشود شاهزاده ساده دل را
مذکور السنه و افواه گذاشته میرزا بروجرد گریخت مجملا در اوقات توقف ملایر هر جا که یکی از
خواص شاهزاده را میدید یا بخدمت شاهزاده میرسید زبان بتوصیف حسن و ملاحت
شاهزاده و دلبری و صباحت گشوده بعبارات مختلف هر عضوی از اعضای شاهزاده را
می ستوده گاهی میگفت که چنین چشم جادو وش کجاست و گاهی بهم دست مالیده
قسمها یاد مینمود که چنین ابروی کمانی ندیده ام و زمانی   که ریش چه ریش از ریش
الب ارسلان خوشنماتر است مجلسی دیگر باز مینمود که نمیدانم این چه قامت رعنا است
و یا این چه صورت زیبا ایا قلم مصور چون چسان کشیده شده است بشر نیست از
جنس پری است بالجمله ازین نوع سخنان در مجالس و محافل میگفت و هر وقت که
بخدمت شاهزاده ساده لوح میرسید دو چشم خود را بر رخساره شاهزاده دوخته

و چنان شخوص بصر میکرد که مدتی مدید مژه برهم نمیزد و بواهمه شاهزاده می
انداخت که در جمال شاهزاده متحیر و مبهوت است و چون خواص خدم از میرزای
مذکور بشاهزاده این نوع تعریفات و توصیفات را رسانیده بودند شاهزاده
در مجلسی که میرزا نعمت الله بود غمزات عین و اشارات ابرو دلربائی آغاز نمود
و تغیر در صورت و تأنی در رفتار و تأمل در گفتار ظاهر مینمود میخواست که بناز
و غمزه دلبرانه دل میرزای مزبور را از جای برده علم کیمیا را که صاحبان کیمیا
بجز در راه محبت براه دیگر بذل نمی نمایند از او یاد گیرند و دو سه ماهی باین وضع
با میرزای مزبور راه رفته در قوه واهمه دیگر دخل و تصرف میکردند و میرزا نعمت الله
بعد از مستعد ساختن ماده و دخل در واهمه شاهزاده کردن چنان اظهار میکرد
که مرا ماموریتی است از جائی که باید او را بخدمت شاهزاده عرض نمایم ولیکن
از پدر و برادران شاهزاده که سلطان ایران و حکام ممالک محروسه اند
بیم و هراس کلی دارم و اگر از اینها نیز مظنون شوم سریست که اظهار ان خلاف
رای جمیع اولاد و خادمان حرم شاهزاده میباشد این نوع سخنان که بدفعات
زمان از طرف میرزای مزبور مسموع شاهزاده میشد در حرمت میرزا نعمت الله که شده
و تقرب او را انا فانا زاید مینمود تا اطلاع ازین سر مخفی بهم رساند و میرزا بعد از
تصرف کامل در مزاج شاهزاده مشافهه اظهار نمود که سری سربسته و رازی ناگشوده
و ماموریتی از جای بزرگ دارم بیت مرا سریست اندر دل که گر گویم زبان سوزد
وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد باید که بعد از اطمینان تمام از همه جهت
چه از جان و چه از مال بعرض شاهزاده رسانم شاهزاده بعد از عهد قویم کلام الله

قدیم

قدیم را بمیان آورده دست بکلام الله مجید زده او را چنانکه میخواست مطمئن نموده میرزای
مزبور بعد از این اطمینان زبان بدعا و ثنا گشوده گفت بیت ای قبای پادشاهی
راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از لولو لالای تو عجب اتفاقی افتاده
ندیده ام بچنین شکل و صورت آدمی مگر ز نوع بشر نیستی تو از پری ندیده ام ملک
تقدیر در این صورت زیبا چه تصویر کرده که آن نکته زیبائی دلربای حور و پری آمده از
طایفه پریان که مسخر این دعاگوی دولت است دختری ماه پیکری که از نسل پادشاه پریانست
عاشق جمال جهان آرایت شده مدتی است که از آتش عشقت بریان و از این درد بریان
و گریان و نالان است همه روزه باین مکلفت در نزاع که تاکی درد را از طبیب پنهان دارد
و مرا بنصیب خود میسپارد و تأملی که برای مکلفت بست آنکه میخواستم این مطلب را
بخاطر مبارکت اظهار کرده اگر رضای خاطر شریف باشد و رای مبارکت باین مواصلت
قرار گیرد بوالدین آن سوخته آتش فراق و گداخته بوته اشتیاق نیز اظهار کرده ایشان را
راضی نموده قراری در امر مواصلت گذاشته بسور و سرور مشغول حاصل آید و واضح است
که از ابتدای آدم تا حال چنین اتفاقی نیفتاده که از نوع پری عاشق نوع بشر شده و بکسی
پادشاه زاده نوع پری واضح است که بعد از این مواصلت مملکت ایران سهل است
بلکه سایر ممالک نیز ضمیمه این مملکت شده در این روزگار رفانی سلیمانی ثانی بر تخت سلطنت
تکیه دار خواهد شد و نسل بنسل و اولاد باولاد تا دامن قیامت از اتفاق آدمیان و
پریان این ملک و پادشاهی بردوام و برقرار خواهد ماند دولت آنست که بیخون دل
آید بکنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان اینهمه نیست بعد از ترتیب این مقدمات و تقریر
این مزخرفات شاهزاده از ساده دلی قبول جمیع این معانی را تغییر در لون و رنگ

شاهزاده پدید آمد و لرزه و رعشه در اندامش حاصل شد از حالات جنون و دوران جنونش
ظاهر میشد که تیر دیگر میرزا نعمت الله بر هدف مراد کارگر آمده و درین حین صدای عزیزی
ظاهر شده میرزا نعمت الله بعرض شاهزاده رسانیده که این صیغه معشوقه است که درین
مجلس خلوت ایستاده است و از استماع حکایت حال خود که معروض خدمت میشد صیحه زده
و بیهوش افتاده است شیخ الملوک نیز برای تثبیت امر و جذب قلب معشوقه اظهار
نمود که بنظر ما هم صورتی ظاهر و هویدا شده و غایب گردید و چنین جنابی که مشهود ت
میشود افتاده ایم و دست بدامن میرزا نعمت الله دراز کرده بنای عجز و التماس گذاشته
طالب مواصلت معشوق شد میرزا نعمت الله حریف را که چنین بی اختیار دید دانست
که کار بمدعا است رخصت طلبیده بعزم اینکه اذن از والدین معشوقه حاصل نماید بیرون
آمده بمنزل خود روان شد و شاهزاده بنای خواندن ابیات عاشقانه گذاشته باحضار میرزا
نعمت الله کس فرستاد میرزا نعمت الله در منزل را بسته و مندل را کشیده و بگلازمان خود
گفته بود که اگر شاهزاده باحضار من کس فرستد بگویند کار بزرگ دارد و از مندل بیرون
نمی گذارد و از مندل بیرون نمی آید تا اربعین نگذرد و از ام معهود مستحضر نشود بخدمت نخواهد
رسید شاهزاده بعد از شنیدن جواب اظهار بی تابی و بیقراری کرده لابد و لا علاج تا
اربعین بانتظار میرزا نعمت الله نشست و درین ایام اظهار بیصبری و بیقراری نموده
اکثر اوقات این مصرع را میخواند یک نظر دیدم و صد تیر ملامت خوردم هر چند ظرفا و کیاست
در مزاج شاهزاده دخل داشتند بلطایف الحیل استفسار از حقیقت حال میکردند جواب
شافی نمی شنیدند تا اربعین بسر آمد و میرزا نعمت الله از منزل بدر آمد در خلوتی خاص بدرک
خدمت شاهزاده اختصاص یافت از خادمان حرم شاهزاده که اعظم انها صبیه میرزا محمد خان

قاجار

قاجار و صاحب اولاد کبار بود از وجنات احوال شاهزاده دریافته بود که این بیتابی و بیقراری
اثر عشق و عاشقی پیدا شده و جویا بود که اثری ازین خبر پیدا نماید و در چاره این ابواب اهتمام را
گشاید درین وقت که خبر شد شاهزاده را با میرزا نعمت الله خلوتی حاصل است دانست
که اگر نشانی باید یافت باستحضار اخبار این مجلس باید شتافت اعتماد الملکی و ایشیک آقاسی
باشی میرزا محمد حسین خان را احضار کرده بوعده و وعید او را بیم و امید داده برای استراق
سمع روانه خلوت خاص شاهزاده اش نموده او خود که شخصی نظیف و جویای این قسم اطراف
و طرایف بود سمعا و طاعة گفته روانه خبرگیری شد وقتی رسید دید که صدای شاهزاده
می آید و تضرع کنان بدامن میرزا نعمت الله چسبیده میگوید ای بیمروت آخر بگو ببینم
والدین معشوقه رضا باین کار دارند یا مراد را آتش فراق گذاشتند آخر چه میشد که درین چهل شب
شبی آن پری گذر بخوابم میکرد یا رحم نموده یک سخن عتابم میکرد میرزا نعمت الله میگوید
که ای شاهزاده کارها بصبر بر آید و مستعجل بسر در آید ازین نوع حکایات اعتماد الملکی شنیده
بخدمت بانوی حرم نواب علیه آمده گره بر پیشانی زده ایستاد نواب علیه مستفسر شده
آنچه شنیده بود از عشق و عاشقی شاهزاده بمیان گذاشته نواب عالیه را مخبر گردانید و نواب
عالیه که خواهر آصف الدوله و صاحب قوم و خویش بود و شیخ الملوک در امر سلطنت
خود رضای او را هم دخیل میدانست بعد از شنیدن این اخبار با دیده گریان و موی پریشان
بسر و سینه زنان تا بدر خلوت خاص دویده و سخنهای ناگوار میرزا نعمت الله را بیرون
کشیده و شیخ الملوک خطاب نموده بود که ای بی وفا و ای بی حمیت بعد از آنکه سی سال در
خانه تو گیسوان را جاروب و بازوان را پارو ساخته و پسران رشید برایت آورده ام حال مرا
از نظر انداخته و با دختر شاه پریان تیر عشق و محبت باخته باعتقاد کلثوم ننه و بعلم بی بی شاه

زینب وتقوی دده بزم ارا و بوریع باجی یاسمن که اکر دست ازین کار بازداری بیلائی
کرفتارت سازم که هیچ عقل وشعور در تو نماند شیخ الملوک کفته بود که خیال میکنی در من
عقل وشعوری باقی است   انجا که عشق خیمه زند عقل کو برد   غوغا بود دو پادشه اندر
ولایتی القصه نواب عالیه بعد از کفت وشنود بسیار و اصرار بیشمار بنای سکوت خود را
بران کذاشت که چون ازین مواصلت نمیکذری باری عهد وشرط کن که دختر شاه پریان را
بعقد دائمی در نیاوری ومثل سایر خدمتکاران متعه باشد شیخ الملوک را هرچند اعتقاد
این بود که پادشاه پری این معنی را قبول نخواهد کرد ولی برای اسکات نواب عالیه این
شرط را ظاهرا قبول نمود خوشحال اورا بحرم معاودت داد میرزا نعمت الله و دیکران
مطلب از پرده خفا ظاهر ودر میان مردم مشهور شد تا رسید که این امر بتاخیر افتد و مبانی
که منظور است کرفته نشود و ندما ومصاحبان شاهزاده این نقش کاذب را بمرور از لوح خاطر او
زدایند بخدمت شاهزاده رسیده عرض نمود که والده معشوقه بعد از دیدن حرکات
ناهنجار نواب عالیه دلتنک شده رفته شوهر خود را راضی نموده وخود نیز راضی شده است
که بغرض وعداوت نواب عالیه دختر خود را العقد شما در اورده و در شب جمعه اینده زفاف
واقع شود وبهمین غرض وعداوت خواستن تدارکات کلی را موقوف نموده صد مثقال
عطر کل ونیم من عنبر سارا و دو من عود قماری وسه هزار اشرفی یکمثقالی وسه طاقه
شال عبد العظیم خانی ویکجام اینه طلا ویکجلد کلام الله مجید بخط میرزا احمد مرحوم ویکقبضه
شمشیر مرصع که سکون است بایک اسب سواری بازین ویراق طلا راضی شده است
وقرار چنان کذاشته که درباغ جنت که جای پریان است اطاق معینی را مفروش
کرده با فروختن شمعهای کافوری وبکذاشتن لالههای بلوری ومردنکیهای بلوری و روشن

ساختن

ساختن مشعلها باغ را ازشک بهشت برین ساخته واین اشیاء را دران اطاق چیده و
رختخواب ترمه کشمیری انداخته باید احدی از ادمیان چه از مرد وچه از زن دران مکان
درباغ جنت نباشند وباید که خود سرکار شیخ الملوک روز پنجشنبه بحمام رفته وبوی خوش
استعمال نموده وبخواندن عزایم اشتغال نماید وباید که شال وکلاه کذاشته وکردی
زره پوشیده وچاقچول سرخ بپای کشیده وشمشیر بسته بیکدست در قبضه شمشیر وبیکدست
دیکر شمع کافوری کرفته بروش داماد ان شش ساعت از شب کذشته با ساز ودهل
ونقاره وکرنا ومطربان خوش اهنک با جمیع امرا واعیان تا درباغ جنت امده و از انجا
ادمیان را مرخص کرده خدمتکاران پری شاهزاده را بخلوتخانه خاص خواهند رسانید
شاهزاده ازساده لوحی بازجمیع این معانی را قبول نموده واوضاع واسبابی را که
خواسته بودند تحویل میرزا نعمت الله کرده وپانصد تومان هم برسم انعام باو داده
بوعده جمیل ومناصب جلیل امیدوارش کرده بکار طوی وشادمانی پرداخته مکرر
بشادمانی این مصرع را میخواند   عدو شود سبب خیر اکر خدا خواهد   میرزا نعمت الله در شب
موعود بباغ رفته اطاق موعود را مفروش کرده ورختخواب را انداخته متکاپی در میان
رختخواب کذاشته ولحاف را از بالای متکا کشیده درها را از میان اطاق بسته از انجا
پائین امده اسباب واوضاع را که کرفته بود برداشته بر اسب مذکور سوار شده وروانه
بروجرد و شاهزاده در ساعت معین با اساس وطمطراق تمام با امرا واعیان در خانه
تا درباغ جنت امده و از مردم وادمیان عذر خواسته داخل درباغ شده ودر حرم خانه
شاهزاده نواب علیه عالیه با سایر خدام حرم مشغول بشیون وخودکشی بودند واه و
افغان باوج اسمان میرسانیدند از انطرف شاهزاده بتانی تمام خیابانهای باغ را پیموده

متوجه جمله خانه بودند و همه جا رشش کاوکشته خیالات غریب و عجیب مینمودند و منتظر بودند که
فوج پریان رقصان و شادان پیش رو آمده داماد را بمنزل رسانند هیچ آثاری ازین
خیالات ظاهر نشد تا دم ارسی اطاق رفته بادب تمام ایستاده سر فرود آورد و مد
تی ایستاده هیچ اثر از هیچ طرف ظاهر نشده راه پله را گرفته بالا رفتند و در را بسته
دیده از روزن در نگاه کرده رختخواب را گسترده جثه در زیر لحاف بنظر آورده یقین نمود که دختر
شاه پریان است که بسبب دیر آمدن شاهزاده قهر کرده است و در را بسته و زیر لحاف
رفته محل نمیگذارد شاهزاده مضطرب شده زبان بعجز و الحاح و التماس گشاده هیچ
حرکتی ظاهر نشد شاهزاده دلتنگ شده در را از پاشنه کنده باشتیاق تمام خود را برختخواب
رسانیده گفت قربانت شوم مگر عادت دختر پری چنین است چون متکا پر قو بود و
لحاف بالای او کشیده بود باین قوت که شاهزاده خود بروی لحاف انداخت متکا یکباره
بزمین چسبیده شاهزاده چنان خیال کرد که دختر شاه پریان است و استخوان در تن
ندارد بنای چاپلوسی گذاشته دست بزیر لحاف کرده بند متکا بدست شاهزاده آمد
خیال کرد که بند شلوار است بشوق تمام لحاف را برداشته میگفت ای بیمروت چرا
با من حرف نمیزنی که ناگاه چشم شاهزاده بمتکا افتاد و خیال کرد پری از مجردات است
پریده در میان اطاق از چشم او غایب است زبان باظهار شوق و اشتیاق گشوده
بیخودانه سخن میگفت در خلال این احوال میرزا محمد حسین خان اعتماد الملکی که بعد از اطلاع
این احوال بعد از رفتن مردم از در باغ جنت خود را بباغ انداخته برای خبرگیری
جهت نواب عالیه از عقب سر شاهزاده آمده بود در همه راه ملاحظه احوالات را
مینمود تا دید که کار شاهزاده باینجا رسیده و هنوز از ساده لوحی مستحضر کار نیست طاقت

تاب

تاب در او نمانده داخل اطاق شده شاهزاده که او را دید گفت که چرا آمدی معلوم است
پریان دانسته اند که تو در باغی از ما گریخته اند میرزا محمد حسین خان زبان بدولتخواهی
گشوده از عدم بودن اسباب رختخواب که میبایست در اطاق موجود باشد شاهزاده را
بمکر و تذویر میرزا نعمت الله آگاهی داده شاهزاده بعد از اظهار تعجب و انکار بسیار
فی الجمله احتمال بصدق گفتار میرزا محمد حسین خان داده کسان پی احضار میرزا نعمت الله
فرستادند معلوم شد که میرزا نعمت الله در همان اول شب اسباب را برداشته بدر
رفته است مختصر آنکه شاهزاده مجال طایر قدغن نموده بود که این اخبار در جائی گفته نشود
و این حکایت را دعاگوی دولت شاهی از اکثر اهل طایر و تویسرکان و اولاد شاهزاده
استماع کرده بخصوص از میرزا محمد حسین ایشیک آقاسی باشی القصه شاهزاده سرباز و
سلیمانخان و توپخانه را گذاشته و حاجی محمد خان را بضرورت انداخته بعزم ملحق شدن
باردوی خاقان مغفور روانه قراچه داغ شدند اما حسین خان سردار با لشکر ایروان
که در مقابل لشکر روس در لری نشسته بود بعد از رسیدن خبر گنجه از مقابل لشکر روس
برخواسته بمملکت ایروان عود نمود و امسال نیز حاصل مملکت ایروان را بر روی
اندوخته های دیگر گذاشته سال را بفراغت و مدعای خود بپایان رسانید **ذکر احضار
نمودن خاقان مغفور نایب السلطنه مرحوم را باردوی همایون و مامور نمودن بحفظ
سرحدات و عود فرمودن بدار الخلافه** چون واقعه گنجه و گذشتن نایب السلطنه از رود ارس
بطریقی که مذکور شد بعرض خاقان مغفور رسید برای دلداری و رفع حزن از نایب السلطنه
مرحوم او را احضار باردوی مبارک فرموده که قراری در امور دولتی داده شده و
جبر نقصانی که واقع شده حاصل شود نایب السلطنه مرحوم نیز متفرقات لشکری را که

الحمله جمع شده بودند با محمد خان امیر نظام در لب رودخانه ارس گذاشته در همه معبرها
از معبر یدی بلوک تا معبر جواد سوار و قراول تعیین فرمودند و شیخ الملوک و لشکر
نظامی که همراه او بود حکم صادر شد که معبر جواد مانده منتظر حکم ثانی از اردوی خاقان مغفور
باشند و میر حسن خان طالش نیز حکم شد که با لشکرهای طالش و مغان بحفظ کنار رودخانه
کر از معبر جواد تا جائی که رودخانه کر بدریای خزر میریزد بپردازد و خود نایب السلطنه مرحوم
و شاه مرحوم و امیرزاده بهرام میرزا و این دعاگوی دولت را همراه برداشته با
آصف الدوله و سپهدار روانه اردوی خاقان مغفور شدند و در جنگلی که در سر راه
بود نزول فرموده بودند که بایست فردا از انجا باردوی خاقان مغفور شوند و چند روز بود
که پادشاه مرحوم و امیرزادگان رکاب که از گنجه تا اینجا بطورهای مختلف امده بودند
طعام نخورده بودند و نایب السلطنه مرحوم نیز بنان خشک که همراه بود قناعت کرده شاه
مرحوم باین دعاگوی دولت فرمود که باید امشب بهر نحوی که باشد طبخی ساخته شود
مقرر فرمودند که هیمه حاضر و آتش افروخته و اجاق بسته شده این دعاگو را برای تحصیل
دیگ و برنج روانه فرمودند این دعاگو جمعی از تفنگچیان دماوندی را دید که در کنار کوهی افتاده اند
فی الجمله با تابین و سرکردگان انها اشنائی داشت بهر طریقی که بود دیگی و برنجی تحصیل کرده
بخدمت پادشاه مرحوم رسانید در این بین سواری بنظر رسید که رو باینطرف می امد
چون نزدیک رسید معلوم شد که جناب حاجی میرزا آقاسی است جلو اسبش را از دزدیده اند
و ریسمان را بطرز افسار کرده بر سر اسب بسته و یک حلقه رکاب پاره شده و دوالی عوض
رکاب گذاشته و قجری اسبش را برده اند و گل و لای تا سینه حاجی رسیده از دور فریاد
میزند و می اید که از گریبان ملاهای حلواخور چه میخواهید باری باین هیئت رسیده دیگ برنج را

کرده

کرده و دید رو باین دعاگوی دولت کرده فتمها یاد نمود که اگر حال مرضی مرا از نایب السلطنه
حاصل نکنید دیگر ترک خدمتگذاری کرده از خانه خود بیرون نخواهم امد و شنیدم سخت
گرسنه ام تا ازین پلو مرا سیر نکنید شما را بحل نخواهم کرد باری از نایب السلطنه مرحوم
برای او مرضی حاصل امد و پادشاه مرحوم را فی الجمله انسی و معرفتی درین سفر بحاجی پیدا شده
القصه ازان منزل کوچ کرده نایب السلطنه مرحوم در چمن طویله شامی باردوی خاقان
مغفور ملحق شده و شرف پای بوس دریافته خاقان مغفور بنوازش و دلداری ایشان
اشتغال فرمودند و بپادشاه مرحوم نیز کمال مرحمت و عنایت مبذول داشتند در
اردوی طویله شامی مجلس مصلحت منعقد شده و صلاح دولت را دران دیدند که نایب السلطنه
مرحوم در کنار رود ارس زقنه با لشکرهائی که هست در انجا توقف فرمایند و شیخ الملوک
و میرحسن خان طالش نیز از معبر جواد تا کنار دریا و قزل اغاج را محافظت فرمایند و
حسین خان سردار نیز با لشکری که دارد سرحد ایروان را مضبوط نماید و نصیر خان [illegible] را
با دویست نفر تفنگچی مازندرانی بحفظ قلعه النجق نخجوان فرستادند و مصلحت چنان دیدند
که خاقان مغفور از راه تبریز و مراغه و خمسه روانه دار الخلافه شوند و پادشاه مرحوم را در
امورات تبریز استقلال دهند بعد از اتمام مصلحت اردوی خاقان مغفور از طویله شامی
کوچ کرده از راه قصبه قراچه داغ روانه تبریز شدند و پادشاه مرحوم و امیرزاده بهرام میرزا
و این دعاگوی دولت را نایب السلطنه مرحوم مرخص کرده در رکاب خاقان مغفور روانه
دار السلطنه تبریز شدیم و خود نایب السلطنه بکنار رود ارس زقنه بحفظ سرحد مشغول شدند
و معلوم شد که شیخ الملوک بحرف محمد علی خان کسان خود را برداشته و تا رسیدن حکم توقف
نکرده عازم اردوی خاقان شده است از انجا که نایب السلطنه مرحوم مستغنی از انگونه دود

در هر حال بودند توکل بخدا تعالی فرموده بنفس نفیس فرد او حیدا بسرحد داری بیضه اسلام
اشتغال نمودند و خاقان مغفور بعد از انجام امورات ضروریه تبریز از راه مراغه روانهٔ
دار الخلافه شده بصحت و سلامت وارد دار الخلافه گردیدند و شیخ الملوک نیز بعد از چند
روز تبریز رسیده از همان راه بلایر توسیرکان رفتند **ذکر احوال لشکر روس که بعد از واقعه**
گنجه برای انتقام روی نمود نیارال بسقویچ بعد از واقعه گنجه بسبب آنکه تازه بسرحد رسیده بود نیارال
مدوف را با هشت هزار صالدات بقراباغ فرستاده که در مقابل نایب السلطنه باشد
و قدری صالدات نیز همراه نیارال قبه فرستاده و حکم نموده که قصبه سالیان و شیروان
و شکی را مضبوط نماید و بخصوصه در سالیان که سرحد طالش است که دو ملک صالدات گذارد
که هم متوجه سرحد شده و هم تفکر آذوقه که از حاجی ترخان بکشتیهای بزرگ می آورند و
از انجا بسالیان نقل خواهد شد مشغول شوند و خود عود نموده بتفلیس رفت که تا رسیدن
لشکرها و گذشتن زمستان در دار الملک تفلیس مانده در بهار هر چه مصلحت دولت باشد معمول
نماید نایب السلطنه مرحوم نیز دو ماه در کنار آب ارس بنفس نفیس توقف فرموده چون
زمستان رسیده و لشکریان بسیار از دست رفته بودند بقدر هزار سوار بطور قراول در جلو
گذاشته و سیف الملوک میرزا را که حاکم قراچه داغ بود بحفظ و حراست انها گماشته خود
عازم دار السلطنه شدند **ذکر ورود نایب السلطنه بدار السلطنه تبریز و وقایعاتی که روی نمود**
چون نایب السلطنه مرحوم وارد تبریز شد و زمستان بمیان آمد بخیال اینکه آسودگی درین
زمستان برای طرفین خواهد و زندگانی میشد درین اوقات حاجی میرزا آقاسی در خدمت
شاه مرحوم راه نیافته و میرزا نصرالله اردبیلی را که معلم شاه مرحوم بود به بی ربطی و بی
سررشتگی از امر تعلیم در نظر نایب السلطنه جلوه داده نایب السلطنه حاجی را اذن داده که

هفته

هفته دو بار بخدمت شاه مرحوم رسیده متوجه امور تعلیم ایشان شوند درین اوقات خلل
کلی در مزاج شاه مرحوم بهم رسانیده و از طریق عرفان و معرفت و خداشناسی و زهد و ورع
چنان برآمد که در خدمت شاه مرحوم محقق شد که یکی از اولیاء الله است و از انجائی که
طبیعت مبارک پادشاه مرحوم مایل باغذ و کمالات صوری و معنوی بود حاجی مذکور را
مصداق داشتند و تخم محبت او را در خاطر شریف کاشتند پادشاه مرحوم نیز بنای سلوک
خود را بر زهد و ورع گذاشتند چنان شد که در اکثر لیل و نهار بنان و سرکه قلیلی در ان
ایام قناعت میفرمودند و از ماکولات و ملبوسات که از ولایات فرنگ می آوردند مجتنب
شدند و از ان تاریخ مادام الحیات قند روسی میل نفرمودند و ملبوساتی از اقمشهٔ فرنگ را
بدون شستن نمی پوشیدند و رفته رفته این اخلاق از ایشان بظهور آمد و نایب السلطنه
دانست که این احوالات از آثار سلوک حاجی میباشد و بعضی امور را با سلطنت ظاهر
میدانستند مثل ترک سیاسات و سایر اسباب ملک داری از شاه مرحوم نمی پسندیدند و
باین جهت گاهی بپادشاه مرحوم عتاب فرموده و باکل لحوم و دسوم پادشاه مرحوم را
مضطر میساختند در این اوقات در خلوات حاجی از احوالات خود و عداوت بی جهت
میرزا ابوالقاسم قایم مقام و هرزگیهای علی عسکر خواجه و آقا محمد حسن برادرش را که با او کرده
بودند در خدمت پادشاه مرحوم بیان مینمود و غالبا مشغول بانکار بود تا کی نتیجه ظاهر
شود الحاصل سیف الملوک میرزا که حاکم قراچه داغ و مامور بحفظ و حراست معبرهای رود
ارس و کر بود تهاون از خدمت ماموره خود کرده بقراچه داغ آمده و نیارال مدوف
که در قراباغ مستعد کار نشسته بود از خالی شدن سرحد مخبر شده و بجلادت هر چه تمامتر
با لشکرهای روس از آب ارس عبور کرده و سیف الملوک میرزا وقتی مخبر آمد که نیارال

مدوف بسه فرسخی قصبه اهر رسیده بود نایب السلطنه را از کیفیت حال مخبر گردیده نایب السلطنه
مرحوم باحضار افواج مراغه و تبریز و مرند فرمان دادند که این دعاگوی دولت را مامور
فرماید که جمیع خانوار تبریز را اسم نویس کرده جمیع مردم اذوقه شش ماهه را جمع اوری نمایند
و هر کس را قدرت نباشد یا از دیوان اذوقه گرفته یا از شهر بیرون رود نیارال مد
دوف با لشکر روس که باین جرئت پیش امده بودند خبردار شدند که نایب السلطنه
مرحوم بفکر حصارداری تبریز و جمع اوری لشکر شده و باستحکام برج و باروی مشغولی دارند
و واضح است که با وجود مثل نایب السلطنه که در شهر تبریز نشسته باشد چگونه ممکن است که
با هفت هشت هزار نفر بکنار تبریز امده بجنگ رو برو یا بمحاصره اشتغال نمایند لاجرم فسخ
عزیمت را کرده از سه فرسخی اهر عود بطرف محال مشکین نموده درین وقت قلعه متین
اردبیل و حکومت ان ولایات با اسکندرخان ولد فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مرانه
مفوض بوده ساخلو معقولی بجهت انکه در کنار سرحد است نداشت و اسکندرخان
بعد از گذشتن لشکر روس از اب ارس مکرر این مطلب را با امنای دولت نایب السلطنه
عرض کرده بود چون امنای دولت تبریز لشکر روس را متوجه دار السلطنه تبریز دیدند
از کار اردبیل غفلت کرده بامورات ضروریه دار السلطنه که اهم و الزم بود مشغول
داشتند اسکندرخان که جوان و کم تجربه بود دلتنگ شده خود از قلعه اردبیل عازم تبریز شده
بود بهر نحو باشد از تبریز مستحفظ برای قلعه اردبیل برده باشد مقارن این احوال که مدوف
معلوم داشته بودند و نایب السلطنه نیز بعد از برگشتن روس از قراچه داغ و خبر بیرون امدن
اسکندرخان از قلعه اردبیل بقرار شده بفکر کار قلعه اردبیل افتادند و اینداعاگوی
دولت شاهی را احضار فرموده دو فوج شقاقی را که ابوالجمع سلیمانخان کیسکی بودند با سلیمان

خان

خان ابوالجمع اینداعاگوی دولت نموده بحفظ و حراست قلعه اردبیل فرمودند این دعاگو
بتعجیل هرچه تمامتر وارد قصبه سراب شده و سه چهار دسته سرباز که حاضر بود بی خوف
و هراس برداشته خود را بقلعه اردبیل انداخت و سایر سرباز و سوار را قرار داد که بدفعات
وارد اردبیل شوند از انطرف نیارال مدوف از شنیدن خالی ماندن قلعه اردبیل و بیرون
امدن اسکندرخان طمع در گرفتن قلعه کرده بتعجیل تمام روانه قلعه اردبیل شده و بکنار قلعه
قراسو که دو فرسخی اردبیل است رسیده خبر محقق باو رسیده که این دعاگوی دولت شاهی
از تبریز دو روز است که با سرباز نظام وارد قلعه شده است قطع طمع از تسخیر قلعه اردبیل
کرده از همانجا بطرف مغان و میان ایلات و احشام ایران که در ان ولایت قشلاقیشی
داشتند روانه شده اینداعاگوی دولت نیز سلیمانخان را با سواره شاهسون و شقاقی
و عالیجاه میرزا حسن خان را با جمعیت طالش بامور تعاقب نیارال مدوف نموده
و نیارال مدوف بمغان رفته کاری از پیش نتوانست برد و لشکر تعاقب چی رسیده
اسب اخته و عراده مانده و سی چهل نفر از صالدات و قزاق دستگیر کرده و تا کنار
ارس او را دوانیده مراجعت کردند او نیز از اب ارس گذشته بقراباغ رفت قرار
گرفت و بعد از رسیدن اخبار بدار السلطنه تبریز اسایشی برای نایب السلطنه العلیه
بتدارک کار بهار همت مصروف میداشتند و درین ایام محمد حسین میرزا بعرض و اشتکای
نایب السلطنه بجهت تهاونی که در امور سرحدداری از او بظهور می امد از سرحدداری
و حکومت کرمانشاهان بحکم خاقان مغفور معزول شده امر ان ولایت را طهماسب میرزا
برادر کهتر او بعد از شرف مصاهرت نایب السلطنه مفوض شده روانه ان مملکت شده
و سیف الملوک میرزا نیز بجهت سهل انگاری که در خدمات ماموره سرحد چنانکه بایستی

مذکور شد بعمل اورده بود از خدمت محوله معزول و احضار بدار السلطنه تبریز شد و پادشاه
مرحوم با تشعرداو توب و دو فوج نظام قراچه داغ و دو هزار سوار شاهسون و قراچه داغ
و پانصد نفر غلام تفنکچی مامور بسرحد داری و حکومت قراچه داغ و مشکین شده باذات
میرزا نصر الله اردبیلی که سابق معلم شاه مرحوم بود روانه قراچه داغ کردیدند و در قصبه اهر
که مکان سخت و محکم بود قرار کرفته و در مکانهای مناسب قراولان تعیین فرمودند بحفظ و
حراست ان سرحد همت مصروف داشتند و میرزا علی کرابی نیز از جمله مامورین رکاب
پادشاه مرحوم بود و چون امیرخان سردار چنانکه مذکور شد تقتل امده و امر سرحد خوی خوش
مانده بود امیرزاده بهرام میرزا را با وزارت میرزا محمد تقی اشتیانی بحکومت ان ولایت
منصوب و روانه داشتند و باینده کاکوی دولت پادشاهی نیز حکم رسید که قلعه اردبیل را
بسلیمانخان سرتیپ سپرده روانه دار السلطنه تبریز شود اینده کاکو نیز بماموریت خود
عمل نموده وارد دار السلطنه تبریز شد نایب السلطنه مرحوم خبر امدن نیارال مدهدوف
وامدن او را بمشکین و از انجا بسر قلعه اردبیل رفتن بنوعها و طریقی که تحریر شد بعرض
خاقان مغفور میرسانید و از این حرکات مختلف که از نیارال مدهدوف صادر شده بود
بدکویان نایب السلطنه مرحوم این عرایض و اخبار مختلفه را که از نایب السلطنه میرسید در خدمت
خاقان مغفور بلباس خیر خواهی در اورده خاطرنشان خاقان مغفور مینمودند که این اخبارات جعلیات
و منظور نایب السلطنه خالی نمودن خزینه پادشاهی است از انطرف نیارال بستویچ این
حرکت را که از نیارال مدهدوف خود سرظاهر شده بود نپسندیده او را از سرحد داری و حکومت
قراباغ معزول نموده بدار السلطنه پطرپورغ فرستاد و شاهزاده عبد الله میرزا حاکم خمسه مقتب
بدارا که از اولاد صلبی خاقان مغفور بود بحکم خاقان مغفور با سواره و نظام خمسه تا نیم فرسخی اردبیل

امده بود و بعد از مراجعت لشکر روس او نیز در همان زمستان عود نموده بخمسه رفت

ذکر امدن لشکر روس بر سر قلعه ایروان بار اول و حرکت اردوی نایب السلطنه از تبریز و اخبار این اخبارات بدار الخلافه

در اوایل بهار این سال اخبار متواتره
از حسین خان سردار میرسید که لشکر روس که در لری و قراکلیسا بودند عازم مملکت ایروان
میباشند و از تفلیس نیز مهمان خبر میدادند که مصلحت چنان دولت روس چنان
مصلحت دیده اند که باید حکما وحتما مملکت وسیع الفضای ایروان و نخجوان و اردوباد
و قلاع متینه انها از تصرف دولت ایران بیرون امده رودخانه ارس قاطع نزاع
دولتین شده بسرحدیت فیمابین قرار کیرد و باین عزم توبهای بزرک قلعه کوب از
دار السلطنه پطرپورغ مامور شده اند و در کار امدن هستند و نیارال بستویچ نیز تدارک
شایسته دیده از طرف ایروان عازم جنک ایروان میباشند و خبر رسید که لشکر پیش
جنک روسیه حرکت از مکان خود کرده وارد محال ایروان شده اند و حسین خان
سردار حسن خان برادر خود را با تفنکچیان مازندرانی و دو فوج نظام ایروان و اهالی
شهر در قلعه ایروان جای داده خود با سوار ایروان که قریب بچهار هزار نفر میشوند
در خارج قلعه در جاهای مناسب مشغول بنزول و ارتحال است و درین حال قلعه تنیه عباس
اباد در دست معتمدان از اهل مازندران و دماوند و تفنکچیان تبریز بکوتوالی علیمراد
خان تبریزی مضبوط و محفوظ بود و یحیی خان تبریزی در قلعه نظاره اردوباد مستحفظ و حاکم
اردوباد بود و دران قرب زمان میان یحیی خان و احسان خان کنکرلو که سرتیپ
نظام نخجوان بود بجهت قرب جوار اردوباد و نخجوان با هم مراوده داشتند و در مجلسی
از مجالس یکایکی که فیمابین نوکرباب متداول است کار بنزاع کشیده بود و با هم بعداوت

را میرفتند و از انجائی که چنان مذکور بود که یحیی خان را تقربی در خدمت نایب السلطنه
میباشد احسان خان از وخامت عاقبت او اندیشیده بفکر کار خود افتاده بود با حاجی
علی عسکر خواجه سرای حرم خانه نایب السلطنه طرح اشنائی چیده و او را وکیل امور خود در خدمت
نایب السلطنه ساخته بود درین حین که لشکر روسیه از مقام خود حرکت میکردند احسان
خان حاجی علی عسکر را وا داشت که در خدمت نایب السلطنه معروض نماید که علیمراد خان
تبریزی را که مرد کاردیده است و در محاصره سابق نیز که سرداری نیارال کدویچ در ایروان
واقع شده بود و علیمراد خان میان قلعه ایروان بوده باز روانه ایروان شود و محمد امین
قاجار چون در جنگ کنجه چنانکه مذکور شد بعد از رفتن نایب السلطنه برای اوردن مدد پای
ثبات نفشرده بود باین جهت در خدمت نایب السلطنه فی الجمله بی ابرو بود او را بحفظ و
حراست قلعه عباس اباد مامور فرمایند و احسان خان را با افواج کنگرلو ابواجمعی او
نموده انخدمت را از ایشان ساخته و پرداخته خواهند که تلافی تهاون در جنگ سابق
بعمل اید و حاجی علی عسکر درین گفتگو و درین تعهد التزام از خون خود بدیوان اعلی سپرده
بود که اگر عیب و نقصی در حفظ قلعه عباس اباد حاصل اید خون او در معرض تلف باشد
و احسان خان نیز درین اوقات که در ان سرحد بود اظهار سعی و تلاش و دولتخواهی بسیار
مینمود و خود را محل وثوق و اعتماد در اورده بود و باین مقدمات امنای دولت راضی
شدند که علیمراد خان مامورین قلعه عباس اباد را بقلعه ایروان رفته و محمد امین خان
سرکشیکچی باشی که همشیره اعیانی نایب السلطنه را در حباله نکاح داشت با ابواجمعی
فوج کنگرلو و احسان خان سپرده شود این حکم از امنای دولت علیه صادر شد و محمد
امین خان و احسان خان با فوج کنگرلو بقلعه عباس اباد رفتند و علیمراد خان که مردی

کاردیده

کاردیده بود و مخبر از اهل ان ولایت شده بحکم اول تمکین بسپردن قلعه عباس اباد بمحمد
امین خان و احسان نکرده انچه در راه دولتخواهی معلوم باو شده بود معروض نایب
السلطنه گردانید حاجی علی عسکر بدستیاران او در خدمت نایب السلطنه عرایض علیمراد خان
بی پا وانمود کردند و او را بدوستی یحیی خان و هم ولایتی بودن باو منسوب کرده عرض او را از
درجه اعتبار ساقط نموده لهذا حکم ثانی بسپردن قلعه عباس بمحمد امین خان و احسان
صادر شده علیمراد خان با نوکر ابواجمعی خود بایروان رفته و قلعه بمحمد امین خان و احسان خان
و افواج کنگرلو سپرده اند و اخبار حرکت روس را بسمت ایروان نایب السلطنه مرحوم بتفصیل که
ذکر شد معروض خاقان مغفور گردانیده خود در نیم فرسخی تبریز در کنار رودخانه اجی نصب خیام
اقامت نموده بجمیع لشکر فرمان داد و انید حاکوی دولت پادشاهی را مامور فرمودند که
باردبیل رفته افواج نظام شقاقی را با سواره شاهسون اردبیل و سوار خلخال برداشته
روانه مغان شده میرحسن خان را با جمعیت طوالش بارود احضار و بعد از استجماع با حکم
ثانی رسد معمول دارد انید حاکو چنانکه در جای خود مذکور میاید بخدمات مقرره اشتغال نمود
نایب السلطنه بعد از بیست روز توقف و رسیدن سوار پایان و اردلان و رسیدن
سواره شاهسون و وزیران و عراق و افواج نظام خمسه روانه خوی شدند در خلال این
احوال خبر رسید که نیارال روس با جمعیت مامورہ باوچ کلیسا رسیده بعد از دو سه روز
توقف بکنار ایروان امده مشغول محاصره ایروان شدند نایب السلطنه اخبار را بدار الخلافه
عرض کرده خود بتعجیل روانه کنار ارس و محال کلبر شده محصورین ایروان خبر امدن خود را
رسانیده و امر بصبر و ثبات فرمودند و بحسین خان سردار نیز که در خارج ایروان بود حکم
شد که از حوالی اردوی روس دور نشود و درین حین خبر رسید که سردار اعظم نیارال

بستویچ نیز با سی هزار صالدات و چهل عراده توب کوچ بر کوچ از تفلیس حرکت کرده
وارد مملکت ایروان شده نایب السلطنه این خبر را نیز بعرض خاقان مغفور رسانیده استدعا
کرده بود که خاقان مغفور بسلطانیه امده دران مکان توقف فرمایند و از انجا بفرستادن کمک
و تدارک جنک تقویت لشکر اذربایجان پرتو التفات اندازد چه اگر موکب همایون وارد
اذربایجان شود باید این مشت رعیت مشغول خدمتگذاری اردوی همایون بوده از رسانیدن
سیورسات و تدارکات باردوی نایب السلطنه عاجز خواهند ماند و درین سال که غله
فی الجمله تسعیری دارد برای لشکریان سرحد کار تنگ خواهد شد بعد از وصول این عرایض
امنای دولت خاقان مغفور جمیع انچه را که نایب السلطنه در خدمت خاقان مغفور بمقامات
معروض داشته بودند بدست اویز این طرز استدعا و اظهار مصلحت بینی که از طرف نایب
السلطنه درین مقام شده بود بصورت صدق و راستی جلوه داده در مقام اثبات مدعیات
کاذبه خود بر امدند و اردوی خاقان مغفور را حرکت داده وقتی نایب السلطنه خبردار شد
که موکب همایون بچمن اوجان که هشت فرسخی تبریز است رسیده استدعای توقف در
انمکان را نمودند باز مسموع نشد کوچ بر کوچ از تبریز گذشته روانه دار الصفای خوی شده
و نایب السلطنه از خوی اردوی خود را حرکت داده بمحال چرس و صحرای قراضیاءالدین
برده خود با خواص و اعیان باستقبال خاقان شتافتند و از معتمدین اینده عاکوی دولت
شاهی استماع نمود که از خاقان مغفور پرسیده بودند که باین تعجیل از دار الخلافه تا خوی چه مصلحت
دولتی مقتضی شد که تشریف اوردید فرموده بودند که یقین کردیم که عباس میرزا با دولت
روس ساخته و محرک سردار روس او میباشد باین تعجیل امدیم که اگر عباس میرزا را چنین
خیالی باشد بعد از ورود موکب همایون رفع خیالات او شود نایب السلطنه مرحوم که این

چنین

چنین امور هرگز از مخیله ایشان نگذشته بود بصداقت و دولتخواهی تمام باستقبال موکب
همایون شتافتند بعد از ظهور حقیقه پادشاهی خود را بخاک انداخته کمال نیازمندی و پرستش
بجای اوردند و در موکب شاهی روانه شدند و در انطرف قلعه خوی که چمن شهر میگویند
اردوی همایون نزول نموده بانعقاد مجلس مصلحت و قرار و مدار کار جنک پرداختند در
خلال این احوال معلوم شد که ینارال بستویچ بعد از ورود بایروان چند روزی بمحاصره
قلعه ایروان پرداخته بعد از چند روز دست از محاصره برداشته کوچ بر کوچ وارد محال
نخجوان شده و در دامن کوهی که مابین گنجه و قراباغ و نخجوان واقعست اردو زده و قدری
از نظام صالدات بشهر نخجوان فرستاده در شهر نخجوان که در انوقت از حلیه ابادی
عاری بوده است نشانده و ظاهرا چنان مینمود که این حرکت از ینارال بستویچ و دست
از محاصره ایروان کشیدند بجهت نزدیک رسیدن اردوی نایب السلطنه و اردوی
خاقان مغفور است که از سر ایروان برخواسته و خود را بجائی که گنجه و قراباغ در پشت
اردوی او واقع است کشید و محل مزبور موسوم است بچکک لو که از انجا تا شهر نخجوان
کمتر از دو فرسخ است ولیکن انچه بعد معلوم و واضح شد ان بود که احسان خان کنگرلو
که در قلعه عباس اباد بود در خفیه معتمدین پیش ینارال بستویچ فرستاده و او را بهر
نوع که بود از خود مطمئن نموده و خود نیز از و مطمئن شده بگرفتن محمد امین خان و سپردن
قلعه عباس اباد بدست لشکر روس وعده و امید داده و ینارال بستویچ بجهت
عازم ولایت نخجوان شده است و باز خبر رسید که قریب بدو هزار نفر از سواره قزاق
که جسارت کرده نزدیک امده از نیم فرسنگی قلعه عباس اباد از اب ارس که دران
فصل که اوایل تابستان بود فی الجمله نقصان داشت معبری پیدا کرده بانطرف

اب ارس عبور نمایند و تا حوالی غروب افتاب در اینطرف اب ایستاده و قریب
بغروب عود کرده بانطرف اب میروند و در انوقت قریب پانزده هزار سواره زنده در
اردوی خاقان مغفور و نایب السلطنه حاضر بود سوای سرباز نظام و تفنگچی مازندران
که قریب بیست هزار نفر میشدند خاقان مغفور از شنیدن این خبر که سواره قزاق جرئت
کرده باینطرف رود ارس بی پروا می کذرند امر و مقرر داشتند که نایب السلطنه
با رکن الدوله علی نقی میرزا و اصف الدوله و سایر سرکردگان عراقی و اذربایجان
با ده هزار سوار و چهار عراده توپ بمحال کرلر رفته در محلهای مناسب سوار پنهان
کرده و قلیل سواری مقابل قزاق روس که باینطرف اب میکذرند فرستند و سوار
قزاق را بفریب و فنون نرم نرم پیش کشیده نزدیک سوار کمین رسانند و پس از ان
سواران از کمین در امده این بی ادبان را که چنین تهور اقدام مینمایند بسزا رسانیده
چشم زخمی برای نیارال بسقویچ ابدا حاصل شود و باعث دل گرمی لشکریان و مستحفظینی
شود که در ان طرف ارس در قلاع قنیه ایروان و غیره نشسته اند و بعد از صدور این
حکم و فرمان نایب السلطنه رکن الدوله و اصف الدوله با سرکردگان ماموره از خدمت
خاقان مغفور مرخص شده باردوی جورس و قراضیاء الدین امده مشغول امر همایون و
فرمان همایون شدند

ذکر وقایعی که قبل از جنگ نایب السلطنه با لشکر روس در محال دجلر واقع شد

پادشاه مرحوم مشغول بحفظ و حراست ان سرحد بودند گاهی
از سواران طوایف قراچه داغ و شاهسون برای دستبرد بانطرف اب بقراباغ
می فرستادند و همه روزه علاوه خدمات ماموریه سرحدیه روس را که در انطرف
اب مشغول بحفظ و حراست قراباغ بودند اینده عاکوی دولت پادشاهی افواج نظام

شقاقی

شقاقی را مرتب داشته و غلام تفنگچیان عرب را با قدری از توپچیان نظام بحفظ قلعه
اردبیل گماشته با چهار عراده توپ و دو هزار سوار شاهسون از اردبیل و خلخال و مصلانمو
و شاطرانلو را برداشته تا بادینه بازار طالش رفت و از انجا میر حسن خان طالش را با [illegible]
و پیاده احضار نموده قرارداد که در منزل کوک تپه و همیشه رود مغان باردو ملحق شود او نیز
با چهار پنج هزار سواره و پیاده طالش در منزل کوک تپه باردو ملحق شد و پس از جمعیت
این لشکر محقق و معین شد که روسیه زیاده از بیست هزار خروار ارد از حاجی ترخان
با کشتیها بقصبه سالیان اورده‌اند و از انجا با کرجیهای بزرگ از رودخانه کر همه جا کشیده
برودخانه ارس می اندازند و از ارس تا موضعی که موسوم بساری قمیش است
کشیده که در انجا جمعیتی از صالدات نشسته اند و از انجا بعراده و چاروا کشیده باردوی
نیارال بسقویچ و سایر اردوهای خود میرسانند و محقق شد که در قصبه سالیان زیاده
از دو بلک صالدات و چهار پنج عراده توپ نمی باشد خوانین طالش و ریش سفیدان
که در اردو بودند چنان صلاح دیدند که بقدر پنجاه شصت کرند با دو کرجی از قصبه لنکران
شب تفنگچیان طالش از کنار دریای خزر کشیده تا قراغاج رسانند و در انجا پنهان
ساخته شب دیگر بمیان رودخانه کر انداخته در کنار رودکه برکه دو فرسخی از قصبه سالیان
پائین تر و محل صیادان ماهی و حال کسی در انجا نمیباشد رسانده منتظر رسیدن این
اردو بکنار اب باشند و چون از منزل کوک تپه و همیشه رود تا قصبه سالیان قریب ده
فرسنگ راه و همه جا صحرای مغان کشیده شده است و اب در این ده فرسنگ
راه پیدا نمیشود و روسیه را از رسیدن این لشکر خبری نیست مصلحت چنان دیدند که دو
ساعت بغروب مانده از این منزل اب برداشته همه جا شبانه قطع مسافت نموده

قریب بصبح بکرجیها و ناوهائی که از قصبه لنکران می اورند رسیده سرباز و توپخانه و سوار
را که از انیده و بر سر قصبه سالیان رفته شاید که سالیان را تصرف نموده و روسیه انجا
منکوب و مخذول ایند و اذوقه چنین از دست لشکر روس گرفته اید و چشم زخمی با ایشان
رسانده شود بعد از ترتیب این مقدمات بمشورت ریش سفیدان سواره و نظام را
برداشته روانه کنار اب کر شدند رود خانه کر رودخانه بزرگی است و رودخانه ارس
که با او میریزد بسیار عظیم میشود و این دو رود خانه در موضعی که موسوم بقلعه قاین است
بهم رسیده و از انجا همه جا صحرای مغان را قطع کرده تا پنج فرسنگی بحر خزر می اید و از
انجا دو شقه شده از دو طرف بحر خزر میریزد و درین مابین جزیره مثلث پیدا شده است
که موسوم بمحال سالیان است که یکطرف از ابحر خزر و دو طرف از اب کر احاطه
نموده است و قصبه سالیان در نقطه انشقاق اب واقع است که از همه طرف برای ورود
باین قصبه احتیاج بنشستن کشتی میباشد القصه دعاکوی دولت شاهی با میر حسن خان و
سلیمانخان و فتحعلی خان نوری اردو را برداشته و شبانه قطع مسافت کرده یکدو ساعت
بطلوع صبح مانده بکنار اب رسیدیم و در این بین صدای توپ بسمع لشکریان اردو رسیده
دست و پای خود را جمع کرده منتظر شدند که از کجا خبر انداخته شدن این توپ محقق
شود و معلوم شد که هنوز کرجیها و ناوهائیکه بایست بهمین مکان امده باشند نرسیده اند
که درهمین بین خبر رسید که ناوها و کرجیهائی که از قزل اغاج بمیان رودخانه کر انداخته شده
و تفنکچیان طالش بکشیدن و رساندن انها بمکان معین مامور بودند بسبب رسیدن
دو فروند کرجی از جزیره ساری پشته که مشحون است هر یک بچهل پنجاه نفر صالدات و در
هر کرجی دو توپ کوچک میباشد بجنگ و ممانعت پیش امده اند تفنکچیان را معطل حاصل

و از انجام

و از انجام خدمت ماموره عاجز امده دعاکوی دولت شاهی این معنی را غنیمت
شمرده سه دسته سرباز و یکعراده توپ از کنار رود خانه کر بمدد تفنکچیان طالش و بدست
اوردن کرجیهای روس روانه داشت و چهارصد سوار نیز بتعجیل روانه کرد که رفته
از کرجیها کذشته عقب سر صالدات و کرجی را کرفته باشند که اکر از پیش روی سرباز
بکریزند در عقب سر سواران پیاده شده بضرب کلوله مانع ایند القصه بمحض رسیدن
سرباز و شلیک تفنک ده یازده نفر از اهل کشتی تقتل امده و شصت هفتاد نفر صالدات
زنده با توپهای کوچک کشتی بدست امده و کرجیها و ناوهائی که از لنکران می امد بکنار
اب صحیح و سالما باردو رسیده معلوم شد که صالداتی در ساری پشته که یکی از جزایر بحر
خزر است و در مقابل قصبه لنکران قریب بدو فرسنک فاصله واقع است دیده
بودند که کرجی و ناو بسیار از قصبه لنکران روانه قزل اغاج است این دو فروند کرجی را
با یک نفر کپیتان که بجای سردسته است بمدافعه و ممانعت فرستاده بودند و
ازین صدای توپ و تفنک ساکنین محال سالیان متوحش شده خبر بپول کونک
روس که در قصبه سالیان نشسته بود رسانده بودند و پول کونک روس با توپ
و صالدات و سواره شیروانات که دران سرحد مشغول بخدمت بودند متوجه دفع
لشکر ایران میشود و از این طرف دعاکوی دولت شاهی میر حسن خان و سواره و
پیاده طالش را بایک فوج از سرباز با دو عراده توپ با کرجیها و ناوها از اب کذرانیده
و یک فوج سرباز را با دو عراده توپ و جمعی سوار در انطرف نکهداشته بود که سواد
لشکر روس پیدا شده دست بانداختن توپ کشادند و از اینطرف سلیمانخان بحسب
از اب کذشته فوج سرباز را با دو عراده توپ از میان نهری که بطرف لشکر روس

میرفت و در آنوقت آب نداشت بطریق کنی برداشته از طرف دیگر میر حسن خان با
و پیاده طالش روی بسواره شیروانات و سالکنان که لشکر روس بودند آورده متوجه
دفع اینها شده و از اینطرف این دعاگوی شاهی نیز با دو عراده توپی که داشت نیز
با سرباز و سواره خود را آشکار کرده بانداختن توپ و تفنگ اشتغال نمود و بول
کونک روس خیال نمود که لشکری سوای سواره از آب گذشته و توپ و سرباز در این طرف
آب جیا شدند سوار خود را مأمور بمقابله سوار میر حسن خان طالش کرده و خود تصمیم عزم
ممانعت از گذشتن آب کرده بطرف این دعاگو رانده نایره توپ و تفنگ التهاب در گرفت
و چنان گرم بر سر این دعاگوی دولت پادشاهی راند که سلیمانخان و توپخانه که در آنطرف
آب بودند در عقب لشکر روس ماندند سلیمانخان فرصت را از دست نداده با سرباز
و توپخانه خود را ظاهر ساخته با فروختن آتش قتال و جدال اشتغال نمود و در پی گلوله
توپی از اینطرف بعراده توپ روس خورده عراده شکسته و توپ از کار ماند و شلیک
تفنگی که از سربازان سلیمانخان واقع شد صالدات بسیاری مجروح و مقتول افتادند و از
آنطرف میر حسن خان نیز سواره شیروانات و سالیان را شکسته از پیش برداشته
بتعاقب مشغول شد و از آنجا که این دعاگوی دولت شاهی ایستاده بود با ناو و کرجیها که
پنج دسته سرباز گذشته شلیک بسیار نزدیک بصالدات کردند بول کونک روس از دیدن
این احوالات پریشان شده فرار بر قرار اختیار نموده توپ شکسته خود را گذاشته و همه جا زخم
خوردهای صالدات را ریخته روی بقصبه سالیان روانه شد و از اینطرف این دعاگوی دولت
شاهی با بقیه سرباز از آب گذشته بتعاقب لشکر روس پرداخت و سلیمانخان و میر حسن
خان که پیشتر از این دعاگو از آب گذشته و نزدیکتر بروسیه بودند همه جا بول کونک را

دقر

تعاقب کنان بقصبه سالیان رسانده و اهل سالیان نیز با وجود اینکه سال گذشته
اینها را لشکر ایران محافظت نکرده بودند و بدست روسیه گذاشته و گریخته بودند باز
حمیت دین اسلام کرده منازعت بر خواستند و بول کونک روس ماندن در قصبه را
محال دیده از کرجیهائی که بجوغاص هم بسته و تخته بند کرده و بر ریسمان و قرقره که از دو طرف
آب بمیخهای بزرگ کوبیده و تعبیه کرده بودند گذشتند و قصبه را با آذوقهائیکه در کنار آب
گرد جمع شده بود گذاشتند و خود بول کونک با بقیه صالدات و سه عراده توپ که بیرون
برده بود بطرف محلات شیروان روانه شده و این دعاگوی دولت پادشاهی یکفوج سرباز
با سلیمان خان سرتیپ و جمع سواره و پیاده طالش را بمحافظت قصبه سالیان گذاشته
و خود با یک فوج دیگر از سرباز با سایر سواره از آب بطرف مغان گذشته در محاذی
قصبه سالیان اردو زده نشست و قریب بصد و پنجاه نفر صالدات زنده و دویست سر
بریده با سنقلیخان شاهسون شانجانلو که از نوکرهای خاقان مغفور و ابوابجمعی
این دعاگوی دولت بود با عریضه اخبار واقعه بخدمت خاقان مغفور ارسال داشت
و بخدمت نایب السلطنه و بخدمت پادشاه مرحوم نیز بعرض مراتب پرداخت و اموال
بسیار از صامت و ناطق بدست لشکریان افتاد و این دعاگوی دولت شاهی در همانجا
رحل اقامت انداخته مترصد احکام و اخبار از اردوی خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم
بوده توپی را که در جنگ شکسته بود ساخته باردو رساند **ذکر جنگ نایب السلطنه در محال گلبر
با سوار قزاق و رسیدن ینارال بسقوویچ بامداد سواره قزاق و گذارشاتی که واقع شد**
چون نایب السلطنه و رکن الدوله و آصف الدوله با ده هزار سواره و چهار عراده توپ
جلو بدون آوردن لشکر نظام از اردوی چورس حرکت کرده و محمد خان امیر نظام را

باشکرهای نظام و توپهای بزرگ در اردوی چورس گذاشته حکم فرمود که او را بهیچ‌وجه
با فتح و شکستی که واقع شود رجوعی نباشد و اردو را از جای خود بهیچ عذری و هیچ
جهتی حرکت نداده منتظر حکم نایب السلطنه باشد و نایب السلطنه با سوارهای معین و قولهای
مشخص مامورین و همراهان مجال کلبر رفته و در دره‌ها و کمین گاه‌ها سوار را قسمت نموده
ایستادند و محمد امین خان و احسان خان که در قلعه عباس بودند کیفیت را معلوم نموده
حکم فرموده بودند که اگر سواره قزاق از جنگ دلیران ایران خلاصی یابند از انطرف
اب ایشان منتهز فرصت بوده جمعی را مامور فرمایند که گریخته که قزاق را نگذارند که از دراب
بسلامت بپیوندند بعد از مستحضر شدن محمد امین خان و احسان خان از کیفیت واقعه احسان
خان تنگ بحرام محض خیال و واهمه که ما بین عداوت باجی خان بود کیفیت واقعه را
جنارال بستقویچ اعلام داده و جنارال بستقویچ این مسئله را که لشکر ایران بی نظام و سرباز
با سوار مجرد و بچنین خیالی برای دست بر داده اند و خود نایب السلطنه نیز در میان
این لشکر است غنیمت شمرده سرکردگان سوار قزاق را که در انطرف اب بودند از این
حال اگاهی داده بایشان حکم نمود که در مقابل لشکر ایران ایستاده راه احتیاط را
از دست ندهند منتظر جنارال بستقویچ باشند و خود فی الفور با سرباز نظام و توپخانه و جسری
که برای بستن بر اب ارس همراه داشت بارکرده روانه شد و قریب بصبح بنیم فرسنگی
اب ارس رسیده برای بستن جسر فوجی از نظام را مقدمه روانه اب نموده و خود با تنگی
طی مسافت نموده و در مدت سه ساعت مهندسین و لشکر نظام که پیش امده بودند جسر را
بسته جنارال بستقویچ بکنار جسر با لشکرهای خود رسیده و از طرف لشکر ایران قریب یکهزار و
صد پانصد سوار بطرز قراولی پیش رفته خود را بسواره قزاق روسیه نموده وار

رکلی

سرکردگان سواره قزاق که مخبر از حقیقت کار بودند قدری سوار پیش فرستاده بجنگ
و جدال مشغول شدند و سوار ایرانی که بخیالی که بود خود را پس کشیده سواره قزاق را بلشکری
که در کمین گاه بودند نزدیک شدند سواره قزاق اطمینان رسیدن جنارال بستقویچ داشتند
و از اب ارس تند راندند نزدیک سواره کمین گاه رسیدند سواران کمین که بی خبر از
این مقدمه بودند بی تحاشی از کمین بیرون امده داخل سواران قزاق شدند و تنها
از پیش برداشته بخیال اینکه این سواران   در صحرا متفرق شدند و نایب السلطنه
با اصف الدوله و رکن الدوله با سوارانی که در خدمت ایشان بود از کمین بیرون امده
اهسته اهسته میراندند که ناگاه معلوم شد که سواره قزاق که شکست خورده فرار کرده
بودند عود نموده مشغول بمقابله و مقاتله سوار تعاقبی خود میباشند نایب السلطنه که جنگ
ازموده و پخته کار بود استشعار از کیفیت حال بهم رسانیده سواره و توپی که همراه خود
نگذاشتند که متفرق شوند و از جای خود حرکت نفرموده در همان مکان ایستادند و رکن
الدوله و اصف الدوله با سواران خود در میان معرکه جنگ متفرق شده بودند که درین
حین توپخانه روسیه با صالدات و سوار تازه ظاهر شده مشغول بانداختن توپ و گرفتن
و بستن سواران متفرقه میدان رزم شدند و همه جا سواره ایرانی را که مثل دانه در انصحرا
پاشیده شده بودند چون خروس برچیدند نایب السلطنه را از مشاهده حال تاب نماند و
با توپخانه که در جلو بود پیش رانده بمدافعه مشغول شد جنارال بستقویچ چون دانست که نایب
السلطنه در میان این سوار و این توپخانه است و فوجی از سواره و پیاده و را برای گرفتن
سواران متفرق مامور کرده و خود با نظام و توپخانه بهیات اجتماع بنایب السلطنه حمله ور
شده بانداختن گلوله‌های توپ میان خالی و فشنگهائی که برای تفرقه سوار ساخته و همراه

اورده بود مشغول شد و همه جا پس رانده تا بگلوله رس تفنگ رسیده و سوار نایب السلطنه را
تاب مقاومت نمانده راه انهزام پیش گرفتند چه واضح است که مقابله سوار بی سرباز
با توپخانه و صالدات از جمله محالات می نماید نایب السلطنه توپخانه را از راهی که مصلحت
حرکت میدانستند راه انداخته خود جمعی از سواران خاصه را از راه کوه که خود بلدان
سرزمین بودند برداشته روانه شدند و نیارال بستویچ علمهائی را که در بالای سر نایب
السلطنه افراشته شده بود بدست اورده و سواران جلد بتعاقب نایب السلطنه مامور
نمود و چنان گرم رانده بنایب السلطنه رسیدند که نایب السلطنه لابد شده و توقف نموده
بوجود شریف مقاتله مشغول شدند و دو سه نفر را بگلوله جانگداز بدست خود بقتل رسانیده
چون سواره قزاق را متیقن شده بود که نایب السلطنه در میان سوار است اسان اسان
دست از تعاقب برنمیداشتند و نایب السلطنه ناچار با سواران از اسب پیاده شده با تنگ
عظیمی را که در پیش راه بود سنگر کرده ایستاد و بجنگ و ممانعت مشغول شدند تا شب بر
دست براند و نایب السلطنه از انجاکه بلدان کوهها و دره‌ها بودند سواران را از ان مهلکه
بسلامت بیرون برده باردوی جورس رسیدند و اگر بلدیت نایب السلطنه نبود و شب
در میانه حائل نشده همگی ان جمیع بدست لشکر روس گرفتار میشدند و نایب السلطنه چون باردو
رسیدند دیدند که لشکر نظام و توپخانه با محمد امین خان نظام فوج فوج و دسته دسته
بقانون نظام ایستاده و سواران شکسته را باردو راه نداده اند منتظر نایب السلطنه
میباشند و سواره رکن الدوله تا بخوی رفته باردوی خاقان مغفور رسیده بودند و ان
اردو فی الجمله بهم برامده بود و نایب السلطنه با لشکر نظام یکدو فرسخ پیش رفته اردو زده
و بخاقان مغفور احوال خود را عرض نموده ارامشی در لشکر حاصل شد و در این جنگ نیاد

از شش

از شش صد و هفتصد نفر قتیل و دستگیر نشدند اصف الدوله و رکن الدوله باردوی
خاقان رفتند **ذکر بدست اوردن نیارال بستویچ قلعه عباس اباد را و گرفتاری محمد امین خان
و مستحفظین انجا** نیارال بستویچ بعد از هزیمت لشکر ایران بلا فاصله علمهائی را که از نایب
السلطنه بدست اورده بود برداشته و با چند سر بریده و از اب ارس گذاشته پی
در پی اخبار شکست و گرفتاری نایب السلطنه و اصف الدوله و رکن الدوله را بقلعه
عباس اباد میفرستاد و محمد امین خان و احسان خان و سایر سرکردگان که در
بروج قلعه ایستاده و تماشای معرکه رزم را میکردند از شکست لشکر ایران مستحضر شده
بودند احسان خان فرصت غنیمت شمرده هزار نفر سرباز کنگرلو ابواجمعی خود را
حاضر ساخته بهانه حفظ و حراست بروج و دروب را از سایر مستحفظین خالی کرده در
وسط قلعه دو دسته سرباز بنظام نگاه داشت که درین حین نیارال بستویچ با توپخانه و صالدات
و علمهائی مسطور و سرهای بریده بتوپ رس قلعه رسیده ایستاده محمد امین خان را اعلام
نمود که تو خود سر کشیکچی باشی این دولت بوده و علمهای خاصه را می شناسی اینک
این علمها و اینک سر ولینعمت شماست و احسان خان را طلبیده احسان خان محمد
امین خان را که مردی کم جرئت بود در این احوال دل او را از دست خالی کرده او را بسپردن
قلعه و خواستن امان راضی نموده خود از قلعه بیرون امده خدمت نیارال شتافته
اظهار دولتخواهی نمود و برای خود چنانکه رسم مردم روزگار است امان و اسایش
دائمی از دولت روس گرفته جان مستحفظین قلعه را نیز عموما داخل امان کرده بود
بخصوص جان محمد امین خان را القصه احسان خان نمک بحرامی خود را ظاهر کرده بحکم
نیارال بستویچ جمیع اسباب حرب را از اهل قلعه گرفته و محمد امین خان را در حجره محبوس

نموده چند نفر از امنای دولت روس را بقلعه آورده بعد از مشاهده ایشان صدق
گفتار و کردار احسان خان را خبر جنرال داده جنرال با افواج و توپخانه داخل قلعه
شدند و این واقعه در سنه هزار و دویست و چهل و سه اتفاق افتاد بسقویچ جمیع
مستحفظین قلعه را با محمد امین خان محبوساً روانه تفلیس ساخته بغیر از سرباز گنگرلو که آنها را
از نوکری اخراج کرده و مطلق العنان نموده و احسان خان را مأمور و نوازش
ساخته قلعه را بمستحفظین خود سپرده باز روانه اردوی خود شد **ذکر فرستادن جنرال
بسقویچ ایلچیان برای طلب مصالحه و قبول نفرمودن خاقان بسبب اخلال حسین خان سردار**
جنرال بسقویچ بعد از فتح قلعه عباس آباد و انتظام امور آنجا سفیری چرب زبان بخدمت
خاقان مغفور فرستاده بتوسط نایب السلطنه معروض داشته بودند که واضح است
که از جنگ و جدال و خون ریزش سوای خرابی مملکت و ناامنی رعیت چیزی دیگر از
میان برنخواهد خواست پس بهتر از آن است که پادشاه جهان این خیرخواه دولت را
چنانکه از طرف امپراطور اعظم وکیل در مصالحه میباشم از طرف خاقان نیز اذن در مصالحه
مرحمت شود که در خدمت امپراطور اعظم واسطه صلح شده این نزاع و جدال که فیمابین
افتاده از میان برخواسته شود و توقع آنکه برای استرضای امپراطور با مملکت ایروان
یا صد هزار تومان اشرفی یکمثقالی از آن طرف محبت واگذار شود و امپراطور اعظم نیز
از نزاع و جدال گذشته مملکت طالش و مغان را واگذار نماید و قطع مایه نزاع شده آسایش
و راحت از این مصالحه حاصل شود بعد از رسیدن سفیر جنرال بسقویچ نایب السلطنه
از اردوی خود بخدمت خاقان مغفور آمده بعرض مراتب مذکوره پرداختند و خاقان
مغفور با امنای دولت خود در این باب از رد و قبول فرمایشات فرموده نایب السلطنه

بجائی

بجائی که سابقاً مذکور شد بسیجه میل خود را در احد الطرفین صلح و جنگ در خدمت
خاقان مغفور اظهار نمی کردند و لیکن سایر رجال دولت باغوای حسین خان سردار
که این همه مفسده جوئی برای حفظ داخل ایروان کرده بود حال چگونه راضی میشد
که ایروان بالمره واگذار بدولت روس شود در خدمت خاقان مغفور زبان بلاف و
گزاف گشوده و سخنهای دور از کار می گفتند و خاقان مغفور را از جاده صلح منحرف نمودند
بتعهدات حسین خان سردار که مثل تعهد حاجی عسکر خواجه بود در حفظ قلعه عباس
آباد مطمئن خاطر نمودند و حسین خان سردار متعهد در خدمت خاقان مغفور شد که از این
تاریخ که ماه عقرب بود تا اول سرطان سال آینده مملکت ایروان را محفوظ کرده و قلعه
عباس آباد را مسترد نماید و در ازای این تعهد خاقان مغفور پنجاه هزار تومان مدد
خرج مرحمت فرمایند که در کار خدمت ملتزمه صرف نماید و خاقان مغفور تعهد او را قبول
نموده بخلاع فاخره مشخص فرموده پنجاه هزار تومان را گرفته روانه اردوی خود شد
خاقان مغفور ایلچیان را بی نیل مرام مراجعت دادند نایب السلطنه نیز باردوی خود مراجعت
نمودند و مترصد و مترقب کار جنگ و جدال شدند **ذکر مراجعت خاقان مغفور بدار الخلافه
و حکایات مناسب آن اوقات** سابقاً مذکور شد که بعد از آنکه اینده عاکوی دولت قصبه سالیان را
متصرف شد حسینخان شاه نمورا با عریضه بخدمت خاقان مغفور فرستاده
در این اوقات حسینقلیخان باردوی معلی رسید خاقان مغفور چون میل مراجعت داشتند
ودس روس که حسینقلیخان برده بود بمیان اردو بازار ریخته نقاره و طبل شادمانی
زده خلعت و نشان باینده عاکو مرحمت فرموده پس از دو روز طبل رحیل کوبیده روانه
دار الخلافه شدند و اینده عاکوی دولت پادشاهی در قصبه سالیان نشسته بود که بخط

مبارک پادشاه مرحوم که از قراپه داغ بسرافرازی این دعاگو ارسال فرموده بود
که اینه دعاگوی دولت با این احوال که در طرف خوی واقع شده مصلحت نیست که در دولت
مخالف بنشیند اینه دعاگوی دولت نظر بفرمایش پادشاه مرحوم طبل رحیل کوبیده
و قصبه سالیان را کوچانیده بقصبه لنکران فرستاده و خود عازم اردبیل شده و [illegible]
سرقیب را با دو فوج شقاقی روانه قلعه تبریز نموده و خود وارد قلعه اردبیل شده و معلوم
نمود که اردوی خاقان مغفور قریب بقصبه محال سراب رسیده و عرایض فرستاده برای
محافظت قلعه اردبیل لشکریان معتمد خواست خاقان مغفور نیز ششصد نفر از جانبازان
نظام نهاوند را با دویست نفر تفنگچی محال نائین برای حفظ قلعه اردبیل فرستاده و بنواب
این دعاگوی دولت فرمودند و آصف الدوله را با رکن الدوله بتبریز فرستاده
مقرر فرمودند که امورات را رکن الدوله منتظم کرده با آصف الدوله و میرزا محمدخان
لاریجانی که از معتمدین خاقان مغفور است سپرده شود و ایشان نیز بتبریز رفته قریب
هشت هزار نفر از سرباز آذربایجان و تفنگچی مازندران و عراق در قلعه تبریز گذاشته
و دوازده هزار نفر از مجاهدین تبریز و محالات سان دیده و اطمینان پیدا کرده رکن
الدوله از تبریز روانه اردوی خاقان مغفور شد و خاقان مغفور نیز باهستگی طی
مسافت نموده وارد دارالخلافه شدند و درین سال در ممالک محروسه حسینعلی میرزا
در شیراز و حسنعلی میرزا در خراسان و عباسقلی میرزا ولد ابراهیم خان قاجار در
کرمان و محمدولی میرزا ولد صلبی خاقان مغفور در خطه یزد و محمدقلی میرزا ملقب بملک آرا
در مازندران و شیخعلی میرزا در ملایر و تویسرکان و عبدالله میرزا در خمسه و یحیی میرزا
در رشت و طهماسب میرزا ولد محمدعلی میرزا در کرمانشاهان و همدان و محمود میرزا

در نهاوند

در نهاوند و لرستان و محمدتقی میرزا در بروجرد و سلطان محمد میرزا در اصفهان و حیدر
قلی میرزا در گلپایگان و بهمن میرزا در سمنان و دامغان و اسمعیل میرزا در شاهرود و
بسطام و رکن الدوله علینقی میرزا در قزوین و علیمیرزا الملقب بظل السلطان که برادر
اعیانی نایب السلطنه بود بحکومت طهران و محالات و کیکاوس میرزا در قم مشغول
بحکومت و فرمانروائی بودند ذکر وقایعاتی که برای نایب السلطنه مرحوم بعد از رفتن خاقان
مغفور روی داده و جنگ نایب السلطنه با لشکر روس در محل موسوم بباران و شکست دادن و
و معاودت بنخجوان تا رسیدن بشوشی چون نایب السلطنه بعد از عود اطمینان نیارال پسکویچ با ارادهٔ
خود معاودت نموده و مراجعت خاقان مغفور محقق شد بعزم رسیدن امورات لشکریانی
که در قلعه ایروان بودند از آب ارس عبور فرموده از راه محال شرور روانه ولایت
ایروان شدند و درین بین خبر رسید که چهار هزار نفر صالدات با هزار سوار قزاق و بیست
عراده توپ که ده عراده توپ بسیار بزرگ قلعه کوبی است یکسال است از دارالسلطنه
پطربورغ مامورند بکوبیدن قلعه ایروان و درین روزها بتفلیس رسیده است با آذوقه
و عراده بسیار از محال بلیک و شوره گل گذشته عازم اردوی نیارال پسکویچ میباشند
نایب السلطنه مرحوم از شنیدن این خبر مستبشر شده بدو مصلحت عزم رزم آنطایفه را
جزم نمودند مصلحت اول آنکه نیارال پسکویچ بعد از استماع آنکه نایب السلطنه بعزم ممانعت
لشکر مدد گرفتن توپها میرود از نخجوان حرکت کرده برای چاره کار لشکر مدد خود از عقب
نایب السلطنه روان شود و مملکت نخجوان تخلیه شود بلکه درین زمستان باز لشکرهای روس
بتفلیس رفته آسایشی حاصل برای مملکت آذربایجان گردد مصلحت دوم آنکه از شکست
این جمعیت و گرفتن توپها و آذوقه‌ها از دست لشکر روس چشم زخمی باردوی نیارال

بسقویچ میرسد و تحمل که بسبب این صدمه امسال محاصره قلعه ایروان بپردازد نایب السلطنه
مرحوم باین عزم و باین مصلحت متوجه رزم لشکر روس شدند در محلی که موسوم بود بباباران
و قریب بهفت فرسنگ آنطرفه قلعه و شهر ایروان بود بلشکر روس رسیده و محاربه
عظیم فرموده زیاده از دو هزار صالدات مقتول و اسیر فرمودند و ینارال دال قورکی
که در آنوقت ینارال و سردار آنلشکر بود از زانو زخم گلوله خورده باین احوال توپخانه را
پیش انداخته و آذوقه و عرادهای آذوقه را ریخته خود را بچهار دیوار اوچ کلیسا رسانیده
متحصن شده و نایب السلطنه توقف داشت شنید که نایب السلطنه رو بتفلیس رفته است او
نیز از نخجوان کوچیده و ینارال ارسطوف را با چهار هزار نفر صالدات و هزار نفر سواره بمحافظت
قلعه عباس آباد گذاشته براه تفلیس از عقب اردوی نایب السلطنه روانه شد و چون
ینارال بسقویچ از راه دیگر رفته بود خبر بنایب السلطنه رسید که ینارال بسقویچ از نخجوان
کوچیده بسمت تفلیس روانه شده است نایب السلطنه مصلحت در آن دیدند که دست از
محاصره اوچ کلیسا برداشته و امرای ایروان را مضبوط کرده بطرف خوی و تبریز روانه شوند
اگر دست ازین محاصره نکشند واضح است که ینارال بسقویچ برای استخلاص محصورین لشکر
خود متوجه رزم نایب السلطنه خواهد شد و در آنصورت از پرده غیب معلوم نیست چه ظاهر
شود نظر باین مصلحت دست از محاصره اوچ کلیسا برداشته بایروان آمدند و در ایروان
ششهزار نفر از سرباز نظام و تفنگچی بسرداری حسن خان سالار و اصلان خان برادر حسینخان
سردار گذاشته از ایروان حرکت فرموده در نزدیک سردار آباد حسین خان سردار را
بحفظ سردار آباد و آنحدود گذاشته و خود از ارس عبور نموده بولایت بایزید که حاکم
دولت روم است داخل شده از راه قازلی گول و آداجق و چالدران بشهر خوی تشریف

فرما شدند و چون بسیاری از سرباز خسته و از کار بازمانده بودند سرباز و قشون را مرخص
فرموده و بعضی دیگر را که تاب و توان داشتند با پانصد نفر سواره قاجاریه و ترکمان و
توپخانه برداشته روانه دار السلطنه تبریز شدند امیرزاده بهرام میرزا را با فوج نظام خوی
و فوج جانباز خلج بوزارت میرزا تقی قوام الدوله با هیجده عراده توپ در خوی گذاشتند
و با قلیل اردوئی که همراه بود با توپخانه بقریه سند آباد کنی من محال تبریز رسیدند

ذکر آمدن ینارال ارسطوف با شش هزار نفر صالدات و ده عراده توپ بدار السلطنه تبریز باغوای جوان مرده و گریختن لشکریان از تبریز و گرفتار شدن آصف الدوله و سایر احوالات تبریز

شهر تبریز در سنه ۱۲۴۳ مشحون بیست هزار خانوار از رعیت بود و هشت هزار نفر لشکر نظام
و تفنگچی در قلعه تبریز حاضر و مستعد بودند و زیاده از یکصد و بیست عراده توپ مستعد در
دار السلطنه تبریز موجود بود و قورخانه و آذوقه چون سی سال بود که نایب السلطنه مرحوم
در آن شهر توقف داشتند و همیشه در فکر و انجام تدارک حرب بودند زیاده از اندازه
جمع شده بود در این اوقات که خاقان مغفور وارد آذربایجان شده بودند و نایب السلطنه
مرحوم در سرحد بمقابله و مقاتله اشتغال داشتند و انضباط امر تبریز را چنانکه مذکور شد
خاقان مغفور با آصف الدوله در حین مراجعت بدار الخلافه رجوع فرموده بودند و از نوکرهای
نایب السلطنه در شهر تبریز سوای حاجی علی عسکر خواجه کسی نبود و از نایب السلطنه پادشاه
مرحوم که در قراچه داغ تشریف داشت و امیرزاده بهرام میرزا در خوی و اینجا گوی
دولتشاهی بخدمت سرحد اردبیل مشغول بود و امیرزاده خسرو میرزا هم در همان
دو سه روز احضار رکاب فرموده بودند که بقلعه ایروان برای اطمینان قلوب لشکر آنجا
روانه فرمایند امیرزاده فریدون میرزا که در شهر تبریز تشریف داشتند با وجود صغر سن بدون

حکم نایب السلطنه دخل و تصرف نمیتوانستند کرد و لشکریان نظام و رعایای تبریز و سایر
رعایای آذربایجان با آصف الدوله چندان الفتی نداشتند حاجی علی عسکر خواجه سرا که بدخل
و تصرف امور مشغول بود معلوم است که چقدرها دخل و تصرف را از عهده میتوانست برآید
خوانین مرند بجهت قتل نظرعلیخان که در سال گذشته واقع شده بود مخوف و هراسان
از دولت علیه ایران بودند و در همین روزها حاجی میرزا یوسف مجتهد تبریز برحمت خدا
رفته بود و میرفتاح پسرش که جوان و سرشار و مغرور بود و اهل تبریز کمال اعتقاد و
ارادت بپدرش داشتند باو گرویده و او نیز از جوانی و غرور ادعاهای بزرگ داشت
تدبیری که در حفظ تبریز بخاطر حاجی علی عسکر خواجه سرا رسید این بود که آقا میرفتاح را از
طرف والده پادشاه مرحوم در درب حرم سرای مبارکه تبریز ضیافت نموده دویست
هزار تومان بعنوان امانت باو بسپارند و چنین خیال کرده بود که بسبب سپردن این
تنخواه باسم امانت آقا میرفتاح امیدوار شده با تبعه و تحفه خود بنگهداری مشغول خواهند
شد و آصف الدوله که اهل آذربایجان نه از او خوفی داشتند بهمان احترامات ظاهری
قانع شده بخوش گذرانی خود مشغول بود و خوانین مرند از قصبه مرند که هشت فرسنگی تبریز
است و تا قلعه عباس آباد نیز قریب بدو فرسنگ است با ینارال ارسطوف بنای
مراوده گذاشته درین وقت که ینارال پسقویچ از نخجوان بطرف تفلیس کوچ نموده و
نایب السلطنه از ایروان ببایزید و خوی آمد خاطرنشان ینارال ارسطوف کردند که در تبریز
چندان جمعیتی نیست و اهل تبریز هم خواهان شما میباشند اگر شما هزار نفر از صالدات را
در قلعه عباس آباد میگذارید و با سه هزار نفر دیگر از راه مرند متوجه تبریز شوید بمحض
اینکه اهل تبریز مستحضر از آمدن شما شوند غوغا و شورش کرده لشکریان و مستحفظان را

مسلوب

مسلوب الاختیار کرده شهر تبریز را بتصرف دولت روس میدهند و عرایض نیز در همین باب
از آقا میرفتاح و منسوبان او گرفته بنظر ینارال ارسطوف رسانده بودند و قرار داده بودند
که ینارال ارسطوف از ارس عبور کرده از پشت کوه مشو که همه جا قاطع مابین محال خوی
و کنی و مرند است از طرف مرند که خالی از لشکر ایران است حرکت کرده بغفلة بدار السلطنه
تبریز رسیده و اهل شهر تبریز که خواهان دولت روس و مخبر از این حکایت اند سر بشورش
و غوغا برآورده کار شهر را برونق دلخواه صورت دهند چون آنچه مقدر است باید ظاهر شود
ینارال ارسطوف خوف و هراس نکرده از خیالات دیگر غافل شده با سه هزار نفر صالدات
و هزار نفر قزاق و دو عراده توپ از راه مرند روانه تسخیر دار السلطنه تبریز شد و تا قریه
صوفیان که شش فرسخی تبریز است رسیده احدی از دولتخواهان آنطرف خبری
از آمدن او نبود چون گرد و غبار لشکر در صحرای صوفیان ظاهر شد همهمه و گفتگو در تبریز پیدا
شده بعضی گفتند که نایب السلطنه از طرف خوی می آید و بعضی گفتند که شاید لشکر روس باشد
باری آصف الدوله و حاجی علی عسکر خواجه سواره برای خبرگیری فرستاده معلوم شد که لشکر
روس است و می آید بچهار فرسخی رسیده اختلاف در میان رؤسا و امنای دولت
در تبریز پیدا شده بعضی می گفتند حصارداری نمائیم و نایب السلطنه را که در دویست فرسنگی است
خبر کنیم و بعضی می گفتند که شهر و قلعه را گذاشته فرار نمائیم و بعضی دیگر می گفتند که هیچ
از اینها مقدور نیست باید تسلیم دولت روسیه شد القصه آصف الدوله بسمت دروازه که
مقابل لشکر روس بود و موسوم بدروازه گجیل رفته و بالای بروج رفته تکیه و توپ پر کرده
ایستاده و لشکر روس بکنار دروازه اچی قریب بنیم فرسنگی شهر ایستادند و میرزا محمد خان
لاریجانی تفنگچیان خود را برداشته با تفنگچیان سوادکوهی و مازندرانی عراقی بدرب و تنخوا

همایون آمده اظهار نمود که خاقان مغفور بمن حکم فرموده که اگر لشکر روس بر سر تبریز آیند و بخواهند که شهر تبریز را محاصره نماید باید تو حکما عیال نایب السلطنه را برداشته از تبریز بیرون آورده بمملکت زنجان و خمسه رسانیده بمن معلوم نمائی و چون مامورم و نایب السلطنه هم در اینجا نیست حکما بماموریت خود عمل خواهم کرد چون پیر مرد هشتاد ساله بود باندرون آمد بخدمت والده پادشاه مرحوم رسیده عرض حال را نمود و در همان ساعت جمیع اولاد و عیال نایب السلطنه را تخت روان و کجاوه و محفها بارگیری کرده روانه عراق شد و از اینطرف آقا میر فتاح با هواخواهان و دوستان خود بعزم استقبال نیارال ارسطوف بطرف دروازه گجیل رفتند و از آنطرف آصف الدوله شه توپ بطرف لشکر روس انداخت و لشکر روس از انداخته شدن توپ و بیرون نیامدن احدی از اهالی تبریز بخوانین مرند بدگمان شده بحبس ایشان امر نمودند در این بین از طرف شهر آقا میر فتاح در دروازه گجیل رسیده و حکم بشکستن دروازه کرده از شهر بیرون رفت و آصف الدوله و مستحفظان بروج و باروا از بیرون رفتن عیال و اولاد نایب السلطنه با تفنگچیان عراق و حرکت آقا میر فتاح از حفظ بروج و بارو دست کشیده هر یک در گوشه پنهان شدند و آصف الدوله خود را از قلعه تبریز بیرون انداخته در خانه یکی از رعایای محله خیابان پنهان شده و در حینی که نیارال ارسطوف خوانین مرند را گرفته و در کار معاودت بود استقبالچیان شهر و آقا میر فتاح رسیده و کیفیت شهر را معلوم نمودند نیارال ارسطوف از همانجا خوانین مرند را با هزار سوار قزاق که همراه داشت با دو عراده توپ بتعاقب میرزا محمد خان لاریجانی و عیال و اولاد نایب السلطنه روانه کرده خود وارد دار السلطنه تبریز شده بدار الاماره نزول نموده و هزار نفر صالدات بارک فرستاده قورخانه و انبار را مضبوط نموده و دو عراده توپ بار یسمان بر بالای

طاق

طاق علی شاه که از بناهای قدیم تبریز و کمال ارتفاع دارد کشیده مشغول بضبط و حراست مملکت تبریز شده و صورت حال را به نیارال پسکویچ اعلام نمود و آصف الدوله را که در خانه رعیتی پنهان شده بود مخبر شده و صالدات فرستاده آصف الدوله را گرفته بمحبس فرستاد

ذکر احوال نیارال پسکویچ و فرار حسین خان سردار از قلعه سردار آباد و گرفتن نیارال پسکویچ ایروان را و فرار نصیر خان طالش از قلعه النجق و خبر شدن نیارال پسکویچ از تسخیر تبریز

چون نیارال پسکویچ چنانکه مذکور شد متعاقب اردوی نایب السلطنه براه تفلیس روان شد در بین راه معلوم شد که نایب السلطنه در اباران بلشکر روس رسیده و چنانکه مذکور شد محاربه واقع شده و لشکر روس در اوچ کلیسا متحصن آمده اند نیارال پسکویچ از راه تفلیس بطرف اردوی نایب السلطنه روانه شده و چنانکه مذکور شد در همان چند روز نایب السلطنه نیز بطرف خوی حرکت فرمودند و حسینخان سردار با جمعیت ایروان در انحوالی مانده بود و نیارال پسکویچ بمحض رسیدن بسردار آباد حسین خان سردار با آن همه تعهدات که در خدمت خاقان مغفور کرده بود تاب توقف یکروزه نیاورده و سردار آباد را از مستحفظین خالی کرده از مقابله نیارال پسکویچ کناره گرفت و نیارال پسکویچ بسردار آباد رسید قلعه سردار آباد را متصرف شده و از همین تصرف که در قلعه سردار آباد نمود خاطر اهل مملکت ایروان و خاطر لشکریانی که در قلعه بودند پریشان شده هر یک بجائی فرو افتادند و نیارال پسکویچ از سردار آباد حرکت کرده باوچ کلیسا آمد و تتمه لشکر روس را که در آنجا مجروح و خسته مانده بودند با توپهای بزرگ برداشته بعزم تسخیر قلعه ایروان روانه شد و بکنار قلعه رسیده بمحاصره اشتغال نمود و قلعه بان متانت را بسبب بی قلعه گیان از مدد و اختلاف ایشان با وجود بودن فوج خاصه تبریز و فوج مراغه و دو فوج

ایروان و دو هزار نفر تفنگچی مازندرانی و قریب بصد عراده توپ در سه چهار روز از
بدن و بروج قلعه با توپهای بزرگ کوبیده و درهمین دو سه روز خبر تسخیر شهر تبریز
بقلعه گیان رسیده یکجا دل از دست داده دست از قلعه داری کشیده و بفکر جان خود
افتادند و افواج مراغه و تبریز دسته دسته بنای گریختن گذاشته و ینارال پسقویچ
نیز از حال قلعه گیان مستحضر شده قلعه گیان را با امان از جان امید داده وارد قلعه ایروان
گردیده جمیع روسا را گرفته محبوس کرده مثل حسنخان سردار و قاسمخان سرتیپ فوج خاصه
و علیمرادخان تبریزی و سایر سرکردگان عراقی را باتمام محبوس نموده و جمیع لشکر ایشانرا
یراق چین کرده بتفلیس فرستاد و خود با سی هزار لشکر نظام بتعجیل تمام از آب ارس عبور
نموده از راه مرند وارد دار السلطنه تبریز شد و ینارال ارسطوف را با وجود چنین
خدمتی معاتب نموده او را بجنون و خودسری مقصر دولتی نموده و معزول کرده محبوسا
بدار السلطنه پطربورغ فرستاد و از لشکرهائی بجهت محافظت قراباغ و شیروان و گنجه
و نخجوان و سایر ولایات گذاشته بود سی هزار نفر دیگر احضار نموده که از آب ارس
گذشته بضبط ممالک اینطرف اب ارس پردازند و محقق شد که زیاده از شصت هزار نفر
صالدات و صد عراده توپ از آب گذشته مشغول تسخیر و حفظ اذربایجان شدند و
حسین خان سردار بطرف دار الخلافه رفت و در قزوین که موطن اصلی او بود توقف نمود

ذکر احوال نایب السلطنه بعد از رسیدن خبر تسخیر تبریز در قریه شند آباد و چگونگی گذارشات ایشان و طلب صلح نمودن از ینارال پسقویچ

چون کیفیت تسخیر تبریز بنوعی که معلوم شد در اردوی شند آباد
بسمع نایب السلطنه رسید بعضی از لشکریان و غلامان که در تبریز و محال تبریز صاحب
علاقه و عیال بودند از خدمت نایب السلطنه فرار کرده و بعضی دیگر از حقوق نمکخوارگی گذشتند

دروفا

در وفاداری و جان نثاری ثابت قدم ماندند و آن روز روزی بود که مخلص از غیر مخلص
متمیز میشد و امیرزاده خسرو میرزا همان روزها بخدمت نایب السلطنه رسیده بود
بالجمله اردو بهم برآمده و تفرقه حاصل شد سوای توپچیان نظام و سواره قاجار ترکمان
و قریب هفتصد نفر پیاده نظام که از فراریهای صالدات روسیه جمع شده بود کسی
در رکاب نماند و از اعیان اردو محمد خان امیر نظام و ابراهیم خان قاجار ولد جان
محمد خان و یوسف خان توپچی باشی و سهراب خان گرجی دیگر کسی در رکاب نبود سرکار
نایب السلطنه بعد از شنیدن این مقدمه و دیدن این اوضاع توپخانه و نظام و باقی
سوار را برداشته از رفتن تبریز فسخ عزیمت فرموده و معین بود که در ولایت خوی
نیز اقامت متعسر است بعزم رفتن مملکت ارومیه بطرف سلماس عود فرمودند و
امیرزاده بهرام میرزا نیز حسب الحکم فرمودند که بقدر مقدور از توپخانه خوی با فوج نظام خلج و غلامان
سیستانی و هر کس از نمکخواران مملکت خوی که در راه وفا ثابت قدم هستند همراه برداشته
در محال سلماس وارد و ملحق رکاب شوند امیرزاده بهرام میرزا پانزده عراده توپ
از خوی حرکت داده با نظام خلج از خوی بیرون آمده بخدمت نایب السلطنه رسیدند
و نایب السلطنه از سلماس نیز حرکت کرده وارد شهر ارومی شدند و عالیجاه یحیی خان را
داشته ملاطفت و ملایمت کرده بنزد ینارال پسقویچ که خبر ورود او بتبریز معلوم
شده بود فرستاده طالب صلح شدند و قرار شد که در شهر ارومیه چندان توقف فرمایند
که جواب ینارال پسقویچ معلوم میشود و اهالی ارومیه بقدم اخلاص پیش آمده مشغول
بجان سپاری و خدمتگذاری شدند و درین سفر مملکت خوی و مرند و تبریز و قراچه داغ
و مشکین و سراب و گرمرود تا میانج و بعضی از محال خلخال و مراغه بهم برآمده از اطاعت

دولت علیه ایران خارج شدند و ولایات ارومیه و ساوجبلاغ و صاین قلعه و مرحمت
اباد من محال مراغه که یکهزار نفر سواره کرمانی در انجا ساکن بود و قلعه و مملکت اردبیل و طالش
و مغان در تصرف دولت ایران باقی ماند و نیار ال بتقویح بولایات متصرفه و محالات
لکام و صالدات و توب فرستاده مالیات از ولایات از روی جمع و دفتر ایران
با قبض و برات داد و ستد نموده و بجز کاه و علف و بریدن درختهای بی ثمر که صالدات و
قزاق مأذون بآوردن بودند در سایر اموال و امتعه رعایا دخل و تصرف نمیکردند
و لیکن نامعقولان مملکت و قوادان رعیت با اهل نظام روس و بزرگان ایشان مراوده
کرده بجهت خوش آمد بقوادی مشغول شدند و حفظ عصمت بسیار مشکل شد بعضی از ریش
سفیدان تبریز درین باب با قامیر فتاح در جزو کفتکو کرده بودند بزبان ترکی کفته بود
که صالدات بجای فرزندان خندچکونه باذیت غروبت ایشان راضی شوم العیاذ
بالله ذکر احوال پادشاه مرحوم که در قراچه داغ تشریف داشتند و چگونگی احوال اینده عاکوی
دولت که در اردبیل بود پادشاه مرحوم بعد از شنیدن تسخیر تبریز احوال اهل قراچه داغ و
شاهسون و مشکین را بطور دیگر دیده و بهم برامدگی در انها واقع شده اهل و عیال را که همراه
داشتند از راه اردبیل و خلخال روانه عراق فرمودند و خود چند روز دیگر با نه عراده توب
بسرکردگی قاسمعلی خان بهارلو و سیصد نفر غلام از قراچه داغ با میرزا نصرالله و میرزا علی
اکبر ایلی از راه مشکین و اردبیل عازم عراق شدند و اینده عاکوی دولت شاهی بعد از
شنیدن تسخیر تبریز همت بر نکهداشتن قلعه اردبیل کماشته توپچیان نظام و جانبازان
نهاوند و تفنکچیان نائین را دلداری داده و بقدر دویست از سربازان شقاقی را که از
تبریز فرار کرده بودند جمع اورده از محال هروآباد خلخال نیز که متصل باردبیل و قریب بود

صدنفر

صد نفر تفنکچی اورده و از محال اسالم و کرکان رود طالش نیز صد نفر تفنکچی اورده و بابلان
عرب و سایر غلام و نوکرهائی که داشت دل بقلعه داری نهاده و بانجام تدارکات این
مهم مشغول شد درهمین اوقات خبر رسید که پادشاه مرحوم بیک فرسنکی اردبیل رسید
اینده عاکوی دولت شاهی باستقبال شتافت بلوازم جانسپاری و خدمتکذاری اشتغال
نمود و سؤال از اراده پادشاه مرحوم نموده فرمایش فرمودند که چون از نایب السلطنه
خبری نیست و مملکت اذربایجان بهم برامده و تبریز از دست رفته ظاهرا مصلحت آن است
که تا خمسه رفته در انجا توقف نمائیم و انچه از خاقان مغفور حکم شود معمول نمائیم تا از نایب السلطنه
نیز خبری ظاهر شود اینده عاکوی دولت شاهی معروض داشت که چون قلعه اردبیل
در کمال متانت است و چهل عراده توب و قورخانه بسیار در قلعه موجود و بقدر هزار و
پانصد عراقی و اذربایجانی در قلعه هستند و مملکت اردبیل و مملکت طالش و رشت متصل است
اگر مصلحت پادشاه مرحوم بقلعه تشریف فرما شده اینده عاکوی دولت شاهی جان
خود را نثار خاکپای مبارک خواهد کرد درین زمستان بعراق رفتن و شماتت اعدا را
کشیدن چه ضرور است پادشاه مرحوم نیز قبول عرایض اینده عاکوی دولت را فرموده
و میرزا نصرالله نیز بتصدیق عرایض اینده عاکو اکرده رای پادشاه مرحوم نیز باین قرار
کرفته با توبخانه و غلام که همراه بوده وارد قلعه اردبیل شدند و قریب به پنجاه عراده
توب و دو هزار نفر سواره و پیاده حاضر شده همه همت را بر حفظ و حراست ان قلعه
کماشتند و میرحسن خان طالش نیز پنجشش هزار سواره و پیاده طالش مستعد نموده
کوش بفرمان نشست و پادشاه مرحوم کیفیت امر ولایت اردبیل و طالش را بحضرت
خاقان مغفور عرض نموده متعهد حفظ ان مملکت شدند اما احوال میرزا محمد خان لاریجانی

و اولاد و عیال نایب السلطنه مرحوم انکه بعد از خروج از تبریز بتعجیل تمام روانه عراق
شدند و بار و بنه و اسباب اینده‌کاکوی دولت که یکروز پیش از خروج میرزا محمد خان
بعزم امدن باردبیل از تبریز بیرون امده بود ازکدوک شبلی براه اردبیل روانه شده
بودند سواران مرند و سواره قراق تا کدوک شبلی تعاقب میرزا محمد خان را کرده و خبردار
می شوند که در پیش میرزا محمد خان زیاده از سه چهار هزار نفر سواره و تفنگچی میباشد
میدانند که از دنبال او رفتن بیفایده است و خبردار میشوند که مال و اسباب اینده‌کاکوی
دولت بطرف اردبیل رفته است خوانین مرند و سواره قراق براه اردبیل افتاده
در قریه ارشتیغنات جبه‌دکاکوی دولت شاهی رسیده و مال و اموال اینده‌کاکوی را
تاراج کرده عود مینمایند و عیال و اولاد نایب السلطنه بسلامت وارد خمسه شده
بحکم خاقان مغفور بلده همدان رفتند و در انجا رحل اقامت انداختند ذکر گذارشاتی که
در دار الخلافه طهران بعد از شنیدن تسخیر تبریز واقع شد خاقان مغفور بعد از
شنیدن تسخیر تبریز باحضار لشکرهای مازندران و خراسان و عراق فرمان داده و
شیخعلی میرزا را با لشکرهای ملایر و تویسرکان بخمسه فرستاد و اهل خمسه از سوء سلوک عبدالله
میرزا اظهار شکایت کرده خاقان مغفور بعزل او فرمان داده بدار الخلافه احضار شد و
حسین خان سردار با سواره ایلیات قزوین مامور بخمسه شده با دو هزار سوار بخمسه رسیدند
و در خدمت خاقان مغفور بدگویان نایب السلطنه زبان بیه‌گوئی گشوده سخنهای زشت
نالایق خاطر خاقان مغفور را فی الجمله از نایب السلطنه ازرده ساختند و میخواستند
که خاطر خاقان مغفور را مایل بتربیت حسنعلی میرزا نمایند و همه روزه منتظر امدن حسنعلی میرزا
از مشهد مقدس بودند و هواخواهان نایب السلطنه در کمال دلتنگی و پریشانی میگذرانیدند

و روز بدار الخلافه از اطراف و ولایات جمعیت امده و چون در جمیع ممالک سوای
اولاد خاقان مغفور حاکم و متصرفی نبود باین سبب در جمیع ولایت عراق و فارس
و دار المرز حرکتی برخلاف قانون دولتی از هیچ جا روی نمود و حکایتی که در یزد و کرمان
واقعشد بسبب غیبت شاهزاده ولیمحمد میرزا از یزد و بجهت اختیارداری عبدالرضا
خان یزدی دران ملک واقعشده که بتفصیل برشته تحریر کشیده خواهد شد ذکر مراجعت
بیجن خان از نزد ینارال پسکویچ و قبول کردن ینارال پسکویچ مصالحه را بشروطی که مذکور میشود
بیجن خان با نوشتجات نایب السلطنه نزد ینارال پسکویچ امد و ینارال پسکویچ از کیفیت
نوشتجات اگاهی بهم رسانید بعد از تغیرات بسیار و گله‌مندیهای بیشمار بیجن خان اظهار
نموده که دولت ما هرگز باین جنگ و غوغا راضی نبودند و همیشه طالب صلح با دولت ایران
میباشند حال که ثمره جنگ و جدال فی الجمله معلوم امنای دولت ایران شده و میل
بصلح و صلاح نموده‌اند دولت علیه روس نیز با وجود غلبه و استظهار باز از مصالحه و مهادنه
سرباز نخواهند کرد مشروط بر انکه نایب السلطنه بوکالت دولت خود ارکان مصالحه را قبول
فرموده و کاغذ در قبول کردن ارکان مصالحه برای من بفرستند و پس از ان جائی را
معین خواهم نمود که در امکان همدیگر را ملاقات کرده بانجام امر مصالحه اشتغال نمائیم
و جزئیات امر مصالحه را در مجلس ملاقات گفتگو کرده قرار خواهیم داد لابد باید این ارکان
مصالحه از طرف دولت ایران قبول شود رکن اول ایروان و نخجوان و اردوباد که در ید
تصرف لشکر روس است بدولت علیه روس واگذار شود و رود خانه ارس سرحد
بین الدولتین مقرر گردد رکن دویم طالش و مغان که حین مصالحه در تصرف دولت علیه
ایران است بدولت علیه روس شود رکن سیم بیست کرور اشرفی یکشاهی که در مخارج

این جنگ دولت روسیه متضرر شده‌اند دولت علیه ایران تسلیم نماید **رکن چهارم** خود
نایب السلطنه با پادشاه مرحوم از طرف دولت علیه ایران بعد از انجام صلح بدارالسلطنه
پطربورغ رفته عذرخواهی نقض عهد سابق را نمایند و نوشتجات باین مضمون نوشته
همراه یحیی خان بخدمت نایب السلطنه فرستاد و سبب قبول نمودن امنای دولت روس
مصالحه را آن بود که مابین دولت علیه روم با دولت روس نیز چهار ماه بود که نقار
کلی کشیده بود و مادهٔ نزاع فیمابین ایشان مستعد شده چنانکه در همان اوقات جنگهای
عظیم واقع شد و ژنرال پسکویچ بعد از مصالحه با دولت ایران بتفلیس معاودت نکرده با
لشکرهائی که در آذربایجان همراه داشت بخاک دولت روم رفته بجنگ و جدال مشغول
شد باری یحیی خان با نوشتجات مذکوره در ارومیه بخدمت نایب السلطنه رسیده و نایب
السلطنه محض دولت داری و دولتخواهی قطع نظر از سخن بدگویان و بدخواهان که در خدمت
خاقان میکردند فرموده بقبول مصالحه سر رضا جنبانیده و کاغذ قبول بژنرال پسکویچ
فرستاد و خواهش تعیین محل مجلس ملاقات را نموده و چگونگی را بخدمت خاقان مغفور
معروض داشته و نیازمندانه عرض کردند که سوای قبول نمودن این مصالحه مصلحتی برای
دولت علیه ایران نیست و چون مصلحت دولتی منحصر در این بود قبول این معنی را نموده
و با ژنرال پسکویچ درباب انجام این مصالحه ملاقات خواهم کرد و واضح است که پادشاه
نیز مصلحت دولت خود را کنار نخواهند گذاشت **ذکر رفتن نایب السلطنه بقصبه دهخوارقان
و آمدن ژنرال پسکویچ بآن قصبه و انعقاد مجلس صلح** نایب السلطنه مصلحت دولت را در صلح دیده
و ژنرال پسکویچ را مایل بصلح نموده ارکان اربعه را قبول فرموده نوشته برای ژنرال
پسکویچ در قبول نمودن و رضا شدن بارکان مشروطه فرستاده در طلب تعیین مکان ملاقات

نمودند

نمودند ژنرال پسکویچ بعد از اطلاع بر رضامندی نایب السلطنه بصلح مزبور قصبه دهخوارقان
که پنج فرسنگی تبریز واقع است تعیین برای مجلس ملاقات نموده معلوم نایب السلطنه
داشتند که با پانصد نفر از خواص خود بمجلس مصالحه تشریف آورند و زیاده ازین از ملتزمین
رکاب را در هرجا و در هر ولایتی که مصلحت باشد اقامت دهند نایب السلطنه بعد از
اطلاع از جواب ژنرال پسکویچ حکومت ارومیه را بنجفقلی خان افشار واگذار فرموده و
شاهزاده ملک قاسم میرزا که تا حال در آن ولایت بحکومت مشغول بود برای اعلام
این حالات بدارالخلافه فرستادند امیرزاده بهرام میرزا با میرزا تقی قوام الدوله
و یوسفخان توپچی باشی و توپخانه و نظام که همراه بود بمرحمت آباد بکنار رودخانه جغاتو
که محل قشلاق و مناسب بود مقرر فرمودند که رفته اقامت نمایند و هزار نفر سواره
کرمانی را که در مرحمت آباد اقامت داشتند ابواجمع امیرزاده بهرام میرزا فرمودند و
دو فوج نظام افشار را مقرر داشتند که مستعد شده در وقت ضرورت اگر از اخلاص
و حقوق شناسی دارند متوجه اردوی معلی شوند و خود نایب السلطنه و امیرزاده خسرو میرزا
و محمدخان امیرنظام و ابراهیم خان سردار و میرزا علی مستوفی و حاجی میرزا مسعود را
با محمدحسین خان ایشک آقاسی و بعضی از خوانین افشار و آقایان و سواره قاجار که
همراه بودند بقدر پانصد نفر برداشته چون فی الجمله در مزاج نایب السلطنه تکسری بود
تخت روان سوار و روانه قصبه دهخوارقان شدند در راه دولت داری با وجود اینکه
پشت و پناه دولت ایران وجود شریف ایشان بود خود را ایمنی با میان آنچنان
دشمنی اندیشند و از برای حفظ بیضه اسلام و دولت ایران از وجود مبارک خود
گذشته و سخنان بدگویان را که در دارالخلافه می‌گفتند مضمون **ذرهم و ما یقولون** عمل فرمود

مثل رضاقلیخانی در قوچان و محمد خان در تربت سالهاست که دم از عصیان و طغیان
میزنند و بارها لشکر فرستاده شده و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا مکرر انتقام دفع و رفع
اشرار آنها برآمده کار بهیچ نوع تمام نشده مگر بدادن فرمان امان و ختم قران چگونه میسر است
که چنین دشمنی قوی با این اوضاع و اسباب مغلوب و منکوب آید در همین چین
خبر رسید که عبدالرضاخان یزدی در نزد شاهزاده محمد ولی میرزا که در یزد بنیابت ایشان
مشغول بود شاهزاده را که در دار الخلافه دیده و خصم قوی دست روس را که تبریز گرفته
شنیده سودای استقلال در دماغ خود جای داده جمیع عیال و اولاد شاهزاده را از یزد
بیرون کرده و با یزدیان متفق شده سیصد هزار تومان اقمشه و امتعه از مال شاهزاده تصرف
کرده ببذل و بخشش و گرفتن نوکر مشغول میباشند و باز خبر رسید که عباسقلی میرزا حاکم
کرمان ولد ابراهیم خان قاجار که نواده دختری خاقان مغفور بود در کرمان باغوای
قاسم نامی و بغرور جوانی قریب هشت هزار نفر از طایفه بلوچ طایفه عطاءاللهی جمع
کرده از شهر کرمان در کار حرکت کردن بسمت یزد و کاشان است خاقان مغفور با نجابت
و رموز دیگر دولتی که صاحبان دولت و سلطنت از آن آگاهند جواب نایب السلطنه
بطور خوشی نوشته و صراحتاً رکن مصالحه را قبول فرموده در باب رکن دیگر که دادن
بیست کرور اشرفی باشد تأمل فرموده بودند و پنج کرور به نایب السلطنه اذن داده بودند که
گفتگو را طی نمایند **ذکر گفتگوی نیارال پسکویچ با نایب السلطنه در مجلس دهخوارقان و
رفتن ایلچی از طرف نیارال پسکویچ بدار الخلافه طهران و آمدن میرزا ابوالحسن خان وزیر
دول خارجه از دار الخلافه** چون نایب السلطنه و نیارال پسکویچ با امنای دولت
روسیه و ایران در قصبه ده خوارقان مجتمع آمدند و بملاقات هم رسیدند و گفتگوی دولتی

بیهوده امتنانی نفرمودند و از آن طرف نیز نیارال پسکویچ و سه هزار صالدات و هزار و
پانصد سواره و ده عراده توپ با وزرا و اعیان دولت روسیه یکروز قبل از نایب
السلطنه وارد قصبه خوارقان شدند و مهمانداری و استقبالچی برای نایب السلطنه تعیین
نموده یک منزل پیش فرستادند و استقبالچیان و مهمانداران بخدمت نایب
السلطنه رسیده ایشان را در کمال اعزاز و احترام بقصبه ده خوارقان وارد نمودند

ذکر خبر شدن خاقان مغفور از رفتن نایب السلطنه بمیان لشکر روسیه برای انجام مصالحه

چون این نوشتجات بدار الخلافه رسید و کیفیتهای مذکوره را بعرض خاقان مغفور رسانیدند
از یکطرف ملاحظه میفرمودند مثل مملکت آذربایجان و سی هزار لشکر نظام با سیصد عراده
توپ که در قلعهای ایروان و عباس آباد و تبریز و سایر امکنه آذربایجان بود از دست
رفته و مثل دولت روس دشمنی قوی دست تا بقافلان کوه ضبط نموده اند و باین قناعت
نخواهند کرد و البته وارد عراق خواهند و از طرف دیگر ملاحظه میفرمودند که کو آن
استعداد در عراق و فارس و مازندران که بمقابله چنین دشمن قوی توان پرداخت
و یا بمانعت ایشان توان برخاست حرفهای واهی حسین خان سردار سستتر از تار
عنکبوت است و گفتگوی شاهزادگان معاند و امنا محض خوش آمد است و از این طرف
ملاحظه میفرمودند که در میان پادشاهان جهان چگونه میتوان باین نوع کار که از دشمن
پیش آمده محض تسلیم صرف شده و از اینقدر مملکت و از اینقدر خزینه چگونه توان گذشت
و از دشمنان مذلت کشید و از طرف دیگر ملاحظه میفرمودند که با وجود ظهور این غلبه از
طرف دشمن بکین اگر مصالحه نشود باقی آنچه در دست است از دست رفته و کار بجائی کشد
که تدارک آن اصلاً ممکن نباشد و نیز ملاحظه میفرمودند که با وجود اینکه در مملکت خراسان

بمیان آورده‌اند از آنجا که کاغذ وکالت دولتی در دست وکلای طرفین ضرور است تا سخنانی
که گفته میشود محل اعتبار باشد و بی فایده نشود ینارال پسقویچ کاغذ وکالت نایب السلطنه را
از طرف دولت ایران خواسته و نوشته وکالت خود را از طرف دولت خود اظهار
نمود نایب السلطنه چون کاغذی چنین در دست نداشتند در جواب فرمودند که کسان ما
بدار الخلافه رفته‌اند و در این چند روز وکالت نامچه دولتی خواهد رسید تا رسیدن
کاغذ وکالت نامچه شروط و قراردادهای دیگر را وکلای طرفین گفتگو نموده و در دفتر
مصالحه نوشته موجود نمایند که بعد از رسیدن وکالت نامچه معطلی دیگر حاصل نشود
صورت قرارداد را طرفین ممهور کرده بیکدیگر بسپارند و بعد از انعقاد مصالحه چنانکه
قانون است مصالحه نامچه مهر پادشاه دو دولت مزین شده ایلچیان طرفین بیکدیگر
رسانند و بجهت رسیدن وکالت نامچه دو هفته مهلت خواسته شد ینارال پسقویچ قبول
این معنی را نموده و وکلای جزو در مجالس مختلفه گفتگو مینمودند و در مجلس اول ملاقات ینارال
پسقویچ با نایب السلطنه پنج کرور از بیست کرور را بعوض تعارف و هدیه گذشت نمودند
چون بر ینارال پسقویچ واضح شده بود که تأخیر در فرستادن وکالت نامچه از طرف
خاقان مغفور بجهت سنگینی تنخواه است بولکنیکرا که موسوم بو الحکی بود با عریضه مشتمل
بر   و ترغیبات و تزیین مصالحه بخدمت خاقان مغفور بچاپاری فرستاده و خاقان
مغفور نیز فرستاده مزبور را نوازشات فرموده مقرر داشته بودند که میرزا ابوالحسن
خان وزیر دول خارجه از طرف ما بخدمت نایب السلطنه میرسد و در مجلس صلح
نیز باید مستمع گفتگوی مجلس باشد و ینارال پسقویچ یکدو هفته بانتظار میرزا ابوالحسن خان
نشسته و میرزا ابوالحسن خان نیز بعد از تأخیرات غیر متوقع وارد دهخوارقان شده و

وکا

وکالت نامچه را همراه آورد ولی در دادن وکالت نامچه شرط شده بود که در باب کرورات
گفتگوی تازه شود و قرارداد دیگر در میان آید ینارال پسقویچ دو کرور و نیم هم در دیدوباز
دید امیرزاده خسرو میرزا گذشت و تعارف کرده و بجهت با میرزاده خسرو میرزا
یارم عباس میگفت ترجمه بزبان فارسی نصف عباس القصه بگفتگوهای بسیار و ابرامهای
بیشمار و بهانه‌های مختلفه دو کرور و نیم دیگر معفو شد قرار به کرور داده شد باین نوع که
در وقت تحویل شش کرور عقد مصالحه منعقد شود و بعد از تحویل شش کرور دیگر تبریز و
قراچه داغ و مشکین و خلخال و محال شیشه سراب و گرمرود و سه شهر مراغه تخلیه شود
و خوی و ارومیه در عوض دو کرور مرهون مانده برسیدن کرور هفتم ارومیه تخلیه شود
و برسیدن کرور هشتم از خوی بیرون روند و دو کرور دیگر تمسک دولتی سپرده
شود که مدت مطالبه آن موقوف باشد و پس از آن عند المطالبه بدون عذر کارسازی
شود و سایر شروط و قراردادها از جزئیات تعیین محل سرحد و احترامات ایلچیان
طرفین و قرارداد فراریان طرفین بنوعی که در مصالحه نامچه دوستی مذکور است داده
شده بود که مجلس دهخوارقان بسببهائی که مذکور میشود برهم خورد

ذکر اسبابی که باعث برهم زدگی مجلس دهخوارقان شد و منعقد شدن مجلس صلح در قریه ترکمان چای

شاهزاده حسنعلی میرزا از مشهد مقدس هفتصد نفر شمخالچی و چهارصد پانصد سوار و سه
چهار علم سیاه همراه برداشته و میگفت که علمهای حضرت رضاست که در خواب
بمن مرحمت کرده و فرموده است که روس را بضرب شمشیر از مملکت ایران بیرون
کن و باین گفتگوها و باین سخنها وارد دار الخلافه طهران شد و امنای دولت خاقانی
که   مخالفت نایب السلطنه را است کرده بودند و براه عراق میروند حسنعلی میرزا را

سرمایه فتنه خیالات خود ساخته و تحریک نموده که عوام دار الخلافه فوج فوج و دسته دسته
بدیدن او رفته اظهار دوستی و خدمت نمایند و او را صاحب السلطنه نامیده و چنین
وانمودند که اگر فی الجمله خاقان مغفور پر و بالی بحسنعلی میرزا دهند شاید که قرار مصالحه
باحسن ازین داده شود و خاقان مغفور نیز باین ملاحظه حسنعلی میرزا را نواخته و سخنانی
که مشعر بر فی الجمله کم التفاتی بود نسبت بنایب السلطنه بزبان آورده و شاهزادگان را
باحترام داشتن از حسنعلی میرزا امر فرمودند و مقرر شد که حسنعلی میرزا با خود [illegible]
از دار الخلافه حرکت کرده تا قزوین و خمسه برود خاقان مغفور که همه امور جهان در
آیینه ضمیر ایشان واضح و هویدا بود و این نوع اسباب اسباب مغالطه با لشکر روس
هرگز تصور نمی فرمودند شش کرور زر مسکوک بار نموده بمصاحبت منوچهر خان معتمد الدوله
مامور داشتند که بخدمت نایب السلطنه برسانند و از آنطرف امنای دولت روسیه از
طول زمان و اقامت ده خوارقان استشعار مکر و حیله از طرف دولت ایران نموده
و بعضی از اهل آذربایجان از راه دولت خواهی روسیه جنیارال بسقویچ از حکایات
و اوضاع دار الخلافه می گفتند و چون اثری از گفتگوهای مجلس دهخوارقان ظاهر نمیشد
نیارال بسقویچ فی الجمله اختلاف داده بنایب السلطنه اعلام نمود که از یکطرف امیرزاده
بهرام میرزا در محمت آباد اردو زده می شنوم که افشار و کردستان و کرمانشاهان
بدفعات لشکر باردوی او میرسند و از یکطرف محمد شاه و جهانگیر میرزا در قلعه اردبیل
نشسته از طالش و خلخال و رشت و شقاقی و شاهسون جمعیت جمع مینمایند و از طرف
دیگر حسین خان سردار که باعث بر افروختن این آتش است با شیخعلی میرزا در خمسه
آمده باستعداد حرب و تدارک جنگ مشغولند خود پادشاه ایران در دار الخلافه باستعجال

لشکر ایران قرار داده و حسنعلی میرزا را نیز از خراسان حرکت داده و صاحب السلطنه
نامیده مامور بجنگ روس نموده است و شما را بقصبه ده خوارقان آورده قریب سه
ماه است که بامروز و فردا معطل ساخته اید و از کار دولتی بازگذاشته اید و در مدت
این اقامت مخارج کلی برای لشکر عظیم که همراه است کشیده شده و حال تو از دو قسم
بیرون نیست یا با دولت روس در مقام مکر و حیله میباشید یا پادشاه ایران سخنان ترا
وقعی نمیگذارد پس انعقاد این مجلس زیاده ازین صلاح دولت روس نمیباشد شما
پنج روز دیگر در امان دولت روس میباشید خود را بطرفی کشیده ما نیز بتبریز میرویم و از
آنجا هر چه مصلحت دولت روس باشد اقدام خواهیم کرد نایب السلطنه از شنیدن
این سخن پریشان شده با وجود ناخوشی بدنی که داشتند بمنزل نیارال بسقویچ رفته قبول
نمودند که زیاده از پنج روز نمانند و لیکن خواهش کردند که نیارال بسقویچ وعده دهد که اگر
این تنخواه مقرره در آنطرف قافلان کوه بقراولان لشکر روس رسد نیارال بسقویچ حکم
دهد که لشکر روس از محلی که تنخواه رسیده قدم پیش نگذارند و در محل دیگر دوباره مجلس
صلح منعقد شود و قرار فیما بین بهمین قرار باشد که بود نیارال بسقویچ در جواب گفته بود
که این عهد را قبول نمودم و با تو قرار میگذارم که تنخواه مصالحه تا دم دروازه دار الخلافه
در هر جا و هر مکان بقراولان لشکر روس رسد صلح برقرار خواهد بود و لیکن اگر در آنطرف
قافلان کوه هر قدر بطهران نزدیکتر تنخواه رسیم از تخلیه ولایت و زیاد و کم تنخواه گفتگوی
دیگر خواهیم کرد و میرفتاح جنیارال بسقویچ نوشته بود که پنج کرور رضا بصلح دادن
عیب ندارد و در عوض سه کرور که در تخلیه آذربایجان میگیری با اهل آذربایجان در دو
سال چهار کرور با امپراطور اعظم میدهیم القصه نایب السلطنه بوعده نیارال بسقویچ

خورسند شده و بتدارک رفتن مشغول کردیده و فی الفور چاپار بدار الخلافه فرستاده
خاقان مغفور را از کفتکوی مجلس مطلع ساختند و اصف الدوله را که بخواهش نایب السلطنه
ینارال بسقویج بقصبه ده خوارقان اورده بود باز او را مستحفظین دولت روس تبریز بازکرد
و ینارال بسقویج نیز بتبریز عود نموده نایب السلطنه مرحوم نیز مراجعت اباد تشریف
فرما شدند

ذکر مامور شدن ینارال کراف سوختن بگرفتن قلعه اردبیل و احوالات پادشاه مرحوم از ایام توقف نایب السلطنه در ده خوارقان تا رسیدن خبر صلح

چنانکه سابق ذکر یافت پادشاه
در قلعه اردبیل بعد از تخلیه قراچه داغ توقف فرمودند چون از سلامتی نایب السلطنه
و انعقاد مجلس صلح در ده خوارقان مطلع شدند رای پادشاه مرحوم قرار کرفت که از
قلعه اردبیل بمحال ولیکیج که محالی است از ولایت طالش تشریف برده با لشکر طالش
و شاهسون وان نواحی را مستعد فرمایند و اینده‌اکوی دولت شاهی را در قلعه
اردبیل کذارده و اکر لشکر روس بمحاصره قلعه اردبیل ایند پادشاه مرحوم از خارج
بامداد قلعکیان پردازند و این عزم درست با دویست نفر سوار کار امده و چهار عراده
توپ بقریه ثمین که چهار برجی داشت از محال ولیکیج تشریف برده و در چند روز توقف
شاهسونان مشکین بخیالهای بیجا دو سه هزار نفر از سواره و پیاده جمع اوری نموده
و پادشاه مرحوم نخواستند که پرده از روی کار انها برداشته شود از قریه ثمین توپخانه
و سوار را برداشته و اینده‌اکوی دولت شاهی را نیز از حقیقت حال اکاه و محرم فرموده
روانه قلعه اردبیل شدند و اینده‌اکوی دولت بعزم استقبال با سه دسته جان باز
عراقی و دو عراده توپ از قلعه بیرون رفته در رکاب پادشاه مرحوم صحیحا و سالما وارد
قلعه شدیم و شاهسونان همه جا از دور سیاهی نموده بقدر دو توپ رس نزدیک

می امدند

می امدند تا نیم فرسنکی شهر اردبیل باین سیاق امده مراجعت کردند و درین بین نصیر خان
طالش با قدری تفنکچی که از قلعه الجوق نخجوان فرار کرده بود بقلعه اردبیل وارد شد چون
هر روز مبالغی جو و کاه برای سوارانی که در قلعه بودند و اسبهای توپخانه لازم بود و احتمال
کلی میرفت که اکر مصالحه منعقد نشود لشکر روسیه بمحاصره قلعه اردبیل اقدام نمایند
باین ملاحظه قرار شد که پنجاه راس اسب در قلعه اردبیل مانده و هر قدر مال و قاطر زیاده
از پنجاه راس است بدست نصیر خان و بعضی از معتمدان بیرون شده روانه محال کرکان
رود و طالش شود که هم توفیر و تفاوتی در انبار حاصل اید و هم دوست و دشمن دور و
نزدیک متیقن شوند که برای قلعکیان اردبیل را سایر قلعه داری و نزاع و قتال است
پادشاه مرحوم نصیر خان را با جمیع مال و دواب روانه کرکان رود نمودند و درین بین از
خاقان مغفور احکام و نوازشات بپادشاه مرحوم رسیده و هشت هزار تومان زر نقد
مدد خرج مرحمت فرموده بودند و از طرف نایب السلطنه نیز قاسمخان غلام تفنکچی باشی با پنجاه
نفر غلام تفنکچی قدر انداز و هزار تومان شخواه نقد رسیده نوازشات بسیار بپادشاه مرحوم
و اظهار التفات باینده‌اکوی دولت فرموده بودند بخصوص از قلعه‌نکهداری و جانسپاری
که از این دعاکوی دولت شاهی نسبت بپادشاه مرحوم واقع میشد کمال رضامندی نموده
بودند خلاصه انکه در قلعه اردبیل کم و کسری از هیچ باب از تهیه قلعه داری نمانده بود درین
مقام برای تجربه مطالعه کنندکان چند کلمه عرض میشود شبی از شبها اینده‌اکوی دولت
پادشاهی بخلوتی که در میان قلعه منزل یکی از خوانین عمده بود بهوشیدکی وارد شده استماع
که خان صاحب منزل بیرزو بک ولد حاتم خان جبه دار خاقان مغفور و حاتم بک که سرکرده
تفنکچی باین بود میکوید که اخر کار بطرف این دو جوان کوشش باید کرد و خود را از این

چهار دیوار بکشتن باید داد و تا میانه این دو جوان اتفاقی هست ما را ازین مهلکه خلاصی نیست
و با ایشان میگفت که شما نوکر خاقان مغفورید و از همه بیغرض‌تر شما را امیدانسته شما فردا
در خدمت پادشاه خلوت کرده بعرض رسانید که جهانگیر میرزا مکرر در خلوات میگوید که
من پادشاه را برای این در قلعه نگاه داشته ام که اروس امده قلعه را محاصره کرده کاه‌ات
گلوله خمپاره بشاه برخورد و اولاد نایب السلطنه منحصر بمن باشد و محمد حسن خان نام کرد
تفنگچیان خلخالی نیز گفت پدر سوخته‌ها تا کی در دور این دو جوان راه میروید کار قهر
تمام شده فردا روز خلخال را بتمام گرفت پدر شما را از گور بیرون می اورد فردا شب
تفنگچیانت را بردار و از قلعه بگریز تا قدری وهم در دل انها راه یافت ما نیز ازین مهلکه
خلاص شویم و این خان صاحب منزل کسی بود که محمد شاه شهید در اوایل دولت خاقانیه
کی از اقوام او را مقتول ساخته بود باری چون سخن باینجا رسید و ابیند عاکو از انجا بیرون
امده بخدمت پادشاه مرحوم رسید فقره اول را خجالت کشیده نتوانست درست عرض
نماید باجمال پرداخت و فقره ثانی را بتفصیل عرض کرده و اذن خواست که فردا شب متوجه
امر قراولان و قلعه داران باشد تا ببیند که این حکایت چگونه خواهد شد پادشاه مرحوم
اذن مرحمت فرموده و ابیند عاکوی دولت شاهی با قاسم خان تفنگچی باشی و بعضی از معتمدان
دیگر شب بیدار مانده قدری از شب گذشته بود که صدای های و هوی از طرف دروازه شهر
بلند شد خبر رسید که تفنگچیان خلخالی که بدروازه رفته مستحفظین دروازه را مضروب ساخته
میخواهند دروازه را شکسته بیرون روند ابیند عاکو و قاسم خان با سایر تفنگچیان که مترصد ان
امر بودیم دویده تفنگچیان خلخالی را بعضی را گرفت و یکدو نفر از سلطانهای ایشان را
در همان شب بخدمت پادشاه مرحوم رسانیده چهار نفر را گوش بریده و دو نفر

دیگر

دیگر را حکم فرمودند که بدهن توپ گذارند و تفنگچیان را یراق چین کرده بعضی که تفنگهای
سایر لشکر تقسیم و مقرر فرمودند تا عبرت سایر نوکر باب شود القصه چون مجلس دیوانخانه
برهم خورد نیارال بتقویج صریحا بنایب السلطنه گفته بود که من نیارال گراف سوخته‌لن را
با هشت هزار صالدات و دو هزار قزاق و توپخانه باردبیل مامور مینمایم و دو نفر از اولاد
شما در میان قلعه می باشند بایشان بنویسید که چون گفتگوی صلح در میان است بنیارال
سوخته‌لن که بشهر اردبیل وارد میشود بطریق صلح و دوستی حرکت نمایند بلکه بنیارال
سوخته‌لن راه امد و رفت پیدا کرده شهر و قلعه را در حکم واحد دانند نایب السلطنه مرحوم
ظاهرا قبول این معنی را فرموده محمد حسین سلطان کوری را با گراف سوخته‌لن روانه نموده بود
ظاهرا حکم فرموده بودند که از جنگ و جدال احتراز نموده بصلح و صلاح کوشیده شود
و بخطوط معهوده فیما بین حکم فرموده بودند که اگر قوت و قدرت قلعه داری باقی است در
جواب گفته شود که تا امروز اختیار این ممالک و این لشکر در دست نایب السلطنه بود
و حال که احوال ایشان معلوم نیست اختیار حال و رعیت این مملکت با خاقان مغفور است
القصه گراف سوخته‌لن با لشکر مامور از راه قراچه داغ و مشکین وارد شهر اردبیل شده
و محمد حسین سلطان کوری را بقلعه فرستاده مستدعی از شاه مرحوم شده بود که درب
قلعه را مفتوح نموده گراف سوخته‌لن با یک پلک صالدات در قلعه منزل نماید از این طرف
درب قلعه خاک ریز و مسدود شده لشکریان قلعه بحفظ و حراست بروج و باره اشتغال
مینمودند چهار پنج روز بلیت و لعل گذشته شبی از شبها افواجی از صالدات روس در کنار
نهری که از طرف دروازه شام اسبی بشهر داخل میشود امده سنگر بسته و توپ و لشکر
کشیده و قدری صالدات و قزاق با بطرف قلعه تقریبا داس کن که ربع فرسنگی قلعه است

فرستاده بساختن سنگر از انطرف شدند و چون در این چهار پنجروز جوابی از طرف قلعه نشنیدند
کراف سوختهلن رسیده کرکین نام کرجی را که ترجمان بود با علم سفید که علامت امان
خواستن اورنده است تا درب قلعه فرستاده است اعلام نموده که برسالت پیغام
او را تنها از دریچه داخل کرده بقلعه اورده‌اند و دو روز هم با او بامروز و فردا گذرانیده
بی نیل مقصود مراجعتش داده‌اند و فردای ان روز باز کراف سوختهلن کسی بدرب قلعه فرستاده
اظهار سخن و پیغام نموده بود مستحفظین دروازه جواب داده بودند که شاهزادگان
در خوابند و او معاودت کرده بعد از ساعتی امده باز همین جواب را شنیده بار سیم امده
باز همین عذر مسموع شده معاودت کرده بود اینجا گوی دولت شاهی در باستیونی که
مقابل گنبد شیخ صفی است ایستاده تماشا مینمود که یکدفعه از سنگر روسیه هفت هشت
توپ و فشنگ بزرگ روی بقلعه خالی شده و یکی از فشنگها بدیوار قورخانه که زیاده از صد
خروار باروت داشت رسیده و قریب بروزنی که برای بادکش گذاشته بودند خورده
نزدیک بود که چشم زخمی بزرگ رسد و توپچیان اینطرف خواستند که بمقام مدافعه برایند
که ترجمان مذکور با علم سفید بتاخت نزدیک دروازه امده از دروازه بانان پرسید که
کراف سوختهلن عرض مینماید که شاهزادگان بیدارند یا در خوابند از عمل کراف سوختهلن
پادشاه مرحوم شکفته شده ترجمان مزبور را احضار نمودند و توپچیان و مستحفظین قلعه حکم
فرمودند که بمجادله و مقاتله اقدام ننمایند تا قراری فیمابین داده شود و در همین روز یحیی خان
تبریزی از خدمت نایب السلطنه رسیده خبر رسیدن منوچهر خان معتمد الدوله را با پنجشش
کرور تنخواه و قرار انعقاد مجلس صلح را در قریه ترکمان چای رسانید و ازین خبر انبساطی
حاصل شده ترجمان مزبور را باین خبر روانه نزد کراف سوختهلن نمودند و درب قلعه را

مفتوح

مفتوح فرموده باندختن توپهای شادمانی امر فرمودند و فردای ان روز نیز خبر صلح از
طرف نیارال بسقویچ جنارال کراف سوختهلن رسیده او نیز بلوازم جشن و شادمانی
مشغول شده صاحب منصبان و صالداتان با اسلحه و بی اسلحه بقلعه تردد می‌نمودند و
هم چنین از اینطرف نیز امد و شد میشد

ذکر رفتن نایب السلطنه از ده خوارقان تا ولایت کروس و رسیدن چاپار خاقان مغفور و رساندن معتمد الدوله تنخواه مذکور را در گردنه قافلان کوه بقراولان لشکر روس و قرار انعقاد مصالحه در قریه ترکمان چای

چون نایب السلطنه از ده خوارقان روانه شده بمرحمت اباد رسید ضعف و نقاهت
کلی در مزاج ایشان بهم رسیده و بان ناتوانی اردو را حرکت داده در حقیقت سرگردان
کار خود بودند و امری در نظر سوای رسیدن خبر دار الخلافه نداشتند و باین حسابها تا ولایت
کروس رفتند و در انجا چاپار از دار الخلافه در رسید معلوم شد که خاقان مغفور بعد از
استماع برهم خوردگی مجلس ده خوارقان و محقق شدن حرکت نیارال بسقویچ از تبریز بعزم
عراق خوش امد گویان مجلس همایون را بی اعتنائی ادب فرموده و شش کرور تنخواه
همراه معتمد الدوله روانه داشتند و فرامین التفات ائین برای نایب السلطنه فرستادند
نایب السلطنه بعد از شنیدن اخبار رفع حزن و ملال شده روی بطرف قافلان کوه و محال گرم
رود گذاشتند و چاپار نیز جنارال بسقویچ فرستاده حقیقت را اعلام داشتند و نیارال
بسقویچ بعد از ورود تبریز چند روزی توقف نموده با لشکر سنگین در ان زمستان سخت از
تبریز بیرون امده بعزم رفتن عراق روانه شده بود که در منزل اوجان و صومعه خبر رسید
تنخواه رسیده و از انجا بقریه ترکمان چای امده و بنایب السلطنه مراسله نوشته استدعای
وصول ایشان را بقریه ترکمان چای نموده و در همان مکان لشکرهای خود را از حرکت بسمت

عراق باز داشته منتظر وصول نایب السلطنه گردیده و نایب السلطنه نیز با وجود زحمت ناخوشی بهر نوعی که بود تبرکان جای نزول فرمودند امیرزاده بهرام میرزا را با اردو حکم بتوقف در محال کردوس کرده و امیرزاده خسرو میرزا را از مقربین رکاب گردانیده منوچهر خان معتمد الدوله نیز باشخواه رسیده و آصف الدوله نیز از تبریز احضار شده مجلس گفتگو منعقد گردیده شروط و ارکانی که در ده خوارقان تحریر شده بود پرون نویس شده و مهمانی عظیم منعقد شده و سفرای دولت انگلیس چنانکه در ده خوارقان حاضر بودند در اینجا نیز حاضر شده صورتهای مصالحه نامه از طرف دولت ایران بمهر نایب السلطنه مزین شده و از طرف دولت روس بمهر ینارال پسقویچ رسیده در مجلس مهمانی باعزاز و احترام تمام تبدیل صورت مصالحه نامه را نموده باین معنی که ینارال پسقویچ صورت صلحنامه ممهور بمهر نایب السلطنه را از وکلای دولت علیه ایران باز یافت نموده نایب السلطنه نیز صورت صلحنامه ممهور بمهر ینارال پسقویچ را از وکلای آن دولت باز یافت داشته زبان بمبارک باد گشودند و سه روز و سه شب بانداختن توپ و آتش بازی عیش و شادمانی نمودند از اتفاقات آنکه در آن قریه در همان روزها گوسفندی بره زاییده که دو سر و دو گردن و یک بدن داشت و مرده این بره را برای تماشا بحضور موفور السرور نایب السلطنه و پسقویچ آوردند و ینارال پسقویچ گفته بود که مطابقت دارد احوال این بره با احوال این قریه که دو سر را در یکجا جمع کرده است و پس از اتمام امر مصالحه در مجلس وداع شخص ینارال پسقویچ با نایب السلطنه گفته بود که تحریر آن مناسب است گفته بود که ای نایب السلطنه واضح و یقین است که رنج بسیار و کدورت بیشمار چه در جنگ سابق و چه در جنگ لاحق از دولت ما بشما رسیده و چون پ

السلطنه

السلطنه ایران هستید اگر بقاعده که در روزگار مقرر است شما بر تخت سلطنت قرار گرفتید همیشه باین فکر خواهید بود که بتلافی این غصه ها و کدورتها اقدام نمایید و لیکن من در عالم خیرخواهی و محبت بشما میگویم که همیشه صلح امپراطور را برای دولت خود نعمتی از همه کار دانید و جنگ او را با ضررتر از همه چیز شمارید و توقع دارم که در قلب خود مصلحت دید این محب را جای دهید و بیست روز از نایب السلطنه در توقف تبریز مهلت گرفته و لشکرهای خود را که بقاپلان کوه توقف داشتند احضار نموده روانه دار السلطنه تبریز شده و چون گراف سوخته لن از پادشاه مرحوم چهار عراده توپ که در قلعه اردبیل از توپهای دولت روس بنشان پادشاه روس موجود بود خواهش نموده بود که گذار شود و در عوض آن هشت عراده توپ از توپهای دولت ایرانی در تبریز وگذار نمایند و این خواهش از طرف پادشاه مرحوم مقرون بقبول شده بود لهذا ینارال پسقویچ باین جهت هشت عراده توپ در تبریز گذاشته و سایر توپخانه و قورخانه را کلا برداشته از دار السلطنه تبریز بیرون رفت و گراف سوخته لن نیز در قلعه اردبیل با پادشاه مرحوم وداع کرده با لشکرهای خود از راه مشکین بقراباغ رفته و ولایت اسلام دوباره از کفر خالی شده و دولت ایران را از نو قوامی حاصل آمد و اردومیه و خوی در رهن ماند

ذکر احوالاتی که در دار الخلافه طهران در این اوقات روی نمود چون خبر مصالحه مذکوره را نایب السلطنه بدار الخلافه فرستاد خاقان مغفور حسنعلی میرزا را از قزوین احضار فرمودند و چون از خوانین سرکش خراسان عریضه ها میرسید و طالب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بودند خاقان مغفور ولایت خراسان را بنواب احمد علی میرزا که ولد صلبی خاقان بودند مرحمت فرموده با میرزا موسی نایب روانه آن حدود ساختند و حسنعلی میرزا حکم شد که از دار الخلافه بکرمان

رفته‌اند و بانتظام امر انجا پردازد و عباسقلی میرزا که در این اوقات از کرمان حرکت کرده
با هفت هشت هزار نفر نزدیک یزد رسیده بود از شنیدن خبر مصالحه دولتین سپاه
جمعیتی که داشت از هم پاشیده بکرمان فرار کرده و در انجا نیز تاب توقف نیاورده بشیراز نزد
پیش حسنعلی میرزا خال اعیانی خود رفته و خاقان مغفور او را از حسنعلی میرزا طلب داشت
و از انجا نیز فرار کرده بمازندران رفت و بوساطت سرای ملک که زوجه ملک آرا و مادر
عباسقلی میرزا بود در خدمت خاقان مغفور عفو جرایم او شده مقرر شد که در مازندران
باشند و خاقان مغفور شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حکم فرمودند که از راه یزد بکرمان رفته
عبدالرضا خان یزدی را که برعلانیه دم از طغیان میزدند و کوچ و عیال محمد ولی میرزا را از یزد
بیرون کرده و خود شاهزاده را که بیزد میرفت جواب کرده و راه نداده اگر تواند پشت
بند پر رفع فساد او را نماید و الا مشغول بامر او نشده بکرمان رود و باستعداد دفع او
کوشیده در سال اینده متوجه دفع او شود شجاع السلطنه از راه یزد حرکت کرده در یزد
امری برای او متمشی نشده متوجه کرمان شد و بکرمان رسیده در مقر حکومت خود قرار گرفت
و هم در این اوقات که ملک آرا با لشکرهای مازندران بدار الخلافه احضار شده بود جمعی
حاصل کرده بمازندران رفتند و نواب شیخ الملوک و حسین خان سردار که در خمسه بودند
حکم خاقان مغفور صادر شد که شیخ الملوک میرزا بملایر رفته و حسین خان نیز بخراسان رود
و در همان اوقات حسین خان وفات یافته بمقر اصلی شتافت چون عبدالرضا خان
استقامت امر دولت ابدمدت را مشاهده نمود و مقدمات خود را که چیده بود تعین
داشت که نتیجه بعکس خواهد داد صد هزار تومان نقد از مال شاهزاده محمد ولی میرزا بدار الخلافه
بخدمت خاقان مغفور فرستاده و شاهزاده ظل السلطان را واسطه امر خود در خدمت

خاقان

خاقان نموده و یکی از اولاد شاهزاده ظل السلطان را خواهش نموده که باسم حکومت
روانه یزد نماید خاقان مغفور سخنان روی اندود او را از روی مصلحت قبول فرموده سیف الدوله
پسر ظل السلطان را بیزد فرستادند او نیز بیزد رفته از همه امور بی دخل در گوشه یزد
قرار گرفت و در همین سال شاهزاده محمد تقی میرزا ملقب بحسام السلطنه که حاکم بروجرد
بودند محمود میرزا را بنیابت خود در خدمتگذاری دولت منسوب کرده و صد و بیست هزار
تومان پیشکش داده حکومت لرستان و عربستان را بحکم خاقان مغفور از او منتزع نمود
بلکه از حکومت نهاوند نیز معزول شده بدار الخلافه احضار شد و هم چنین شاهزاده عبدالله
میرزا یکصد و بیست هزار تومان در خدمت خاقان گذرانیده دوباره منصوب بحکومت
خمسه شد ذکر ورود نایب السلطنه بدار السلطنه تبریز و وقایعاتی که در ان اوقات روی داد
نایب السلطنه بعد از روانه شدن نیارال پسقویچ بمحال هشترود تشریف بردند و از انجا
بساعت سعد روانه دار السلطنه تبریز شدند و اهل ولایت اذربایجان چنانکه عادت اهل
زمان است در اوقات توقف روسیه در دار السلطنه تبریز و تسلط ایشان در ولایت
اذربایجان بعضی آل اندیشیها کرده بودند و دو گروهی در میان ایشان حاصل شده بود
نایب السلطنه مرحوم قبل از ورود بتبریز از راه دولتداری و سرپرستی ارقام استمالت
بجمیع اهل اذربایجان نوشته و در ان احکام مرقوم فرموده بودند که باید رعیت و خوانین
و لشکریان اذربایجان بعفو دولت ما امیدوار بوده و این معنی را بدانند که در امثال
حرکاتی از زیر دستان صادر میشود ان جوره حرکات را در میزان عمل وزنی نخواهم
بود زیرا که بنای ان اعمال از روی اضطرار و عدم اختیار است و در این صورت تکلیفی
برای کسی نیست پس باید بالطاف ما امیدوار بوده و در خدمت ما جمیع گذشته را

مغفور و مغفور شمارند بعضی از اهالی آذربایجان که مخوف شده بودند و میخواستند که از
مملکت آذربایجان بولایت روسیه روند مطمئن و امیدوار شده خادم و غیر خادم
متوجه آستان بوسی شدند و جمعیت عظیم در دار السلطنه تبریز روی داده نایب السلطنه
در ساعت معین وارد تبریز شدند و رعایا و برایا فوج فوج و دسته دسته باستان بوسی
مشرف شده التفات خود را درباره عموم خلایق مبذول میفرمودند و خاقان مغفور
بجهت اینکه مملکت ارومیه و خوی در رهن دو کرور مانده بود و منظور داشتند که این تنخواه را
نایب السلطنه خود از عهده برآید از پریشانی اوضاع نایب السلطنه مستحضر شده کرور
هشتم را نیز از راه التفات مرحمت فرمودند با شاهزاده ملک قاسم میرزا و محمد طاهرخان
قزوینی روانه داشتند و تنخواه تحویل داران روسیه تحویل شده مملکت ارومیه از رهن
بیرون آمد و سرکار نایب السلطنه بتدارک خرابی که از لشکر روسیه صادر شده بود بکوشیدند
و تفصیل خرابی و نقصان لشکر روس از قرار مسطور است اولا جمیع توپخانه و قورخانه آذربایجان
را برده سوای پنجاه عراده توپ که در قلعه اردبیل مانده بود و هیجده عراده توپ که بعضی را
امیرزاده بهرام میرزا از خوی بیرون آورده بود و بعضی دیگر در اردوی شاهزاده با همراه
بود ثانیا آنکه جمیع تفنگهای سرباز را از دست لشکر نظام گرفت برده بودند که تحقیقا قریب
بیست و پنج هزار تفنگ بره دار از دست لشکریان آذربایجان گرفته شده بود ثالثا
جمیع رعیت ارامنه آذربایجان را که قریب شش هزار خانوار میشد و کلیه آن در مملکت ارومیه
و خوی بود کوچانیده با نظرف آب ارس بردند و قلیل خانواری از ارامنه در شهر تبریز و
خوی ماند رابعا آنکه مال المقاطعه دیوانی ولایت را موافق قبض و برات تا آخر سال از رعیت
گرفته بودند و جمیع قبوض مباشرین روسیه را سرکار نایب السلطنه بخرج رعیت آوردند

رعیت رفته ولایت خراب لشکریان بالکلیه پریشان و مغلوبیت از دشمن قوی دست
حاصل شده و حزن و ملال بر سرکار نایب السلطنه استیلا یافته پهلو بر بستر ناتوانی نهادند
و برای بیرون آوردن مملکت خوی از رهن دولت روسیه که خاقان مغفور رفع وجه
او را در عهده نایب السلطنه گذاشته بودند نایب السلطنه از جمیع اولاد و خدمتکاران
و لشکریان خواهش فرمودند که بمقرری شش ماهه در امسال قناعت نمایند و شش ماه
دیگر را در راه استخلاص مسلمانان خوی واگذار دولت نمایند و آنچه اسباب و اوضاع
از طلاآلات و مرصع آلات در میان اولاد و عیال ایشان با تمام جمع فرموده تحویلداران
دولت روس قیمت کرده دادند و با وجود این احوال دویست هزار تومان از کرور
هشتم باقی مانده بفکر انجام آن افتادند چون در سنوات سابقه ناپلیون که پادشاه فرانسه
بر دولت فرنگ استیلا یافته بفکر دولت هندوستان افتاده بدولت ایران ایلچیان
فرستاده بود دولت علیه انگلیس سفیری موسوم بهکم خدمت خاقان مغفور فرستاده
متعهد شده بودند که هر ساله دویست هزار تومان بدولت ایران بدهند و تقویت از
دولت ایران با هر دولتی که نزاع داشته باشند بخصوص نزاع با دولت روس بنمایند
و در ضمن این خواهش نموده بودند که خاقان مغفور ایلچیان فرانسه را بی مقصود از ایران روانه
نماید خاقان مغفور بحکم بر دولت انگلیس را راجح بر محکومیت دولت فرانسه شمرده ایلچیان
ایشان را جواب داده بودند تنخواه مزبور را چند سال بود که از دولت انگلیس گرفته بعنوان
مدد خرج سرحد آذربایجان بنایب السلطنه میدادند و پس از مدتی دولت انگلیس بهانه
در دادن تنخواه مقرری کرده گفته بودند که دادن این تنخواه مشروط بسنوات منازعه دولت
ایران و روس است و بلفظ مشترکی محتمل الطرفین که در این فصل مصالحه نامه دولتی نوشته

بودند متمسک شده خواه و نخواه فرو برده بودند در این وقت این فصل مصالحه دولت انگلیس نظر
نایب السلطنه مرحوم آمده شروع در مطالبه ششصد هزار تومان که مقرری سه ساله ایام منازعه
دولت ایران و روس بود از دولت انگلیس نموده کیفیت را بعرض خاقان مغفور رسانیدند
خاقان مغفور باین جهت و بجهت تدارکات نایب السلطنه علیه که موافق مصالحه نامه بایست
بدار السلطنه پطرپورغ بروند حکم باحضار نایب السلطنه در دار الخلافه فرمودند در این بین
اهالی تبریز در محله اجتماع کرده اراده کرده بودند که سه چهار نفر از اهل تبریز را که صریحا در ایام
توقف لشکر روس در تبریز   مینمودند بقتل رسانند سفرای دولت روس که در تبریز
بودند از این اراده مستحضر شده چون از شروط و عهود مصالحه آن بود که بجد منکاران طرفین
اذیت نشود از نایب السلطنه خواهش کردند که منع این اراده نمایند نایب السلطنه
مستحضر شده تبریزیان اشخاص معین را که یک نفر از آن مشهور   سنگسار کرده
مقتول ساخته بودند سفرای دولت روس بگفتگو در آمده برفع اعلام دولتی و کوچ کردن
از تبریز پرداختند سرکار نایب السلطنه کدخداهای تبریز را در نقارخانه مبارکه تبریز
محبوس فرموده سفرا را باین نحو اعمال و طرفگیری بحال رضا و وداد آورده از این گفتگوها
باز داشتند ذکر رفتن پادشاه مرحوم از قلعه اردبیل بقراجه داغ و احضار ایشان بدار السلطنه تبریز
بعد از رفتن کراف سوختلن از قلعه اردبیل ایند عاکوی دولت شاهی که در سن جوانی
بود قریب شش ماه در خدمتگذاری پادشاه مرحوم جانفشانی و سعی و تلاش مینمود و پادشاه
مرحوم نیز کمال التفات و اطمینان از خدمتگذاری ایند عاکوی دولت حاصل فرموده بودند
حاسدان و مفسدین که همیشه در فکر بدگوئی می باشند و از این راهها قوام زندگانی خود را
تصور مینمایند باین لباس در خدمت پادشاه مرحوم افساد مینمودند که قلعه اردبیل قلعه ایست

خیلی

خیلی محکم مشحون بتوپخانه بسیار و قورخانه بیشمار است چنانکه مشهود شد در چنین ایام در
مقابل دولت روس ایستاده و کار آمده میشود که پادشاه مرحوم حکومت اینولایت را
از نایب السلطنه تمنا فرموده ضمیمه حکومت قراچه داغ و مشکین فرمایند اگر این تمنا
بعمل نیاید از حکومت مشکین و قراچه داغ گذشته حکومت این ولایت را بر حکومت
آنها راجح بشمارند ایند عاکوی دولت اصلا اطلاع از این گفتگوها که در خدمت شاه مرحوم
مینمودند نداشت و بصداقت مشغول خدمتگذاری بود ارباب فساد این مطلب را بعرض
نایب السلطنه رسانیده چنان نموده بودند که بکمال خواهش پادشاه مرحوم در این باب است
و نایب السلطنه از آنجا که اطلاع از خلوص و خدمتگذاری ایند عاکوی دولت نسبت
بپادشاه مرحوم داشتند و نمیخواستند که هرگز سر موئی پادشاه مرحوم نسبت بزیردستان
و متعلقان خود در مقام بی   باشند باین ملاحظه نظرعلیخان افشار را ظاهرا مامور فرمودند
که باردبیل آمده اهالی اردبیل را که بجد منکاری دولت اقدام نموده بودند امیدوار بالتفات
دولت ساخته اظهار مراتب مرحمت سرکار نایب السلطنه را بایشان نمایند و دستخطی باشاه
فرستاده بودند که چون باید طالش بدولت روس واگذار شود باید که آن فرزند مجال طالش
رقیه میرحسن خان را احضار دارد و او را از قرارداد دولتین مستحضر ساخته و امیدوار بدولت
علیه ایران نموده قدغن نماید که محالاتی را که از ولایت طالش باید از دولت ایران بدولت
روس منتقل شود خالی نموده لشکر روس را که خواهند آمد در آن محالات بلا منازعه متصرف
سازید و از آنجا بقراچه داغ و مشکین رفته بعد از انتظام امر آنجا روانه دار السلطنه تبریز شوند
و ضمنا پیغام داده بودند که جهانگیر میرزا را در مقام نوکری تو صادق دیدیم بحرف صاحب
غرضان که در باب اردبیل میگویند اعتنا نکرده او را بپایه مرحمت خود امیدوار نمائیم و دلتنگی

تیر سر افرازی ایندعاگو صادر شده بود بعد از انفصال امور اردبیل و شاهسون بدار السلطنه
تبریز رفته بپای بوس مشرف شود نظر باین مقدمات پادشاه مرحوم التفات و مرحمت
بی نهایت باین دعاگو فرموده متوجه انجام خدمات مرجوعه شدند چون بمحال ادینه بازار
طالش رسیدند میر حسن خان از رسیدن خدمت تقاعد کرده میر هاشم خان که
از کسان عمده او بود بخدمت فرستاده و متعذر بعذر ناخوشی شد پادشاه مرحوم از انجا
بقراجه داغ و مشکین تشریف برده بعد از انجام مهام ان ولایت عازم دار السلطنه
شدند و ایندعاگوی دولت نیز حسب الحکم بعد از اطمینان از امورات اردبیل وارد
دار السلطنه تبریز گردیده بشرف استان بوسی مشرف شد ذکر رفتن نایب السلطنه
تا دار الخلافه طهران و سایر احوالات ایشان تا ورود بدار السلطنه چون پادشاه مرحوم وارد
دار السلطنه تبریز شدند و بخدمت نایب السلطنه مشرف گردیدند نایب السلطنه امورات
مملکت اذربایجان را بایشان محول فرموده و درباب جابجا کردن تنخواهی که برای کرور
هشتم معین شده بود اهتمام تمام نموده امیرزاده بهرام میرزا را بحکومت مملکت
خوی منصوب و مقرر داشتند که بعد از خالی شدن مملکت خوی از لشکر روسیه روانه
انجا شوند و بولایت دیگر اذربایجان نیز حکام جزء تعیین فرموده و ایندعاگوی دولت را
نیز تبریز امده بانجام امورات اردبیل نافرده فرموده مرخص ساختند و خود نایب السلطنه
روانه دار الخلافه شدند و بعد از قطع منازل بدار الخلافه رسیده بشرف پای بوس
خاقان مغفور مشرف گردیدند و درباب ششصد هزار تومان که از دولت علیه انگلیس
مطالبه میشد مجلس گفتگو منعقد شده سفرای دولت انگلیس مدعی شدند که این تنخواه را
وقتی بایست بدولت علیه ایران تسلیم نمائیم که دولت علیه روس بجهت ذی سبب

مقدم

مقدم و بتعدی بر نقض عهد و میثاق شده بمنازعه و مقاتله پردازند و در این صورت
بر دولت علیه انگلیس لازم نیست که این تنخواه را بدهند چه در این جنگ دولت روس را
تقصیری نبوده است و پس از این سؤال و جواب خواهشمند شدند که این فصل مصالحه
فیما بین را که مایه گفتگوی حال و مابعد است خاقان مغفور از صلحنامه بیرون اورده در
ازای این کار دولت علیه انگلیس دویست هزار تومان بدولت علیه انگلیس نماید
این خواهش را خاقان مغفور از ایشان قبول نموده و مبلغ مزبور را هم که در هشتم ساخته
بنایب السلطنه مرحمت فرمودند و در مدت اقامت نایب السلطنه در دار الخلافه مملکت
خوی نیز از زیر دولت روسیه بیرون امده و لشکر روس از خوی روانه انطرف
سرحد شدند و خاقان مغفور تدارک رفتن نایب السلطنه را بدار السلطنه بطریق دیده
تخت پادشاهانه که از طلای خالص ساخته و مینا شده بود با کمر و خنجر و شمشیر مرصع موسوم
بجهانگشا که زیاده از صد هزار تومان بهای شمشیر قیمت داشت با نیم تاج پادشاهی
و سایر تدارکات لایقه مرحمت فرمودند و ماذون فرمودند که بدار السلطنه بطریق
روانه شوند و مصالحه نامه را نیز مقرر داشتند که در خدمت نایب السلطنه بوده بامپراطور
تسلیم نمایند و پس از التفاتهای بیکرانه مجلس محاکمه برای الله یار خان اصف الدوله
منعقد شده و گفتگوی تقصیر و تهاونی که در نگهداری تبریز از او واقع شده بود بمیان
امده پس از اثبات تقصیر بحکم خاقان مغفور نایب السلطنه اصف الدوله را بمیدان
درب خانه پادشاهی در بالای سکوئی که توپ بزرگ را گذاشته بودند برده و چوب
بپای اصف الدوله زدند تا من بعد خدمتکاران بزرگ این جور تهاون را در امور
دولتی سست شمارند و نایب السلطنه را بعد از این مقدمات مرخص فرمودند که بهمدان

آمده عیال و اولاد خود را که در همدان بودند بدیدار نایب السلطنه مشرف شوند و نایب
السلطنه نیز بعد از استان بوسی روانه همدان شده چون بهمدان رسیدند شاهزادگان
اطراف مثل شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان
و همایون میرزا حاکم نهاوند تشرف دست بوسی مشرف شده بهمدان آمدند و بهدایا
پیشکش خاقان مغفور بفرخ سیر میرزا که ولد صلبی خاقان بود سپرده یک زنجیر
فیل با تخت پادشاهی که بر بالای او منصوب بود از طرف خاقان مغفور بنایب السلطنه
مرحمت شده و نایب السلطنه در کمال سرفرازی و دلخوشی از مرحمتهای پادشاهی از همدان
از راه مراغه روانه تبریز شدند و ایلچی دولت را نیز از اردبیل احضار فرموده بودند پس
از چند روز از ورود نایب السلطنه بتبریز ایلچی دولت نیز باستان بوسی مشرف گردید

ذکر آمدن سفیر دولت روس ژنرال گریبایدوف و آوردن مصالحه نامه از طرف امپراطور و مقتول شدن او

نظر بمقدمات سابقه که تحریر شده بود که مصالحه نامه دولتین را سفرای معتبر از طرفین
تعیین شده در دار الخلافه طهران و دار السلطنه پطربورغ بحضرت امپراطور اعظم و بحضرت
خاقان مغفور برسانند لهذا از طرف دولت علیه روس ژنرال گریبایدوف بمنصب سفارت [illegible]
شده و برای توقف در دار الخلافه طهران و رسانیدن مصالحه نامه را بخاقان مغفور مامور شد
و بعلاوه از دولت خود وزیر مختار لقب یافته با اعزاز و احترام تمام از سرحد دولت علیه ایران گذشته
وارد تبریز شده بعد از شرفیابی خدمت نایب السلطنه و یکماه توقف قونسول یعنی نایب [illegible]
از طرف خود در دار السلطنه تبریز گذاشته با مهمانداران دولت علیه ایران روانه دار الخلافه
طهران شده و بعد از ورود بدار الخلافه و دادن مصالحه نامه علم سفارت دولتی چنانکه عادت
سفرای دولتهاست در دار الخلافه بر افراخته متوقف دار الخلافه طهران گردید ژنرال گریبا

دوف مردی بود بزرگ منش و متکبر و بسبب غلبه که از دولت علیه روس نسبت بدولت
علیه ایران حاصل شده بود بسیار بلند پروازی از او ظاهر میشد و دقیقه‌های بسیار
دور از کار در اجرای اجزای شروط مصالحه نامه منظور مینمود چون یکی از شروط مصالحه نامه
این بود که اسرای طرفین مطلق العنان شوند و در ولایت ایران از عهد نواب گیتی‌ستان
زند و از عهد محمد شاه شهید اسرای گرجستان بخصوص از طایفه اناث بسیار بعقد نکاح
مردم در آمده بودند آقا یعقوب نامی از خواجه سرایان خاقان مغفور که گرجستانی الاصل بود
بسبب باغی که در دولت علیه ایران داشت خود را از رعیت روسیه نامیده نزد ژنرال
گریبایدوف رفته بود خاقان مغفور اقتضائی در اینباب بامر او نفرموده امنای دولت
ایران در باب تنخواه باقی او با سفیر مذکور یک دو مجلس نثری گفتگو کرده بودند و آقا یعقوب
مذکور با بعضی از ارامنه که در نزد ژنرال گریبایدوف راه یافته بودند سیاههٔ اسرای قدیم
و جدید گرجستان را بژنرال داده اکثر آنها منکوحه مسلمانان و صاحبان اولاد بودند و
یک دو نفر را نیز اسم برده بودند که در حرمخانه خاقان مغفور در سلک خدمتگذاران دولتی
منتظم بودند و یکنفر را نیز که در خانه الله‌یار خان آصف الدوله و منکوحه او بود در سیاهه
نوشته بودند گریبایدوف بعلاوه رفتار و سلوکهای زاید از حد و خارج از قانون که با
امنای دولت مینمود بلکه در مجالسی که مشرف بحضور خاقان مغفور میشد بخلاف آداب حرکت
میکرد بنا گذاشت که با تجار و وضیع و شریف دار الخلافه عموماً ببهانه اینکه گرجستانی
در خانه شماست بدرفتاری نماید و بدون اذن و استحضار امنای دولت ایران کسان
خود را از ارامنه و روسیه بخانهای مسلمانان میفرستاد و خود سر داخل خانهای
مردم شده اظهار میداشتند که باید بنمایندگان با جمیع اثاثیه آنخانه را دیده اگر زنی

از اهل گرجستان باشد بخانه ایلچی برده تا ایلچی بالمشافهه تحقیق رضا و عدم رضا در ماندن
و نماندن او در مملکت ایران نماید و مکرر این حرکت از گریبایدوف صادر شده و آن
اناثیه اهل اسلام بخانه خود برده شبانگاه واری میکرد این از او در نظر اهل اسلام
ناپسند آمده بعرض امنای دولت علیه میرسانیدند و امنای دولت خاقانی بطورهای
مختلف در اسکات مسلمانان سعی مینمودند و یک دو بار در مقام نصیحت گریبایدوف
آمده اصلا مفید نمی افتاد و خاقان مغفور محبت و یگانگی امپراطور را که بواگذاشتن مملکتها
و دادن کرورها مصالحه فرموده بودند نمیخواستند که بهیچوجه رنجشی در میانه پیدا شود و بنابراین
گریبایدوف نیز بانجهت که از خاقان مغفور اصلا اظهار نارضامندی نمیدید و بغروری
که داشت روز بروز دست تعدی را درازتر کرده تا بحدی که این دست درازی بخانه
آصف الدوله رسیده بوساطت آغا یعقوب خواجه جمعی از ارامنه و قزاق را بخانه
آصف الدوله که در میان ارک مبارکه دار الخلافه بود فرستاده ضعیفه را که در خانه
آصف الدوله بود جبرا و قهرا خواست بیرون آورد آصف الدوله هر چه از ایشان مهلت
خواست مقدور نشد و میدانست که نظر بصلاح دولتی خاقان مغفور در این باب اعتنائی
نخواهند فرمود لابد شده ضعیفه را با بعضی از معتمدان خود بخانه ایلچی فرستاد که در آنجا پیش
گریبایدوف ضعیفه را دیده از رضا و عدم رضای او در ماندن و نماندن پرسیده باز
روانه خانه آصف الدوله نماید بعد از بردن ضعیفه ایلچی معتمدان آصف الدوله را جواب
داده و ضعیفه را نگاه داشته بود و این بهانه که خود باید بدون حضور شما از او سئوال نمایم
آصف الدوله از شنیدن این خبر آتش بجان و بی تاب و توان شده بفکر چاره خود
افتاد و علمای اسلام که در دار الخلافه بودند اظهار تظلم خود را نموده و سایر مسلمانان

نیز

نیز کمال دلتنگی از این اعمال داشته بمقام عجز و تظلم برآمده در دولت سرای افضل
الفضلاء مجتهد العصر و الزمانی حاجی میرزا مسیح رو جمع آمده زبان بتظلم و دلتنگی گشوده و از
عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلتنگی نمودند و حاجی میرزا مسیح را
نظر بتکلیف مسلمانی کس نزد ایلچی مزبور فرستاده طلب اناثیه اهل اسلام را که برده بود
نمود ایلچی در جواب سخنان درشت گفته معتمدان مجتهد العصر و الزمانی را خائبا خاسرا معاودت
داده اهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات و محالات خبر کرده جمیع
کسبه و رعایای شهر از زن و مرد اسلحه پوشیده و اکثر نوکر باب دولتی نیز بجمعیت
اسلام ترک ارک مبارکه را کرده بدولتسرای مجتهد العصر و الزمانی جمع آمدند
و میرزای مجتهد را از دولت سرای خود بمسجد جامع برده در و بام اسواق و خانها را بسته
مسجد جامع مجتمع گشته و کثرت و غوغای عظیم از عام و خاص در مسجد پدید آمده و امنای دولت
امنای دولت از شنیدن این اخبار ابواب ارک مبارکه را بسته و متحفظ گذاشتند از غوغای عام
محترز ماندند و مجتهد العصر و الزمانی کسان نزد نیازال گریبایدوف فرستاده و از او دوباره
خواهش استرداد اناثیه اهل اسلام را نمودند و گریبایدوف نیز کسان خود را که قریب
بدویست نفر بودند جمع آورده بحفظ خانه خود مشغول نموده کسان میرزای مجتهد را
بعتابهای درشت و خطابهای سخت مخاطب ساخته معاودت داد و اهل اسلام از شنیدن
خبر باضطراب افتادند و خاقان مغفور کس فرستاده و اهل اسلام را از این حرکت منع
نمودند عوام الناس فرستادگان خاقان را فی الجمله سرزنش کرده معاودت دادند بار
دیگر میرزای مجتهد رحمه الله کسان نزد ایلچی فرستاده خواهش سابق را مکرر ساختند
در این نوبت آغا یعقوب با یکی دو نفر از کسان ایلچی در حضور گریبایدوف سخنان

بر در خانه گشته و شبانه اختن تفنگ گشودند و دو سه نفر از اهل اسلام را که جناب مجتهد
فرستاده بودند مقتول ساختند سایر خدمتکاران ایلچی نیز از بام و دیوارهای خانه بنای
تفنگ اندازی گذاشته جمعی از اهل اسلام مجروح و مقتول ساختند چون عوام الناس
که در مجلس مسجد جامع بودند کار را بدین منوال دیدند دسته دسته فوج فوج روی از مسجد جامع
بخانه ایلچی گذاشته باستیصال وجود نایرال گریبایدوف و اعوان او جازم شده
و خاقان مغفور بعد از شنیدن این خبر ظل السلطان را با جمعی از ارک بیرون فرستاده خواستند
که بممانعت عوام مشغول شوند عوام الناس از دیدن این احوال کسان ظل السلطان را
در کوچها بچوب و سنگ گرفته هجوم بر سر خانه ایلچی آوردند و کسان ایلچی نیز هفتاد هشتاد نفر
از مسلمانان را بضرب گلوله مقتول ساختند بالجمله مسلمانان بخانه ایلچی ریخته گریبایدوف
با جمیع کسان او سوای یک نفر نایب که بخانه مسلمانی پناه برده و محفوظ مانده باقی جمیعاً مقتول
شدند و اسباب و اوضاع خانه ایلچی را بباد تاراج دادند و پس از این اعمال مسجد جامع قدوه
میرزای مجتهد را به دولتسرای خود برده و او بمعاونت خود در صورت تعرض دولت ایران
با ایشان مطمئن ساخته متفرق شدند و خاقان مغفور از ظهور این واقعه که منافات تمام
با یگانگی دولت علیه روس داشت دلتنگ شده بفکر چاره کار افتادند **ذکر رسیدن خبر قتل**
ایلچی بدار السلطنه تبریز و مامور شدن امیرزاده خسرو میرزا بعذرخواهی این عمل بدولت روسیه
و بردن مصالحنامه چون نایب السلطنه از زمانی که از دار الخلافه عود کرده وارد دار السلطنه تبریز
شده بودند در انجام تدارکات دار السلطنه پطرپورغ مشغول داشتند و اینه دعاگوی
دولت شاهی را که از اردبیل احضار فرموده بودند برای آن بود که دستورالعمل حجت
شود که در انجام تدارک خود بوده از ملتزمین رکاب تا ولایت تفلیس باشد و حکم فرموده بودند

که پنجاه

که پنجاه نفر سواره از جوانان شاهسون و کدخدازادگان با اسبهای قیمتی و یراق و رشمهای
طلا با اسباب و اوضاع جلال برای انها تدارک دیده از جمله ملتزمین رکاب بوده
باشند و منظور داشتند که در آن سفر سیصد نفر سواره با رشمه و لبت تفنگ و شاه
قطار طلا و سایر اسباب تجمل که دویست مثقال طلا در هر سوار بمصروف شود در رکاب
باشند نظر باین مقدمات این دعاگوی دولت شاهی را مرخص از اردبیل نموده اینه دعاگو
وارد اردبیل و بتدارکات سفر مشغولیت داشت که در همان چند روز بنای حرکت نایب
السلطنه از دار السلطنه تبریز بدار السلطنه پطرپورغ بود که خبر کشته شدن نایرال گریبای
دوف را بنحوی که مذکور شد خاقان مغفور بنایب السلطنه رسانیدند و نایب السلطنه از شنیدن
این حکایت محزون شده و بفکرهای دور و دراز افتادند و در چنین وقتی که از برای
دولت علیه ایران هیچگونه استعدادی میسر نبود و نمیشد چنین حادثه عظیمی واقع شده عقول
عقلا در تدارک این کار متحیر مانده جسود در آرا پیدا شده هیچ یک از مصلحت بینان را
مصلحتی مناسب بحال دولت بخاطر نرسید نایب السلطنه را با الهام ملهمان غیبی چنان
بخاطر رسید که مصلحت وقت چنان است که اگر در موقع که منازعه مابین دولت روم و روس
قایم و برپاست اگر بنحو خوشی عذرخواهی این عمل شود محتمل که امپراطور عذرپذیر شود و نام
دولت ایران را در مقام دولتداری بمنازعه دولت روم نماید نایب را
که در دار الخلافه سالها مانده بود احضار فرموده او را امیدوار داشته تصدیق
کیفیت دار الخلافه را در سیدخلی امنای دولت علیه ایران با او گرفته با چاپار روانه تفلیس
نزد نایرال پسقویچ فرستادند و خواستن عذر را از دولت امپراطور باین نحو مصلحت دیدند
که امیرزاده خسرو میرزا با امرای اعاظم دار السلطنه تبریز بدار الملک تفلیس نزد نایرال

رسل بسقوریچ فرستاده بهر رفتار و گفتار که نیارال مزبور مصلحت دانند فرستادگان دولت
علیه اقدام نماید و مصلحت دید دولتی را بهمین مقال ختم نموده بخدمت خاقان مغفور
عرضه داشت کردند و بروانه کردن بهیه زاده خسرو میرزا عازم شدند و از امرا و
امنای دولت محمد خان بهیه نظام و میرزا محمد تقی که حال تحریر منصب وزارت ایران
و ملقب باتابک اعظم از پادشاه جهان سزاواری دارند و میرزا مسعود انصاری و محمد
حسینخان ایشک آقاسی باستقر رفته بودند که بتدارک رفتن مشغول شوند و تعجیل هرچه
تمامتر تدارک امیرزاده خسرو میرزا را دیده از راه قراباغ و گنجه روانه تفلیس داشته
مقید برسیدن نوشتجات دولتی نشده رسانیدن نوشتجات دولتی را در عهده چاپاران
گذاشتند و نیارال بسقوریچ نوشتجات دوستانه نوشته بعذرهای مقرون بصواب معتذر
شدند و حکم فرمودند که از مصلحت دید نیارال بسقوریچ بیرون نباشند و امیرزاده خسرو
میرزا باهمراهان از آب ارس گذشته روانه تفلیس شدند ذکر واقعه طالش و
حرکت میرحسنخان که درین چین واقعشد و رفع آن بعون الملک المنان
چنانکه مسطور آمد مملکت طالش و قصبه لنکران بایست بدولت روس واگذار شود و مدت
مهلت فیمابین دولتین برای تخلیه آن ولایت منظور و گفتگو شده بود از قضا انقضای آن
معین در وقتی شد که نایب السلطنه در دار الخلافه تشریف داشتند لشکر روس سرکردگی نیارال
ماپورال بضبط مملکت طالش مامور شده و نیارال مذکور آمدن خود را باینه‌خاکوی دولت پادشاهی
اعلام نموده خواهش کرده بود که اینه‌خاکوی دولت کس فرستاده میرحسنخان را بخوشی
از محالاتی که باید واگذار شود مقطوع الید ساخته بتصرف دولت روس داده شود و اینه‌خاکوی
دولت شاهی نیز بخواهش ایشان عمل کرده میرحسنخان را بهر نحوی که میدانستند از ولایت بیرون

بیرون آورده در محال استارا در قریه موسوم بگلوند متوقف نموده بود در اینوقت که خبر قتل
ایلچی از دار الخلافه شایع شد میرحسن خان بتصور آنکه منازعه فیمابین دولت روس و
ایران خواهد شد فراین سابقه دولتی را که در ایام نزاع سابق برای او صادر شده بود
ابراز و اظهار نموده چنان شهرت داد که این احکام بتازگی رسیده وانه و تفنگچیان
محالات متصرف فیه خود را جمع آوری کرده و مردم آن محالات را نیز که رعیت دولت
از سر حد گذشته
روس بودند جمع آوری نموده قریب بیست هفت هزار نفر جمعیت کرده در سر قلعه لنکران
رفته لشکر روس را در آن قلعه محاصره نموده نشست و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام
در آن روزگار کارگذار امورات آذربایجان بود در اخبار واقعه ایلچی که باینه‌خاکوی
اظهار کرده بود اخبارنامه را باین بیت مصدر نموده بود   هزار نقش برارد زمانه و
نبود   یکی چنانکه در آیینه تصور ماست   درین چین که این اخبارنامه رسید چگونگی حرکت
میرحسنخان را نیز در اردبیل واضح شده و اینه‌خاکوی دولت شاهی نیز در جواب این اخبار
نامه این نقش تازه را که غریب‌تر از حکایت دار الخلافه بود بتفصیل نگاشته روانه داشت
امنای دولت تبریز و سرکار نایب السلطنه از شنیدن این حکایت تازه دلتنگی بی
اندازه نموده و اینه‌خاکوی دولت شاهی را احکام و خطاب رفع این حکایت مامور فرموده
اینه‌خاکوی دولت یکنفر از معتمدین خود را از راه غزل اقاج روانه نمود که بکشتی
نشسته بقلعه لنکران رود و نوشتجات بنیارال نوشته لنکران بخبری دولت علیه ایران را
در اینحکایت و خودسری میرحسنخان را در تو ضمنا اعلام داده و نوشت که صدق این
گفتگو آنست که تا ده روز با لشکر ایران بر سر میرحسنخان میرسد و جمعیت او بالکلیه از
او متفرق خواهد و خواهش نموده بود که همین نوشتجات را بدار الملک تفلیس فرستاده حرکت

میرحسنخان را از طرف دولت ندانسته و خود اینده جاکوی دولت بمحال وکلیج رفته
بروسای تفنگچیان محال اسالم و کرگان رود و استارا و اجارود نوشتجات نموده نوشته
حکم بتفرقه کی انها از کنار میرحسن خان نموده و محال بتصرف فرقه روسیه نیز نوشتجات
نوشته بجبری دولت ایران از حرکات میرحسن خان اظهار داشته میرحسن خان را
نیز اعلام نمود که بجهة خود را از امارت خنداخته از سر قلعه لنکران عود نماید و خود بنا
و جاکوی دولت پادشاهی بلا فاصله از کنار قلعه شسندان گذشته بقصبه استارا وارد
شده و تفرقه کی در میان جمعیت میرحسن خان از سر لنکران برخواسته از راه دیگر بخاک
ایران داخل شده بقلعه کندرو که مکانی است صعب المسلک بود رفته و اظهار خوف از ان
نمود این جاکوی دولت از ینارال لشکران کیفیت ناهنجاران ایام را گرفته و ضمیمه بجبری
دولت ایران را اینارال روس تصدیق نموده بکارگذاری نایب السلطنه فرستاده که از
انجا بتفلیس فرستاده شود و خاطر نایب السلطنه را از این دغدغه و تشویش خلاصی داد
و نایب السلطنه حکم باحضار میرحسن صادر نموده و او را حکما خواسته اینده جاکوی دولت
پادشاهی لابد و لاعلاج شده و نخواست که در چنین وقتی میرحسنخان را باجبار و اکراه همراه
برد با چند نفر از خواص از قصبه استارا بقریه کان رود رفته او را اطمینان تمام داده بقلعه
اردبیل اورده و ضمانت وجود او را در خدمت نایب السلطنه نموده در همین زمان میرکاظمخان
ولد او را که سابقا نیز نوید مصاحبت اینده دولت امیدوار بوده در پی از دارای اصدف
سلطنت را از تبریز باردبیل اورده و ظلوی بزرگ داده میرحسنخان را استمالت نموده با
روانه محال استارا ساخته و در پیش سرحدداران روسیه عذر حرکت میرحسنخان بنحو احسن
خواسته اند ذکر رسیدن امیرزاده خسرو میرزا بتفلیس و روانه شدن از انجا بدار السلطنه پطربورغ

تا مراجعت

تا مراجعت بدار السلطنه تبریز چون خبر مأموریت امیرزاده بدار الملک تفلیس رسید ینارال
بتیوچ لشکرهای اوجسی خود را بجهت نزاع و جدالی که با دولت روم داشتند روانه سرحد
ولایات روم ساخته خود منتظر ورود امیرزاده خسرو میرزا در تفلیس ماند بعد از ورود
امیرزاده خسرو میرزا امیرزاده را ملاقات نموده دستور العمل او را داده و امیرزاده
خسرو میرزا هر چند اذن صریح از دولت ایران نداشت که از تفلیس تجاوز نماید ولیکن نظر
بمأموریتی که نوشته شد که بایست از صلاح دید ینارال مرشل پسکوج تخلف ننماید لابد عازم دار السلطنه
پطربورغ شدند و محمد خان امیر نظام و میرزا محمد تقی خان و حاجی میرزا مسعود با چهل نفر از
همراهان را در خدمت امیرزاده روانه دار السلطنه پطربورغ ساختند و محمد حسین خان ایشک
اقاسی باشی را با اخبار و گذارشات واقعه با سایر همراهان بتبریز مراجعت دادند و ینارال
پسکوج امیدواری عفو امپراطور را از حرکت عوام دار الخلافه طهران بنایب السلطنه نوشته
و خود ینارال نیز بعزم رزم روم روانه شد و امیرزاده خسرو میرزا بدار السلطنه پطربورغ
رسیده بشرف ملاقات امپراطور مشرف شده امپراطور اعظم پذیرای عذر از دولت علیه
ایران شده و امیرزاده خسرو میرزا را با همراهان بعد از سه ماه توقف در دار السلطنه
پطربورغ نوازشات فرموده و نشانها مرحمت کرده یک کرور از دو کرور باقی وجه مصالحه را
نیز بدولت ایران گذشت نموده و وعده امدن ایلچی بزرگ برای استحکام دوستی داده
امیرزاده را با اعزاز و احترام تمام معاودت دادند و چون کیفیت سفر امیرزاده خسرو میرزا را
میرزا مصطفی افشار که از جمله مقربین خدمت ایشان بود بطریق روزنامچه بتفصیل نوشته و مجلد
شده است بانجهت اینده جاکوی دولت شاهی زبان قلم را از کیفیات ان سفر کوتاه نموده
خواهشمندان ان اخبار بمطالعه نمودن ان روزنامچه مجلده رجوع نموده و چون امپراطور اعظم

خواهش نموده بودند که میرزا مسیح مجتهد باید از دار الخلافه اخراج شود بان سبب خاقان
مغفور نیز در مقام عذر خواهی ایشان از دار الخلافه بر آمدند و جمیع اهالی دار الخلافه از جماعت
اناثیه سپر و شمشیر و چماق بدست گرفته بدولت سرای میرزای مجتهد جمع آمده در مقام عدم
جرم حکم خاقان مغفور بودند سه چهار روز این گفتگو طول کشیده بالاخره میرزای مجتهد بعزم
عتبات عالیات از دار الخلافه بیرون آمده روانه کربلای معلی گردید **ذکر حرکت نایب
السلطنه از تبریز باوجان و اجتماع اذربایجان تا زمان معاودت بدار السلطنه تبریز
و وقایعاتی که واقع شد** چون نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا را بعذر خواهی روانه دار
السلطنه پطرپورغ ساخت و ایام بهار پیش آمده مصلحتهای دولتی عازم شدند که لشکر اذربایجان
که دو سال است بامور انها رسیده نشده در چمن اوجان جمع نموده بجبر و نقصان امورات
انها پردازند نظر باین مصلحت دیده روانه چمن اوجان شده باجتماع لشکریان نظام و غیر نظام
فرمان دادند و پس از یکماه توقف پنجاه عراده توب با توپچیان نظام و چهارده فوج لشکر
نظام در چمن اوجان حاضر شده تفنگ و لباس انهارا که سر انجام شده بود بایشان
داده اب رفته بجوی باز امد و ایلچی انگلیس و مصلحت گذاری که از دولت روس در تبریز
بود باردو احضار شده در حضور انها سان لشکر دیده میشد و روزنامه لشکریان را برای امیرزاده
خسرو میرزا بدار السلطنه پطرپورغ می فرستادند و در همین اوقات اصحاب اخوند ملا شریف
شیروانی که از راه اسلامبول میخواست بزیارت خانه کعبه مشرف شود نوشتجات دولت
روم سلطان محمود نوشته فرستادند و سلطان محمود بعد از وصول اخوند ملا شریف
اورا وزیر مختار دولت ایران نامیده در اعزاز و احترام او سعی بسیار نموده چنان
وانمود کرده که دولت علیه ایران لشکر خود را در چمن اوجان جمع نموده بمعاونت دولت

علیه

علیه روم اقدام خواهند نمود و امپراطور اعظم از امیرزاده خسرو میرزا که منندی فرستادن
اخوند ملا شریف را باسلامبول درین موقع کرده امیرزاده خسرو میرزا جهت [illegible] امپراطور را
معروض امپراطور نموده رفع غبار خاطر ایشان را نمودند و هم در اوقات توقف اردو در اوجان
فرج الله خان شاهسون اردبیلی حاجی پیر امامقلی نامی را از توشمال ان طایفه شاهسون بغرضی
از اغراض بدست خود مقتول ساخته ایندعاگوی دولت او را گرفته محبوس نموده حقیقت را
بنایب السلطنه عرض نموده فرج الله خان قبل از رسیدن چاپار فرار کرده و چاپار حکم احضار
او را از طرف نایب السلطنه رسانید ایندعاگوی دولت شاهی ثانیا حقیقت را معروض داشت
و از این کیفیت میرزا نصر الله اردبیلی که کارگذار قراچه داغ و مشکین و در خدمت پادشاه
مرحوم بود مستحضر شده وراث حاجی پیر امامقلی را اعلام نمود که فرار فرج الله خان را از محبس
در خدمت نایب السلطنه سند بایندعاگو نمایند نظر بعرض ایشان نایب السلطنه ایندعاگوی
دولت را از اردبیل باوجان احضار فرمودند پس از استان بوسی ایندعاگوی دولت را
نظر بهمان عرض که فرار فرج الله خان باستحضار ایندعاگوی دولت است بقراولان دربخانه
مبارکه سپردند که قریب بچهار ساعت در قراول خانه شفاعت نموده اذن مرخصی منزل
دادند و بعد از سه روز احضار فرموده حکما و حتما فرج الله خان را از ایندعاگو خواستند
ایندعاگو نیز از انجا روانه شد غفلة بر سر فرج الله خان ریخته او را از جنگلهای طالش گیر انداخته
دوباره معاودت بخدمت نایب السلطنه نموده در میان محال دواب و مرحمت اباد باردو
رسیده فرج الله خان محبوس شده ایندعاگوی دولت نوازش نامه یافته از ان اتهام
بیرون امده از خدمت نایب السلطنه مرخص شده روانه اردبیل شده و در همین اوقات محمد
حسن میرزای حشمت الدوله از طرف خاقان مغفور باردوی مرحمت اباد رسید چون عا...

مغفور حکم فرموده بودند که نایب السلطنه او را با ایالت کرمانشاهان نامزد فرمایند ناین
نایب السلطنه طهماسب میرزا برادر او را از کرمانشاهان معزول و محمد حسن میرزا را بایالت انجا
منصوب فرمودند و او در ان ولایت تا ایام وفات خاقان مغفور مشغول بحکومت بود
و هم درین وقت میرزا محمد تقی آشتیانی را که از طرف نایب السلطنه وزیر همدان و در خدمت
شاهزاده فرخ سیر میرزا ملقب بنصیر الدوله مشغول خدمت گذاری بود میرزا ابو القاسم قائم
مقام بجهت عداوت سابقه داشت و او را محل منصب خود میدانست و چنانکه یکدو سال
در ایام عزل میرزا ابو القاسم کارگذار اذربایجان بود در خدمت نایب السلطنه مرحوم ساخته
او را بی اخلاصی و هواخواهی دیگران منسوب داشته نایب السلطنه یحیی خان یوزباشی را
با صد نفر غلام بگرفتن او روانه فرمودند و حکم شده بود که اگر از همدان گریخته بخود دار الخلافه
هر ولایت رفته باشد او را تعاقب کرده دست بسته باردوی همایون رسانند و دوستان
میرزا محمد تقی او را از کیفیت ماموریت یحیی خان مستحضر ساختند و او یک روز قبل از ورود
یحیی خان بهمدان و بروجرد گریخته بود یحیی خان ببروجرد رفته از شاهزاده محمد تقی میرزا
او را دست بسته گرفته باردوی مرحمت اباد رسانید و محبوسا بقصبه مرند فرستاده شد
چون محمد بیک امیر دیوان که از احوال او بعد از این گفته خواهد شد بسبب پریشانی و ضایع
ایران در دادن تنخواهی که از ولایت گوی و حریر وار دبیل قبل از منازعه دولت روس
از سرکار نایب السلطنه قبول نموده بود که سالی ده هزار تومان بدیوان نایب السلطنه
سپارد تهاون میورزید در این اوقات از او مطالبه تنخواه سه ساله شده و قدری از
افواج نظام نیز بولایت ماکو و صدک مامور فرمودند و او نیز کسان بعذر خواهی فرستاده
محاسبه خود را با منای دولت نایب السلطنه پرداخت نمود و نایب السلطنه بعد از تمشیت

باغ

این مهام وارد دار السلطنه تبریز شدند و پس از دو ماه توقف امیرزاده خسرو میرزا از
دار السلطنه پطربورغ رسیده و خاقان مغفور نایب السلطنه را با امیرزاده خسرو میرزا و وزیر
مختار دولت روس که چند روز بعد از امیرزاده خسرو میرزا وارد شده بود بهمدان احضار
فرمودند **ذکر حرکت خاقان مغفور از دار الخلافه بطرف فارس و ورود بهمدان و رسیدن
نایب السلطنه برکاب همایون و بعضی احوالات متفرقه** چون حسنعلی میرزا فرمانفرمای
فارس بخیال انکه خاقان مغفور را در امور دولتی چندان اعتنائی نیست قریب بیک کرور از
مال دیوانی فارس را در این سه چهار سال بدیوان اعلی نرسانیده بود و محصلین دیوانی را
عوض تنخواه نقدیت و لعل و امروز و فردا تحویل میداد لهذا نظر بصلاح دولتی و انداختن
رعب در قلوب اهالی ایران بعد از مقدمه روس خاقان مغفور باحضار لشکریان فرمان
داده روانه فارس شدند و در هر ولایت و در هر مملکت نظمی جدید داده تا مملکت فارس
رسیدند و امنای دولت محاسبه فرمانفرما را بقانون حساب گرفته و باقی ماخوذ امده انرا
عربستان و لرستان اردوی همایون حرکت کرده وارد مملکت بروجرد شده و از انجا ببلده
همدان امده و نایب السلطنه و امیرزاده خسرو میرزا با وزیر مختار دولت علیه روس شرف
پای بوس مشرف شدند و در ان اوقاتی که خاقان مغفور در صفحات فارس تشریف داشتند
اهالی خمسه با شاهزاده عبدالله میرزا که حاکم ان مملکت بود بنای مخالفت گذاشتند چنانکه سابق
نیز فیما بین ایشان گفتگو بود و باز بنای کم خدمتی را گذاشتند و اهالی خمسه بدار السلطنه تبریز
امده عرض داد خود را خدمت نایب السلطنه نمودند و نایب السلطنه امیرزاده فریدون میرزا را
با مقرب الخاقان میرزا محمد علی برای تحقیق اینمطالب بخمسه فرستاده و مقرر شده بود که
ما بین عبدالله میرزا با اهل خمسه صفائی داده و رفع کدورت نماید بعد از ورود امیرزاده فریدون

میرزا بخمسه عبدالله میرزا متوهم شده در ارکی که از بناهای خود ایشان بود و در شش میخواستند
نشسته ابواب دوراو را مسدود ساخته بعلاوه باندختن توپ و تفنگ بمنزل میرزاده
فریدون میرزا اشتغال نمود میرزاده فریدون میرزا حقیقت حال را بنایب السلطنه اعلام
کرده و نایب السلطنه چون بحکم خاقان مغفور بایست بهمدان تشریف بیاورند از راه خمسه تشریف
اورده شاهزاده عبدالله میرزا و فریدون میرزا را از قرین رکاب خود ساخته در همدان وارد
اردوی خاقان شدند و در همین اوقات ایندعاگوی دولت شاهی از اردبیل بجال اسلام
رفته و از انجا بعزم تماشای بندر انزلی که از قصبات رشت است بطرز خفیه و تبدیل روانه
انقصبه شده و دو سه روزی بتماشای انجا پرداخت روزی بحمام داخل شده از قضا استاد
حمامی که از اهل اردبیل بود ایندعاگوی دولت را شناخته و باحترامات متفرقه عمل نموده هرچند
این دعاگو تجاهل نمود بجائی رسید که یکدو نفر از نوکرهای معتمدالدوله که در حمام بودند از حقیقت
مستحضر شده از حمام بیرون امده بمنوچهرخان معتمدالدوله که در رشت نشسته بود اخبار نمودند
معتمدالدوله بخیال افتاد که مبادا حکایت رشت نیز مثل حکایت زنجان خواهد بود بتعجیل کس
فرستاده بنواب خود حکم نموده بود که اهالی انزلی را جمع نموده بعزم دیدن منزل دعاگوی
دعاگوی دولت امده از حقیقت حال مستحضر شوند ایندعاگوی دولت شاهی نیز از حمام بیرون
امده دانست که امر مخفی نمانده است سوار شده باز باسالم رفته و فردای انروز نایب
انزلی بمنزلی که ایندعاگو بود امده کسی را ندید و این اخبارات را معتمدالدوله بامنای دولت
نوشته و از نایب السلطنه گله مند آمد القصه نایب السلطنه بعد از رسیدن بخدمت خاقان
در همدان مورد نوازشات بیکرانه شده و وزیر مختار دولت علیه روس نیز بمراحم پادشاهانه
سرافراز شده و مقرر شده بود که بجهت گفتگوی اهالی دارالخلافه و تحاشی فیمابین رعیت دار

الخلافه

الخلافه و نوکرباب دولت علیه روسیه ایلچی مختار روس در دارالسلطنه تبریز ساکن باشد
و نایب السلطنه بجهت حکایت انزلی و حکایت خمسه خواهش انضمام خمسه را بولایت
اذربایجان نموده و درباب حکومت خمسه بتوسط فتح الله میرزا ملقب بشجاع السلطنه که اولاد
صلبی خاقان مغفور بود نموده حکومت او را در مملکت خمسه از خاقان مغفور خواهش کردند
و خاقان مغفور نیز حکومت خمسه را بشجاع السلطنه واگذار فرمودند تا ایام وفات خاقان
مغفور در زنجان مشغول بحکومت بوده حسن خان پسر اصف الدوله را که ملقب بسالار و
و نواده دختری خاقان مغفور میشد در همدان بخدمتگذاری شاهزاده فرخ سیر میرزا
منصوب نموده و اردوی خاقان مغفور بعزم دارالخلافه حرکت فرموده و نایب السلطنه نیز
مرخص شده با وزیر مختار روس روانه دارالسلطنه تبریز شده و خاقان مغفور نیز بدار
الخلافه نزول اجلال فرموده ان زمستان را بعیش و شادمانی گذرانیدند **ذکر شاهزادگان
عراق و خصوماتی که فیمابین ایشان واقع شده** محمد حسین میرزا که از زبان خاقان مغفور بحشمت الدوله
ملقب شده بود و از طرف نایب السلطنه نوازش یافته بکرمانشاهان امد بخیال انضمام مملکت
لرستان و عربستان بکرمانشاهان افتاده   در دست داشت ان بود که این ولایات
جزو حکومت شاهزاده مرحوم والد من میباشد و اعمام بعد از پدر نبایست تعدی بولایت
او نموده حقوق برادری فراموش نمایند حال که ایشان بلطایف الحیل مملکت از دست من
گرفته اند مقتضای انصاف خاقان است که رفع این تعدی را از اولاد شاهزاده مرحوم
نمایند و این نوع تظلمات بامنای دولت خاقان مغفور نوشته و شیخ علی میرزا که حاکم ملایر و
نهاوند بود با نجوره تظلمات و مال نمائی با خود متفق ساخته از خاقان مغفور نیز اگرچه اذن صریح
نشنید ولیکن منع صریح نیز در استرداد ولایات ندید باین جهت قوی دل شده باجتماع

لشکر کرمانشاهان مشغول گردیده و شاهزاده محمدتقی میرزا نیز که حاکم بروجرد و متصرف
لشکر لرستان و عربستان بود از شنیدن این اخبار با جمع خود پرداخته تا محال خاوه که
سرحد کرمانشاهان و لرستان است رفته نشست و از انطرف حشمت الدوله با سربازان
و توپخانه که قریب به ده هزار نفر سواره و پیاده بودند و ده عراده توپ داشتند بعزم استرداد
مملکت لرستان و عربستان بیرون امده بمحال برسن رسیده توقف نموده بفکر انجام امورات
خود افتاد و شاهزاده شیخ الملوک را که حاکم ملایر و تویسرکان بود بتعلیمات و تعلقات از راه برد
سرکار شیخ الملوک بلاجهت و بلاسبب لشکرهای ولایات متعلقه خود را که قریب شش هفت
هزار نفر بودند جمع اورده از ملایر ببروجرد که قریب شش فرسخ است نقله رفته اهالی بروجرد که
از اوضاع شیخ الملوک در همسایگی مخبر بودند و اصلا بتسلط او راضی نبودند دروب شهر را بسته
دافع مداخله شیخ الملوک شده بحسام السلطنه محمدتقی میرزا کیفیت را اخبار نمودند از اتفاقات
روز ورود شیخ الملوک بکنار بروجرد هشتم محرم بود و اهل شهر تکیه ها بسته و حربگاه داشته
مشغول تعزیه داری حضرت سید الشهدا بودند سرکار شیخ الملوک در چنین ایام محرم آب
و نان بر روی اهالی شهر بسته و باین نیز کفایت نکرده توپها را بر بلندیها کشیده بانداختن توپ
بمیان شهر و تکایای تعزیه مشغول شده حسام السلطنه از شنیدن این اخبار دلتنگ شده از
پیش روی محمد حسین میرزا برخواسته بعزم رزم شیخ الملوک روانه بروجرد گردیده و بایلغار از
راه نهاوند روانه شد شیخ الملوک از شنیدن این خبر و وصول او از کنار شهر بروجرد برخواسته
بقریه گلیکدان که از خاک ملایر و دو فرسخی بروجرد است منزل گزید حسام السلطنه بقریه [illegible]
امده شب در انجا اقامت کرده و صبح ان شب صفوف خود را اراسته بدلتنگی تمام بر سر
اردوی شیخ الملوک راند و شیخ الملوک همه شب را در تردید و تشویش گذرانیده و احتمال

میداد

میداد که حسام السلطنه بعد از انکه بخاک ملایر عود کرده است در مقام مقابله و مقاتله او
اید و بهمین اعتقاد فاسد شب را بصبح رسانیده و اصلا اندیشه پاداش اعمال خود را که باو خواهد رسید
نمینمود و از امداد طایفه پریان درین جزو زمان نیز چندان نومید و مایوس نبود خبر رسید که
طلیعه لشکر حسام پیدا شد ناچار با اضطراب تمام سوار شده بیت اگر چه اسب بکر ناتفتنی کرد
ولیکن مرکب اقبال پی کرد بمحض رسیدن لشکر حسام السلطنه لشکر شیخ الملوک که نصفی
صف اراسته و نصفی در سوار شدن بودند پس از اندک تلاشی متفرق و متلاشی شده دسته
دسته و فوج فوج راه هزیمت در پیش گرفتند و اردو و توپخانه و قورخانه و بنه و نقدخانه انچه
بود و نبود بجا ماند سرکار شیخ الملوک تا دروازه دولت اباد در هیچ مکانی زمانی متوقف
نشدند و رؤسای لشکر مثل احمد خان سردار و حاجی شیر علی خان وزیر و خداداد خان سرداری
که هر سه طایفه زند بودند با جمع کثیر گرفتار شدند و میرزا اسمعیل خان که از نوکرهای معتبر شیخ الملوک
بود با جمعی مقتول شده زیاده از دو سه هزار نفر را برهنه کردند و حسام السلطنه بعد از این فتح
عود ببروجرد نمود در همان روز خبر رسید که حشمت الدوله بعد از حرکت حسام السلطنه از خاوه
و تخلیه انولایت از هر طرف لرستان امده محال لرستان را تماما متصرف شده و بر سر قلعه خرم اباد
رفته نصرالله میرزا ملقب بوالی که پسر شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا و داماد حسام السلطنه و
از طرف حسام السلطنه حاکم لرستان و مستحفظ قلعه بود غیرت برادری و عصبیت را از دست
نداده باستقبال بزرگتر شتافته کلید قلعه را برسم پیشکش و پا انداز سپرد و حشمت الدوله قلعه
و ولایت را متصرف شده بفر اقبال نشست حسام السلطنه از شنیدن این خبر چون اتش
سر سینه شده بعد از دو روز توقف بروجرد و استعداد لشکر از قراری که مسموع شده استعداد
همت از قرائت توریه بیهوده ان نموده روانه گردیده و عرب حشمت الدوله رامش حرب شیخ

الملوک پنداشتند غافل از آنکه از معلمان لشکر آذربایجان در نظام توپخانه و سرباز حشمت الدوله
میباشند تنبور هرچه تمامتر بر سر قلعه خرم آباد راندند و حشمت الدوله نیز با آیین تمام لشکر نظام
و توپخانه را بیرون کشیده در محل مناسب ایستاده و لشکریان حسام السلطنه متهورانه و مغرورانه
بر سر نظام و توپخانه راندند تاب شلیک نظام سرباز و توپخانه را نیاورده فرار برقرار
اختیار کردند و همه جا سواران کرمانشاهان بتعاقب حسام السلطنه مشغول شده تا دروازه
شهر بروجرد دست از تعاقب نکشیدند و حشمت الدوله ولایت لرستان و عربستان را
متصرف شده حکومت لرستان را بنصرالله میرزا برادر خود داده روانه کرمانشاهان گردید
و شیخ الملوک پس از این شکست با حسام السلطنه راه مواخات پیش گرفت استرداد اموال
و اسباب توپخانه خود را از حسام السلطنه نموده ساز مخالفت حشمت الدوله را نواخت و
حسام السلطنه باز پس از یکسال لشکر بروجرد و بختیاری را جمع کرده بر سر قلعه خرم آباد رفت
و نصرالله میرزا بقلعه داری کوشیده و حسام السلطنه محال لرستان را متصرف شده
بمحال خاوه رفته و مکانی مناسب بدست آورده رحل اقامت انداخت و حشمت الدوله
از شنیدن این اخبار جمعیت خود را جمع کرده با توپخانه و استعداد تمام بمحال خاوه آمده جنگ
عظیم با حسام السلطنه کرده قریب هزار نفر فیمابین بقتل رسیده و حسام السلطنه شکست [illegible]
خورده ببروجرد گریخت و حشمت الدوله بعد از ضبط لرستان بر سر شهر بروجرد رفته بمحاصره
آن شهر اقدام نمود و چون خاقان مغفور از این کیفیت مستحضر شدند و این قسم امور را
که در ابتدا از طریقه اعمال اطفال می شمردند و حال واضح شد که کار رفته رفته بزرگ شده
و امنیت از ولایت برخاسته و این قسم امور در نظر دول خارجه بطریق دیگر جلوه کرده است
لهذا غلام حسین خان سپهدار را حاکم ولایت عراق و سپهدار دوازده نفر جانباز نظام

عراق بود محصل نموده بکوچ چاپیدن اردوی حشمت الدوله از بروجرد روان ساخت
و مقرر فرمودند که التزام از شاهزادگان گرفته که من بعد باین نحو امور اقدام ننمایند و در حین
تخلف خود را از حکومتگاه خود معزول دانند و سپهدار ببروجرد رسیده حشمت الدوله را کوچ
داده و التزام گرفته امنیت برای ولایت حاصل آمد از طرف آذربایجان نیز سرکار
نایب السلطنه بالتیام فیمابین شاهزادگان عراق و نصیحت گذاری ایشان سیف الملوک
میرزا با میرزا اسحق فراهانی از طرف خود مامور فرمودند ایشان نیز بعراق آمده فیمابین شاهزادگان
التیام داده معاودت کردند در حینی که اردوی نایب السلطنه در شهر اردبیل بود ملحق
باردو شدند **ذکر وقوع وبا در دار السلطنه تبریز و حرکت نایب السلطنه و حکایاتی**
که مناسب آن زمان است و ورود نایب السلطنه باردبیل که در سنه ۱۲۴۶ هجری است در بهار این سال
ناخوشی وبا در دار السلطنه تبریز شایع شده و در اکثر ولایات آذربایجان آتش این بلا
بالا گرفته و خلقی نامحدود تلف شدند و چنان اتفاق می افتاد که بعضی روزها در دار السلطنه
تبریز چهارصد پانصد نفر تلف میشدند و در سایر ولایات آذربایجان نیز بهمین نسق وبا شیوع
داشت نایب السلطنه و سایر بزرگان و اعیان و اعاظم از دار السلطنه تبریز بیرون شدند
بجبال سهند و برکوشش و سبلان متفرق گردیدند و سرکار نایب السلطنه از شهر تبریز بباغ
صفا تشریف فرما شده در این بین وزیر مختار دولت روس خواهش دوستی نمود که میر حسن
خان باید در سرحد طالش نشیند چه بودن او در آن سرحد باعث عدم امنیت طالش و
خلاف وداد است نایب السلطنه از آینده حاکوی دولت پادشاهی که ضامن دوستی
بوجود میر حسن خان شده و میر حسن خان را خواسته با خود آینده حاکو احضار فرمودند و آن
دعاگو میر حسن خان را اطمینان داده بهمراه خود بدار السلطنه آورده در باغ صفا بخدمت نایب السلطنه

رسیده و میرحسن خان بودن در منزل قایم مقام مامور شده عیال و اولاد نایب السلطنه
بعضی بعمارت اوجان و بعضی بکوه مشو و بعضی بکوه سهند رفتند و نایب السلطنه نیز بکوه سهند
تشریف برده ایند عالیجاه کوی دولت را مرخص فرموده که باوجان رفته عیال و اولادی که در
اوجان میباشند امورات انها را نظم داده از انجا بسهند بخدمتگذاری رود و پادشاه مرحوم
نیز که در قراچه داغ بودند با عیال و چند نفری از خواص بییلاقات از ولایت رفته قریب
یکماه در اذربایجان هیچکس را ارامی و اسایشی نبود تا فی الجمله ناخوشی تسکین یافته و سرکار
نایب السلطنه از قلعهای سهند نزول فرموده در قریه حاجی اقا که در کنار چمن اوجان است اردو
زده امیرزادگان و حکام ولایات را احضار فرمودند و شاه مرحوم از قراچه داغ
و امیرزاده بهرام میرزا از خوی وارد اردو شدند فی الجمله اجتماعی دست داده و سرکار
نایب السلطنه مشغول بضبط امور ولایتی گردیدند و در همین اردو بعضی از اهالی خوی از امیرزاده
بهرام میرزا شاکی و عارض امدند و حاجی محمد حسن اردبیلی نیز از ایند عالیجاه کوی دولت شاهی
برای شکایت باردو امده قبل از رسیدن خدمت نایب السلطنه ایند عالیجاه کوی دولت او را
با یکنفر ادمش گرفته با ده بیست نفر از کسان خود او را بقلعه اردبیل روانه مینموده که ادم او
از دست مستحفظین خلاص شده در اردو بنای غوغا گذاشت و چون اول شب بود
و نایب السلطنه در چادر بیرونی تشریف داشتند از غوغا مستفسر شده حقیقت را معروض داشتند
نایب السلطنه محصل بر سر ایند عالیجاه گماشته حاجی محمد حسن را احکما خواسته ایند عالیجاه کوی دولت
نیز کس فرستاده حاجی را معاودت دادند و حاجی را با مستحفظین بخدمت نایب السلطنه بردند
مستحفظین را نایب السلطنه تنبیه فرموده و یکی را هم گوش بریده و حاجی محمد حسن را نوازش
فرمودند این چند کلمه برای اظهار عدالت نایب السلطنه مرحوم نوشته شد ذکر رسیدن

نوشتجات ظل السلطان و اخبار امدن حسنعلی میرزا بر سر یزد و محاصره دادن بلده و ایام توقف اردو
در اوجان اخبار متواتره از ظل السلطان و اصف الدوله میرسید که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با لشکری
انبوه بر سر یزد امده و سیف الدوله میرزا و عبد الرضا خان را محاصره نموده است نایب السلطنه
از انجا که عبد الرضا خان خیانت دولتی کرده بود راضی بودند که کار او بالکلیه تباه شده بجزای خود
رسیده باشد و این اخبار مکرر رسیده نایب السلطنه در مقام تحقیق عرض ظل السلطنه و اصف الدوله
بر امدند معلوم شد که غرض ایشان انست که نایب السلطنه در خدمت خاقان مغفور دفع عبد الرضا خان را
متعهد شده راضی نشوند که سیف الدوله میرزا را که ظاهرا از طرف ظل السلطان حاکم یزد است
محصور شجاع السلطنه بوده و در نزد عوام چنان جلوه کند که شجاع السلطنه یزد را از دست ظل السلطان
گرفته است و این معنی نقصی است برای اسم نایب السلطنه القصه چندان از اینگونه نوشتجات
نوشتند که نایب السلطنه را راضی باین گفتگو نمودند و چون در ضمن این حرکت بسا امور که
در پرده غیب مستور بود بایست ظاهر شود نایب السلطنه را نیز تقدیر خداوندی رضا باین عزم
نموده در خدمت خاقان مغفور مستدعی تفویض انجام خدمت بعهده کارگذاران اذربایجان شدند
و خاقان مغفور فرموده بودند که حسنعلی میرزا که بدفع عبد الرضا خان بر سر یزد امده است اگر
نایب السلطنه دفع عبد الرضا خان را متقبل شوند بودن حسنعلی میرزا در انجا چه صورت خواهد بود
خاقان مغفور جوابی باین اجمال فرمایش فرموده بودند و چون امنای دولت نایب السلطنه
مصلحت در حرکت این لشکر از اذربایجان بسمت یزد دیده بودند و بایست برای تدارکات سفر
اقلا سه ماه در جائی توقف نمایند تا تدارک کوشند و در این اوقات که از وبا اذربایجان متفرق
شده از غله دیوانی چیزی در دست نمانده بود امنای دولت بفکر تعیین مکانی مناسب برای
توقف سه ماه افتادند بعضی می گفتند مراغه باید رفت بعضی می گفتند درگروس باید نشست

بعضی می‌گفتند که بتبریز رفته مشغول تدارک شویم اینه عاکوی دولت شاهی میرزا ابوالقاسم
قایم مقام و محمد خان امیر نظام اظهار کرد که اگر سرکار نایب السلطنه باردبیل تشریف فرما شوند این
عاکوی دولت متعهد است که جمیع سیورسات لشکر را تا چهار ماه از عهده برآید و از انجائی که
اردبیل قریب بمملکت عراق است مصلحت انست که از برای توقف انجا معین شود قایم مقام
و امیر نظام را بخدمت نایب السلطنه معروض داشتند و نایب السلطنه اینه عاکوی دولت
شاهی را در آب گرم سراب احضار فرموده مرخص داشتند که باردبیل رفته در تدارک امورات
لازمه باشد و میر حسن خان طالش در همین منزل از اردو جدا شده و بی اذن و اجازه دولتی بخانه
خود رفت و اینه عاکوی دولت نیز باردبیل رفته منتظر ورود نایب السلطنه گردیده و نایب
السلطنه نیز با پادشاه مرحوم و جمیع امیرزادگان وارد اردبیل شدند **ذکر وقایعاتی که در
اردبیل واقع شده و حرکت نایب السلطنه بطرف عراق** میرزا ابوالقاسم قایم مقام پنجاه هزار تومان
برای مصارف لازمه لشکر ملاحظه نموده بود و یکدینار چنانکه از ابتدای دولت نایب السلطنه
بهمین منوال دست تنگی بود و نیز بدون وجه ممکن نبود که اردو حرکت نماید نظر باین لهذا حکم صادر شد
و پیشکش برای حکومت هر ولایت معین شد که هر کس از چاکران و خدمتگذاران ان مبلغ معین را
نقد بدهد حاکم آن ولایت نمایند و عمده در این تقسیم پیشکش مراغه و اردبیل بود که هر یک بده هزار تومان
مقرر شد و پنجهزار تومان ولایت خوی و پنجهزار تومان ولایت قراچه داغ و پنجهزار تومان ولایت
اردبیل و پانزده هزار تومان دیگر در مثل حکومت مرند و سراب و ساوجبلاغ و امثال این ولایات
جزو معین شده بود ابراهیم خان سردار و فتحعلی خان قاجار ولد میرزا محمد خان خدمت ارومیه و
مراغه کردن گرفته رفتند و نایب السلطنه مرحوم اردبیل و مشکین را بشاه مرحوم داده و حکومت
قراچه داغ امیرزاده بهرام میرزا را معین فرموده و اینه عاکوی دولت را مقرر داشتند که بتبر

خوی روند و محمد خان امیر نظام را بریش سفیدی کل آذربایجان تعیین فرموده و امیرزاده فریدون
میرزا را باو سپرده مقرر داشتند که در دار السلطنه تبریز باشند و امیرزاده بهمن میرزا را مقرر
داشتند که بنیابت پادشاه مرحوم در اردبیل و مشکین بحکمرانی مشغول باشند و امیرزاده قهرمان
میرزا که با حاجی علی عسکر خواجه و محمد خان سرتیپ ایروانی که دو ماه بود بضبط سلیمانیه و شهرزور
مامور بودند مقرر داشتند که محمد خان سرتیپ در سلیمانیه مانده و امیرزاده قهرمان میرزا با
لشکرهائی که با او جمع میشود متعاقب اردوی نایب السلطنه روانه عراق شوند و پادشاه مرحوم را
مقدمة الجیش ساخته با چهار هزار نفر از لشکر نظام و توپخانه و دو هزار سوار روانه سمت
عراق فرمودند و خود نایب السلطنه با طهماسب میرزا و امیرزاده خسرو میرزا و سیف الملوک
میرزا و سایر لشکریان اذربایجان و میرزا ابوالقاسم قایم مقام از شهر اردبیل کوچیده از راه
خلخال روانه عراق شدند و در همین اوقات توقف اردبیل وزیر مختار دولت روس میر
حسن خان را مطالبه کرده و سرکار نایب السلطنه نوشته از وزیر مختار گرفتند که اگر میر حسن خان
بدولت روس رود او را دست بسته بدولت ایران بسپارند و جمعی را بر سر راه او تعیین نمودند
و او حرکت مذبوحی کرده و بلنگران فرار نموده و امنای دولت روس او را گرفته بدست امنای
دولت نایب السلطنه سپردند و در منزل خلخال بخدمت نایب السلطنه رساندند در یکی از قلاع
خلخال محبوس شده بعد از دو سه ماه باز از خلخال فرار کرده خود را بطالش انداخته مصدر اشوب
شده و باز لشکر از طرف ایران و از طرف روس بر سر او آمده و او طاقت نیاورده بمازندران
گریخت و خاقان مغفور او را بدار الخلافه اورده و در دار الخلافه وفات یافت **ذکر رسیدن
نایب السلطنه بخدمت خاقان مغفور در دار الخلافه و روانه شدن بر سر یزد و
امورات واقعه** چون سرکار نایب السلطنه بخمسه رسیدند پادشاه مرحوم را با سایر

لشکریان از راه قم روانه ساختند و مقرر داشتند که در قم توقف نموده منتظر ورود نایب السلطنه
باشند و نایب السلطنه بدار الخلافه رفته بشرف آستان بوسی خاقان مغفور مشرف شده
و خاقان مغفور بنوازش نایب السلطنه کوشیده و نایب السلطنه را باستیصال عبد الرضا خان
که خاین دولتی بود مامور ساخته و مدد خرج نیز مرحمت فرمودند و سرکار نایب السلطنه بعد
از مرخصی از دار الخلافه بزیارت قم مشرف شده با لشکرهای آذربایجان از راه کاشان روانه
یزد شدند و حسنعلی میرزا که در سر یزد نشسته بود از شنیدن رسیدن لشکر آذربایجان و از
حدوث غلا و قحطی که در یزد و اردوی او واقع شده بود از سر یزد برخواسته بکرمان رفت
و نایب السلطنه بیزد رسیده عبد الرضا خان تاب توقف نیاورده با شمشیر و قران و کفن
باستقبال آمده چون قحطی عظیم در یزد واقع بود لشکریان آذربایجان زیاده از ده روز تاب
توقف نیاوردند نایب السلطنه عبد الرضا خان را همراه برداشته سیف الدوله میرزا را
در یزد مستقل نموده روانه کرمان شدند **ذکر احوالات آذربایجان بعد از رفتن نایب
السلطنه و روانه شدن قهرمان میرزا با لشکر و توپخانه بعراق** چنانکه معلوم مطالعه کنندگان
شد محمد خان امیر نظام محل اطمینان نایب السلطنه شده بنیابت کل آذربایجان اختصاص یافت و میرزا
فریدون میرزا را برداشته بتبریز رفت و امیرزادگان و حکام جدید هر یک بسر ولایت مفتوحه
خود رفته مشغول بخدمتگذاری دیوان اعلی شدند و امیرزاده قهرمان میرزا نیز از سلیمانیه عود
نموده محمد خان امیر نظام بتدارکات رفتن او بعراق مشغول آمد چون فوج خوی و فوج مراغه از جمله
ابواب جمعی ایشان بود ایند عاگوی دولت فوج خوی را با چهار عراده توپ روانه ساخت
و چهار صد سوار از طایفه اکراد سرحد شمال نموده با اینکه تا آن روز از آن طایفه ده نفر سوار هیچ
خدمت از خدمات دولت ایران اقدام نمینمودند روانه خدمتگذاری نایب السلطنه ساخت

و امیرزاده

و امیرزاده قهرمان میرزا نیز با هزار سوار و دو هزار سرباز و هشت عراده توپ با حاجی علی
عسکر خواجه سرا از راه قم و کاشان باصفهان رفته و از آنجا بعد از ورود نایب السلطنه بکرمان
روانه شدند **ذکر ورود نایب السلطنه بکرمان و گرفتاری حسنعلی میرزا**
سرکار نایب السلطنه چنانکه مذکور شد بسبب قحط و غلا در یزد نتوانستند اقامت فرمایند لشکر را
برداشته روانه ولایت کرمان شدند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از شنیدن این حکایت باستحکام
ارک قلعه کرمان کوشیده و امنای دولت خاقان مغفور نیز که با نایب السلطنه صفائی
نداشتند دلداریها باو داده او را بر مخالفت نایب السلطنه تحریص نمودند و نایب السلطنه بحوالی
کرمان وارد شده از خیالات ایشان مستحضر گردیده و ایشان را از نوشتن نوشتجات و فرستادن
امنا و اظهار نمودن بر اینکه بر خود شما واضح است که حرکت ما بکرمان از راه اضطرار و اجبار واقع
شده چرا که در یزد توقف ممکن نبود و فتی بجز گذران زمستان تا عید نوروز و ایام بهار نداریم
و واضح است که در این اوقات اگر با هم باشیم حاسدان و خائنان دولت منکوب و مخذول
خواهند آمد و العیاذ بالله اگر طریقی دیگر باشد بجز خنده دشمنان چه حاصل خواهد شد و با آن
گفت و گوها لشکر آذربایجان را تا نزدیکی کرمان رسانیدند و شاهزاده حسنعلی میرزا ارک را که شهربانست
بباغ نظر مضبوط ساخته و خود با فرستادگان نایب السلطنه باستقبال آمدند و نایب السلطنه
پادشاه مرحوم را باستقبال و فرستاده او را با عزاز تمام وارد اردو کردانیدند و شاهزاده
حسنعلی میرزا بعد از ورود باردو در چادر نایب السلطنه منزل گزیده در همان شب دو فوج از سربازان
آذربایجانی مامور شدند که گرم گرم بدون اینکه سخنی دیگر مفهوم شود روانه ارک شوند افواج
قاهره بارک رفته ارک را گرفته بعد از تسخیر برج و باره شاهزاده حسنعلی میرزا را سرکار
نایب السلطنه بی اختیار فرموده او را با دویست نفر سواره بدست محمد زمان خان قاجار

سپرده بخدمت خاقان مغفور فرستادند خاقان مغفور نیز شاهزاده حسنعلی میرزا را تا ایام حیات
نایب السلطنه بطرز محبوسین نگهداری فرمود پس ازین مقدمات نایب السلطنه وارد کرمان
شده لشکریان را جابجا نموده از زمستان تا بهار بخوشدلی و خرمی بپایان رسیدند ذکر
شمه از احوال مملکت خراسان و کیفیت افشانها در اوایل دولت خاقان مغفور بعد از مراجعت الیخان
قاجار که از طرف پادشاه سعید شهید با ششهزار نفر در مشهد مقدس رضوی بطرز تحفظ
و ساخلو بوده نادر میرزا ولد شاهرخ میرزا ولد رضاقلی میرزا ولد نادر شاه افشار که از نهیب سطوت
لشکریان پادشاه شهید در بدر دیار آوارگی شده بود بعد از هرات عود نموده مشهد مقدس را
بحیطه تصرف خود در آورده تا شش سال آن ولایت را محل آشوب و غوغا نموده چنانکه در کتاب
معاصر سلطانی بتفصیل مذکور است و پس از گرفتاری او بدست لشکریان خاقان مغفور و قتل
او در دارالخلافه طهران در حضور خاقان دو سه سال مملکت خراسان را بحسین خان سردار مرحمت
فرمودند او نیز بقدر عقل و ادراک خود صورت نظمی بان ولایت داده بود و پس از مأموریت
حسین خان سردار بحکومت و حراست مملکت ایروان شاهزاده محمد ولی میرزا را خاقان
مغفور والی مملکت خراسان فرمودند و شاهزاده مذکور نیز بخراسان رفته خوانین آن مملکت را
در اوایل حال با خود رام ساخته چند سالی بنحوی گذرانی فرمودند تا چندی که عیسی خان تربتی را
بقتل رسانید خوانین سرکش خراسان اتفاق کرده شاهزاده را در مشهد مقدس
بی اختیار کرده و محبوس نمودند و خواستند که بقتل شاهزاده اقدام نمایند خوف و سطوت
خاقان مغفور مانع این اراده شده و بالاخره عذر شاهزاده را از مملکت خراسان خواسته
و روانه دارالخلافه اش ساختند و بعذرهای ناموجه در خدمت خاقان معتذر آمدند خاقان
مغفور شاهزاده حسنعلی میرزا را شجاع السلطنه لقب داده بخراسانش فرستادند و ایشان

نیز بخراسان رفته تدبیری که در انتظام آن مملکت فرمودند این بود که بخانهای خوانین یاغی یاده
بیست نفر سوار و غلام وارد میشدند و خوانین با عقاید خود دستمال فرموده مهر نمودن قران قسم
یاد کردن بیزدان و اطمینان دادن ایشان بامن و امان دلی خوش کرده معاودت
می فرمودند و گاهی از نوشتجات دولتی که محتوی بر بعضی رازها نهان بود بعضی از خوانین یاغی
نشان میدادند و این عمل را مقدمه اخلاص خوانین بخود می پنداشتند خاقان مغفور را این طرز
سلوک شاهزاده ناپسند آمده و خط غزل بر صفحه احوالش کشیده و بدارالخلافه احضارش
فرمودند و شاهزاده علینقی میرزا را که حاکم قزوین بود حجة السلطان لقب داده والی ولایت
خراسانش ساختند حجة السلطان نیز بخراسان رفت قریب بدو سال در آن ولایت ماند
چون مردی راحت طلب و آسایش دوست بود و در قزوین شغلی بجز مشق کیمیا گری نبود
کاری از ایشان تمشی نشده و دولتخواهان مملکت خراسان از احوال او خاقان مغفور را
اطلاع دادند یکی از مصاحبان مملکت در عریضه خود که بخاقان مغفور عرضه داشت کرده عرض
نموده بود که حجة السلطان در مملکت خراسان خالی از وجه آمده خاقان مغفور باز شاهزاده
حسنعلی میرزا را بمملکت خراسان فرستاده و حجة السلطان را از این منصب معزول و از آن
لقب مهجورش فرمودند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بخراسان رفته باز عادت سابق را
پیش کشیده بعریضه خشک و اسبی لاغر از خوانین قوچان و تربت راضی شده و از تون
و طبس و قاین برسیدن قالیی یا فرستادن خرمائی قناعت ورزیده و گوشمال محمدتقی خان
حاکم ترشیز را بگفتن خان ترشیز کفایت شمرده ارغون میرزا پسر خود را در ولایت سبزوار
مطلق العنان ساخته بگذاشتن کلاه خراسانی بی کله و دورویه پوست و پوشیدن جبهای
متعدد از رنگ و برگ از روی هم و بستن شمشیر از بالای این جبها خوشحال شده و مملکت نیشابور را

برسم ایلچی بر رضاقلی خان قوچانی واگذار نموده و اذن ساختن قلعه متین امیرآباد را
فیمابین مشهد مقدس و قوچان نیز باو داده و اسم انجوره اعمال را مردم داری و استمالت
گذاشته و نوبتی با دوسه هزار سوار تا کنار هرات رفته و با جمعی سوار داخل هرات شده
شاهزاده کامران که صاحب اختیار مملکت هرات بود مهمان شده باعتقاد خود تاج
بخشی فرموده بمشهد مقدس عود نموده و هزار عدد اشرفی نیم مثقالی در مشهد مقدس بسکه
هرات باسم خاقان مغفور مسکوک ساخت این عمل را فتح هرات نامیده و نخواه مذکور را
خدمت خاقان مغفور فرستاد تا زمانی که ولایت آذربایجان تصرف دولت روس آمد
شاهزاده شجاع السلطنه باین اعمال در مملکت خراسان مشغول بودند تا در ایام مصالحه دولتین
خاقان مغفور چنانکه مسطور آمد او را بدار الخلافه احضار و پس از مصالحه بکرمانش فرستادند
پس از این احوالات شاهزاده احمد علی میرزا را چنانکه مذکور شد باتفاق میرزا موسی خان
ولایت خراسان مامور فرمودند و شاهزاده مذکور بمشهد مقدس رسیده از خوانین یاغی و
طاغی رضاقلیخان زعفرانلو را که اعظم و اقوای خوانین یاغی بود خان عمو نامیده و مشهد
مقدس را باو داده و جمیع امورات حکومتی حتی نصب داروغگی مشهد مقدس و تعیین
کدخدایان محلات و ضابطین محلات نیز بعهده رضاقلیخان قرار گرفت و برای شاهزاده
گذران و اخراجات یومیه معین نموده بقوچان معاودت کرد و ارغون میرزا که در سبزوار
بحرکات نالایق اقدام مینمود بحکم خاقان مغفور از آنجا بیرون آمده در وقتی که اردوی
خاقان مغفور در دار السلطنه اصفهان بود باردو ملحق شده و مملکت خراسان بالکلیه
از نظم و انتظام افتاده باین نحو که مذکور شد بلکه از این نیز منظم تر آمده و در نظر امنای دولت
خاقان مغفور چنان مینمود که انتظام این کار بغایت دشوار است و باین لباسها در نظر

خاقان

خاقان مغفور معروض میداشتند که خراسان سرحد ولایت سیستان و قندهار و کردستان است
و خاقان مغفور اگر بضبط آن ولایت کوشند دو برابر مالیات خراسان باید در مخارج آنجا
صرف شود در این صورت چه بهتر از آن که خاقان مغفور مملکت خراسان را بهمین احوال گذاشته
اعتنا بضبط و ربط آنجا نفرمایند و خوانین یاغی را که خاصرا خود را در دولتخواهی و صداقت
بی غش مینمایند در بوته امتحان نگذارند و ایشان نیز در میانه خوف و رجا مانده بجهت خودداری سر
داری خواهند نمود و خاقان مغفور نیز چون کسی را در میان و میدان نمیدیدند بهمین نوع سخنان
در حفظ ناموس سلطنت میکوشیدند تا آنکه بعون الله تعالی بدستیاری نایب السلطنه العلیه
امر مملکت خراسان چنانکه بایست منظم و منسق آمده و بفضل الله تعالی برشته تحریر خواهد آمد

ذکر حرکت خاقان مغفور از دار الخلافه طهران بدار السلطنه اصفهان و رسیدن نایب السلطنه در اصفهان بشرف آستان بوسی خاقان مغفور

چون ایام زمستان سپری
شد و ایام بهار با هزار رنگ و نگار پیش آمد خاقان مغفور بعد از انقضای جشن نوروزی بحکم
و فیروزی فرمان باجتماع لشکر عراق و مازندران داده و امنای دولت علیه خاقانی که بعضی
از صفا و داد نایب السلطنه العلیه نداشتند زمزمه دولتخواهی را در خدمت خاقان مغفور
بنغمات منافقانه چنان راست کرده و میسرودند که باید اردو را باصفهان کشیده و در حفظ مملکت
فارس کوشیده مبادا که نایب السلطنه در این بهار بفارس رود و حسنعلی میرزای فرمانفرما را
چون حسنعلی میرزای شجاع السلطنه بی اختیار نماید نایب السلطنه که وجود شریفش فانی در رضا
جوئی خاقان بود اصلا دامن پاکش باین خیالات آلودگی نداشت صرف سر و جان را در رضای
پدر والاگهر قلیل بضاعت می پنداشت از این گفتگوها که در مجلس بهشت نشان پادشاه
میشد بانهای دولتخواهی خود مستحضر می آمدند ولی باطمینانی که باصابت رای سلطانی و

خلوص عقیدت بجان فشانی داشتند این نوع سخنان را طنین ذباب می انگاشتند و از
جاده دولتخواهی که در حقیقت عین دولت داری بود سر موئی قدم پیش و پس نمی گذاشتند
خاقان مغفور بعد از اجتماع لشکریان بدار السلطنه اصفهان امده و نایب السلطنه را از دار
الملک کرمان احضار فرمودند خیال امنای دولت ان بود که وسوسه ایشان در نظر خاقان
مغفور جلوه گر امده یا دمدمه ایشان در قلب پادشاه جهان کارگر امده غافل از انکه خاقان خلد
آشیان که اعقل و اکمل پادشاهان اسلامیه و از احوالات سلف استحضار تمام دارند و از حکایات
سلوک نادرشاه افشار با پسر خود چندی نگذشته بود که باینطریق خوش امدگویان که از ارباب تقرب
مجالس خود شنیده و غافل از حقیقت کار مانده بر رضاقلی میرزا که ولیعهد و ارشد اولادش بود زشتی
انچه رساندند دید انچه نبایست دید و کشید انچه نبایست کشید و پشیمانی سودی نبخشید و بالمال
مرض مالیخولیا گرفتار شده بحرکات ناهنجار اقدام نموده بقتل آمد و دولت بآن عظمت و مملکت بآن
فسحت و وسعت که با چندان رنج و زحمت دست امده بود در مدت دو سال از دست رفته
و انتقال بدیگران یافت جمیع این احوال و اوضاع در پیشگاه خاطر مهر مظاهر خاقان خلد
آشیان ظاهر و هویدا است چگونه میشد که باین سخنان واهی دست تیشه بر پای دولت خود
زنند و بیخ دولت خود را بدست خود از جای کنند خاقان مغفور را رائی دیگر و امنای دولت را
هوائی دیگر بیت دریا بوجود خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش از اوست
بالجمله شاهزادگان عراق باردوی مبارک در اصفهان حاضر شده و حسنعلی میرزای فرمانفرما
نیز از فارس باردوی همایون امده و سرکار نایب السلطنه بحکم و فرمایش خاقان با شش هزار
نفر از لشکر نظام و دو عراده توپ کوچک جلو از کرمان بیرون امده چندی در خارج شهر نشسته
و حکومت کرمانرا با میرزاده خسرو میرزا مفوض فرموده و چهار فوج از لشکر نظام را با توپهای بزرگ

بزد الحمانی

با یوسفخان توپچی باشی در کرمان گذاشته و عبدالرضاخان یزدی را با میرزاده خسرو میرزا
و یوسفخان سپرده که مثل محبوسان نظر با او سلوک نمایند و پادشاه مرحوم طهماسب میرزا و
سیف الملوک میرزا را همراه برداشته در ولایت اصفهان باردوی خاقان مغفور ملحق شده و
بشرف آستانبوسی مشرف گردیدند ذکر مامور شدن نایب السلطنه بخراسان و
مرخص شدن از خدمت خاقان تا هنگام ورود بمجلس پس از ورود نایب السلطنه باصفهان
و شرف پای بوس آستان مبارک بکمال نوازش و مرحمتهای شاهانه شرف اختصاص یافتند
و محسود حاسدان و منظور دیده بدخواهان شدند و خاقان مغفور در خلوات خاص با نایب السلطنه
بدون احضار احدی بغیر مانیشات و مصلحتهای دولتی گفتگوها میفرمودند و از خوانین خراسان و طول
زمان طغیان ایشان را اظهار غبار و ملال خاطر نمودند و فرموده بودند که تنگ امید دولت است
که این کار باینطریق که استمرار پیدا کرده بماند و این گره از کار دولت گشاده و بغیر از تو امیدی
بهیچیک از فرزندان و چاکران نمانده سرکار نایب السلطنه که جان خود را وقف رضای خاطر
خاقان مغفور نموده بودند این زحمت بزرگ و خدمت سترگ را متقبل شده با وجود زحمت
لشکریان اذربایجان کشیده بودند پا از دایره خدمتگذاری پس نکشیده خاقان مغفور را بتعهد
انجام این خدمت نیز بفضل الله تعالی از خود خورسند نمودند خاقان مغفور پس از اطمینان
از تعهدات نایب السلطنه در سلام عام و محضر شاهزادگان عظام و خوانین ذوی الاحترام
مافی الضمیر خود را فرموده و از حرکات ناهنجار خوانین خراسان فصلی مشبع بزبان مبارک
رانده و نایب السلطنه را نزدیک خوانده بادیه طلائی را که پر از شربت شیرینی التفات بود
با دست مبارک برداشته بدست نایب السلطنه دادند و نایب السلطنه نیز با دابی که در چنان
مجلس و محفل سزاوار است قیام و اقدام نموده از فضل خداوند تبارک و تعالی و از بخت بلند پایه

پادشاه استعداد همت نموده در محضر اکابر و اعاظم ایران متقبل انجام خدمت خراسان شدند
و خاقان مغفور بلفظ مبارک فرمودند که پادشاه مرحوم را در خدمت ما گذاشته پس از چند
یوم توقف ایشان را با ضروریات و تدارکات سفر خراسان باردوی شما خواهیم رسانید
و نایب السلطنه از خدمت خاقان مرخص گردیده و پادشاه مرحوم را گذاشته باردوی
خود تشریف فرما شدند و در اردوی همایون سیف الملوک میرزا را حاکم کرمان کرده و فوج
همدان را حاکم با ده عراده توپ باو سپرده و امیرزاده خسرو میرزا را با یوسفخان توپچی باشی
و توپهای بزرگ مقرر داشتند که از راه بیابان بسمت خراسان حرکت نمایند و از تون و طبس
قاینات بیرون آمده از آنجا بمشهد مقدس بشتابند و خود سرکار نایب السلطنه با لشکر
و توپخانه حرکت فرموده بعد از دو سه روز توقف در اصفهان بقم تشریف فرما شده بعد از
زیارت حضرت معصومه علیها و علی ابائها السلام استمداد همت نموده بعزم زیارت امام
ثامن ضامن جاده بدست گرفته از راه سیاه کوه قم روانه مقصد شدند و خاقان مغفور نیز پادشاه
مرحوم را بنوازشات پادشاهانه و نصایح ملوکانه و سخنانی که مشعر بر سلطنت ایشان بود
فرموده و تدارکات سفر خراسان را مرحمت فرموده مرخص و روانه داشتند و پادشاه
مرحوم نیز در اثنای طریق باردو رسیدند و خاقان مغفور نیز شاهزادگان اطراف را که
در اردوی مبارک بودند مرخص فرموده اردوی همایون را از اصفهان حرکت داده روانه
دار الخلافه گردیدند **ذکر کیفیاتی که در کرمان واقع شد تا هنگام ورود سیف الملوک میرزا** چون
نایب السلطنه از کرمان بسمت اصفهان روانه شدند عبد الرضا خان یزدی بتوهم آنکه
شاید خاقان مغفور او را از نایب السلطنه بخواهند و نایب السلطنه نیز از رضاقلی خان بگذرد
بفکر حال خود افتاده غفلةً سوار شده بعزم شکار بیرون رفت و بلا تأمل روانه مملکت یزد شد

و در یزد کار خود را بی رونق دیده بقلعه باقی که جائی محکم و در میان کویر است و در اثنای
یاغی گری خود آنجا را تفنگچی گذاشته و مضبوط ساخته بود رفته نشست بانتظار اینکه چون لشکرهای
آذربایجان از صفحات یزد و کرمان دور شوند باز او بر سر کار قدیم خود رفته مشغول
شور گردد امیرزاده خسرو میرزا از سیاست نایب السلطنه هراسان شده افواج نظام
شقاقی و سلیمانخان سرتیپ و یوسفخان توپچی باشی و توپخانه را بتعاقب عبد الرضا خان فرستاده
مامورین همه جا تا یزد رفته دانستند که عبد الرضا خان بقلعه باقی رفته است ملازمان
سر قلعه باقی رانده و قلعه مزبور را محاصره نموده پس از چند روز عبد الرضا خان از راه کویر
و صحرا از راه طبس بولایت سیستانات گریخت و قلعه باقی بتصرف سلیمانخان و یوسفخان
آمده قلعه را خراب نموده معاودت کردند و امیرزاده خسرو میرزا نیز بعد از شنیدن حکومت
سیف الملوک میرزا با لشکرهای ابواجمعی خود از کرمان بیرون آمده و فوج نظام قراگوزلو
با توپخانه معین که حکم بتوقف شده بود ولایت کرمان را بسیف الملوک میرزا سپرده با
افواج خوی و شقاقی و یوسفخان توپچی باشی و توپهای بزرگ و تدارک لایق از راه صحرا
چون روانه قاینات و طبس شدند **ذکر ورود نایب السلطنه بمملکت خراسان و گرفتن قلعه**
سلطان میدان از دست کسان رضاقلیخان و رسیدن بشرف آستان بوسی امام
ثامن ضامن علیه و علی ابائه الف التحیة و السلام خوانین سرکش خراسان از ماموریت
نایب السلطنه بانسامان ترسان و هراسان شده بفکر مال و جان خود افتادند و دانستند که
که هر چه خیال نمایند نقش بر آب یا نمونه سراب است اول تدبیری که بخاطر ایشان رسید
آن بود که شاهزاده احمد علی میرزا را که اسمی از والیگری بیش نداشت محرک شده او را در
مشهد مقدس تقویت نموده بان وا دارند که سرکار نایب السلطنه را از ورود مشهد مقدس

نخ امده درین زمستان که لشکر غریب اذربایجان بانسامان میرسند از بی جائی و بیکانی بی سر و سامان شده و بزحمت جنگ و جدال در معرض تلف امدند این تدبیر و نیرنگ با شاهزاده احمد علی میرزا کرم گرفته دم از اطاعت و تمکین اوردند و شاهزاده را از جا برده بهوس حکومت انداختند و میرزا موسی نایب که در مشهد مقدس از طرف خاقان کارگذار بود مدتی بدولت خواهی اقدام نموده اهل مشهد مقدس را با امید و بیم با خود یار نموده از وفاق و نفاق با خوانین خراسان محترز میساخت و دران ایام شخصی را که خبر رسیدن نایب السلطنه را بشاهرود و بسطام بشاهزاده احمد علی میرزا داده بود شاهزاده او را زبان بریده و خود بنخستان انچنند و نالایق زبان گشوده بود خوانین خراسان بضبط ولایت خود اشتغال نموده منتظر مقابله و مجادله نشسته بودند و هریک از خوانین قانونی که داشتند عریضه جات خالی و پر از دولتخواهی باکسان خود بخدمت نایب السلطنه میفرستادند و سرکار نایب السلطنه در صورت خدمت گذاری و فرمان برداری ایشان از مراحم دولت بیکرانه امید میدادند و اردوی همایونی روانه شده چون از مملکت سبزوار گذشتند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را باوردن رضاقلیخان قوچانی بقوچان فرستادند و اردوی همایون بحرکت امده بقلعه سلطان میدان که در سر راه اردوی همایون و مشحون از تفنگچیان رضاقلیخان بود رسیدند سیورسات خواهان اردو از قلعه سیورسات خواسته بجز نمودن سرب و باروت و انداختن گلوله و سرکشی امری دیگر مشاهده نکردند این معنی بر طبع غیور نایب السلطنه در اول ورود بخاک خراسان گران امد با وجود اینکه فصل زمستان و همه صحرا پر از برف و یخ بود و توپهای بزرگ و تدارک قلعه گیری همراه نبود حکم بمحاصره قلعه فرمودند و رضاقلیخان از شنیدن این خبر مضطرب شده قایم مقام اظهار برائت ذمه خود را از حرکات تفنگچیان قلعه سلطان میدان نموده بتفنگچیان

صراة

صراحة نوشت که دست از قلعه داری کشیده و اینها خود از امدن خدمت تقاعد ورزیده قایم مقام را معاودت داده و تا رسیدن قایم مقام قلعه را سربازان و توپچیان قهرا گرفته بسبب عدم وحشت رعایا و لشکریان خراسان تفنگچیان قلعه را بعد از مقهوریت و گرفتاری نوازش و نصیحت فرموده بدون اذیت و ازار باوطان خود مرخصی دادند و از انجا لشکریان را برداشته روانه مشهد مقدس شدند و شاهزاده احمد علی میرزا خواهی نخواهی باستقبال امده در همان استقبال مسلوب الاختیار شده با مستحفظین بدار الخلافه اش روانه داشتند و سرکار نایب السلطنه روانه مشهد مقدس شده بزیارت امام علیه و علی ابائه السلام رفته رنجهای کشیده و غمهای رسیده را فراموش فرمودند و دران زمستان لشکریان نظام و غیر نظام را در مشهد مقدس و نیشابور و سبزوار جابجا کرده بفکر کار خوانین یاغی افتادند طهماسب میرزا را باذربایجان فرستاده باحضار فوج بهادران روسی و توپهای بزرگ قلعه کوب و بقیه سواره اذربایجان حکم دادند که در بهار متوجه مشهد مقدس شوند و ان زمستان را در خدمت امام ضامن بفراغت و خرمی بسر بردند **ذکر احوال اذربایجان از هنگام رفتن نایب السلطنه تا روانه شدن طهماسب میرزا با توپخانه و نظام بخراسان** چون مملکت اذربایجان از جمیع لشکر نظام خالی شده و سوای دو فوج افشار و یکفوج بهادران روسی که انهم در ولایت سلیمانیه مشغول خدمت بودند لشکری در اذربایجان نمانده بود محمد خان امیر نظام و این دعاگوی دولت شاهی بفکر گرفتن سرباز افتاده هزار نفر از تبریز و هزار نفر از خوی بتدریج گرفته شده و محمد خان سرتیپ نیز بیست هزار تومان از میروان در گرفته و ولایت سلیمانیه را بسلیمان پاشا سپرده افواج افشار را مرخص کرده بتبریز عود نموده و صالدات بهادران نیز بتبریز فراورن مراغه و سلماس که منازل ایشان بود معاودت کردند دراین حین محاولات

محالات کردستان مثل محال اشنویه و مرکور و ترکور و دشت و سومای و برادوست هم
براهمه تحریک میر روان دزه و خوانین افشار سر از اطاعت ابراهیم خان سردار که
حاکم انولایت بود باز زدند و چنان شد که سردار والاتبار را که در نیم فرسنگی شهر ارومیه
چادر زده و نشسته بود شب از اطراف بگلوله گرفته او را بشهر فرار دادند و در شهر نیز کسی
مسیر او را اطاعت ننمود بلکه شب جمعی از الواط و رنود بدار الاماره رفته مجلس سردار را
شکسته باطلاق محبوسین کوشیدند و میر روان دزه باین جسارت و بجهت خالی بودن
اذربایجان از وجود نایب السلطنه و لشکریان دست درازی بطرف روند و شکاک نمود
بلکه با اهالی قصبه اشنویه که مذهب تسنن دارند در ساخته داروغه و مستاجر فرستاد
و بمحال سردشت نیز تفنگچی روانه نموده قلعه را ضبط نموده و طایفه قراپاپاق را که از چندین
مملکت ایروان و در محال سلدوز بحکم نایب السلطنه نشسته بودند طایفه مباس را تحریک
کرده بتاخت و تاز ایشان پرداختند و این حکایات بعرض نایب السلطنه رسیده ضبط
و نظم ارومیه را از امیر نظام خواستند و در همین اوقات طوایف اکراد جلالی و سپکی در
طرق قارلی کول و دیادین بتاخت و تاز و تاراج و قتل متردین ولایات اشتغال مینمودند
و نیز طایفه اکراد خان محمود بمحال قطور که از محالات مملکت خوی است امده و ادعای
انمحال و قلعه قطور را میکردند و همچنین از طرف ولایت حکاری سلیمان بیک مدبر از
طرف نور الله خان حاکم انولایت امده در قلعه باشقلان نشسته محالات الباق و دیرک
و کردیان را مداخله نموده از ادای حقوق مقرره خود که باید بدیوان اذربایجان دهند
باز میداشت و واضح بود که تا استعدادی در سرحد جمع نشود دفع این نحو حکایات
بنوشتجات و ضمایم ممکن نبود و در ان اوقات دولت علیه روم از مجادله دولت روس

بدادن

بدادن بیست و هفت کرور تنخواه نقد و واگذاشتن مملکت بسیار از طرف یونان و دست
کشیدن از مملکت قارص و آخسقه و آخرکلک از طرف مملکت متصل بگرجستانات
خلاصی یافته و بجنگ و جنگ محمد علی پاشای مصری و ابراهیم پاشای ولد او گرفتار بودند
و تا مملکت حلب که نزدیک ارزنة الروم است بتصرف مصریان در امده بود لهذا امکان
نبود که بقاعده دولتی و نوشتن نوشتجات این اکراد بنهاد را که متعلق بان دولت
بودند از این حرکات ناهنجار مانع آیند نظر بر این مقدمات این دعاگوی دولت شاهی
بهزار جر ثقیل شش عراده توپ و هزار و پانصد نفر سرباز جدید بصالدات روس و دو
هزار سوار اکراد زیلان و میلان و شکی و تکوری جمع اوری نموده بصحرای محمودیه رفته
باستمالت تیمور پاشای ملی حاکم وان و بهلول پاشای سلیوان حاکم ولایت بایزید و
خان محمود رئیس طایفه اکراد پرداخته این تدبیر موافق تقدیر امده و تیمور پاشا بسبب
عزل خود از دولت روم متوهم شده با چهار هزار سوار و شش عراده توپ با جمیع اعیان
و ریش سفیدان مملکت وان و خان محمود بصحرای محمودیه امده بملاقات این دعاگوی
دولت شاهی رسیدند و کسان بهلول پاشا و نور الله خان حاکم حکاری نیز باردوی
محمودیه امده اراضی در سرحدات کردستان سوای سرحد وان در بهم رسید
و تیمور پاشا از این دعاگوی خواهش نمود که بوجود خود و سرباز و نظام قلعه وان
رفته ان قلعه را بتصرف دولت علیه ایران دهد این دعاگوی دولت دو ماه از او مهلت
گرفته که وقایعات را معروض رای نایب السلطنه کند اگر اذن دولتی حاصل آید
بلا توقف بانجام خواهش او اقدام شود لهذا برای اطلاع نایب السلطنه از این
اخبار چاپار با رکبان فرستاده شد سر عسکر ارزنة الروم از استماع این اجتماع ترسان

شد محمد بیک درویشکی را مامور ساخته بود که باردوی محمود پاشا امده از محمودیه تبریز نزد محمد خان
امیر نظام رفته خواهش تفرقه شدن این جمعیت را از سرحد نماید و اسحق پاشای ملی را که
حاکم وان ساخته بود بمملکت موش فرستاده و این پاشا حاکم مملکت موش را با طوایف
و عشایر انطرف مامور بامداد اسحق پاشا نموده بود که او را در مملکت وان مستقل نماینده
بخیال اینکه لشکر ایران مبادا بامداد تیمور پاشا اقدام نمایند حکم بحرکت این پاشا
صادر نمینمود تا محمد بیک فرستاده او بتبریز امده از طرف محمد خان امیر نظام اطمینان
یافت که لشکر ایران بمعاونت تیمور پاشا مقدم نخواهند شد و امیر نظام صراحةً ایندعا
گوی دولت را نیز از امداد تیمور پاشا منع نموده بعد از اطمینان سرعسکر این پاشا از مملکت
موش با دوازده هزار سوار بصحابت اسحق پاشا بسمت مملکت وان حرکت کرد تیمور پاشا
نیز با هشت هزار سوار که دو هزار از ان از عشایر اکراد ایران بود و شش عراده
توپ از ایندعاگوی دولت گرفته وداع نموده بمقابله لشکر پرداخت ایندعاگوی دولت
نیز اردوی خود را باولیاق کشیده منتظر اخبار نشست اما تیمور پاشا از این پاشا شکست
خورده اهل وان بسبب انکه اسحق پاشا سابقا حاکم وان و اهل ولایت او را خواهان
بودند بر تیمور پاشا شوریده و اسعد پاشا پسر او را از وان اخراج نموده پدر و پسر بقلعه باشقلعه
که از قلاع متینه روی زمین و گرفتن ان اصلا ممکن نیست پناه برده نشستند و در همین اوقات
چاپار از کرمان رسیده حکم رسانید که بلا تامل باید قلعه وان را عوض ایروان گرفته
متصرف داشته بودند که اگر قلعه وان بدست اید بنایب السلطنه اخبار شود که بتعجیل وارد
اذربایجان شده در این وقت که دولت روم را ضعف تمام حاصل است شاید تلافی
شود که بطریق دوستی مملکت وان را بتصرف اولیای دولت ایران گذارند والا

بجنگ

بجنگ و جدال این مملکت را از تصرف دولت روم انتزاع فرمایند چون فرصت
از دست رفته و امر تیمور پاشا مختل شده بود حقیقت امر بنایب السلطنه عرض شد و تاسف
بجائی نرسید بعد از این مقدمات ایندعاگوی دولت بخوی معاودت نموده در همین
ایام جناب حاجی میرزا اقاسی که از مکه معاودت نموده بود با ایندعاگوی دولت همراه بود
و در همین زمستان طهماسب میرزا از مشهد وارد دار السلطنه تبریز گردیده و تدارک فوج
بهادران روس دیده و بطرزی شایسته با هشت عراده توپ بزرگ سی و دو پوند و هزار نفر
سوار در اول بهار این سال روانه ولایت خراسان شد و هم در این سال امیرزاده بهرام
میرزا از حکومت قراجه داغ دلتنگ شده بتبریز امده از تبریز روانه مشهد مقدس گردید
و ایالت قراجه داغ با میرزاده سلطان مراد میرزا قرار گرفت و هم در این سال فرخنده فال
که هزار و دویست و چهل و هفت [۱۲۴۷] هجری بود پادشاه جهان پشت و پناه اسلام و اسلامیان
السلطان بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده جهان
و جهانیان را مایه امن و امان و خورسندی امد **ذکر بیرون امدن امیرزاده خسرو میرزا و
یوسف خان و توپخانه از صحرای طبس و گرفتن قلعه ترشیز و رسیدن در مشهد مقدس
بخدمت نایب السلطنه** چنانکه مذکور شد امیرزاده خسرو میرزا از راه صحرا بهزار زحمت توپخانه
و سپاه را از کویر بیرون کشیده وارد ولایت طبس و قاینات گردیده و امیر اسدالله خان
و امیر علی نقی خان حاکم طبس بخدمات شایسته اقدام نموده همراه لشکریان اذربایجان
با تفنگچیان انولایت بعزم رسیدن خدمت نایب السلطنه روانه شدند و امیرزاده
خسرو میرزا و یوسف خان از طبس و قاینات گذشته بمملکت ترشیز رسیدند و محمد
تقی خان حاکم انولایت پیش امیرزاده امده گرفتار شد و برادرش جعفر قلیخان دروب قلعه را

چون بخت بروی خود بسته و چون قرار کرد خود قیفدن آغاز نهاد امیرزاده خسرو میرزا با
افواج قاهره بمحاصره ان قلعه اشتغال نمودند و محمدخان قرائی حاکم تربت با دو هزار سوار که تا
ترشیز امده منافقانه اردو زده نشست و قریب بدو ماه محاصره طول کشیده بالاخره جعفر
قلیخان بامان بیرون امد قلعه ترشیز مسخر اولیای دولت قاهره گردید و قریب بده هزار خروار
جنس که در انبار قلعه ترشیز موجود بود روزی سربازان اذربایجان شد و همه افواج که از
هر ولایت بودند از ان غله حواله شده ارزانی و فراوانی در میان لشکر اذربایجان
پیدا شد و پس از ضبط و تعیین حاکم در ان ولایت امیرزاده خسرو میرزا محمدتقی خان و جعفرقلیخان را
برداشته با لشکر و توپخانه روانه مشهد مقدس و بخدمت نایب السلطنه رسید و
محمدخان قرائی را از کنار ترشیز بی نیل مرام روانه تربت شد ذکر رفتن نایب السلطنه بر سر
قلعه امیراباد و قوچان و تسخیر ان دو قلعه بیاری خداوند منان و گرفتاری رضاقلیخان
و جعفرقلیخان چون زمستان ان سال بپایان رسید و بهار فرخنده فال رخ نمود سرکار
نایب السلطنه مصلحت ضبط مملکت خراسان را دران دیدند که رضاقلیخان را که اعظم و
اقوای خوانین خراسان و صاحب قلعه جات متینه و بکثرت جمعیت در ان سرحد از سایرین
ممتاز است قلع و قمع او را پیشنهاد همت والانهمت ساخته کار او را بر همه کار خراسان
مقدم دارند و باین رای صایب بخروج لشکر نظام از مشهد مقدس فرمان داده و
پادشاه مرحوم را مقرر داشتند که در خارج شهر نشسته بانتظام کار لشکریان نظام و توپخانه
پردازند و از همه جا باستجماع لشکر فرمان صادر شد بعد از استعداد و اراستگی لشکریان
سرکار نایب السلطنه از استانه مبارک حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه
استمداد همت فرموده بعد از استانه بوسی روانه اردوی معلی شده با تدارک تمام روانه

تسخیر

تسخیر قلعه امیراباد شدند در اثنای راه خبر رسید که اسدقلی تور پاسی با هزار نفر سواره از دنبک
باسم گرفتن زکوة قریب بولایت سرخس امده نشسته است و در باطن انتظار دارد که معلوم
نماید حکایت خراسان با لشکر اذربایجان بچه نحو خواهد گذشت سرکار نایب السلطنه پادشاه
مرحوم را با جمعی از لشکریان بمقابله او فرستادند پادشاه مرحوم در مکانی مناسب اردو
زده نشست و اسدقلی تور پادشاه جوه بعد از شنیدن فتح قلعه امیراباد چنانکه مذکور خواهد شد
توقف نکرده کس بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده عذرخواه شده بولایت خود باز
گشت و پادشاه مرحوم چند روز بعد از فتح امیراباد باردوی نایب السلطنه ملحق شد القصه
بعد از ماموریت پادشاه مرحوم بمقابله پادشاه اورنگ سرکار نایب السلطنه و امیرزاده
خسرو میرزا با هزار نفر سوار مقدمة الجیش فرموده روانه امیراباد ساختند و از قلعه
امیراباد نیز سوار خراسانی بعزم قراول بیرون امده تلاقی فریقین شده امیرزاده خسرو میرزا با
سواران اکراد و غلام تفنگچیان خاصه بر سر سواره خراسانی هجوم اور شده سواره را
از پیش برداشته تا درب قلعه امیراباد راندند و نایب السلطنه العلیه بعد از این فتح امیرزاده
خسرو میرزا را نوازش فرموده بنیابت مشهد مقدس منصوب نموده روانه ساختند و خود
سرکار نایب السلطنه با لشکرهای نظام وارد کنار قلعه امیراباد شده قلعه را محاصره فرمودند
و امیراباد قلعه ایست که رضاقلیخان برای حفظ مملکت قوچان در ده فرسنگی مشهد
مقدس بطرز قلاع فرنگیه ساخته و خاکریز و خندق و باستیون بطرز قلعهای نظام فرنگستان
بالا اورده و هشت سال تمام در ساختن او زحمتها کشیده و خرجها نموده و یوسفخان بلم تاتار را
که از معتمدان و محل اطمینانش بود با دو هزار نفر تفنگچی خراسانی و هزار نفر سوار در میان
قلعه گذاشته بود و اذوقه و قورخانه از همه جهت مستعد ساخته و در ان بلاد چنان مشهور شده

بود که کبیر ح اسباب را از دست تفنگچی خراسانی نمیتوان گرفت چه جای آنکه چنین قلعه از
دست رضاقلیخان و کسان او گرفته شود و خود رضاقلیخان نیز در قلعه قوچان که قریب
بدوازده فرسنگی قلعه امیراباد است با دوازده هزار نفر سواره و پیاده جنگی نشسته بود
و سرکار نایب السلطنه از همه جهت در وقت ورود بقلعه امیرآباد زیاده از هشت هزار نفر
نظام و پنجاه عراده توپ و خمپاره نداشت سرکار نایب السلطنه متوکلا علی الله بر سر قلعه
امیراباد رفته و قلعه را از همه طرف محاصره فرموده و رضاقلیخان را چنان خوف و هراس
در دل گرفته بود که با وجود دوازده هزار لشکر از دیوار پست قلعه او جان قدم نمیتوانست
بیرون گذارد سرکار نایب السلطنه امیرزاده بهرام میرزا را با یوسفخان توپچی باشی بمیان
سنگرها فرستاده و قلعه امیراباد را از ایشان خواستند و سربازان از اطراف سنگرها را
پیش برده و توپچیان آتش فشان بضرب گلولهای گران بویران کردن برج و بارو
پرداختند و نقبچیان چابک دست نیز نقب را پیش برده بپای دیوار برج رسانیدند
و قلعگیان بحفظ و حراست بروج و بارو اشتغال نموده شب و روز مشغول خودداری
بودند و چند نقب را که نزدیک بروج رسیده بود تفنگچیان قلعه از اندرون ساخشند
و چنان بجنگ و جدال مشغول بودند که در میان سنگرها اکثری از سربازان را مقتول ساختند
و چند نفر از معلمان فرنگیه که در میان لشکر نظام بود بضرب گلوله تفنگ براه فرنگ فرستادند
سرکار نایب السلطنه را آتش غیرت برافروخته با توپهای بزرگ حکم بهدم بنیان قلعه فرمود
در نصف روز یکطرف قلعه را با یک ستون که زیر او رسانیده و باروت انباشته
بودند آتش زده از هم ریخته خندق را با سطح زمین مساوی ساختند و سربازان جان
فشان سنگرها را بلب خندق رسانیده در روز روشن حکم یورش صادر شده از همه طرف

طبلها

طبلها کوبیده و شیپورها کشیده و علمها برافراخته و لوله و غلغله در گنبد گردون انداختند
و از غرش توپ آتش فشان و صدای تفنگ اندرونیان و بیرونیان دود و گرد
غبار قلعه امیراباد را ظلمت فرو گرفت و سربازان جانفشان دست از جان شیرین شسته
دسته دسته فوج فوج از سنگرها بیرون دویده خود را ببالای برج و باره رسانیدند
بنصب علمهای فتح کوشیدند و یوسفخان توپچی باشی در این اثنا بضرب گلوله قلعگیان
بقتل رسیده و سرکار نایب السلطنه قاسمخان سرتیپ فوج خاصه را بجای یوسفخان بنزد
امیرزاده بهرام میرزا فرستاده قلعگیان را از مشاهده این احوال دست از کارزار
برداشته چاره بجز امان و استیمان نیافتند و تفنگها را ریخته خود را از بروج و بارو بزیر
انداختند صدای الامان الامان باوج آسمان بلند شده و سربازان جانفشان از
همه طرف داخل قلعه شده قلعه بنیروی پادشاه جهان بتصرف درآمده یوسفخان تاتار را
با بقیه تفنگچیان که زنده مانده بودند اسیر و دستگیر نموده بخدمت نایب السلطنه رسانیدند
و توقف اردوی همایون در کنار قلعه امیراباد زیاده از دو هفته طول نکشید که کار این
بزرگی را از پیش برده و قلوب اهالی خراسان ترسان و لرزان شده این واقعه در ماه
صفر سنه ۱۲۴۸ واقع گردید و در پنجشنبه بیست هشتم ماه صفر که بخط مبارک پادشاه مرحوم بود
ملاحظه شد از قلعه امیراباد حرکت بسمت قوچان واقع گردید و رضاقلیخان در قلعه قوچان
قریب بدوازده هزار نفر از طوایف بخورد و سرکردگی جعفرقلیخان ولد نجفعلی خان و از طایفه
خفاجه بلوچ و زعفرانلوی چناران و بغایری و ابرلوی خراسان و اهل شهر و محال قوچان
و جمعی از ترکمان جمع آوری کرده نشسته و در قلعه را بسته بفکر کار خود افتاده چنان
گمان کرده که نایب السلطنه نیز مثل سایر شاهزادگان و سرداران برنگ و ریو او فریفته

شده خود و مملکت خود را بسر هم بندی و چاپلوسی میتواند نگهداشت باین جهت بارسال عرایض
پرداخته و بقبول کردن مالیات و دادن پیشکش میخواست خود را ازین ورطه خلاصی بخشد
سرکار نایب السلطنه صراحةً در جواب او فرمایش فرمودند که بغیر از تسلیم شدن و بیرون
امدن از قلعه او چاره نیست و باهستگی طی مسافت فرموده و منتظر رسیدن لشکر
اذربایجان و لشکر استراباد و سرداری بدیع الزمان میرزا حاکم استراباد که ملقب بصاحب
اختیار است بودند و طی مسافت باوتراق و اهستگی فرموده و در بیست و پنجم ربیع الاول
بیک فرسنگی قوچان رسیده و در همان دوشنبه روز طهماسب میرزا با توپخانه و نظام و الوات
و سواره اذربایجان رسید بفاصله دوشنبه یوم دیگر صاحب اختیار حاکم استراباد با
شش هزار لشکر مازندران باردوی معلی وارد شدند و نایب السلطنه از یک فرسخی قوچان
کوچ فرموده در نیم فرسخی قلعه در طرف غربی نزول اجلال فرموده امیرزاده بهرام میرزا
و طهماسب میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا از اردو مرخص شده بزیارت مشهد مقدس روانه
شدند و لشکریان اذربایجان و مازندران لشکرها بسته بمحاصره قلعه قوچان مشغول و از میان
قلعه خراسانیان شبها بلشکرها با شمشیرهای برهنه ریخته بجنگ و جدال مشغول شدند و روزها
باندا ختن توپ و تفنگ کوشیده خودداری میکردند و از اینطرف لشکرها پیش رفته روزها
با توپهای بزرگ قلعه کوب بکوبیدن قلعه و شبها باندا ختن خمپاره کار را بر قلعگیان تنگ
میساختند و قریب یکماه کار قوچان و قوچانیان باین منوال در میان بود تا انکه رضاقلیخان
بجان امده از امنای دولت نایب السلطنه بمقتضای و اذا رأوا باسنا قالوا آمنا طلب
امان نموده میرزا ابو القاسم قایم مقام را سرکار نایب السلطنه بقلعه فرستاد بملاحظه
اینکه لشکریان اسلام و مسلمانان قوچان اگر بقهر و غلبه قلعه قوچان گرفته شود تلف خواهند

شد

شد رضاقلیخان را بی جنگ و جدال بیرون اوردن اصلح بنظر می امد میرزا علی و رضاقلیخان
و جعفرقلیخان بجنوردی را با شمشیر و کفن از قلعه قوچان برداشته باردوی نایب السلطنه اوردند
و سرکار نایب السلطنه جان او را عفو فرموده قراول احترام براو گماشتند و دو فوج از لشکر
نظام را باده سنخان سرتیپ بمیان قلعه فرستاده حکم بگرفتن شمخالها و ضبط توپهای قوچان
نموده و مقرر نمودند که بعد از یراق چینی تفنگچیان خراسانرا از قلعه قوچان بیرون کرده باوطان
خود مرخص نمایند و قاسمخان بقلعه قوچان وارد شده بماموریت خود اقدام نموده صبح روز
جمعه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی ۱۲۴۸ سرکار نایب السلطنه با دلخوشی تمام فوج صالدات و
با دو فوج دیگر حاضر فرموده و بنفس نفیس با افواج دیگر وارد قلعه قوچان شدند و چنین امری که
هرگز در مخیله امنای دولت خاقان نمیگذشت بعد از فضل خداوند در قلیل مدتی بنیروی دولت
قاهره و سعی و اهتمام نایب السلطنه العلیه بانجام رسیده و پیک بشارت بدار الخلافه روانه
شده عرضه داشت این فتوحات را بخدمت خاقان مغفور نمودند و جناب قایم مقام در
نوشتجات که بدار الخلافه نوشته بود قصیده بمناسبت ان زمان و ان اوقات گفته و فرستاده
بود این دو بیت از مطلع ان قصیده است   موت حیاتی که خیر خلق زمین است
زندگی اصف است مرگ این است   وین دو بتوقیع بود که پیک بشارت
بر در شاهنشه زمان و زمین است   القصه بعد از تسخیر قلعه قوچان بهدم بنیان ان قلعه
سپهر اساس حکم نایب السلطنه صادر شد قلعه را با خاک یکسان نمودند و در ایام توقف اردوی
مبارک در کنار قوچان یار محمد خان وزیر هرات از طرف شاهزاده کامران با سیصد
سوار باسم رسالت و بعزم اطلاع از احوال لشکر اذربایجان قریب بمشهد مقدس امده
از خود امیرزاده خسرو میرزا و مقرب الخاقان میرزا محمد علی را که در مشهد مقدس بودند

خبر داده ایشان او را برفتن خدمت نایب السلطنه دیده و پس از فتح قوچان و جمعیت
از مشهد امیرزاده خسرو میرزا و میرزا محمد علی مصلحت دولتی را در ان دیدند که او را با احترام
بکمند ارند لهذا قراولان احترام بر سر او تعیین شده بهمان احوال تا زمان وفات نایب
السلطنه و مراجعت پادشاه مرحوم باذربیجان بود سرکار نایب السلطنه بعد از خراب کردن
قلعه قوچان حاکم و ضابط بر ان ولایت گماشته بخرمی و خوشدلی بار دوی همایون وارد مشهد
مقدس شده باستان بوسی امام ثامن ضامن علیه التحیة والثنا مشرف شده در نظم
سایر مملکت خراسان اشتغال فرمودند

ذکر احوالات کرمان و حکایاتی که در ان ضمن در ایام توقف نایب السلطنه در قوچان واقع شد تا ایام وفات نایب السلطنه مرحوم

چنانکه سابقا مذکور شد سیف الملوک میرزا که پسر ظل السلطان و داماد نایب السلطنه مرحوم
بود از طرف نایب السلطنه بحکومت کرمان سرافراز شده بان ولایت رفت و امیرزاده
قهرمان میرزا نیز از طرف نایب السلطنه با قدری لشکر یزد در قعه و بایست از انجا بخراسان
رود و بسبب اموراتی که در کرمان واقع شد چندی در خطه یزد متوقف شده پس از ان
بخراسان رفت چون حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس از رفتن سرکار نایب السلطنه بخراسان
اسوده گی از امورات مملکت فارس حاصل نمود با ایلخانی فارس بسبب اخلاص کیشی بنایب السلطنه
در مقام ایذا و اذیت برامده ایلخانی نیز با اکثر طوایف قاشقه و کرمان پیش سیف الملوک
میرزا رفت و حسنعلی میرزا ایلخانی را با طایفه مزبور از سیف الملوک میرزا مطالبه نمود سیف
الملوک مراجعت دادن او را موقوف باذن و اجازه نایب السلطنه ساخت و فرمانفرما
بسبب دلتنگی که از رفتار کارگذاران سرکار نایب السلطنه با شجاع السلطنه میرزا که برادر
اعیانی او بود داشت حکایت ایلخانی را نیز سرباران دلتنگیها نموده تصمیم مملکت کرمان را

از اطراف و جوانب جمع اوری کرده با اولاد خود و اولاد شجاع السلطنه از دار العلم شیراز
با پانزده هزار جمعیت از سواره و پیاده و چهار پنج عراده توپ بیرون امده بعزم گرفتن ایلخانی
و تسخیر دار الملک کرمان روانه شده و چون در قلعه شهر بابک سه دسته سرباز از فوج قراگوزلو
همدان از طرف نایب السلطنه مشغول بحفظ القلعه بودند قلعه شهر بابک را محاصره کرده صاحب
منصبان فوج قراگوزلو را بنوید مال و منصب فریفته و زیاده از چهار هزار تومان نقد با تشریفهای
یراق طلا بقلعه فرستاده و قلعه گیان را مستمال نموده از قلعه بیرون امدند و قلعه را بتصرف
فرمانفرما دادند و فرمانفرما صاحبان منصب را نواخته بفارس فرستاده سربازان را براق
چین نموده متفرق ساخت سیف الملوک میرزا که مردی جبون و از همه بابت خام و خام کار
بود در کرمان بعد از شنیدن این اخبار تدبیری که برای حفظ خود و حفظ مملکت کرمان نمود سوای
استقبال نمودن و بخدمت فرمانفرما رفتن چیز دیگری بخاطرش نرسید هر چند علی نقی خان
قراگوزلو سرتیپ لشگر نظام و میرزا ابراهیم خان تبریزی او را ازین خیال مانع امده مفید
نیفتاد و صبیه نایب السلطنه را که همشیره اعیانی پادشاه مرحوم بود در ارک کرمان بصاحب
گذاشته با ده بیست نفری بعزم استقبال فرمانفرما روانه شدند و بعد از رسیدن بخدمت
فرمانفرما و تملق و چاپلوسی بسیار فرمانفرما بهیچ جه از او دست باز نکشیده او را با همراهانش
گیرانیده از قراریکه مسموع شد بالاغی سوار کرده مجبوسا فرستاده او در اثنای راه در دولت
ابروه مستحفظین خود را غافل کرده دو سه اسب از اسبهای همراهان بدست اورده فرار
نموده بیزد رفت و فرمانفرما با لشگریان فارس بکرمان رسیده و صبیه نایب السلطنه را
که در قلعه باغ نظر تشریف داشتند با فوج قراگوزلو و علی نقی خان و میرزا ابراهیم خان محاصره
نموده نشست و این اخبارات بخراسان رسیده چون سرکار نایب السلطنه با مروجان

مشغول بودند و امدادی متعدد و رشید لشکریان را که در یزد بودند پیش امیرزاده قهرمان میرزا و سیف
الملوک میرزا ابو بسیج کرده اذن در سعی و تلاش نمودن در امر کرمان دادند و از این طرف
فرمانفرما دو ماه قلعه کیان ارگ کرمان را محاصره نموده از انداختن توپ و تفنگ و کندن
نقب و پیش بردن سنگر کوتاهی نمیکردند و قلعه کیان نیز سعیها و تلاشهای مردانه میکردند
و ارغون میرزا پسر شجاع السلطنه بسیار بیتابی در گرفته شدن قلعه مینمود و خود مباشر کثیر
امورات قلعه گیری بود چنانکه روزی خود میان نقبی که بسیار نزدیک بقلعه رسیده بود
رفته و چون از انطرف قلعه کیان ان نقب را باطل ساخته و قراول در دهان نقب نشانده
بودند قراولان می‌شنیدند که از میان نقب جمعی میخواهند که بقلعه در ایند غافل از انکه
ارغون میرزا در میان این جمعیت است بانداختن تفنگ مشغول میشوند چون از تقدیر الهی
چاره نیست گلوله بارغون میرزا رسیده مقتول میشود بعد از این مقدمه فرمانفرما با سایر
اولاد خود و سایر اولاد شجاع السلطنه در گرفتن قلعه مجدتر شده رؤسای قلعه که از مدد خراسان
مایوس بودند مصلحت در صلاح و صلح دیده چون صبیه نایب السلطنه در قلعه بود از خوف
اینکه مبادا اگر قلعه بغلبه گرفته شود و سربازان و صاحب منصبان مقتول شوند باعث عیب
دولت نایب السلطنه است که اولاد ایشان بدست بیرونیان ماند بانجهت با فرمانفرما
بسپردن شهر و قلعه صلح نموده بردن سرباز و توپخانه صحیحا و سالما قرار گذاشتند و
پس از اطمینان قلعه کیان با صبیه نایب السلطنه و توپخانه و سرباز و انچه بود از قلعه بیرون
امده روانه یزد شدند و فرمانفرما امر کرمان را منتظم ساخته و تمشیت داده و ایلخانی را استمال
کرده حکومت کرمان را با بوسعید میرزا پسر شجاع السلطنه ملقب بفروغ الدوله داده و روانه
فارس شده و پس از روانه شدن فرمانفرما بفارس سیف الملوک میرزا از یزد با هزار و پانصد

سوار

سوار که از انولایت هم بسته بود بر سر کرمان امده و از کاظم خان قراباغی که در انوقت همراه
او بود مسموع این دعاگوی دولت شد که ابوسعید میرزا و صد و پنجاه سوار از کرمان بمقابله
سیف الملوک میرزا بیرون امده و سیف الملوک میرزا از غایت جبنی که داشت خوف
و هراس بر خود راه داده رنگ رویش زعفرانی شده دست و پایش بلرزه در امده سودای فرار
خاطرش بهیج امر قرار نگرفت و ابوسعید میرزا بکرمان بعد از فرار سیف الملوک میرزا رفت
و تا هنگام وفات نایب السلطنه بلکه تا وفات خاقان خلد اشیان کرمان در تصرف
فرمانفرما ماند و بسبب فوت نایب السلطنه که در ان نزدیکیها اتفاق افتاد فرصت تلافی برای
ایشان نشد و سیف الملوک میرزا بدار الخلافه رفته خطه یزد در دست سیف الدوله میرزا
که او هم داماد نایب السلطنه و برادر سیف الملوک میرزا بود باقی ماند **ذکر شمه از احوال
اذربایجان تا هنگام ورود امیرزاده خسرو میرزا برای بردن لشکر از اذربایجان بخراسان** چون امر
سرحد رواندز از طرف ارومیه و ساوجبلاغ و سلدوز بسبب تغلبات میر رواندز مختل امده
و محال لاهیجان و صدک را با قرای ربوه مکان متصرف شده و قراچوم اقا را با پانصد نفر
تفنگچی بقلعه سردشت فرستاده و در قصبه اشنویه داروغه و مستاجر نشانده و ابراهیم خان
سردار از ضبط انولایت عاجز امده محمد خان امیر نظام این وقایع را بعرض نایب السلطنه
رسانیده و سرکار نایب السلطنه در وقتی که بیورش قوچان میرفتند حکم صریح بمحمد خان امیر
نظام فرستادند که انضباط امر ان مملکت را از این دعاگوی دولت شاهی خواهند و باین
دعاگوی دولت نیز حکم محکم در اینباب صادر شده بود لهذا محمد خان امیر نظام خواهش نمود
که این دعاگوی دولت از خوی بدار السلطنه تبریز رفته در انجا با محمد خان امیر نظام گفتگوی
امور دولتی ان سرحد را نموده قرار و مداری در تبریز داده شود که امورات انولایت بانتظام

طرفین منسق و منتظم آمد لهذا ایند عاکوی دولت تبریز رفته بعد از ملاقات و گفتگو با محمد خان
امیر نظام قرار ان شد که محمد خان سرتیپ ایروانی را با افواج افشار و سواره مقدم و قراباغ
و سواره مکری بر سر سردشت فرستند و بعد از اتمام امر انجا گوشمالی بمیروان دزد داده
شود که من بعد پا در دایره بی دولتی و خودسری نگذارد و ایند عاکوی دولت نیز بجهت
خوی بارومیه رفته امر اشنویه و محالات اکراد را که بهم برامده بود انتظام داده و قراری
ال دیوانی ارومیه را داده که اغتشاش انولایت را رفع نماید بعد از این مصلحت قرار
داد محمد خان سرتیپ ایروانی روانه محال سردشت شده ایند عاکوی دولت نیز با چهار
عراده توپ و چهارصد نفر صالدات که از فراری لشکر روس تازه جمع شده بودند
با ششصد نفر از سربازان جدید خوی و هزار نفر سوار حیدرانلو و زیلان و سبیکی از
راه سلماس بارومیه رفته ابراهیم بیک قراباغی که تحویلدار مالیات دیوانی ارومیه
بود بمجرد شنیدن وصول ایند عاکوی دولت برای محاسبه ولایتی از راه مرحمت اباد
و ساوجبلاغ بخمسه و طارم گریخت مدتی در قرای انولایت بخفیه زندگانی میکرد و اصلا
ظاهر نمیشد و پس از وصول ایند عاکوی دولت بارومیه خوانین زرزا بجهت سستی که
در ضبط اشنویه نموده بودند تنبیه معقول نموده و میرزا معروف نامی از اهل اشنویه که خود را
بمیروان دزد دولتخواه نامیده و در تسلط میروان دزد در ان محالات سعی داشت بدست
اورده بحبس ابدی گرفتار امد و چون خوانین افشار هر یک محالی از محالات اکراد
و ریش سفیدان ان محالات را بخود مایل ساخته و خود در دیوان ارومیه وکالت
انها را مینمودند هر کدام بانجهت حاکم ارومیه را هم از محالات اکراد و هم از ولایات
افشار بی تسلط کرده بودند بنوعی که هروقت حاکم ولایت برخلاف رای خوانین افشار

حرفی میزد یا مطالبه تنخواه دیوان را مینمود حضرات خوانین افشار محالات را شورانیده
بلکه اکراد ابد نهاد را بتاخت و تاز شهر و محالات و قطع طرق تحریص میکردند و قریب بده
سال امر انولایت معظم مختل مانده بود لهذا قدغن بخوانین افشار شد که احدی گفتگوی
محالات اکراد را ننماید و سربازان نظام بر سر قلعه پرادوست بدست امده و از انجا
سربازان بمحال سردشت رفته قلعه برده سور نیز متصرف امده اکراد ابد نهاد با محمد بیک دشتی تقلید
کلاه و گریخته و ولایت اشنویه در مقام اطاعت امده استقامتی تمام در امر ولایت ارومیه پیدا
شده افواج افشار بسرکردگی علیقلی خان افشار و علینقیخان برادرش بمدد محمد خان سرتیپ روانه
شدند و پس از الحاق بمحمد خان سرتیپ بر سر قلعه سردشت رفته قراچوم اقا با تفنگچیان
میروان دز از قلعه سردشت گریخته و محمد خان سرتیپ از ابنهای صعب توپخانه را گشیده
بر سر قلعه دربند و قمچقای که از قلاع میروان دز است رفته قلعه جات را بضرب توپ
کوبیده بولایت حلو و بمیان طایفه سنجابی درامده و از طرف بغداد نیز لشکر بغداد بسبب
بی ادامی که از میروان دز نسبت بدولت روم سرمیزد بر سر او امده و از طرف عمادیه
تیمور پاشا با جمعیت عمادیه و تکریت بر سر میروان دز رانده چون میرا از چهار طرف خود را
غرقه دریای بلا دیده او را چهل هزار تومان بوزیر بغداد داده لشکریان بغداد را از سر خود
مندفع نموده سی هزار تومان بمحمد خان سرتیپ داده و عریضه اطاعت و بندگی بارومیه
و تبریز فرستاده لشکر اذربایجان را از سر خود منصرف ساخته پس از اسودگی از طرف بغداد
و اذربایجان بر سر موسی پاشا رانده با او بحرب و جدال مشغول شده و قلعه عمادیه را از او منتزع
ساخته بکوی اردبیل رفته و از انطرف محمد خان سرتیپ بگرفتن مالیات سلیمانیه مامور شده
و نظام افشار را امر حضار ارومیه نموده و انتظام تمام در امر سرحدات حاصل شده با انقضای

زمستان در تمام مملکت اذربایجان حاصل امد ذکر احوال خراسان بعد از معاودت نایب السلطنه
مشهد مقدس از قوچان و گرفتاری محمد خان قرائی چون ترکمانیه ولایت سرخس بسبب عادت
سالهای سابق تمکین و اطاعت درستی بکارگذار مشهد مقدس نمینمودند بلکه در سر و جان
نیز ارام نشسته از قطع طریق و اسیر نمودن مسلمانان دست بازنمی کشیدند علاوه این حرکات
در هنگام امدن الله قلی تورا پادشاه خیوه بخدمت او رفته زکوة باو داده بودند و نیز امیر محمد خان
قرائی که در مملکت تربت تغلب و تسلط داشته نگذشته بود سرکار نایب السلطنه نظر باین
مقدمات دوباره از مشهد مقدس بعزم انتظام مملکت خراسان و تنبیه مفسدان انسامان
با لشکرهای نظام اذربایجان و توپخانه اتش فشان بیرون امده برسم ایلغار و شبیخون
با پادشاه مرحوم بر سر ترکمانیه سرخس راندند و بعد از انقضای دو روز و دو شب بولایت
سرخس رسیده سرخسیان گرداب بلا را بر خود محیط کرده یکروز در چهار دیواری که داشتند
خود را نگاهداری کرده پس از ان بضرب توپ و تفنگ سربازان خونفشان پای خود
داریشان از جای رفته جمیع اموال و اغنام و رمه از اسب و اشتر با جمیع عیال و اطفال
ایشان بید تصرف سربازان اذربایجان درامده و پس از قلع و قمع ان طایفه بالکلیه سرکار
نایب السلطنه باسم اینکه بر سر هرات میرویم راه هرات را پیش گرفته و پادشاه مرحوم را
باستمالت محمد خان قرائی بتربت فرستادند پادشاه مرحوم محمد خان قرائی را استمالت کرده
در حین ورود اردوی نایب السلطنه نزدیک تربت محمد خان قرائی باستقبال شتافت
و سرکار نایب السلطنه با لشکریان نظام و توپخانه بکنار تربت رسیده محمد خان را با اعزاز و
احترام سپرده روانه مشهد مقدس ساختند و چون پادشاه مرحوم او را امان داده بود
تا حال تحریر که هزار و دویست و شصت و هفت هجری است در دار السلطنه تبریز با امن و امان

زندگانی

زندگانی میکنند القصه سرکار نایب السلطنه مملکت تربت را بنواب و ضباط سپرده علیمراد
خان عشق ابادی را نیز که در قلعه عشق اباد بخودسری مشغول بود گرفت قلعه اش را خراب فرمود و
بمشهد مقدس نزد همرکابانش فرستادند و پس از این مقدمات و انضباط تمام در اواخر رمضان
وارد مشهد مقدس شده لشکریان اذربایجان را که سه سال بود بیساق سفر کشیده و
ساعتی نیارامیده بودند سوای دو فوج نظام شقاقی و فوج بهادران روسی و قدری از
از توپچیان نظام همگی را مرخص ولایت اذربایجان ساختند و عبد الرضا خان یزدی نیز
که در ولایت سیستان در اطراف ان سرگردان میگشت بمقتضای اذا جاء القضاء ضاق
الفضا بخیال امدن مشهد مقدس و رسیدن خدمت نایب السلطنه افتاده وارد مشهد
مقدس گردیده و بمحض ورود بمحبس روانه شد و تفصیل احوالات گرفتاران خوانین یاغی
که چهل سال بود دم از طغیان میزدند بخدمت خاقان مغفور عرضه داشت شده خاطر خاقان
مغفور را از وقوع این نوع فتوحات قرین خوشحالی و خرمی نمودند و ان زمستان را در
زیارت استانه مبارک امام رضا علیه السلام بپایان رسانیدند ذکر مامور شدن امیرزاده
خسرو میرزا باذربایجان و خواستن لشکرهای انسامان و دیگر احوالات اذربایجان
چون زمستان نزدیک بپایان رسید و لشکرهای اذربایجان چنانکه نوشته شد از مملکت
خراسان مرخص شده باذربایجان رفته بودند و در مملکت خراسان لشکری که در بهار از عهده
کار براید نمانده بود و احتمال کلی داشت که بسبب قلع و قمع ترکمانیه سرخس و سبب حبس یار
محمد خان وزیر هرات از طوایف اوزبک و افغان حرکتی صادر شود که اگر بدفع ان اقدام
نشود لایق بحال دولت و سرحد نباشد و در مملکت اذربایجان نیز سوای دو فوج نظام افشار
دو فوج جدید خوی و تبریز لشکری که بیساق خراسان زحمت کشیده باشد نبود و روانه ساختن

این افواج اگر معتمد و ر بود بایست که بعهده کارگذاران خوی و ارومی مفوض شود نظر بان
سرکار نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا را قریب بعید نوروز از خراسان روانه آذربایجان
داشته مقرر فرمودند که این سه فوج نظام افشار و خوی با چهار صد نفر صالدات فراری
سرحد روس که تازه در سرحد خوی جمع شده بودند با هزار و پانصد نفر سوار از طایفه قراپاپاق
و ایرلو و افشار و سواره قراچه داغ و اکراد سرحد خوی مستعد شده در دو ماه از بهار گذشته
بخاک خراسان وارد شوند و ده فوج نظام و هزار نفر سوار خمسه را نیز مقرر داشته بودند
که در حین معاودت امیرزاده خسرو میرزا از آذربایجان شجاع السلطنه فتح الله میرزا
تدارک آنها را دیده ملحق بلشکر آذربایجان نموده روانه ولایت خراسان سازد و چون
یکپارچه سنگی که گوشه آن شکسته و تراشیده بود در قبرستان مشهد معدنش در سنوات
سابقه پیدا شده و از آن سنگ تعیین شده بود که نفر سنگ الماس است و این سنگ
برضا قلیخان قوچانی رسیده بود و از ظاهر سنگ چنان مینمود که اگر تراشیده شود
از سنگهای نامی و قیمتی خواهد بود لهذا خاقان مغفور را از سرکار نایب السلطنه سنگ را بعد از
گرفتاری رضا قلیخان خواسته بودند نظر باین سرکار نایب السلطنه جان سنگ را با پیشکشهای
دیگر با میرزاده خسرو میرزا سپرده بود که در دار الخلافه بنظر خاقان مغفور رساند
امیرزاده خسرو میرزا در دار الخلافه بخدمت خاقان مغفور مشرف شده و پیشکش را بنظر
رسانیده خاقان مغفور را از امور خراسان آگاهی داده مرخص آذربایجان شده در ماه
ذیقعده ۱۲۴۸ وارد دار السلطنه شده احکام نایب السلطنه را بمحمد خان امیر نظام
و این دعاگوی دولت رسانیده این دعاگوی دولت برای راه انداختن خدمات دولتی
و قرار و مدار لشکر نظام و غیر نظام از مملکت ارومیه وارد دار السلطنه تبریز شده و بعد از سه

ماه باستصواب محمد خان امیر نظام عود بارومیه نموده و از آنجا بملکت خوی رفته در اواسط
ماه ذی الحجه در چمن قشلاق افشار و فوج جدید خوی و چهار صد نفر صالدات روسی و هزار نفر
سواره بمقصد فوق الذکر اغیر از سواره قراجه داغ با دویست نفر توپچی نظام سان دیده و
تدارک داده جمیع طبل و نی زن افواج را لباس مخمل پوشانیده و سربازان را جمیعا کلیجه‌های
ماهوت تازه و کلاههای پوست سیاه یکسان اندازه داده پوشانیده تحویل امیرزاده احمد میرزا نموده
روانه دار السلطنه تبریز ساخت و از دار السلطنه تبریز محمد خان امیر نظام بعد از دهه عاشورا
با امیرزاده فریدون میرزا بچمن اوجان رفته دو هفته در آنجا اقامت نموده و امیرزاده خسرو
میرزا را با تدارک شایان روانه عراق و خراسان نموده و این دعاگوی دولت پادشاهی بعد
از روانه شدن این لشکر و خالی شدن سرحد با وجود میرزاده در همسایه که احتراز او در همه
احوال لازم بود چرا که او مردی بود فرصت طلب دزد مانند و آشوب انگیز مصلحت دولت
ندید که سرحدات بالکلیه خالی بماند و در همین بین سلطان لطفعلی برانکوزی با دویست نفر از سربازان
و صاحب منصبان فوج افشار شقاق و بهرست شده از اردوی همایون امیرزاده خسرو میرزا که بتربت
بنجسه رسیده بود از راه انگوران صاین قلعه فرار کرده خود را بولایت اومور رسانیده و از بیم
کارگذاران ارومیه خود را بجبال برانداز و مرکور کشیده با طوایف رونده هرکی و هرقوشی
هم استان شده و آشوبی در مملکت ارومی انداخته و بنای دست درازی بدهات و تردد بین
گذاشته این دعاگوی دولت پادشاهی بعد از دیدن این احوالات ده هزار نفر نظام جدید
از محالات دنبلی اکراد از محال چهریق و دیک و صومای و برادوست و ترگور و مرگور و
اشنو به نام نویس کرده و مناصب نظامی ایشان را از سرتیپی و سرهنگی و سردستگی بخوانین
محالات مذکور باذن و اجازه و مصلحت دید محمد خان امیر نظام مشغول بساختن و پرداختن این مهم شده

و بیر نفر از سربازان کرد چهار تومان مواجب از دیوان تبریز در دستور العمل ولایت خود نویسانیده و با همین لشکر و فوج قدیم خوی که از خراسان تازه رسیده بود بعزم گرفتن لطفعلی سلطان از ارومیه بیرون آمده محال بمحال و کوه بکوه او را جستجو کرده در محال ترکور در بالای قلعه موسوم ببنار و بعضی از تفنگچیان اینده‌ها کوی او رسیده و سربازانی که همراه او بودند همه بلباس اکراد ملبس شده بودند و زن و بچه خود را از دهات برده بطرز ایلات همراه لطفعلی سلطان میکردند با تفنگچیان بنای قتال و جدال گذاشته از شنیدن صدای تفنگ در اردو معلوم میشد که لشکریان بایشان رسیده‌اند حسن خان قراپاپاق و لطفعلی خان قراپاپاق با اسمعیل خان و محمود خان کنگرلو از سواران ابوالجمعی ایشان بمدد لشکریان فرستاده بعد از رسیدن این سواران محمد خان بگلوله تفنگ افتاده و قریب بیست نفر را نیز سربازان بقتل رسانیدند و تاب توقف نیاورده بطرف ولایت روان و بنای فرار گذاشته تفنگچیان نظام و سواران ایشان را تعاقب کرده لطفعلی سلطان خود را از میان بیرون کشیده قیش محمد بیک میر روان ذر رفقه سایر سربازان و صاحب منصبان باقی کلاد دستگیر شده همگی را باردو آوردند شش نفر از صاحب منصبان ایشان را با گلوله تفنگ سیاست نموده از آن محال بمحال دشت رفقه شیخ محمد بیک رئیس که در قلعه کلاه نشسته مفسده جوئی میکرد مشغول شده قلعه را حکما و قهرا از او گرفته با سایر قصرهای بزرگان آن محال خراب و منهدم ساخته و از آنجا محال بمحال گرده حرکت برای نظم سرحد بصحرای محمودیه رفقه بجوی عود نموده و در همین اوقات هشتصد خانوار از طایفه حیدرانلو که سوار آنها با اردوی خراسان رفته بود باغوای فرهاد آقا رئیس آن طایفه از سرحد خوی فرار کرده بمملکت موش رفتند و اینده‌ها کوی دولت شاهی از بیم سطوت نایب السلطنه دویست نفر سوار برداشته داخل ولایت روم شد از محال

پیکدی و بندماهی و کنار دریای وان و قلعه ازچیش گذشته و از محال عادل‌جواز و ولایت اخلاط عبور کرده در چهار منزلی ارزنة الروم با ایل و طایفه فراری رسیده آنها را استمالت نموده با خود کوچانیده و بیلاقات ولایت خوی رسانیده و از آنجا بولایت ارومیه آمد و مشغول بجد سنگذاری و چاکری دولت علیه و حفظ سرحدات شد

ذکر احضار فرمودن خاقان مغفور نایب السلطنه را از مشهد مقدس و رسیدن امیرزاده خسرو میرزا با لشکر بدار الخلافه و حکایاتی که در این سال که ۱۲۴۹ هجری میباشد واقع شد

چون بهار پر ملال این سال بساط انداز محفل غم شده و دسته دسته گل و گیاه خود را ملبس بلباس عزا نموده هوای بلبلان نواخوان بر خوان غم نشانیده لاله را با دل داغدیده گوشه چمن بیرون آورده و دیده نرگس را مانند دیده والهان متحیرانه با سر چوب از توده خاک بیرون کشیده و بنفشه را جامه ماتم پوشانیده چون شرمساران سر افکنده در میان اطفال ریاحین جلوه گر نموده نیلوفر را با سیلی محنت رخساره نیلی ساخت تا نظارگیان گلشن جهان را عبرتی از بیوفائی و گاه ناپایدار پدید آید و دل سردی حاصل نمایند بیت

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز
که چون جا گرم کردی گویدت خیز

سرکار نایب السلطنه در مشهد مقدس رضوی صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه بگذرانیدن جشن نوروزی اقدام نموده خاقان مغفور بعد از انقضای ایام عید سعید سلطانی سرکار نایب السلطنه را با خوانین یاغی خراسان و عبدالرضا خان احضار دار الخلافه فرمودند و شاهزادگان ولایات عراق و مازندران را نیز بدار الخلافه خواستند سرکار نایب السلطنه مملکت خراسان را با لشکر آنجا بپادشاه مرحوم سپرده پادشاه مرحوم را در امور آن مملکت مستقل فرموده با میرزا ابوالقاسم قائم مقام و یاغی خراسان متوجه دار الخلافه طهران شدند و چون یک منزلی دار الخلافه رسیدند حکم خاقان مغفور بتوسط

یحیی خان ایشیک آقاسی باشی بنایب السلطنه رسید که باید خوانین خراسان و عبد
الرضا خان با غل و زنجیر بیحیی خان سپرده شود که یحیی خان ایشان را بطرز مقصرین جنایی
که معهود سلاطین است از میان چهارسوق دار الخلافه کشیده بخاری تمام در سلام
عام بنظر پادشاه جهان رساند و خاقان مغفور بشاهزاده محمد ولی میرزا حکم فرموده بود
که در سلام عام عبد الرضا خان از میان محبوسان بتو سپرده خواهد شد باید
زنجیر او را گرفته از سلام بخانه خود برده و بدانچه اشارت شود اقدام نمائی القصه سرکار
نایب السلطنه بر وفق حکم همایونی خوانین را بیحیی خان سپرده و یحیی خان ایشان را بجای
تمام مجلس سلام عام رسانید و خاقان مغفور عبد الرضا خان را بشاهزاده محمد ولی
میرزا سپرده و خوانین دیگر را بمجلس فرستادند و سرکار نایب السلطنه را در برج نوش
منزل داده روز بروز در تزاید التفات و مرحمت نسبت بنایب السلطنه کوشیدند
بدخواهان و بصفایان نایب السلطنه را در کانون خاطر آتش حسد افروخته شده
منصوبه بعجیب انگیختند و برای بدخیالی خاقان مغفور نسبت بنایب السلطنه طرحی
غریب ریختند تفصیل اجمال اینکه دران ایام حبشی را تحریک کردند که از شتر بخانه شاهی
و مطبخ اندرونی بعزم دزدی و سرقت امده چند پارچه ظروف طلا و نقره دزدیده برد
در همان بین های و هوئی انداخته غوغا برپا نمودند و بطرزهای مختلف در خدمت خاقان
معروض داشتند که گویا کسان سرکار نایب السلطنه باشند که بخیالات دیگر
باین جرئت داخل کارخانه مبارکه اندرونی شده اند خاقان مغفور بجهت سب غفور
دل دریا مثال را با وجود این سخنان کل آلود نکرده بهیچوجه من الوجوه اعتنائی باین سخنان
نفرموده بلکه سرکار نایب السلطنه را پس از این سخنان یکدو شب در منازل خاص

پادشاهی

پادشاهی اذن ماندن و خوابیدن داده در خلوات خاص مکنون خاطر مبارک را
با نایب السلطنه در میان میگذاشتند و چون مزاج شریف نایب السلطنه مدتها بود که
از جاده صحت و استقامت منحرف شده در ایام توقف دار الخلافه اکثر اوقات اطبای
حاذق مشغول معالجه بودند و مرض شدت نموده خاقان مغفور فرموده بودند که چه میشود
این تابستان ببیلاقات همدان رفته از تعب سفر براسائی و بمعالجه مرض مشغول
شوی سرکار نایب السلطنه معروض داشتند که حال از دو بیرون نیست یا این مرض
معالجه خواهد شد یا بفوت و موت خواهد کشید در صورت ثانی چه بهتر که در مشهد قم
شود و در صورت صحت چه خوشتر که در انصورت خدمتگذاری دولت خاقان در خراسان
مصروف شود و در این اوقات امیرزاده خسرو میرزا و احمد میرزا با لشکرهای اذربایجان
بدار الخلافه رسیده مشغول بگذرانیدن لشکر از سان و نظر پادشاه جهان شدند و بعد از دادن
سان نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا و احمد میرزا را با اردوی اذربایجان روانه مشهد
مقدس ساخته بخدمتگذاری و جانسپاری فرمانبرداری پادشاه مرحوم حکم فرمودند و
امیرزاده خسرو میرزا از دار الخلافه کوچیده با اردو روانه خراسان شدند اما احوال عبد الرضا خان
انکه خاقان مغفور اشاره بشاهزاده محمد ولی میرزا فرمودند که او را بقتل رسانند شاهزاده
محمد ولی میرزا اولاد صغار و کبار و خدمتکاران اناث و ذکور خود را آلات حرب و خارجه
مثل مقراض و چاقو و ساطور و کارد مطبخ و شمشیر بدست داده بمجلس فرستاده و این جمعیت
بر سر عبد الرضا خان ریخته چنانکه او در یزد نمک بحرامی نسبت بپادشاه و پادشاه زاده نموده بود
بعمل خود گرفتار امده پاره پاره و ریزه ریزه اش نمودند و بکیفر اعمال خود رسانیدند و رضا قلیخان
و محمد خان و علیمراد خان را بدار السلطنه تبریز فرستادند اما احوال رضا قلیخان انکه محمد حسین خان

ایشک آقاسی که مامور بردن ایشان بود میگفته است که در منزل میانج در میان رختخواب بحالت
فجاءه وفات یافت والله اعلم بحقیقة الحال اما محمد خان قرائی را که پادشاه مرحوم او را امان امان
داده بود صحیح و سالما بتبریز رسانیده و در ارک تبریز بسلامت ماند و علیمراد خان را که خداوندان
صاحب وقابلیت بود روانه ولایت خوی کردند و بکدخدای محله سپرده شد که
مینمود

ذکر رسیدن امیرزاده خسرو میرزا باردوی پادشاه مرحوم در کال یاقوتی و حرکت اردو بهرات و وقایعاتی که در کنار هرات واقع شد تا هنگام رسیدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام

چون امیرزاده خسرو میرزا با لشکریان آذربایجان وارد مملکت خراسان شدند و بحکم نایب السلطنه
در نیشابور توقف نمودند بعد از بیست روز توقف در آن بلده پادشاه مرحوم او را بچاپاری
احضار نمودند امیرزاده خسرو میرزا اردو را با امیرزاده احمد میرزا سپرده خود روانه خدمت
پادشاه مرحوم گردید در آن وقت پادشاه مرحوم در کال یاقوتی اردو زده تشریف داشتند
و میرزا موسی نایب و نجفعلی خان بجوردی در خدمتگذاری پادشاه مرحوم بودند بعد از
ورود امیرزاده خسرو میرزا پادشاه مرحوم چنان مصلحت دیدند که بعد از رسیدن لشکر
آذربایجان غفلة بر سر مملکت هرات رانده کار شاهزاده کامران و هراتیان را چون کار و جان
بانجام رسانند اگر فرضا تا ورود نایب السلطنه صورت فتح هرات در آینه مقصود جلوه گر نباشد
واضح است که پس از رفتن لشکر بهرات انجام کار آنجا بر ذمت همت امنای دولت لازم
شده سرکار نایب السلطنه نیز با لشکرهای مازندران و عراق بهرات خواهند آمد و گرفتن هرات
که مصلحت دولت علیه ایران است در این سال بانجام خواهد رسید پس از گفتگو حکم مستقر
براین نموده سیورسات بولایت خراسان حواله کرده محصلین برای وصول و ایصال تعیین نمودند
امیرزاده خسرو میرزا از کال یاقوتی مرخص شده باردوی نیشابور آمدند و امیرزاده احمد میرزا را

بحکم

که بحکم پادشاه مرحوم مامور بشرفیابی حضور بود روانه خدمت نمودند پادشاه مرحوم امیرزاده احمد
میرزا را بنیابت مشهد مقدس سرافرازی بخشیده و مرحمت خلعت و نوازشات دیگر روانه
ساختند و امیرزاده خسرو میرزا از نیشابور اردو را حرکت داده در بند فریمان ملحق باردوی
پادشاه مرحوم شدند و باتفاق لشکر آذربایجان و خراسان در حرکت آمده از راه قلعه کوهستان
روانه هرات و خبر رفتن خود را بنایب السلطنه معروض داشتند و چون قلعه کوهستان که در
سر راه لشکریان و در دست افاغنه هرات بود گذاشتن و گذشتن مصلحت نمینمود باین سبب پادشاه
مرحوم امیرزاده خسرو میرزا را بتسخیر آن قلعه مامور فرمودند امیرزاده چهار روز قلعه را محاصره نمود
قاسمعلیخان صوبه دار توپخانه مبارکه بضرب گلوله قلعه گیان مقتول آمد برج و بارو بگلوله توپ منهدم
گردیده قلعه گیان بامان آمدند و قلعه مسخر شده اردو بسمت هرات روانه شد چون اردو بنزدیکی
رسید اهالی قلعه غوریان که فی الجمله متعرض قراول لشکر شده بودند پادشاه مرحوم خواستند
که بحکم مصلحت لشکرکشی قلعه غوریان را نیز مسخر کرده بر سر هرات روند نجفعلی خان بجوردی که
مردی کهن سال و مدتها بود که در مملکت خراسان بحیله و تند و بر خود مملکت خود را نگاهداشته و
هم قطاران خود را برای العین دیده بود که از سطوت لشکر آذربایجان چگونه و چسان گردیدند بنابر
جهات در مجالس کنگاش رای صواب را بلباس دولتخواهی و اخلاص کیشی پرده پوشی مینمود
و بهمین علت در این سفر امر هرات معوق ماند از جمله گرفتن غوریان را موقوف باین نمود که اگر فتح
هرات میسر گردد غوریان خود بخود مفتوح خواهد بود چه لازم است که لشکریان را در غوریان
معطل حاصل آمده تاخیر در کار هرات واقع شود لهذا متعرض غوریان نشده اردوی همایون عازم
هرات شد در عرض راه میرزا قریش مستوفی هرات با قاجاریه سیستان خدمت پادشاه مرحوم
مشغول خدمتگذاری شدند شاهزاده کامران از خبر ورود اردو متوهم شده از محلات متصرفه

خود و افغان و هزاره که در فراه و پزاره و زمین داور بودند استمالت رجسته درب شهر
و قلعه هرات را بسته متوجه خودداری شده در روز اول ورود اردو بهرات قریب هزار و
پانصد سوار و دو هزار تفنگچی از شهر بیرون امده با میرزاده خسرو میرزا و احمد میرزا که در
همان دو سه روز بحکم نایب السلطنه با توپخانه از مشهد مقدس باردو رسیده در تعاقب کشیک
اردوی همایون بودند مجادله و مقاتله اغاز نهاده و میرزادگان ایشان را بشهر رانده و اردو با
توپخانه را بموضعی که موسوم تپه سنگی و قریب بدروازه شهر است رسانیده و سنگر بسته و
توپ و سرباز گذاشتند اردوی همایون در زیر پل انجیر افتاده توقف نمودند بعد از ده روز توقف
برای گرفتن دروازه خوش و بستن سنگر دران دروازه پادشاه مرحوم اردو را حرکت
بنه و اغروق را با میرزاده خسرو میرزا سپرده که در محلی مناسب فرود اورد پادشاه مرحوم
بنفس همایون با لشکریان باین سمت دروازه خوش روان شدند هراتیان از دروازه خوش
بقدر سه چهار هزار نفر بیرون امده بمقاتله شتافتند و شاه مرحوم ان جمعیت را متفرق
و مستاصل ساخته و امیرزاده خسرو میرزا نیز اردو را نزدیک مقبره عبدالله انصاری نزول
داده بعد از جابجا شدن اردو با جمعی از لشکریان برای بستن سنگر بسمت دروازه خوش
امدند ولی ان روز مقدور نشد که سنگر بسته مستحفظ گذاشته شود فردای ان روز پادشاه مرحوم
پروسکی نام فرانسه را که معلم نظام بود با یک فوج سرباز و یک عراده توپ جهت بستن سنگر در
دروازه خوش مامور فرمودند افاغنه نیز از قلعه بیرون امده بمدافعه مشغول شدند چون مامورین
از سربازان جدید بودند و هنوز در کار جنگ مهارتی نداشتند افاغنه بر ایشان غالب
امده بقدر سیصد نفر مقتول و ما بقی در دیوار بست باغی بحضور امدند و عراده توپ شکسته
در میدان ماند پادشاه امیرزاده خسرو میرزا را با جمعیتی بامداد محصورین فرستادند

امیرزاده

امیرزاده افاغنه را بشکست نشانیده محصورین را از ان مهلکه مستخلص ساخته با توپ مزبور
باردو رسانیده اما بستن سنگر دران روز نیز مقدور نشد بلکه همان شب سربازان مستحفظ
سنگر پل یکی را نیز حصار اردو فرمودند و صبح ازان مکان کوچ و رفته در مکان موسوم
بتخت صفر بنصب خیام اقامت نمودند در شبی از شبها تفنگچیان افاغنه از شهر بیرون
امده از بالای کوهی که مشرف باردو بود صعود نموده بانداختن تفنگ و شمخال مشغول گردیدند
پادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را بدفع افاغنه مامور فرموده ایشان را از سر کوه راندند
و بجهت نامناسبی مکان از انجا نیز حرکت کرده بسمت شرقی هرات در محل موسوم بسنگر
شیر ارخان بود اردو زده متوقف شدند در ایام توقف روزی از قلعه قریب بدوازده هزار
جمعیت از افاغنه و اهالی شهر و تاینی و دو عراده توپ با شاهزاده جهانگیر ولد کامران
و شیر محمد خان هزاره که بکمک شاهزاده کامران امده بود بر سر اردو امدند امر جنگ
عظیم واقع شده جمعی از طرفین مقتول امدند و تا شب جنگ قایم بود و بعد از سه روز ملا بهرام
نام فرستاده شاهزاده کامران خدمت شاه مرحوم امده استدعای صلح نمودند و در
حین گفتگوی صلح گرد سپاه افاغنه ظاهر شده پادشاه مرحوم از کید افاغنه گردید اگاه
توپخانه مبارکه تشریف برده مهدیخان قراپاپاق را با سواره ماکوئی بسرکردگی اقا بیک بمدافعه
مامور فرمودند بقطر قلت مامورین افاغنه ایشان را احاطه کرده زیاده از صد نفر مقتول و
دستگیر کردند و اقا بیک ماکوئی بقتل رسید و باقی خود را بکوه کشیده استمداد از پادشاه
مرحوم نمودند پادشاه مرحوم جمعی را بمدد فرستاده انها را مستخلص و باردو رسانیدند مجبور از انکه
ملا بهرام مدلس درمیان اردوی بان عظمت خود را باسب رسانیده و بسلامت بیرون رفت
پس از این وقایع بعلت کمی اذوقه از انجا کوچ کرده بروضه گاه امده منزل کردند در روز دو

بانکان نیز افاغنه بر سر راه امده با قراولان بجنگ مشغول شدند و شکست خورده از پل مالان ایشانرا دوانیدند روضه گاه و فراه پادشاهان افاغنه است و قلعه محکمی دارد متحصنین افاغنه که دران قلعه بودند بمجادله کوشیده و صمصام خان سرتیپ فوج بهادران مامور تسخیر انقلعه شده باندک سعی قلعه را بحیطه ضبط در آورده در ایام توقف روضه گاه اسد الله خان قاینی که با هزار نفر تفنکچی قاینی باردو میآید افاغنه خبردار شده سر راه براو گرفته اغاز جنگ کردند اسد الله خان متحصن در قلعه شده بمدافعه مشغول و خبر باردو فرستاده از کیفیت اگاهی داد پادشاه مرحوم از اردو نظام و توپخانه فرستاده افاغنه را گریزانیده اسد الله خان با همراهان بسلامت وارد اردو شدند در انمکان خبر ورود نایب السلطنه را از دار الخلافه بمشهد مقدس و مامور فرمودن میرزا ابو القاسم قایم مقام با هشت هزار بکومک اردوی هرات رسیده پس ازان بصلحی اردو بهزارجریب که قریب پل مالان است حرکت نموده نزول اجلال در هزارجریب واقع شد

ذکر حرکت نایب السلطنه از دار الخلافه طهران و ورود بمشهد مقدس و مامور شدن میرزا ابو القاسم قایم با لشکر مازندران و عراق بخدمت پادشاه مرحوم و رسیدن امیرزاده قهرمان میرزا

چون حرکت پادشاه مرحوم از مملکت خراسان بسمت هرات در دار الخلافه مسموع سرکار نایب السلطنه گردید و بخدمت خاقان مغفور معروض شد رای پادشاه جهان بران قرار گرفت که سرکار نایب السلطنه را بمشهد مقدس مامور فرمایند لهذا جمعی از لشکریان عراق و استراباد و مازندران را که قریب بده هزار نفر بودند با تجمیع سرکار نایب السلطنه فرموده از دار الخلافه مرخص شده روانه مشهد مقدس گردیدند نایب السلطنه از راه فیروزکوه و کالپوش عازم مملکت خراسان شده بعد از طی مسافت و منازل وارد مشهد مقدس و باستان بوسی امام هشتم علیه و علی ابائه السلام مشرف شده و نیز از دار الخلافه

حکم

حکم فرموده بودند که نواب امیرزاده احمد میرزا که از طرف پادشاه مرحوم بنیابت مشهد مقدس سرافراز بود خلعت و فرمان همایون را که از خاقان مغفور بجهت پادشاه مبرور مرحمت شده با توپهای بزرگ قلعه کوب و خمپاره‌ها که در مشهد مقدس موجود بود [illegible] خدمت پادشاه مرحوم رساند امیرزاده احمد میرزا حسب الفرمان قبل از ورود نایب السلطنه بماموریت خود عمل نموده در بین راه در کوهستان باردوی مبارک رسید و با میرزاده قهرمان میرزا نیز حکم شد که از خطه یزد براه طبس حرکت کرده میر علینقی خان را با تفنکچیان طبسی برداشته باردوی هرات ملحق شود چون وقایع هرات چنانکه مسطور شد بعرض سرکار نایب السلطنه رسید دانستند که هراتیان قوتی دارند و با نقدر اردو که در هرات موجود است تسخیر هرات بسهولت ممکن نیست با وجود شدت ناخوشی که در مزاج مبارک استیلا داشت خواستند بنفس همایون بطرف هرات حرکت نمایند میرزا ابو القاسم قایم مقام با وجود استیلای ضعف و ناخوشی بهیچگونه مصلحت ندید که سرکار نایب السلطنه مشقت حرکت سفر اقدام فرمایند و خود نیز دوری از خدمت سرکار نایب السلطنه را مصلحت کار خود ندید سرکار نایب السلطنه حکما و حتما بر یکی ازین دو کار عازم و جازم شدند که یا خود بوجود شریف رنج سفر را متحمل شوند یا قایم مقام لشکر را برداشته روانه شود و تخت روان حاضر کرده و بسبب اهمال قایم مقام در رفتن هرات سوار شده تا بیرون شهر که مقر اردوی همایون بود تشریف بردند قایم مقام بیقین دانست که چاره جز حرکت بسمت هرات نیست خدمت نایب السلطنه رسیده متقبل و متعهد بردن اردو شده نایب السلطنه بشهر معاودت فرمودند قایم مقام با هشت هزار نفر و هشت عراده توپ روانه هرات شد و در منزل تربت جام امیرزاده قهرمان میرزا با تفنکچیان طبس باردوی قایم مقام رسیده کوچ بر کوچ حرکت کرد

در وقتی که پادشاه مرحوم در هزار جریب توقف داشت وارد اردو گردیدند میرزا ابوالقاسم
قایم مقام بفکر کار هرات افتاده امیرزاده خسرو میرزا را با سه هزار نظام و دوازده عراده
توپ و پانصد سوار پیل الان فرستاده که شیر محمد خان هزاره را که در بیرون شهر سنگر و قلعه
داده اردو زده است از مقر خود زایل ساخته گوشمالی بسزا داده و امیرزاده احمد میرزا را با محمد
رضا خان فراهانی و پنجهزار جمعیت خراسانی و عراقی و شش عراده توپ بمحاصره و تسخیر غوریان
که در اول امر بدخواهی نجفقلی خان متعرض آنجا نشده بودند روانه داشت و صمصام خان قرائی را
با جمعی بطرف میمنه اردو بجهت حصول اطمینان از دستبرد جماعت افغان مامور نموده که در چهار
فرسنگی اردو مشغول حفظ و حراست باشد و محمد علی خان سرتیپ کوئی را نیز با جمعی بمصلحت
بمیزاورد فرستاد و برعایای محالات اطمینان و استمالت داده برونق حساب قانون
باستحضار میرزا قریش مستوفی هرات سیورسات بمحالات حواله داده امنیت و رفاه دادند و
پیدا شده بفکر تسخیر قلعه او افتادند بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان
بگذارد که قراری گیرند قریب بسه ماه بود که اردوی دولت ایران در هرات توقف
داشتند که خبر ناگزیر وفات نایب السلطنه باردو رسیده مراجعت نمودند

ذکر وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس رضوی

قریب بدوازده سال بود که مزاج نایب السلطنه علیل و ناخوش شده
بود و از صحت و اعتدال افتاده و قبل ازین چنان مریض و ناخوش شدند که قریب بموت
رسیده شش ماه تمام در بستر ناتوانی خوابیده و بطبابت مستر کارمک انگلیس که طبیبی حاذق بود
بعد از فضل خداوند شفا یافته بودند و اکثر اوقات طبیب مسطور در خدمت نایب السلطنه
مشغول معالجه بود و ناخوشی از قبیل سل و کبد مینمود در این اوقات که از دار الخلافه روانه مشهد
مقدس شدند طبیب مذکور برای آوردن ادویه جات و تدارک معالجه مرخص شده بدار السلطنه

تبریز

تبریز رفته بود و مقرر شده بود که باری عود نموده در مشهد مقدس بخدمت نایب السلطنه
رسیده باشد طبیب مسطور از تبریز عود نموده در منزل سرسان وفات یافته و خبر وفات او
بنایب السلطنه رسیده و میرزا بابای حکیم باشی تبریزی نیز که مدتی در ولایت فرنگ درس
طبابت خوانده و طبیبی حاذق بود گاهی در خدمت نایب السلطنه بنیابت طبیب مذکور مشغول
معالجه میشد در این ایام از رکاب مرخص شده در تبریز بود و حاجی بابای خامه تراش نیز که در
وقت معالجه طبیبان اکثر اوقات حاضر و اندک سررشته از معالجات بهم رسانیده بود او نیز
مرخصی گرفته بدار السلطنه تبریز رفته بود و مستر کارمک در اوقات معالجه بنایب السلطنه گفته بود
دلداری بود که مرض مهلک نیست وقتی این مرض مهلک خواهد بود که در پاها ورم ظاهر شود
و اثر ورم بشکم رسد در این وقت که خبر وفات حکیم بنایب السلطنه رسید و همچنین از طبابت
صاحب وقوف در خدمت حاضر نبود اندک واهمه بخاطر شریف رسانید و آثار ورم در پاها
و زانو پدید آمده بود مظنون بل مقطوع بود که زمان حیات چندان باقی نمانده و عنقریب بهلاک
و ممات خواهد کشید باین جهت بزیارت آستان مبارک بسیار مشرف میشدند و اکثر
شبها را در آستانه مبارک تا نصف شب مشرف بوده بگریه و زاری و توبه و استغفار مشغول
بودند و همیشه اوقات باولاد خود وصیت میفرمودند که مرا در هر شهر بعد از مردن و هر بقعه که فوت
من واقع شود مدفون ساخته بجای دیگر نبرید و تا در شب نهم جمادی الاخر که سنه ۱۲۴۱ بود
که چهل و هشت مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بودند از زیارت آستان مقدس بمنزل مراجعت نموده
بخواب رفته بودند و چنان اتفاق افتاده بود که احدی از اولاد اناث و ذکور سوای یک نفر صبیه
صغیره در خدمت ایشان نبود با وجود بعد از اندک خوابی بیدار شده لگن برای آمدن قی طلبید
و پری یک لگن خون قی نموده بحال میشوند و حاجی علی اصغر خواجه را احضار مینمایند تا آمدن

او یقین مرگ شده زبان بکلمه توحید گشاده بخودی خود رو بجانب قبله خوابیده برحمت ایزدی
واصل امده و بلگشت چنان پویان شده و همین فقره که بلگشت جنان پویان شد تاریخ وفات
گردید حاجی علی اصغر وقتی رسیده که کار گذشته بود بیرون رفته خواص خدم را اخبار نموده
مصلحت چنان دیدند که خفیه بتغسیل و تکفین اقدام نموده در زیر زمین همان اطاق بنحو امانت
جسد پاکش را بسپارند تا پادشاه مرحوم امده بهر جا که مصلحت دانند مدفون سازند بعد از
تغسیل و تکفین خاز خبر این واقعه جانفرسا را بدار الخلافه و هرات فرستادند انا لله و انا الیه
راجعون ذکر اثاری که از نایب السلطنه مرحوم یادگار مانده و بعضی از نظم و قواعد مملکت
داری ایشان که سرمشق سلاطین جهان تواند بود چو که گل رفت و گلستان شد خراب
بوی گل را از که جوئیم از گلاب چه یادگار و چه اثاری که از بودن ان برسلاطین جهان فخر
توان بود بالاتر از وجود مسعود جهان سلطان و خاقان زمان مالک ممالک ایران ناصر الدنیا
والدین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ناظر الدین پادشاه قاجار مد ظلاله
یوم التناد تواند بود که از سایه دولتش راحت در راحت و از ثمره نهال سعادتش اسایش
در اسایش و نعمت در نعمت است مثنوی برومند باد ان همایون درخت
که در سایه او توان برد رخت که از سایه اسایش جان دهد
که از سایه ارایش خوان دهد امید که خلاق جهان وجود مبارک پادشاه
زمان را برای سرپرستی عاجزان و ضعیفان و شکستن گردنکشان مستدام و برقرار دارد
و از اولاد و امجادش تا ظهور قائم آل محمد صلوات الله و سلامه علیه در مملکت ایران سلطان
و فرمانروا سازد بمحمد و اله و هم چنین مانند پادشاه مرحوم یادگاری از ایشان مانده که اکثر بزرگان
جهان و گردنکشان زمان در ایام سلطنتش گردن بر ربقه اطاعت در اورند و در حقیقت

مملکت ایران را که قریب ان شده بود که مثل ایام سلف ملوک طایف گردد کلمه واحد
فرموده در چهارده سال ایام سلطنت جمیع رعایا و برایای ایران در مهد امن و امان خوابیدند
رحمة الله علیه و علی اسلافه و در حین وفات سوای پادشاه مرحوم بیست و پنج نفر اولاد ذکور
از قرار تفصیل امیرزاده بهرام میرزا دعاگوی دولت جهانگیر میرزا بهمن میرزا فریدون
میرزا اسکندر میرزا خسرو میرزا قهرمان میرزا اردشیر میرزا احمد میرزا سلطانمراد میرزا
فیروز میرزا جعفرقلی میرزا منوچهر میرزا لطف الله میرزا حمزه میرزا امیرزاده مصطفی
قلی میرزا عبدالله میرزا خانلر میرزا عبدقلی میرزا الله‌وردی میرزا محمدرحیم میرزا محمدکریم میرزا
بهادر میرزا جعفرخان فرهاد میرزا و بیست و یک نفر اولاد اناث از ایشان باقی ماند
بود سوای یک دو سه نفر همگی در سن رشد بودند و از ابنیه که عمارت فرمودند قلعه عباس
اباد است که در کنار ارس در خاک نخجوان ساختند که اگر نظیری برای او باشد در ممالک
فرنگستان بندرت مثل او یافت شود و چنان تعمیر شده که رودخانه ارس جسر بسته دور
در لب جسر واقع شده است گویا رودخانه ارس خندق و جسر تخته پل است که برادوسته اند
قریب یک کرور خرج قلعه و تدارکات برای حفظ بیضه اسلام و تحصیل امن و امان برای رعیت
ایران نمودند و بنای ثانی بنای قلعه اردبیل است اگرچه چهاردیوار او را قدیما ساخته اند و لکن
قلعه نبود که بندکور اسنه تواند بود سرکار نایب قلعه قدیمه را تا نصف خراب کرده قلعه دیگر
برگرداگرد کشیده خندق و خاکریز بطرز فرنگ ساخته چون کوچکتر از قلعه عباس اباد است
دویست هزار تومان مخارج شده ولیکن در متانت و استحکام از قلعه عباس اباد محکمتر است
و ثالث کشیدن قلعه ثانی بدور دار السلطنه تبریز و کندن خندق و ریختن خاکریز است
و تا بیست سال زحمت کشیدند و مبالغهای کلی خرج کردند تا ان بنا بانجام رسید

وساکنین دار السلطنه تبریز را پناهی از حوادث ایام در بعضی زمان آمده از آنها قلعه
شهر خوی است که قلعه اندرونی را محمد حسینخان قاجار جد خاقان مغفور بطور قلعهای
ایران کشیده بود و سرکار نایب السلطنه بر دور او دیواری و خندقی و خاکریزی
کشیده اند و چنان مقبول و مطبوع ساخته شده که قلعه و شهر خوی را عروس شهرهای
اذربایجان بلکه ولایات ایران خوانند و زیاده از سیصد هزار تومان مخارج ان قلعه شده است
و ماهوت خانه بطرز فرنگ در میان شهر خوی ساخته اند و در سنوات سابقه اهتمام تمام
فرموده ماهوت قبادار و جبه دار که همه کس تواند پوشید بیرون بیاید و در ایام جنگ
روس و بعد از تشریف بردن بخراسان ماهوتی سوای برونه حال در کارخانه پیدا
نمیشود و دیگر احداث قلعه لوردشت است در کنار ارس در ولایت قراچه داغ برای
مصلحت سرحدیه ساخته اند و دیگر کاروانسرائی است فیمابین ولایت اردبیل و محال سراب
درگردنه موسوم بصائین ساخته بسیار بکار مترددین در وقت زمستان میآید و عمارات
بسیار در دار السلطنه تبریز ساخته اند که حال اکثر انها دار الاماره است و دو باغ در دار السلطنه
تبریز طرح انداخته اند یکی موسوم بباغ شمال و دیگری موسوم بباغ صفا خالی از امتیاز
نیست و دو قنات در دار السلطنه تبریز احداث فرموده جاری ساخته اند و عمل چاپ را نیز
که حال در ایران متداول است خرجهای کلی فرموده در دار السلطنه تبریز منطبع ساختند
و بدار الخلافه طهران و باصفهان سرایت نموده متداول در ایران گردید و دیگر در آداب
مملکت داری قانونی در حفظ کشور و نظم لشکر قرار نهاده اند که بجهت حفظ ان قانون حکمت آثار
یک مشت مملکت اذربایجان چندین سال با پادشاه روس مقابله کرده گاهی فتح و گاهی
شکست از چنان دولتی یافته و گاهی با قیصر روم منازعه نموده همه وقت بر او غالب آمده

سرکار نایب السلطنه در اوایل دولت خاقان مغفور که بولایت اذربایجان امدند حال
رعیت اذربایجان را چنان دیدند که هر شهری و هر محالی و هر قریه مالکی و ضابطی و
حاکمی بخودسر برای خود پیدا کرده اند و واضح است که هر مملکت تا در حکم یکتن نشود
چگونه استقامت پیدا خواهد نمود باینجهت که ولایت را مریض دیدند بفکر معالجه ان
افتادند و جمیع رعیت اذربایجان را از بزرگ و کوچک بوجود مبارک خود امیدوار
فرموده و شناسای وجود مبارک خود ساختند و هر که بخودسری سری بر اورده
بود سرش را کنده رخنهای دیوار مملکت را بان مسدود فرمودند و چنان شد که در جمیع
اذربایجان احدی صاحبی برای خود سوای نایب السلطنه نمیدانست جمیع مالیات
هر ولایت را باندازه مداخل ان مملکت جزو بجزو اسم باسم نوشته بدفترخانه مبارکه
اوردند و عمال و مباشرین را چه زهره ان بود که دیناری از وجه مقرری از رعیت
زاید تواند گرفت و با چنین اعمال را سهل توانند شمرد روزنامه نویسان بغرض در
ولایات نشسته بودند احوال و اعمال ظالمین و مظلومین را بدون زیاد و کم بامنای
دولت مینوشتند و خاطر امنای دولت را قرین آگاهی میساختند و اگر العیاذ
بالله ظلمی واقع میشد ظالم را باندازه ظلم بجزا و سزا میرسانیدند مثلا جزو عمل هر مملکت را
بنحوی که عرض میشود نوشته بدست حکام و ضباط داده و جمیع امنا و وکلای رعیت را
در دار السلطنه تبریز با عمال و ضباط مواجهه و روبرو نموده کیفیت فرمایش و چگونگی حکم را
بدهنده و گیرنده حالی نموده و قوی و ضعیف را در حقوق مال دیوانی مساوی فرموده
بودند اهمال از دهندگان باعث تقصیر و زیادتی از گیرندگان موجب هزار گونه
سیاست می امد نتیجه این نظم و نظام در رعیت داری انشد که بعد از وقوع وفات

نایب السلطنه و وفات خاقان خلد آشیان با وجود آنکه پادشاه مرحوم زیاده از
چهار ماه میشد که باذربایجان تشریف اورده بودند رعیت اذربایجان در دادن وجوه
مقرره خودداری نکرده و لشکریان خود را بهمان نظام و قانون که مقرر بود بدون خلل
اینهمه اختلالات دولتی روانه مملکت عراق ساختند و سعی و جانفشانی در رکاب شاه
مرحوم کوشیده از جان و مال مضایقه ننمودند و دیگر نظم نظام جدید است که در میان
توپچیان و سربازان جدید قرار نهاده اند اگرچه ظاهر نظام از دسته دسته ساختن
لشکر و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ و مشق پا را از ولایات
فرنگ اورده اند ولیکن باطن نظام را که مغز و حقیقت نظام انست برای متین و
عقل دوراندیش خود منتظم و مقرر داشته اند و افراد و احاد نظام را بقابلیت و رتبتی احدی
منسوب نفرموده وکیل و سرجوقه و سردسته و یاور و سرهنگ را تا هرچه بالا رود
باذن و اجازه خود یا باجازه امیر نظام تعیین میفرمودند و عزل و نصب را درین مناصب
جزئیه با جدی وا نگذار نمیفرمودند و احدی را از صاحب منصبان و سرهنگان قدرت
نبود که بتعیین سرجوقه بخود سر توانند پرداخت یا باخراج سربازی اقدام توانند نمود و با
لشکریان نظام را چه حد و یارای انکه در هر مملکت و در هر ولایت که باشند دست بدانه
انگوری یا حبه گندمی توانند دراز نمود سرباز وجود خود را برای حفظ رعیت و مملکت میدانست
و رعیت خود را در خدمت صاحب اختیار سابق از نوکر باب نظام و غیر نظام میپنداشت
این بود که این لشکر نظام قلیل کارهای بزرگ از پیش میبردند بلی پس از آنکه لشکری و کشوری
چون اعضا و اجزای یک بدن شود و بتدبیر سلطان روح و وزیر عقل مدبری و مبصری دارا
نماند بجز صحت و صلاح مملکت چه مورث خواهد شد و دیگر ساختن توپخانه و قورخانه و تنظیم

امری

و تنسیق این کارخانه است که تا از زمان پادشاهان ایران این نوع اوضاع مقرر نشده
بود و اگر فرضا پادشاهان سلف ده عراده توپ بجائی میخواستند ببرند رعیت ولایتهای
سر راه را بایستی که گاوها و خرها و طنابها و زنجیرها را برداشته بر سر راه توپخانه امده با تنه
و توش و گرده و دوش بهزار زحمت و مشقت روزی یکفرسنگ یا دو فرسنگ توپخانه را
کشیده حال چنانکه مشهور است اگر فرضا دویست عراده توپ از قریه بگذرد احدی از رعایا
برایا را خبر نخواهد بود خدای تعالی او را آفرین رحمت خواهد گرداند و در روز قیامت شفاعت پیغمبر
نصیب او سازد اللهم اغفره و ارحمه بمحمد واله الطاهرین المعصومین **ذکر رسیدن خبر
وفات نایب السلطنه باردوی هرات و مراجعت پادشاه مرحوم تا هنگام ورود
مشهد مقدس و دفن نایب السلطنه در استان مبارکه حضرت رضا صلوات الله علیه**
چون اردوی پادشاه مرحوم از هزار جریب تمکن شده و تسخیر قلعه هرات را وجهه همت ساختند
باطراف و جوانب چنانکه مذکور شد لشکرها فرستاده و بنای بستن سنگر و به گذاشتند نهانی
هراتیان از مشهد مقدس خبر وفات نایب السلطنه را بهراتیان رسانیده در شهر آتش بازیها
و شادکامی ظاهر شد باری چون این خبر در اردوی پادشاه مرحوم منتشر شده بفاصله یکروز
چاپار امنای دولت از مشهد مقدس بخدمت پادشاه مرحوم رسیده این خبر وحشت اثر را
رسانید پادشاه مرحوم بعد از شنیدن این واقعه عظمی که جای هزار گونه تاسف و تحسر بود
بقوت عقل و پادشاهانه خودداری فرموده برای حفظ لشکر در مملکت دشمن اصلا پای ثبات را
از مقر قرار بلغزش بیقراری نیالودند و بجز میرزا ابوالقاسم قائم مقام با جدی این راز سر
بسته را نگشودند و چون در خارج اردو چنانکه مذکور شد بچهار طرف لشکر تعیین شده بود با میرزاده
احمد میرزا که بر سر غوریان میرفت حکم توقف خود نوشت و امیرزاده خسرو میرزا را از پل مالان

وصمصام خان و محب علیخان سرقب را از میمنه و میسره باردو طلبیدند و حاجی زین العابدین
شیروانی را قدس الله سره بهرات نزد شاهزادگان فرستادند و با دستایشان قرار متارکه
و مصالحه داده اسرائی که از لشکریان برده بودند باز پس گرفتند و شهرت اینکه واقعه در دار الخلافه
واقع شده و نایب السلطنه از مشهد مقدس احضار فرموده اند طبل رحیل کوچیده براه مشهد
مقدس افتادند و یکمنزل از هرات حرکت کرده بودند که خبر سعادت قلی میرزا پسر شاهزادگان
با بعضی از امراء افغان از طرف شاهزاده بخدمت پادشاه مرحوم آمده عریضه و پیشکش گذرانیده
و کاغذ متارکه و داد طرفین بهم داده مرخص هرات شده و از انجا اردو کوچ کرده پادشاه
مرحوم نظر بطینت پاک خود و صدق خدمت امیرزادگان رکاب خواستند که امیرزاده خسرو
میرزا را با عریضه بدار الخلافه بخدمت خاقان مغفور فرستند که در امور آذربایجان و تفویض منصب
ولیعهدی بپادشاه مرحوم گفتگو نماید قایم مقام بخیالی که بعد از این بتفصیل ذکر خواهد شد
بنای بدگوئی در خدمت پادشاه و از او گذاشته فرستادن امیرزاده خسرو میرزا را موقوف
ساخت و امیرزاده خسرو میرزا المعاودة طاغی گشته از همین جا میرزا ابوالقاسم قایم مقام
بنای خرابی اینده کوی دولت و بعضی سلسلهای دیگر را گذاشت چنانکه بخط پادشاه مرحوم
در ۱۲۴۹ با میرزاده خسرو میرزا مرقوم فرموده بودند باین عبارت که خدا لعنت کند جناب
قایم را که او باعث شد معلوم و مستفاد میشود که دامن پاک پادشاه مرحوم که وجود ایشان
محض خیر و خیر محض بود از اینگونه اعمال که شرعا منهی عنه و باعث قطع صله ارحام است
پاک و مبرا بوده و نیز از مرحمتهای پادشاه مرحوم که بعد از دفع و رفع میرزا ابوالقاسم
بوضوح پیوست و سالها از مراحم پادشاهی انتها دیده و انشاء الله تعالی خواهم دید
معلوم شد که بهیچوجه پادشاه در این مواد دخلی نبوده چنانکه در مقام خود بدفعات گفته

خواهد شد

خواهد شد القصه پادشاه مرحوم با لباس عزاداری وارد مشهد مقدس شده و جمیع عظام
نقشها را سیاه کرده و بر سر توپها چادرهای سیاه کشیده و طبالان طبلها را وارونه زده با
غایت حزن و ملال وارد مشهد مقدس در هفدهم رجب المرجب ۱۲۴۹ شدند و پس از
لوازم تعزیت داری در آستانه مبارکه امام ثامن ضامن مکانی که بهتر از جنت عدن
بود تعیین نموده نعش مطهر نایب السلطنه را امیرزادگان بدوش نقل کرده بمکان قبر رسانیدند
و پس از طواف بر ضریح مبارک امام الجن والانس در آستانه مبارکه بامید شفاعت
آنحضرت بخاک سپردند و پادشاه مرحوم چند روز پس از آن نیز بلوازم تعزیت کوشیدند

ذکر احوالات دار الخلافه بعد از رسیدن خبر وفات نایب السلطنه و گفتگو در آمدن شاهزادگان

چون خبر این واقعه جانسوز مسموع خاقان مغفور گردید حزن و ملال بر خاطر شریفشان
استیلا یافته حکم به بستن تکایا و اشتغال مردم دار الخلافه بلوازم عزاداری فرمودند و درب
اسواق و دکاکین را بسته در هر گوشه مجلس غمی برپا شده و خاقان خلد آشیان سه روز
و سه شب خودداری نتوانستند فرمود و بریختن عبرات غم بر رخساره مبارک و بسوز و گداز
اشتغال داشتند و الحق جای آن داشت که نخل امید چهل ساله پادشاهی از صرصر
حوادث زمان بناگهان از پای درآمد خاقان مغفور پس از یاس و نومیدی و قطع رجا علم
فایده در حزن و ملال و دلداری خود را بشکر وجود پادشاه مرحوم که یادگار از چنان فرزند
که از دست رفته تواند بود فرمودند و دیده و دل رسیده را بکحل الجواهر دیدار شریف
پادشاه مرحوم علاج بخشی دادند و عزم ملوکانه فرمودند که بفضل الله تعالی همه امورات تجدید
دولتی را کنار گذاشته باستقامت امر پادشاه مرحوم و استقلال و استیلای ایشان
توجه فرمایند و فرامین مطاعه با میرزادگان و امراء و خوانین آذربایجان ارسال فرمودند تسلی

ازین حزن و غم رابسلامتی وجود مبارک خود و وجود مسعود پادشاه مرحوم دادند و در این
قید فرمودند که جمیع اختیاراتی را که در دولت خود بنایب السلطنه داده بودیم بفرزند دلبند
محمد میرزا مرحمت فرمودیم و بخراسان نیز همین نوع فراین التفات آئین ارسال شد
و مقرر داشتند که در اوایل بهار پادشاه مرحوم بدار الخلافه آمده خاقان مغفور از دیدار
ایشان اسایشی پدید شده غمهای رسیده را بملاقات ایشان از خاطر محو فرمایند و از
طرف دیگر شاهزاده حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس که خود را اکبر اولاد خاقان میدانست
تمنای منصب ولیعهدی افتاده بدستیاری امنای دولت خاقان مشغول گفتگو شده و سعایت
حسنعلی میرزا را که محبوس نظر بود نموده خاقان مغفور حسنعلی میرزا را باو بخشیده روانه
ساختند و فرمانفرما نیز او را بایالت کرمان روانه نموده بکرمان رفته استقلال یافت ایلچی را
که سال سابق بهواخواهی نایب السلطنه بکرمان رفته بود گرفته از حلیه بصری کور ساخته
و از طرف دیگر ظل السلطان باین ادعا که برادر اعیانی نایب السلطنه میباشم و ولیعهدی
دولت ایران بسبب آنکه نایب السلطنه را اولادی کامل السن نمیباشد و هرچه هستند
بجای فرزندان منند و سرپرستی ایشان برمن لازم است بگفتگو درآمده خود را مستحق
آنمنصب پنداشت و بخیال این افتاد که باسم سرپرستی اولاد نایب السلطنه روانه
آذربایجان شده آذربایجان را که مایه اقتدار و شوکت نایب السلطنه مرحوم بود متصرف
شده امر پادشاه مرحوم را مختل نماید مقدمه میرزا علی اکبر نام معتمد خود را با تسلی نامها
باذربایجان پیش اولاد نایب السلطنه فرستاد بعد از وصول نامه و پیام و اطلاع بر مکنون
خاطر ایشان از آینده عاکوی دولت شاهی اذن آمدن بخوی و ارومیه نیافته و از امیرزادگان
تبریز و محمد خان امیر نظام جواب گلوگیر گرفته بی نیل مرام روانه دارالخلافه طهران شده و خاقان

مغفور

مغفور ازین نوع تمنیات که از پسران خود بواسطه یا بیواسطه می شنیدند سخنان حکمت آمیز در
جواب ایشان فرموده بدفع الوقت امر را میگذرانیدند و شاهزادگان عراق بعضی بظل
السلطان و بعضی بفرمانفرما راه وداد و اتحاد گشودند و محمد حسین میرزای حشمت الدوله حاکم
کرمانشاهان بدار الخلافه رفته ظل السلطان بسبب شنیدن جواب خلاف مقصود که از اولاد نایب
السلطنه باو رسیده بود برای انقطاع فیمابین خود و اولاد نایب السلطنه صبیه خود را که در همین
سفر آخر نایب السلطنه برای امیرزاده خسرو میرزا نامزد کرده بود بحشمت الدوله داده و در همین
چند روز باین عروسی اقدام نموده خیال فرمودند که ازین راه پشت دولت خود را قوی ساخته
محمد حسین میرزا بعد از مراجعت بکرمانشاهان بجهت اظهار یگانگی و اتحاد بظل السلطان سلیمان خان
کورانی که از مخلصین نایب السلطنه بود کور انیده چشم جهان بین او را بنشتر قهر کند این
حرکت شوم را مایه قوام دولت خود داشت و چون در سال گذشته چنانکه مذکور شد بدیع
الزمان میرزا حاکم استراباد که پسر ملک آرا بود در محاصره قوچان بخدمت نایب السلطنه
رسیده بود محمد تقی خان مازندرانی که از سرکردگان مازندران و دران سفر همراه بود
و مورد نوازش نایب السلطنه آمده بود بعد از وفات نایب السلطنه ملک آرا نیز او را از دیدن
عاجز ساخت خاقان مغفور این احوالات را از اولاد خود مشاهده فرموده اعتنائی باینگونه
حکایات نمیفرمودند و در همین سال که واقعه وفات نایب السلطنه اتفاق افتاد سه بار کسوف
و خسوف واقع شده یکبار آفتاب و دو بار ماه گرفته شده و در احکام ماه جمادی الاخر
منجمان نوشته بودند که اوضاع فلکی دال است بر وفات شخصی بزرگ در خراسان و بر
هم خوردگی آذربایجان **ذکر احوالات آذربایجان بعد از رسیدن خبر این قضیه جانسوز تا اوایل**
خاقان مغفور آقا علی اکبر برادر آقا محمد حسن پیشخدمت خاصه شریفه را مامور فرمودند که خبر

این واقعه ناگزیر را در دار السلطنه تبریز با میرزاده بهرام میرزا و با میرزاده فریدون میرزا
رسانیده و بنحوی امده این دعاگوی دولت را نیز از این خبر مستحضر سازد اقا علی اکبر به تبریز
رسیده و چه نویسیم که چسان با اهل اذربایجان گذشت و چگونه اضطرار و اضطراب در میان
اولاد نایب السلطنه و رعیت و لشکر پدید امد هفت شبانه روز مجلس را حالت انقلاب
و شور بود پس از گذشتن حالاتی که لازمه اینگونه وقایعاتست قلوب را بوجود پادشاه مرحوم
تسلی داده وجود مبارک ایشان را رافع این نقصان و جبران این شکست دانسته بتسلی
یکدیگر پرداختند و در ارومیه نیز که اینده دعاگوی دولت بود بعد از رسیدن این خبر جانسوز
بلوازم تعزیت کوشیده در همان دو سه روز اسکندر بیک پیشخدمت خود را با عریضه مشتمل بر
بر خدمتگذاری و جانسپاری بخراسان بخدمت پادشاه مرحوم روانه داشت و عریضه
سفید مهر پیش محمد خان امیر نظام فرستاده و بسبب حکایات ظل السلطان که مسموع شده
بود خواهش نمود که عریضه به مضمون که صلاح دولت پادشاه مرحوم باشد بخاقان مغفور
عرضه داشت کرده همراه اقا علی اکبر پیشخدمت روانه نمایند و جواب نوشتجات ظل السلطان را
نیز بطرزی که مشعر بلکه صریح بر اکراه از تشریف اوردن ایشان باذربایجان بود نوشته ارسال شد
و امیرزاده بهرام میرزا و فریدون میرزا نیز با سایر اولاد نایب السلطنه و اهالی اذربایجان
عرضه داشت نوشته شکر مراحم پادشاهانه را که نسبت بپادشاه مرحوم فرموده بودند
بجا اورده همراه اقا علی اکبر پیشخدمت روانه ساختند و پس از وصول خبر این واقعه اکراد
سرحد سر از گریبان خمول بیرون اورده لشکریان میر رواندز دست بغارت محالات
سرحد گشوده محال دره و طایفه روندرا چاپیده و بخانه کریم خان روندی در سه فرسخی
ارومیه ریخته او را دست بسته بردند و اکراد جلالی در سرحد خوی و ماکو بتقطیع طریق و قتل

تمرد وین

تمرد وین و گرفتن اموال تجار اقدام نموده فی الجمله ولایت سرحد بهم برامده و طوایف اکراد
دران اوقات مطیع و محکوم دولت روم بوده و هر چه پیرو پائی محالی را از سرحد متصرف
شده و باغتشاش ولایت همسایه در هنگام فرصت میکوشیدند بخصوص میر رواندز که
عظیم و قوی شده بود در همین اوقات محمد خان امیر نظام از این دعاگوی دولت شش هزار
تومان تنخواه برای تدارکات خراسان خواسته این دعاگوی دولت در راه خدمتگذاری
و جانسپاری چون ولایت بهم برامده و بان تعجیل تنخواه مقدور نبود که از رعیت گرفته شود
دو هزار تومان نقد قرض نموده و یازده پارچه جواهر از جواهر الات مردانه و زنانه نیز نزد
محمد خان امیر نظام فرستاده که در خدمات مرجوعه پادشاه مرحوم مصروف ساخته
خدمات را مهمل نگذارد و در همین چند روز محمد خان امیر نظام از این دعاگوی دولت شاهی
محاسبه مملکت خوی و ارومیه را خواسته و خود از دار السلطنه تبریز بقصبه خامنه از محال
گشی امده این دعاگوی دولت پادشاهی نیز بخواهش ایشان بقصبه خامنه رفته محاسبه ولایتی
خود را با دست مستوفیان عظام پرداخته و مفاصا گرفته و چهار پنجهزار تومان که باقی کشیده
شده بود حواله برات داران نموده بجمیع برات داران تا شب عید تنخواه داده شد
از انجمله شاهزاده ملک قاسم میرزا بود که زیاده از هزار تومان برات دار بود القصه این دعا
گوی دولت مشغول بخدمتگذاری دولت شده روانه ولایت خوی شد غافل از مکاید
اهل زمان بخدمات مرجوعه دیوان مشغول بوده تا شب عید نوروز بسبب کثرت برف
اکراد سرحدات نتوانستند که بی حسابی مبادرت نمایند لهذا ولایت اذربایجان با وجود
این نوع صدمه دران زمستان با من و امان گذرانیدند **ذکر خیال قایم مقام و اسبابی**
که بران خیالات می چیدند میرزا ابوالقاسم قایم مقام بعد از شنیدن خبر وفات

نایب السلطنه بخیالات دور و دراز افتاده چون در السنه و افواه مذکور و سالها بود که
اعتقاد خواص و عوام اهل ایران بر این شده بود که محمد نامی بعد از خاقان مغفور بر تخت
سلطنت خواهد نشست و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را نیز پسری بود میرزا محمد لهذا بخیالش
این افتاد که شاید این امر بزرگ به پسر او منتقل شود بنا بر این خیال محال من باب المقدمه جمیع
حواس ظاهره و باطن خود را مصروف نمود که بالتباس و اشتباه پادشاه مرحوم را بران
دارد که اعاد سلسله علیه خود را منقطع و مستاصل ساخته منحصر در وجود مبارک پادشاه مرحوم
شود پس از آن و بر این اعتقاد راسخ بود که در آن صورت اظهار خبث طینت و نمک بحرامی
خود را بسهولت و آسانی میتواند نمود و کار بجاهای او خواهد انجامید و پس از رسوخ این
خیال و تصمیم انجام این افکار در خدمت پادشاه مرحوم که همه اهالی ایران تصدیق نمودش را
کرده و کمر چاکریش را بر میان بسته بودند بنای خیانت در لباس خیرخواهی گذاشته
و بدگوئی افراد این سلسله اقدام نمود در ابتدای حال قریب تر از همه موضوع ایندعاگوی دولت را
پنداشته موضع اتهام نموده اظهار دولتخواهی خود را در خدمت پادشاه مرحوم باحتراز
و اجتناب از ایندعاگوی دولت و متعلقان ایندعاگو گذاشته از منزل تربت جام
اهتمام در منصرف ساختن التفات پادشاه مرحوم نسبت با یندعاگو و متعلقان ایندعاگو
نموده هر خدمت و صداقت که از ایندعاگو صادر میشد و ظاهر میگردید آنرا بنوع دیگر
جلوه میداد چون ابتدای استقلال پادشاه مرحوم بود و هنوز در امر لشکریان و رعایا چندان
استحضار نداشتند و میرزا ابوالقاسم را مردی مزور و بدخیال میدانستند ناچار بجهت اشتغالات
دولت خود بعضی عرایض او را که ابرام و اصرار در آن مینمود بگفتهای دولت داری میرزا
میشدند تا در موقع خود دفع او را چنانکه مذکور خواهد شد فرموده جهانیان از مکاید او خلاصی

یافتند **ذکر احوال خراسان و کیفیت توهم امیرزاده خسرو میرزا و بی اذن پادشاه مرحوم بطهران رفتن**
چون در منزل تربت جام ماموریت امیرزاده خسرو میرزا بدار الخلافه بسبب بدگوئی میرزا ابوالقاسم
بر هم خورد و میرزا ابوالقاسم با میرزاده خسرو میرزا بسبب برهم خوردن این ماموریت را
در خفیه از راه افشار باین کیفیت بیان نمود که علت فسخ این عزیمت عدم اعتماد پادشاه
مرحوم بر خدمتگذاری و دولتخواهی شماست و نیز چون قبل از ورود مشهد مقدس میرزا
ابوالقاسم لشکر آذربایجان را که در ایام حیات نایب السلطنه ابوالجمع امیرزاده خسرو میرزا
بودند متفرق نموده بولایات مختلفه روانه ساخته بود و امیرزاده خسرو میرزا را هرگز مخیله
نگذشته بود که با وجود ظهور دولتخواهی از طرف ایندعاگوی دولت و سایر برادران
پادشاه مرحوم در خدمتگذاری او بی اعتماد باشند و بهیچوجه تصدیق میرزا ابوالقاسم را
در اینباب نخواهند نمود در انتقام همان تفرقه ساختن لشکریان ابوالجمعی او را دلیل بر صدق
مدعای خود ساخته علاوه بر این نیرنگ دیگر نیز برانگیخت امیرزاده خسرو میرزا را بسبب
آمدن جمعی از ترکمانان بچپاول باستثناء فوج نظام از مشهد مقدس باسم جلوگیری آنها
بسنگ بست فرستاده و حکم متوقف شدن او را در آن زمستان در همان مکان بعد از
رفتن او روانه کرد و بجهت نیز از طرف امیرزاده احمد میرزا نیز استشهادهای مرضی
با ذربایجان ساخت از خدمت پادشاه مرحوم نموده او را هم از مشهد مقدس روانه آذربایجان
امیرزاده خسرو میرزا از این حرکات که از میرزا ابوالقاسم بدفعات سر میزد دلتنگ
شدن از پادشاه مرحوم اذن مراجعت خود را بمشهد مقدس خواست پادشاه مرحوم
اذن شرفیابی داده در مشهد مقدس بخدمت مشرف شده فی الجمله جلوگیری از تجاسرات
قایم را مینمودند تا در همین بین اسکندر بیک فرستاده ایندعاگوی دولت با عریضه

باعرضه داشت ایند عاکو بخدمت پادشاه مرحوم رسیده و اخبارات اطاعت و فرمانبرداری
امیرزادگان و عموم لشکریان و رعایای اذربایجان را قبل از ورود چاپار محمد خان امیر نظام
بدو روز رسانیده و قلب پادشاه مرحوم را که میرزا ابو القاسم از طرف امورات اذربایجان
خصوصا از طرف ایند عاکوی دولت مشوش ساخته بود قرین اطمینان نمود پس از این
مقدمات میرزا ابو القاسم در تخریب ایند عاکو ریخته نوشته بخلاف رفراز طرف پادشاه
مرحوم باله یار خان اصف الدوله نوشته پس از شکایت بسیار از امیرزاده خسرو میرزا
نوشته بود که میخواهم او را گرفته در قلعه دود محبوس نمایم و بادم خود علی محمد نام خونی
که معتمد او بود که در لباس خیرخواهی این مطلب را بامیرزاده خسرو میرزا حالی نموده و هم
دفشان چار این نوشته را بگوید و بچاپار نیز سفارش کرده که در وقت روانه شدن پیش
امیرزاده خسرو میرزا رقعه از او هم نوشته بدار الخلافه بخواهد تا امیرزاده مستحضر از رفتن
این چاپار شود و نیز بچاپار سفارش کرده بود که اگر امیرزاده خسرو میرزا نوشته جات را
بخواهد بی‌مضایقه تسلیم نماید که بخواند بنا علی تلک المقدمات نوشتجات دار الخلافه بدست
امیرزاده خسرو میرزا امده کاغذ رقمی که باصف الدوله نوشته شده بالف تا نی کرانی
همان رقم در پیش امیرزاده بود خوانده متیقن از کلمات میرزا ابو القاسم بر بی التفاتی
پادشاه شده و بسبب صغر سن و کم تجربگی و غفلت از مکاید مردم روزگار بکمال توهم
بر وجود او استیلا یافته بی‌اذن و اجازه پادشاه مرحوم فرار برقرار اختیار نموده از
غایت توهم یکشبانه روز از مشهد مقدس خود را بنیشابور رسانیده و از انجا راه دار الخلافه
پیش گرفت میرزا ابو القاسم قایم مقام که منتظر ظهور این نوع حکایات بود در خدمت پادشاه
مرحوم زبان بصدق مقالات خود که بدفعات عرض کرده بود گشوده این حرکت اعتضد

برای

جمیع مدعیات خود نموده در همان ساعت چاپار بسر او از نزد امیرزاده قهرمان میرزا فرستاد
حکم شد که امیرزاده را از رفتن بدار الخلافه مانع شده نگذارند بجائی فرار کند چون امیرزاده
خسرو میرزا بقریه مرینان رسیده منزل گزید امیرزاده قهرمان میرزا با صد سوار در ان
منزل باو رسیده ان شب در ان منزل مانده صبح باتفاق بطرف مشهد روانه شدند و
امیرزاده خسرو میرزا را میرزا ابو القاسم چنان متوهم کرده بود که بهیچوجه مطمئن خاطر نشد
باز وهم و خیال بر او غلبه کرده از میان سواران همراه سر بیرون اورده راه فرار پیش گرفت
سواران تا منزل میامی او را تعاقب کرده باو نرسیده عود نمودند او خود را بمنزل شاهزاده
اسمعیل میرزا حاکم شاهرود و بسطام رسانیده از انجا روانه دار الخلافه شد پس از
ورود بدار الخلافه خاقان مغفور این حرکت را از او نپسندیده مغادیر او را وقعی نگذاشته مقرر
داشتند که در خانه ظل السلطان بوده تا ورود پادشاه مرحوم در دار الخلافه باشد و
دو ملفوفه فرمان بعهده محمد خان امیر نظام و بسرافرازی ایند عاکوی دولت مشعر
بر عدم اعتنا باین حرکت خسرو میرزا که از روی توهم واقع شده بود صادر شده
ترغیب و تحریص بسیار در خدمتگذاری و جانسپاری پادشاه مرحوم فرمودند ذکر اتفاقات
اذربایجان از شب عید نوروز الی ورود پادشاه مرحوم بقصبه میانج چون ایام زمستان
در اذربایجان بامن و امان گذشت خاقان مغفور پرتو التفات شاهانه بحال بازماندگان
نایب السلطنه انداخته حاجیه مریم خانم را که صبیه خاقان مغفور و کوچ الهیار خان اصف
الدوله بود برای تسلی والده پادشاه مرحوم و اولاد نایب السلطنه مأمور باذربایجان
فرمودند و میرزا محمد خان پسر اصف الدوله را با خلاع فاخره و فرامین مرحمت
ائین برای امیرزادگان اذربایجان از بزرگ و کوچک نوشته ارسال داشتند و

و محمد خان امیر نظام پس از شنیدن مامورین بخمسه و قافلان کوه باعزاز و احترام
ایشان در لوازم استقبال کوشیده بایندعاگوی دولت شاهی نیز اعلام نمود که قبل
از عید در دار السلطنه تبریز حاضر شده و در هنگام ورود مامورین در استقبال علیحضرت
پادشاهی با سایر امیرزادگان همراه باشد ایندعاگوی دولت نیز وارد تبریز شده
در منزل محمد خان امیر نظام منزل نموده بقانون بندگان و خدمتگذاران بخدمت
والده پادشاه مرحوم رسیده و از انجا بشرف استان بوسی پادشاه جهان و پناه
امن و امان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ناصر الدین پادشاه خلد الله
ملکه که در صغر سن بودند مشرف شده و پس از استان بوسی و مرخصی همعنان امیرزاده
بهرام میرزا و امیرزاده فریدون میرزا شده تا مکانی که موسوم بخلعت پوشان است
و عمارت مختصری از بناهای نایب السلطنه مرحوم در انجا بنا شد باستقبال مامورین
رفته بلوازم و بندگی کوشیده و در دار السلطنه تبریز در منزل بهرام میرزا همه امیرزادگان
جمع شده و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز تشریف فرما شده میرزا محمد خان فرامین
و خلاع پادشاهانه را در انجا بهر یک جدا جدا رسانیده و همگی زبان بشکرگذاری
بسلامتی وجود خاقان گشودند مجلس باداب مناسب بانجام رسیده و شب عید
نوروز در دار السلطنه تبریز مانده و پس از انجام عید سعید نوروزی دو روز در
دیوانخانه مبارکه نایب السلطنه در حضور امیرزاده فریدون میرزا محمد خان امیر
نظام دستور العمل مالیات خوی و ارومیه و سلدوز را از جمع و خرج ولایتی
باستحضار مستوفیان تبریز نوشته بقاعده همه ساله مهر نموده بدست ایندعاگوی
دولت داده ایندعاگو را روانه ولایت خود نمود و میرزا محمد خان و والده اش

حاجیه مریم خانم نیز با عرایض اخلاص و عبودیت از طرف جمیع امیرزادگان و خوانین
اذربایجان روانه دار الخلافه شدند و میرزا محمد خان بشرف مصاهرت پادشاه مرحوم
سرافراز شده همشیره اعیانی پادشاه مرحوم را برداشته بدار الخلافه برد و چون
زمستان بسر امد و کوهها و راهها از برف خالی شد اکراد سرحدنشین بدست درازی
و هرزه گردی مشغول شدند از جمله اکراد جلالی که قریب بهزار و پانصد خانوار و برخلاف
سایر طوایف اکراد اکثر پیاده و تفنگدارند بکاروانی که از استنبول بتبریز می امد دست
درازی کرده چند نفر از کسان تجار ایران را مقتول ساختند و اکراد محالات دیگر نیز بخود
سرحدهای دیگر اقدام مینمودند و محمد خان امیر نظام ایندعاگوی دولت را بدفع اکراد
جلالی و تنبیه سایر سرحدنشین مامور نموده و اینگونه حکایات که در سرحد واقع میشد بعد از
وفات نایب السلطنه این دولت علیه میدانست باین جهت حکم نظامی بعهده محمد
علیخان ماکوئی سرتیپ افواج تبریز صادر نموده و با براهیم خلیل خان سرهنگ نظام
خوی نیز حکم نظام فرستاده و بایندعاگوی دولت هم اذن جمع اوری ولایت خود را
نوشت چون ایندعاگوی دولت شاهی را چیزی بخاطر نمیرسید و بهیچوجه اعتقاد نمیکرد
همان بود که با وجود بودن محمد خان امیر نظام که امین و خیرخواه دولت چگونه میشود مفسدین
خدمات دولتی خدمتگذاران را که باذن و استحضار امنای دولت مینمایند جلوه توانند
داد لهذا غافل و ذاهل از همه جهات بجز راه خدمتگذاری و جانسپاری راه دیگر نمیبرد
و مشغول بجمع اوردن افواج و سواران سرحد شده بقدر چهار هزار نفر نظام
و سواره در قریه مارکان حاضر امدند و در جمیع راههای تردد اکراد سوار گذاشته
که مطلع از حقیقت حال نشوند چون طایفه جلالی در قشلاق و ییلاق الکنه بسیار صعب

بدست اورده اند چنانکه سوار را محال است که بمیان چادرهای انها در ایند و نظام
پیاده نیز دران سنکلاخ عظیم که بعبارت ان سرحد کوه میکویند مشکل است با سانی
تردد کنند و در میانه قشلاق و ییلاق ایشان سه منزل راه فاصله است اگر کسی بخواهد
بان طایفه باسانی تسلط پیدا کند باید در حینی که حرکت از قشلاق بییلاق مینمایند و
چند روز دران ما بین توقف دارند دران منازل با ایشان برخورده تنبیه ایشان اقدام
ایند عاکوی دولت شاهی بعزم اینکه ایشان را دران منازل ملاقات خواهد کرد روانه
شده بود در قریه مارکان خبر رسید که طایفه جلالی از قشلاق حرکت کرده عازم ییلاق شده اند
بتعجیل سرباز و سوار را برداشته و علیخان ماکوئی را نیز خبر نموده با جمعیت خود باین جمعیت
ملحق شود وقتی که بنیم فرسخی ماکو رسید خان باباخان پسر محمد خان سرتیپ ایروانی را دید
که از ماکو دختر را برای پسر احمد خان میبرد او را نیز خواهش نمود که درین چند روز در میان
جمعیت باشد و محمد خان امیر نظام نیز از دولت روس خواهش نموده بود که طایفه
مفسد جلالی را که دولت علیه ایران در مقام تنبیه ایشان است بخاک خود راه ندهند
سرحدداران ان دولت نیز بسرحدنشینان خود حکم نموده بودند که مانع از ورود طایفه
جلالی بخاک دولت روس باشند القصه ایند عاکوی دولت تقدر دو فرسنک از
قصبه ماکو گذشته و تا نصف شب بسبب باریدن باران در قریه معطل شده و پس از ان لشکریان را
برداشته همه جا در دامنه کوه و قری حرکت کرده وقت طلوع صبح بطوایف جلالی رسید
طوایف مزبور بیخبر از حوادث روزکار و کردش لیل و نهار نشسته بودند که ناگاه لشکریان
ایران را چون دریای بلا محیط خود دیده بغیر از انکه فرار نمایند چاره ندیده یکدو
دست باندختن تفنگ کشودند خان باباخان با جمعیت ماکو و جواد خان پسر اقرلوخان

گنجه با سواران ابواجمعی خود ایشان را بضرب کلوله تفنگ مودب و متنبه ساختند
ایند عاکوی دولت قاهره در جای مناسب با پانصد نفر سرباز و پانصد نفر سوار
ایستاده سایر لشکریان دسته دسته مشغول غارت و تاراج امدند و بر لشکریان
اعلام شد که از قتل رجال و اسیر نسوان خودداری نمایند قریب بهشتاد هزار کوسفند و
بنجهزار کاو و کوساله و ششصد هفتصد اسب اخته و مادیان بدست لشکریان افتاد و
و هرچه اساس البیت داشتند بتاراج رفت و سه شبانه روز ایند عاکوی دولت در
انجا اقامت نموده چون از انجا تا شهر بایزید زیاده از دو فرسنک راه نبود و چند سال بود
بر خلاف شروط مصالحه دولتین ایران و روم سرحدداران دولت روم بعضی از طوایف
و عشایر ایران را در ولایت خود جای داده بودند و از ارسال مکاتب باشنایان سرحد
و سرعسکر ارزنة الروم فایده مرتب نمیشد از جمله ایند عاکمی دولت مکرر بپاشای مزبور
نوشتجات در ینباب نوشته و کسان فرستاده بود و پاشای ولایت مزبور بعذرهای
دور از کار تاخیر و اهمال در رد طوایف فراری مینمود لهذا در این وقت که از طوایف
فراری در انولایت بودند و جمعیت مستعد نیز در سرحد حاضر بود ایند عاکوی دولت
غنایم طایفه جلالی را بمعتمدان سپرده از راه محال ماکو و قراخسون بولایت خوی روانه
کرد و خان باباخان پسر محمد خان ایروانی را نیز مرخص ایروان نموده و خود ایند عاکوی
دولت با هزار نفر سرباز نظام و هزار نفر سوار بعزم کوچانیدن طایفه محمد یونس
حیدرانلو روانه شد چون راه منحصر بود باینکه از زیر شهر بایزید کذشته شود قریب بنصف
شب که بمیان محله زنک زور که از محلات شهر بایزید است رسیدیم چنان باران عظیم
لشکریان را گرفت که احتمال حرکت متعذر شد لابد و ناچار از پیاده و سوار نظامی که میر قشند

ایستادند و از همه لشکریان پاشا در میان قلعه بایزید خبردار شده با فروختن کاسهای مهتاب
و مشاعل در بروج و بدنه قلعه که در بالای سقف بایزید است اقدام نمود و دور قلعه را
چون روز روشن ساخته و دو نفر از کسان ایند عاکوی دولت را که پیش پاشا
بجهتی از جهات فرستاده شده بودند گرفته محبوس نمود درین بین باران فی الجمله انقطاع
پذیرفته ایند عاکوی دولت از کنار شهر گذشته بر سر طایفه محمد یونس رانده و محمد یونس
درین شب با چهل پنجاه سوار ببایزید پیش پاشا می امده است و خوف از قرب وصول
لشکر ایران داشته است و درین راه بقراولان لشکر ایران برخورده فرار بر قرار
اختیار نموده لشکریان او را تعاقب کرده خود را باو بخود رسانید همانقدر فرصت
نمود که دو نفر از عیال خود را سوار نموده و گریخت و سوار و سرباز وقت طلوع افتاب
بمیان او بهار رسید ایند عاکوی دولت شاهی نصف سرباز و سوار را در پیش خود
نگهداشت و نصف دیگر دست بغارت و تاراج براوردند و درین بین تقدر چهار صد
نفر سواره و پیاده از طرف بایزید نمایان شد که بحمایت محمد یونس می امدند این گاه انست
که در پای گردنه قازلی گول جباشد ایند عاکوی دولت شاهی سرباز و سوار را که حاضر
بودند برداشته بمقابله سواره و پیاده که می امد شتافت و اعلام نمود که سایر لشکریان
اموال غنیمت را برداشته از گردنه مزبور بالا رفته وارد محال اواجق شده در قریه
قراکلیسا منزل نمایند ایند عاکوی دولت چندان در مقابله سواره و پیاده که امده بودند
ایستاد تا جمیع لشکریان از گردنه عبور نمودند پس از این ایند عاکوی دولت نیز
با سواره و سرباز بقریه قراکلیسا رفته از انجا وارد خوی شده اموال و غنایم جمع
نموده در میان لشکر نظام و سواران مواجب خورد و تی تقسیم نموده بعد از وضع انعام

و احسان نه هزار تومان از بابت فوج دوم تبریز و هفت هزار تومان از بابت مواجب
نظام خوی قبض دولتی گرفته با اخبار واقعه بدار السلطنه تبریز نزد محمد خان امیر نظام
فرستاد و خود دعاکوی دولت بجهت حفظ سرحد ارومیه از تقلب و تسلط میرزادن
بارومیه رفته باحضار افواج نظام اعلام نامه مجالات فرستاده مشغول سرحداری
انسامان شد طایفه جلالی که از اموال و غنایم عاری و خالی امدند بولایت قارص رفته
و درین بین کاروان عظیمی را از تجار ایران که از اسلامبول می امدند در ولایت بایزید
جلوگیر کرده بر سر کاروان ریختند از سیصد هزار تومان مال تجار را بغارت بردند بعد از
رسیدن این خبر بدار السلطنه تبریز محمد خان امیر نظام بسر عسکر ارزنة الروم نوشتجات
اکیده نوشته مطالبه اموال تجار را نمود و بایند عاکوی دولت نیز اعلام نمود که تدارک
لشکر را دیده بقازلی گول رفته باجتماع لشکریان پردازد و بمطالبه اموال تجار از سر عسکر
ارزنة الروم اقدام نماید ایند عاکوی دولت در فکر انجام این خدمات بود که خبر رسیدن
امیرزاده خسرو میرزا چنانکه مذکور شد بدار الخلافه رسید ایند عاکوی دولت ابراهیم
خلیل خان را با پیشکش لایق و عریضه جات بمشهد مقدس روانه نموده و نوشتجات بامیرزاده
خسرو میرزا نوشت که از دار الخلافه بمشهد مقدس رفته بعد رما فات قیام نمایند
ابراهیم خلیل خان که بدار الخلافه رسیده بود پادشاه مرحوم نیز وارد دار الخلافه شده
بودند و محمد خان امیر نظام نیز بجهت استقبال پادشاه مرحوم با امیرزاده فریدون
میرزا باوجان رفته افواج ولایت اذربایجان را باستقبال طلبیدند و محمد خان امیر
نظام اعلام پادشاه مرحوم را بایند عاکوی دولت نمودند ایند عاکوی دولت نیز
امورات سرحدیه را بهمان نحو گذاشته و از راه مراغه و ساوجبلاغ عازم استقبال

موکب همایون شده در قصبهٔ میانج بشرف پای بوس پادشاه مرحوم
مشرف گردید



جلد دویم از تاریخ حکایات پادشاه مرحوم و بعضی از حکایات دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر حرکت پادشاه مرحوم از مشهد مقدس و رسیدن بخدمت خاقان مغفور و سرافراز شدن بمنصب ولیعهدی دولت ایران و بعضی از حکایات مناسب ان زمان

چون پادشاه مرحوم از لوازم عزاداری فراغت یافتند و توهم امیرزاده خسرو میرزا باسبابی که مذکور شد منجر بفرار گردید خاقان مغفور محمد باقرخان برادر اصف الدوله بیگلربیگی دار الخلافه را با خلاع فاخره بخراسان روانه فرموده مقرر داشتند که بعد از انفصال امر خراسان عازم دار الخلافه شوند پادشاه مرحوم بعد از لوازم جشن نوروزی پوشیدن خلعت پادشاهی و بانتظام امر خراسان اشتغال فرموده اولا یار محمد خان وزیر هرات که محبوس و مقید بود مرحمت و التفات خود امیدوار فرموده از حبس مرخص داشتند و با دست او اطمینان از طرف هرات پیدا کرده او را با خلعت و رقم التفات روانه هرات داشتند ثانیا لشگر اذربایجان را که در خراسان بودند بخصوص نظام خوی را که قشون را که بسبب فرار امیرزاده خسرو میرزا فی الجمله مضطرب و پریشان شده بودند بمرحمتهای پادشاهی امیدوار کرده و عرایضی که از ایند خاکوی دولت بر انکار عمل امیرزاده خسرو میرزا و میرزا از ان کار عرضه شده بود بر رؤسای ایشان نموده از همه جهت ایشان را دل گرم خدمت ساختند و منصب والی گری خراسان را با میرزاده قهرمان

میرزا عنایت فرموده محمد رضا خان فراهانی را که مردی کاردان بود بکارگذاری انسرکار تعیین نمودند و نعش همایون بعد از مرخصی از استانه امام ثامن ضامن با نظام بهادران روس و دوازده عراده توب در ماه جوزا از مشهد مقدس بیرون امده بعزم شرفیابی حضور خاقان مغفور کوچ بر کوچ روانه دار الخلافه شدند و همه جا در بین راه میرزا ابو القاسم قایم مقام در تغییر مزاج مبارک پادشاه مرحوم نسبت بان دعاگو میکوشید و هرچه از خدمات مسطوره فوق که در اذربایجان از ایند عاگوی دولت شاهی صادر شده بود بلباسهای بد در نظر پادشاه مرحوم جلوه میداد و دو سه نفر از کسان مجهول الحال خود را مثل محمد خوئی برادر احمد و امثال او را اغوا کرده بود که از اذربایجان مضامین محتوی بر افترا و بهتان نسبت باینده عاگوی دولت نوشتجات باو نویسند که در ایام فرصت مقوی و مصدق مقال خود در خدمت پادشاه مرحوم نماید القصه برای ایند عاگوی دولت ساز بدنفسی را چنان مینواخت که بجز استیلا و اعدام وجود این بیچاره اقدام بهیچ امری را در دولت داری مصلحت نمیدید بعد از قرب بدار الخلافه خاقان مغفور جمیع اعیان دربخانه همایون را تا توبخانه باستقبال فرستاده با اعزاز و احترام وارد دار الخلافه شدند و در باغ موسوم بلاله زار منزل مرحمت شد سرکار ظل السلطان با بعضی از شاهزادگان و بعضی از رجال دولت و امین الدوله متفق شدند که خاقان مغفور را از تفویض منصب جلیل ولیعهدی بپادشاه مرحوم مانع اید خاقان مغفور که اعقل سلاطین اسلام و اکمل عقلای زمان خود بودند هیچگونه مصلحت دولت را در ترجیح اولاد خود بر پادشاه مرحوم نمیدیدند و چنانکه امیر کبیر امیر تیمور گورکان بعد از وفات پسر خود جهانگیر که ولیعهد

دولت او بود بکثرت اولاد صلب منصب ولیعهدی را به میرمحمد پسر جهانگیر داده و بعد از شاه عباس ماضی که اعقل و اکمل پادشاه صفویه بود بعد از محمد باقر میرزا که ولیعهد بود منصب ولیعهدی را به پسر او شاه صفی که موسوم بسام میرزا بود مفوض نمود خاقان مغفور نیز طریق این دو پادشاه عظیم را مسلوک فرموده پادشاه مرحوم را از میان همه اولاد صلبی خود که قریب پنجاه نفر بودند برجان و ترجیح اختصاص داده برتبه علیه ایران سربلند و سرافراز فرمودند و قبای کیانی و خنجر و شمشیر و کمر مرصع و بازوبند مکلل بالماس برسم خلعت التفات مرحمت شد و در سلام عام که محضر جمیع شاهزادگان و روسای ایران بود با خلعت و فرمان پادشاه مرحوم را احضار فرموده بنوازشاتی که فوق آن متصور نبود قرین مفتخر ساختند و جمیع امنا و امرای درخانه را با علما و فضلا و مجتهدین و سادات و اهالی اسواق و محلات دار الخلافه را حکم فرمودند که دسته دسته و جوق جوق بخدمت پادشاه مرحوم رفته زبان بمبارکباد این منصب عظمی گشایند و بایلچیان دول خارجه نیز اعلام این معنی شده مبارکباد گفتند سه روز در دار الخلافه طهران و سایر بلاد دار الخلافه بعیش و سرور پرداختند روزی بر زبان الهام بیان خاقان مغفور در حین مخاطبه با میرزا ابو القاسم گذشته فرموده بودند که میرزا ابو القاسم در تقدیر خداوندی گذشته است که تو و اولاد تو در ایران پادشاه شوید باید بهمین خدمتگذاری دولت قانع و شاکر شده پا از اندازه خود بیرون نگذاری القصه خاقان مغفور پادشاه مرحوم را شبی در خلوت خاص طلب فرموده قریب هشت ساعت با ایشان مکنونات خاطر شریف را در میان گذاشته آنچه در امور و رموز دولتی باید و شاید فرمایش فرموده بودند پس از مرحمتهای گوناگون امیرزاده خسرو میرزا را احضار حضور مبارک فرموده بنصایح پادشاهانه

مفتخر

مفتخرش ساختند و نشانی که منقش بصورت خاقان مغفور بود بدست امیرزاده خسرو میرزا داده که آن صورت همایون را وسیله عفو جرایم خود ساخته بخدمت پادشاه مرحوم رساند و آغا بهرام خواجه را که از مقربان خاقان مغفور بود مقرر داشتند که باتفاق امیرزاده خسرو میرزا بخدمت پادشاه مرحوم رفته از طرف خاقان طلب عفو زلات او را نماید امیرزاده خسرو میرزا با این وسایل خدمت پادشاه مرحوم مشرف شده در مقام اعتذار توبهات خود برآمده مورد التفات و نوازش پادشاه مرحوم گردید خاقان مغفور زیاده از یکهفته پادشاه مرحوم را در دار الخلافه توقیف نفرموده مرخص آذربایجان ساختند پادشاه مرحوم میرزا ابو القاسم قایم مقام را بجهت اتمام و انجام بعضی امورات در دار الخلافه گذاشته خود با امیرزاده خسرو میرزا و سایر ملتزمین رکاب از دار الخلافه بیرون آمده عازم آذربایجان شدند و در قزوین رکن الدوله علینقی میرزا بلوازم خدمتگذاری کوشیده و در ولایت خمسه شجاع السلطنه فتح الله میرزا زر اخلاص و خدمتگذاری خود را در بوته امتحان گذاشته صاف و خالص بیرون آمده مورد التفات پادشاه مرحوم شد و از آنجا پادشاه مرحوم کوچ فرموده از رودخانه قزل اوزن گذشته نزدیک قصبه میانج مضرب خیام پادشاهی گردید ذکر ورود اردوی پادشاه مرحوم بقصبه میانج تا ورود بدار السلطنه تبریز و گرفتاری ایند عاکو و بعضی از امیرزادگان دیگر چون اردوی پادشاه مرحوم بقصبه میانج رسید اهالی آذربایجان باخلاص و ارادت تمام روی باردوی همایون آوردند و بشرف آستان بوسی مشرف میشدند و تشکرات خود پادشاه مرحوم غمهای گذشته را از خاطر میزدودند و آیندعاگوی دولت پادشاهی قبل از همه امیرزادگان آذربایجان در منزل میانج بشرف آستان بوسی مشرف شد

و بلوازم مرحمت از طرف پادشاه مرحوم سرافراز شده و چون از منزل تربت جام این
منزل میرزا ابوالقاسم قایم مقام که کارگذار بود در خدمت پادشاه مرحوم بسبب اغراض
فاسده خود موضوع دولتخواهی خود را ببندهٔ دعاگوی دولت نموده بود و چنانچه در خاطر پادشاه
مرحوم قرار داده و تمکین ساخته بود که اینه دعاگوی دولت در آذربایجان البته شرف
آستان بوسی مشرف نخواهد شد بلکه باموراتی که باعث تخریب دولتی باشد قیام و اقدام
خواهد کرد و جمیع خدمات سرحدیه و یکجهتی را که از محمدخان امیرنظام نموده بود بلباس تزویر
و حیله گری در خدمت پادشاه مرحوم جلوه گر ساخته بود و ظهور صدق و کذب عرایض
خود را باوقات ورود آذربایجان و تخلف اینه دعاگوی دولت از شرف آستان بوسی
منوط و مربوط داشته بود در آنوقت که اینه داعی دولت بصدق و ارادت تمام مقدم
از همه امیرزادگان با وجود اینکه از خوی و ارومی تا منزل میانج ده مرحله راه است و از
همه ولایات آذربایجان بانجا بعیدتر است بشرف آستان بوسی رسید فساد عرایض
میرزا ابوالقاسم قایم مقام که در خدمت پادشاه مرحوم ظاهر شده پادشاه مرحوم
بمقتضای طینت بلوازم مرحمت و التفات اقدام میفرمودند میرزا محمد پسر قایم مقام خبر
ورود اینه دعاگوی دولت را در منزل میانج بپدر خود نوشته روانه نموده و میرزا ابوالقاسم
بعد از شنیدن این خبر دانست که اگر یکماه اینه دعاگوی دولت در خدمت پادشاه مرحوم
بلوازم خدمتگذاری قیام و اقدام نماید و محمدخان امیرنظام نیز بشرف آستان بوسی پادشاه
مشرف شود اینه دعاگوی دولت بحسن خدمتگذاری و جانسپاری و تصدیقات محمدخان
امیرنظام که از همه جهت امین و معتمد دولت است رفع شبهات او را از خاطر پادشاه
مرحوم بالکلیه خواهند نمود از منزل ابهر و قزوین یکباری دو منزل را یکمنزل نموده در منزل

صومعه باردوی همایون رسید خواست طرحی را که در مشهد مقدس برای فرار میرزاده
خسرو میرزا ریخته بود برای این دعاگوی دولت نیز ریخته باشد در همان منزل صومعه بجهت دیدن
این دعاگوی دولت آمده در خلوت باینده دعاگو اظهار نمود که شما بچه اطمینان باین اردو
آمده اید اگر باطمینان من است من که بشما ننوشته بودم از جای خود حرکت نمائید
و سخن مرا هم صاحب کار نمیشنود و کدام زمان بوده که این صاحب کار بمن کم التفات نبوده
در سن دوازده سالگی که حاجی محمدخان قراگوزلو وزیر و در خدمت این صاحب کار بود
دشمنی قدیم با من داشت و همیشه زبان بدشمنی من در خدمت این صاحب کار میگشود
و بعد از آنکه بهمدان رفتند میرزا محمد علی برادرش که هر دو دشمن جانی من بودند در دربخانه
این صاحب کار وزیر و صاحب اختیار بوده آنی از بدگوئی من غافل نشدند و پس از آنکه
بقراجه داغ تشریف بردند میرزا نصرالله اردبیلی که با من عداوت قدیمی داشت
صاحب اختیار دربخانه این صاحب کار بود بجز دشمنی و بدخواهی از من تخمی در دل این صاحب
کار نکاشته حاجی میرزا آقاسی و حاجی زین العابدین شیروانی که انیس و جلیس این صاحب
کارند سخنی بجز فتوای قتل من در خدمت این صاحب کار نمیدهند بعلاوه الله یار خان آصف
الدوله بسبب منصبی که من دارم با من همه وقت در مقام عداوتست و این مطلب را در
آخر گفتگو خواند **بیت** نیست بر لوح دلش جز الف قامت یار چکنم حرف دگر یاد
نداد استادش این دعاگوی دولت در جواب گفت که مرا بجز خدمتگذاری و جان
سپاری منظوری نبوده و نیست و درین وقت که اعمام در ولایت عراق هر یک سالها
در ولایت متصرف فیه خود نشسته و دم از استقلال میزنند اگر العیاذ بالله معنی الحکم مخالفتی
در مملکت آذربایجان پیدا شود ظاهر است که در سلسله نایب السلطنه این امر بزرگ

برقرار نماند و بالکلیه این اولاد مستاصل ایند و بیارچه نانی محتاج شده بدر خانه
مردم روند و دستخطی از نایب السلطنه مرحوم همراه داشتم که بپادشاه مرحوم و ایندعا
گوی دولت در ایام غلبه روسیه در هنگامی که در اردبیل خدمت پادشاه مرحوم
بودم فرموده بودند و مشتمل بود بر ترغیب ایندعاگوی دولت در خدمتگذاری و
جان نثاری نسبت بپادشاه مرحوم و تحریض ایشان بر التفات و مرحمت نسبت
بایندعاگو و در ضمن ان دستخط مرقوم فرموده بودند که نمیخواهم پسرهای من مثل طهماسب
میرزا و محمد حسین میرزا پسران محمد علی میرزا باشند که از برای یک لقمه نان بدر خانه
این و آن روند همان دستخط را بمیرزا ابو القاسم قایم مقام دادم و گفتم این مثل و صحبت
از نایب السلطنه مرا امیدی و ملجائی بعد از فضل خدا سوای این درگاه نیست میرزا
ابو القاسم پس از شنیدن این سخنان دیگر سخنی اظهار ننموده رفت و در منزل دیگر امیرزاده
بهرام میرزا و امیرزاده فریدون میرزا و امیرزاده بهمن میرزا حاکم اردبیل و محمد خان
امیر نظام و وزیر مختار دولت روس بشرف استقبال و رکاب بوسی مشرف شدند
و فردای انروز بچمن اوجان که مضرب خیام لشکر نظام که باستقبال امده بودند بود
موکب همایون نزول اجلال فرمودند و میرزا محمد پسر میرزا ابو القاسم قایم مقام
که جوانی خالی از شعور بود با محمد خان امیر نظام فی الجمله پرخاش کرده و در منزل اوجان
وقت ورود ایندعاگوی دولت بخدمت پادشاه مرحوم برای صرف ناهار اقا محمد حسن
صندوقدار که از نوکرهای قدیم نایب السلطنه و معتمد ایشان بود در میان درب تالار عمارت
نزدیک این دعاگوی دولت امده و سیاهه ترتیب ایستادن امیرزادگان در خدمت
پادشاه مرحوم بایندعاگوی دولت نمود ایندعاگو پس از ملاحظه دید که در صف ایندعاگو

که تا این

که تا این زمان دران صف کسی مقدم تر از این دعاگو نمی ایستاد شاهزاده ملک قاسم
میرزا و طهماسب میرزا و امیرزاده بهرام میرزا را مقدم داشته ایندعاگو را در مرتبه چهارم
نوشته است ایندعاگوی دولت خواست که سیاهه را از دست اقا محمد حسن گرفته
درست ملاحظه نماید که خط کیست اقا محمد حسن سیاهه را نداده بجای خود رفت ایندعاگوی
دولت وارد حضور پادشاه مرحوم شده در اخر صف امیرزادگان ایستاد و پس از
ناهار عریضه بخدمت پادشاه مرحوم در این باب عرضه کرده در جواب مرقوم فرموده بودند که
محمد خان امیر نظام شمارا دیده از فرمایش ما استحضار بهم خواهی رساند از انقرار در سلام
عام باید رفتار نمائید و دران روز سلام عام منعقد بود که فرمان ولیعهدی خوانده شود این
دعاگوی دولت بجا در خود در رقعه منتظر محمد خان امیر نظام نشست وقتی مستحضر شد که سلام
بانجام رسیده و محمد خان امیر نظام نیامده و پادشاه مرحوم از سراپرده چادر بعمارت تشریف
برده است ایندعاگوی در عمارت بخدمت پادشاه مرحوم رسیده التفات و نوازش
بطور عادت و تغیر فرمودند و از منزل اوجان بدو کوچ بدار السلطنه تبریز رسیده پادشاه
مرحوم بسبب تعیین ساعت ورود که ده دوازده روز تاخیر داشت در محله باغمیشه درخانه تحویل
دار حاجی صادق که خدا شرف نزول ارزانی داشتند و اردوی مبارک در صحرائی که در پشت
باغ شمال است افتاده هر کس از اعیان بمناسبتی منزل گرفته ایندعاگوی دولت نیز
در عمارات باغ صفا که ملک دعاگو بود منزل گرفت چون میرزا ابو القاسم از منزل اوجان
بعد از گفتگوئی که با این دعاگو نموده مایوس شده و ورود منزل باغمیشه طرحی دیگر ریخته
و فسادی عجیب انگیخته بود و از قراری که بعد معلوم ایندعاگو شد بخدمت پادشاه مرحوم
عرض کرده بود که سبب امدن جهانگیر میرزا برای انست که خود را میان جمعیت اذربایجان

انداخته بلباس خدمتگذاری درامده فرصت نگاه داشته اتقی العیاذ بالله بوجود مبارک رسانند
و الا ازسر حکومت و مملکت برخاستن و با پست سی سوار بدربخانه پادشاه امدن بدون
حیله و تزویر نیست و عهد کرده بود که اگر شما در مقام قید و حبس او بر نیایید من تکلیف خودرا
نمیدانم که بخدمات اذربایجان قیام نمایم پادشاه مرحوم نیز که در ان اوقات استقامت
دولت خود را در حفظ رضای میرزا ابوالقاسم میدیدند باو فرموده بودند که اختیار در امورات
خود نداریم و تفویض صلاح و فساد امورات را برای و رویت تو نموده ایم ان نمک بحرام
نیز نظر بمقتضای خیالات خود اعدام این دعاگوی دولت را اول مدایح اعتبار و اقتدار
خود دانسته در هیجدهم ربیع الاول ۱۲۵۰ جمعی را از غلام و عمله قریب بمنزلی که این دعاگوی دولت
در وقت ورود بدربخانه مبارک در ان می نشست گذاشته و فوج سرباز قراچه داغی را که
منصور خان سرهنگ ان فوج بود در دربخانه حاضر نموده و این دعاگوی دولت وقت ورود
بدربخانه از قضا امروز بانمنزل نرفته یکسر بسلام پادشاه مرحوم رفت و از خدمت پادشاه
مرحوم عود نموده بحرم خانه بدیدن همشیره که همان روز از قزوین امده بود رفت و از انجا بدیدن
دو نفر عمه که هر دو در منزل میرزا ابوالقاسم بودند امده و میرزا ابوالقاسم در انجا با این دعاگو
ملاقات کرده و پریشان گوئی و سخنان پرغلط که اکثر اوقات از طفره زدن از کار عادت او بود
و این بیت را مکرر رو بدعاگو اغاز نهاده میخواند بیت سخت دلتنگ شدم خانه صیاد خراب
کاش روی قفسم جانب صحرا میکرد این دعاگوی دولت از منزل او برخاسته بیاده
طهماسب میرزا رفت از قضا طهماسب میرزا در منزل نبود یکساعت بیشتر بغروب نمانده بود
خواست که از دربخانه سوار شده بمنزل عود نماید که اسمعیل خان قشقچی خدمت جدید الاسلام
از طرف پادشاه مرحوم امده این دعاگو را احضار نمود این دعاگوی دولت بخدمت پادشاه مرحوم

امیر

رسیده چون بعضی امورات سرحدیه خوی و جمع اوری لشکر برای ان سرحد و بعضی امورات
از قبیل تنظیم سواره قراپاپاق و فراری طایفه سلیکی از محال ساوجبلاغ در میان بود و این دعاگو
بعرض پادشاه رسانده بود فرمایش فرموده بودند که جهانگیر میرزا میخواهیم این امورات را
این مطالبات را امشب با میرزا ابوالقاسم و محمد خان امیر نظام نشسته گفتگو نموده تمام نمایید
که فردا ارقام ان بمهر رسیده و پس فردا لشکری را که برای طلب مال تجار حاضر نموده ایم بقزلی
کول برده مشغول بگرفتن مال تجار از سرعسکر ارزنة الروم باشید و محمد خان امیر نظام در حضور
مبارک ایستاده بود این دعاگوی دولت عرض کرد که فرمایش پادشاه مطاع است امشب
این دعاگو بمنزل نمیرود و با قایم مقام و امیر نظام نشسته امورات را بانجام رسانده فردا پگاه
بخدمت عرض مینمائیم و از حضور مرخص شده با محمد خان امیر نظام روانه بالاخانه شده
که منزل معین این دعاگو بود که وقت امدن دربخانه در انجا می نشست و میرزا ابوالقاسم را در
راه دیده که بخدمت پادشاه مرحوم میرود فرمایش پادشاه را باو رسانده در جواب گفت
شما با امیر نظام در بالاخانه تشریف داشته باشید من نیز حالا بخدمت میرسم این دعاگو با محمد خان
امیر نظام ببالاخانه رفته در این بین امیرزاده خسرو میرزا نیز ببالاخانه امده نشست این
دعاگو دید که امیر نظام اهسته اهسته مشغول گریه است خیال نمود که از دلتنگی است
که از میرزا محمد پسر قایم مقام دارد و دو روز پیشتر با این دعاگوی دولت از دست میرزا
محمد شکایت کرده بود که در این بین فضلعلی خان یوزباشی قراباغی داخل شده ایستاد این
دعاگوی دولت باو اظهار کرد که اگر سخنی داری اعلام کن والا درین منزل فرمایشی از طرف
پادشاه و جمعی هستیم که مشغول بانجام ان اموریم فضلعلی خان سخنی نگفته باز ایستاد از این
دعاگوی دولت تکرار سخن را نموده فضلعلی خان اظهار کرد که از طرف پادشاه مامورم که از

شما و امیرزاده خسرو میرزا اسلحه که در کمر دارید بگیریم و شما در اینجا بی اسلحه بنشینید سخن که بدینجا رسید محمد خان امیر نظام برخاسته از منزل بیرون رفت و جمعی کثیر با تفنگ و اسلحه وارد منزل شده اینده عاکو را با امیرزاده خسرو میرزا احاطه نمودند و محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی در همین حال از طرف پادشاه آمده اظهار نمود که ما بی جهت بحبس شما اقدام نکردیم بما عرض کرده اند که شما کیفیت طپانچه کوچک در بغل خود دارید و میخواهید اولا قائم مقام که رکن دولت من است بقتل رسانید و اگر او نشود والعیاذ بالله بخود ما چشم زخم رسانید اینده عاکوی دولت در جواب گفت که اینده عاکو ازین بالاخانه جائی نرفته است و پنجره از انعقادات باین بالاخانه آمده است اگر این کلمات را که عرض کرده اند بوئی از صدق داشته باشد حال باید طپانچه نزد اینجانب باشد مصطفی خان نزدیک آمده ملاحظه نمود که بغیر از کارد دسته فولادی که قانون بود هر کس بکمر میزند و یک کیسه مهر بسیج در نزد اینده عاکو و امیرزاده خسرو میرزا نیست پس از گذشتن گفتگو و ظهور کذب این عرایض چون چنین وانموده بود چاره مصلحتی در دولت داری بجز نگهداری اینده عاکویان نبود شب در آن بالاخانه بپایان رسید و صبح آنشب اینده عاکو را با امیرزاده خسرو میرزا و امیرزاده بهمن میرزا و میرزا نصر الله و چهار صد نفر سواره و چهار صد نفر سرباز و دو عراده توپ سپرده دو باب تخت روان حاضر کرده اینده عاکو را باز روانه قلعه اردبیل داشتند و در همان شب اینده عاکو عریضه در باب سفارش عیال و اولاد پادشاه مرحوم معروض داشت و چاپار فرستاده آقا میرزاده احمد میرزا که در خدمات دیوانی خوی مشغول بود و امیرزاده مصطفی قلی میرزا که در اردوی مشغول خدمات آنطرف بود گرفته به تبریز آوردند و ایشان در آن وقت در سن پانزده سالگی و شانزده سالگی بودند و ایشان را نیز روانه اردبیل ساختند و پادشاه مرحوم در ساعت معین داخل دار السلطنه

تبریز

تبریز شده در عمارات سرکار نایب السلطنه شرف نزول ارزانی داشتند **ذکر احوال دار الخلافه طهران تا هنگام وفات خاقان خلد آشیان و دفن ایشان در دار الایمان قم** چون خاقان مغفور پادشاه مرحوم را ولیعهد نموده روانه آذربایجان فرمودند اولاد خاقان مغفور که در ولایات بودند فی الجمله بنای کوتاهی در خدمات دیوان گذاشتند خاقان مغفور لشکرهای عراق و مازندران را احضار و دار الخلافه را بوجود معتمدان مضبوط فرمود و ظل السلطان را که حاکم و نایب دار الخلافه بود در دار الخلافه گذاشته با لشکرها بعزم نظم اصفهان و فارس روانه شدند و رکن الدوله علینقی میرزا و امام ویردی میرزا که کشیکچی باشی بود با بعضی از شاهزادگان دیگر از ملتزمین رکاب ساختند و در وقت حرکت اردو خبر گرفتاری اینده عاکویان بخاقان مغفور رسیده ظل السلطان گفته بود که بکشید جهانگیر میرزا را الجهنم از روزی که آدم مرا از آذربایجان خفیف کرده پس فرستاد بایست این روز برای خود ملاحظه نماید و قائم مقام باین لباس با آصف الدوله نوشته بود که چون اردبیل و خوی مملکتی وسیع بودند جهانگیر میرزا را باردبیل که حکومتگاه سابقش بود مامور نمودیم القصه خاقان مغفور رجوع این امر را بوساطت ملک آرا که اسن اولاد خاقان مغفور بود نمود با سکندر میرزا پسر بزرگ ملک آرا که در دار الخلافه بود فرموده بودند که لشکر مازندران را وقتی که باصفهان رسانیدی در دار السلطنه اصفهان از الله یار خان آصف الدوله جهانگیر میرزا با عیالش را گرفته بمازندران میفرستم القصه خاقان مغفور از دار الخلافه حرکت فرموده بدار الایمان قم رسیدند چون در دار الایمان قم که مدفن بضعه موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیها و علی آبائها است خاقان مغفور حجرها کرده و مدرسه و دار الشفاء در کمال شقیع ساخته و گنبد مقدس را در کمال خوبی بخشتهای طلا و درهای طلا و نقره آراسته اند

وانچه از اسباب زینت مثل قندیل طلا و نقره و زیارت نامهای مکلل بجواهر بقدر امکان
در انجا گذاشته اند و در ایام سابق نذر فرموده بودند که صد هزار تومان در ان مکان تبرک
خرج نمایند در اینوقت که بان مکان مقدس رسیدند بعد از زیارت استان بوسی تمام
وجه نذریه را فرموده هفده هزار تومان باقی وجه نذر مانده بود قدری را نقد تحویل فرمودند
که خشت طلا ساخته شده در رواق مبارک مصروف شود و قدری را هم مقرر فرمودند که از
اصفهان روانه فرمایند و با تمام شخواه نذر پرداختند و برای خود مضجعی در ایام حیات
در صحن مقدس معین فرموده و سنگ مزار در حال زندگانی بفرمایش همایون از سنگ
مرمر تراشیده شده و صورت مبارک را در بالای ان سنگ با تاج و بازوبند حجاری
کنده بودند خاقان مغفور بمضجع شریف رفته یکدو ساعت در انجا توقف فرموده بعضی
فرمایشات عبرت انگیز فرمودند و پس از اینمقدمات از دار الایمان کوچیده منزل
بمنزل بدار السلطنه اصفهان تشریف بردند و حسنعلی میرزای فرمانفرما را که از شیراز
خواسته بودند در اصفهان بشرف پای بوس رسیده و محاسبه دار الملک فارس
کشیده امده و چهارصد هزار تومان باقی دار شده تحصیل داری محمد تقی میرزای حسام السلطنه
مفوض و موکول شده فرمانفرما را بدست او سپردند که از اصفهان بفارس برده
حکما شخواه باقی را از او بازیافت دارند فرمانفرما و حسام السلطنه دو منزل از اصفهان
بیرون رفته بودند که خاقان مغفور بسبب استیلای مرضی که دران اوقات بر وجود
همایون طاری شده بود در شب نوزدهم جمادی الاخر سنه ۱۲۵۰ در دار السلطنه اصفهان
تاج و تارک پادشاهی را گذاشته و جان پاک را بجان افرین تسلیم نمودند و کلمه پادشاه
ایران در اصفهان مرد تاریخ وفات انا لله و انا الیه راجعون بعد از وقوع این

واقعه

واقعه عظمی اهل حرم و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت گریبان دریده و خاک
غم و اندوه بر سر کرده لباس ماتم پوشیده و لشکریان مازندران که در همان روز
با اسکندر میرزا ولد ملک ارا وارد شده بودند با لشکریان عراق که در اردوی همایون
جمع بودند متفق ساخته نعش مطهر خاقان مغفور را در محفه گذاشته بقانونی که در ایام
حیات از برای لشکر کوچ واقع میشد جمیع شاهزادگان و امرا و اعیان و ارکان
دولت بهمان قانون محفه مبارکه محفوف رحمت رب غفور را پیش انداخته و علمهای مبارکه را
سیاه کرده بدون تفرقه لشکر باداب و ائین هرچه تمامتر روانه دار الایمان قم شدند
و عبد الله خان امین الدوله در اصفهان مانده بدولتخانه مجتهد العصر و الزمان ملاذ الاسلام و
الاسلامیان حاجی سید محمد باقر رحمه الله رفته نشست و شاهزاده محمد رضا میرزا ولد خاقان
مغفور نیز از دار السلطنه اصفهان بچاپاری روانه دار السلطنه تبریز شده برای رسانیدن
خبر واقعه بخدمت پادشاه مرحوم شدند شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا از پیش سفید
ارد گشته اردوی بزرگ را بقانون و ادابی که نوشته شد بدار الایمان قم رسانید
اهالی دار الایمان قم بلوازم تعزیت داری و خدمتگذاری کوشیده نعش مطهر خاقان مغفور را
بعد از طواف استانه متبرکه حضرت معصومه صلوات الله و سلامه علیها و علی ابائها
در صحن مقدس در حجره که ایام حیات خاقان مغفور خود معین و مقرر فرموده بودند بنهادند بامید
شفاعت صاحب ان استانه مبارکه بخاک پاک تربت حسینیه صلوات الله و سلامه
علیه که در ایام حیات خاقان مغفور بقدر بیست من از کربلای معلی اورده بودند سپرده
شد پس از اتمام این امر الله یار خان اصف الدوله در صحن مقدس نشسته بدار الخلافه
نرفت و سایر لشکریان فوج فوج و جوق جوق رو بدار الخلافه طهران نهادند ذکر

آثاری که از خاقان مغفور در صفحهٔ روزگار باند اولاد اولاد و امجاد ایشان است که برای هیچ سلطانی از عهد کیومرث تا این زمان اتفاق نیفتاده است در حین وفات پنجاه و هفت نفر اولاد ذکور صلبی داشتند و قریب بشصت نفر اولاد اناث که بعد از وفات خاقان تولد و نبیره و نتیجه ثانیا کشیدن قلعه مبارکه نجف اشرف است که بعد از ظهور طایفه وهابی آن قلعه را در آنجا کشیدند و مبالغهای کلی در راه رضای ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در راحت عموم مسلمین در آن سرزمین خرج فرمودند دیگر تعمیر قلعه کربلای معلاست که او را نیز بسبب ظهور وهابی و دست درازی ایشان ساختند دیگر تعمیر آستانه متبرکه قم است که قریب بصد هزار تومان در آنجا خرج فرموده بتعمیر و تنقیح آنجا قربة الی الله سعیها نمودند دیگر تعمیر مسجد جامع است در دار الخلافه که مشهور است بمسجد شاه و گنبد آن مسجد را بخشتهای طلا مزین ساخته اند دیگر بنای مسجد و مدرسهٔ سمنان است که در حقیقت مسجدی است دلنشین و مدرسه خوش وضع و آیین از همه بهتر در دین صنعت آن مسجد کم شنیده میشود دیگر ساختن در طلای مرصع است برای ضریح روضهٔ رضویه دیگر تعمیر عمارات کهٔ دار الخلافه و طرح باغات مفصله است که مشحون بعمارات عالیه و از حد وصف و تعریف خارجند مثل عمارت قصر قجر و باغ نگارستان و باغ لاله زار و بنای عمارت عالی در سلطانیه و چمن سلطانیه و چمن اوجان که هر یک ازین عمارات بکمال امتیاز را دارند خداوند تعالی اعمال و نیات خیر را از ایشان مقبول نماید بمحمد و آله **ذکر وقایع دار الخلافه و ادعای ظل السلطان و حکایاتی که روی داد** چون خبر وفات خاقان مغفور بمسامع ادانی و اقاصی رسید در ممالک ایران منتشر گردید در هر سری سودائی پدید آمده و در هر خاطری خیالاتی پیدا شده از آنجمله ظل السلطان که حاکم دار الخلافه طهران بود با شاهزادگان اطراف که در عراق

حاکم

حاکم و مسلط بودند باعتقاد خود متفق و متحد شده بغیر از خود کسی را نفهمیده و خود را صاحب تاج و تخت دانسته در دار الخلافه جلوس نموده و دست ببذل و بخشش گشاده از رنود و اوباش دار الخلافه لشکری ترتیب داده تقالان و قصابان و برزگران را نام نویس و لشکریان اردوی خاقان را با رکن الدوله علینقی میرزا احضار کرد رکن الدوله اردوی معلی را با اسباب سلطنت همراه برداشته بدار الخلافه رساند و مخلصانه بخدمتگذاری ظل السلطان قیام و اقدام نمود و بازوبند خاقان مغفور را که یکپارچه سنگ الماس و هشت مثقال وزن آنست و مسمی بدریای نور است و مقومان از قیمتش عاجزند بظل السلطان تسلیم نموده اسباب سلطنت را در دار الخلافه چیدند و باطراف و ولایات فرامین نوشته خبر از جلوس دادند و بعضی ولایات نیز حکام و نواب فرستادند و محمد خان کاشی را که از عهد صبی تا ایام التجا تربیت شده و دست پروردهٔ ظل السلطان و از همه رموز و غموض آگاهی داشت منصب وزارت دیوان اعلی برداشتند و رکن الدوله علینقی میرزا با نوشتجات بدار السلطنهٔ تبریز روانه نمودند مضمون نوشتجات اخبار جلوس و خواهش آنکه پادشاه مرحوم امضای این جلوس را نموده و درین ضمن نیز ظل السلطان ممالک آذربایجان را با پادشاه مرحوم واگذار و ولایت عهد دولت علیه ایران را که خاقان مغفور بایشان مرحمت فرموده اند ظل السلطان نیز امضا نماید و ایلچیان دول خارجه را باین عهود و شروط شاهد ساخته مملکت ایران را آرامشی و آسایشی پدید آید چون ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه بود و یکنفر همشیرهٔ اعیانی نیز داشتند که درین اوقات در آذربایجان در حبالهٔ نکاح میرزا ابوالقاسم قایم مقام بود از قراریکه مسموع شده سرکار ظل السلطان بخط خود بپادشاه مرحوم در ترجیحات قبول نمودن این خواهشات که شده بود نوشته بودند که شما چگونه از عمهٔ خجالت نمیکشید که او را گریان و نالان گذاشته

بر سر من لشکر میخواهید بیاورید القصه بعد از روانه شدن رکن الدوله بسمت آذربایجان
سرکار ظل السلطان سکه زده و خطبه خوانده و شاهزاده امام ویردی میرزا را با پانزده
هزار نفر سواره و پیاده و توپخانه از دار الخلافه بیرون فرستاده بسمت آذربایجان روانه
نمود و بیست هزار تومان زر نقد با اسکندر میرزا پسر ملک آرا حاکم مازندران داده که
بمازندران پیش ملک آرا برده بتدارک لشکریان مازندران قیام و اقدام نمایند
و سه هزار تومان از خزانه برای استمالت اللهیار خان آصف الدوله تعجیل فرستاده
قریب بهفتصد هزار تومان از خزانه عامره زر نقد بیرون آورده بانجام اینگونه خیالات
متفرقه مصروف ساخت و خود را پادشاهی مقتدر و سلطانی قاهر پنداشته تکیه بر جای
بزرگان طلاف و گزاف زد **ذکر احوالات فرمانفرمای فارس و اموراتی که در آنجا وقوع شد**
حسنعلی میرزای فرمانفرما چنانچه مذکور شد بمحصلی حسام السلطنه محمد تقی میرزا از اصفهان
بفارس میرفت دو منزل از اصفهان رفته بودند که خبر فوت خاقان مغفور بسمع ایشان
رسیده حسام السلطنه او را وداع کرده راه بروجرد را پیش گرفت و فرمانفرما نیز راه
ولایت فارس را پیموده بفارس رسیده و اهل مملکت فارس را جمع نموده سکه زده و خطبه خواند
و جلوس نموده و خود را پادشاه مستقل و مقتدر دانسته کس حسینعلی میرزای شجاع السلطنه
بکرمان فرستاده شجاع السلطنه کرمان را بمعتمدان سپرده و بنجه یزد نایب فرستاده و بولایات
عراق که خواهان خود میدانست اعلام نامجات نوشته خود روانه دار العلم شیراز شد
و بعضی از شاهزادگان که قریب بفارس حکومتگاه داشتند بوجود خود بفارس رفته و بعضی
دیگر عرایض ارسال نموده دم از خدمتگذاری و اطاعت زدند و فرمانفرما بعد از ورود
شجاع السلطنه بفارس ششهزار سواره و پیاده ترتیب داده بهمراهی شجاع السلطنه روانه

عراق نموده و محمد تقی میرزا با هفت هشت هزار نفر طوایف بختیاری و بروجردی و لشکریان
بروجرد که در اصفهان در اردوی خاقان مغفور بودند بر سر او جمع شده تا ببروجرد
آمدند و بعد از ورود ببروجرد لشکریان را بجهت خواستن مواجب و سیورسات مرخص نمود
و عده جمع آوری و لشکرکشی را ببهاران گذاشت و سرکار شیخعلی میرزا در ملایر و تویسرکان
گاهی باستحکام قلعه فولاد که از محدثات خود ایشان است در بالای تپه واقع پرداخته
و گاهی عزم فرار را بکربلای معلی جازم نموده و گاهی اتفاق با حسام السلطنه را لازم شمرده
و گاهی بخیال اینکه تزویر همه را فریب میدهیم افتاده که صبیه میرزا محمد خان که خاله پادشاه
مرحوم و در این سال بزیارت مکه مشرفه روانه شده و در این اوقات باذربایجان
رسیده بود بسبب فوت خاقان مغفور از دار السلطنه تبریز عود کرده بملایر رسیده
شیخ الملوک بعد از ورود ایشان ولایت تویسرکان را بابو لمحمد میرزا پسر خود که از خاله پادشاه
داشت داده و این عمل را مایه استقامت حکومت خود پنداشته آسوده حال و فارغ
البال نشست **ذکر وقایعاتی که قبل از رسیدن خبر فوت خاقان در آذربایجان وقوع شد**
چنانکه سابقا سمت گذارش یافت پادشاه مرحوم بعد از ورود بدار السلطنه تبریز
و فرستادن ایند حاکوی دولت را با متعلقان بقلعه اردبیل مامور نمودن شخص صاحب
وجودی را بسرحد ولایت روم لازم و واجب شمردند که در باب اغتشاش سرحد
و مال تجار ایران با پاشایان سرحد و سرعسکر ارزنة الروم گفتگو نموده قراری مستحکم دهد
و استرداد اموال تجار را از قطاع الطریق طایفه جلالی نماید لهذا محمد خان امیر نظام را
با لشکرهائی که ایند حاکو برای همین خدمات مستعد و آماده ساخته بود مامور بنظم امورات
آنسرحد نموده محمد خان امیر نظام با جمعیتی که لازم بود بسرحد رفته در قارنی کول نصب

نصب خیام اقامت نموده محمد اسعد پاشا سرعسکر ارزنة الروم نیز بسرحد امده با محمد خان
امیر نظام ملاقات نموده و دولت علیه روم هشتاد هزار تومان خسارت تجار ایران را
قطع نموده متقبل دادن شدند و متعهد شدند که طایفه جلالی و سایر طوایف ایران را
موافق مصالحه نامه در ولایت خود نگذارند و راه ندهند در بین این گفتگوها بود که شاهزاده
محمد رضا از دار السلطنه اصفهان رسیده خبر واقعه وفات خاقان مغفور را بعرض پادشاه
مرحوم رسانیده و محمد خان امیر نظام با لشکریان مراجعت نموده بتبریز امدند و امنای
دولت پادشاه مرحوم بتدارک تسخیر ممالک ایران و روانه شدن بدار الخلافه طهران افتادند

ذکر جلوس پادشاه مرحوم در دار السلطنه تبریز و لشکر کشیدن بعراق و بدخواهی میرزا ابو القاسم قایم مقام با محرر اوراق

چون شاهزاده محمد رضا میرزا وارد دار السلطنه تبریز شد
و از کیفیت وفات خاقان خلد اشیان پادشاه مرحوم را اگاهی داد میرزا ابو القاسم قایم
مقام اظهار خباثت طینت خود را کرده در اول مجلس مصلحت عرض کرده بود که این بنده
وقتی متقبل و متحمل این امورات بزرگ میشوم که جمیع عرایض این بنده دولتخواه مسموع باید
و باید که پادشاه قطع نظر از جمیع ارحام و عشایر خود نموده بانچه این بنده مقتضی صلاح
دولت داند حکم و اشاره فرمایند و الا این بنده صلاح خود را نمیداند که باین امورات
بپردازد در خانه خود نشسته بدعاگوئی مشغول خواهد بود پادشاه مرحوم تفتیش این اجمال را
سؤال نمایند که چه واقع شده و چه باید کرد او در جواب عرض نماید که اولا باید جهانگیر میرزا
و خسرو میرزا را که خاطر من از ایشان مشوش است و ایشان مرا باعث این بدخواهی
نسبت بخود در خدمت شما میدانند یا بهلاک و اعدام ایشان حکم صادر فرمائی تا مرا اسودگی
از طرف ایشان بهم رسیده بخدمات دولتی اقدام نمایم و الا احتمال میرود که پادشاه بمقتضای

الحمی

فرصت جبلی بعد از تسلط در مملکت ایران ایشانرا خلاصی نبخشند و ایشان با من در مقام
عداوت کوشند و والده پادشاه مرحوم را نیز با خود متفق ساخته باصرار تمام ساعی در انجام
اینکار شدند و پادشاه مرحوم اصلا تمکین این نوع سخنانرا از ایشان نمیفرمودند تا انکه میرزا
میرزا ابو القاسم و سایرین از حد گذشته اسمعیل خان فراش باشی را میرزا ابو القاسم
قایم مقام بمنزل خود طلبیده حکمی بمهر پادشاه مرحوم بدست او داده او را برای عاجز ساختن
ایندعاگوی دولت پادشاهی و امیرزاده خسرو میرزا روانه اردبیل نمود و پس از
ساختن و پرداختن این معاملات از منتقم حقیقی غافل شده بکارسازی امورات سفر اقدام نمود
و پادشاه مرحوم در ساعت سعد در دار السلطنه تبریز بارث و استحقاق جلوس فرموده سکه
و خطبه باسم مبارک خوانده شده و ظهور الحق تاریخ جلوس امده و خاتم پادشاهی را باین بیت
منتقش فرمودند **بیت** شکوه ملک و ملت رونق ائین و دین آمد محمد شاه غازی صاحب
تاج و نگین آمد و باحضار لشکرهای اذربایجان فرمان صادر فرموده با شش هزار لشکر نظام
و دو سه هزار سواره و بیست و چهار عراده توپ از اذربایجان حرکت فرموده و محمد خان
امیر نظام را امین و معتمد خود نموده با امیرزاده فریدون میرزا در دار السلطنه تبریز گذاشتند
و امیرزاده بهرام میرزا را با افواج نظام و سواره کرمانی که در فرحت اباد ساکن بودند
با چند عراده توپ بکرمانشاهان و ضبط انسامان روانه داشتند و حاجی میرزا اقاسی را نیز
از قرین رکاب خود فرموده هر چند میرزا ابو القاسم در ماندن حاجی میرزا اقاسی در تبریز
سعی نمود مفید نیفتاد پادشاه مرحوم از دار السلطنه تبریز با وزرای دولت روس و
انگلیس بیرون امده روانه عراق شدند و امیرزاده بهمن میرزا نیز از اردبیل احضار شده در میانج
باردوی همایون رسیده موکب همایون با کمال استقلال از خاک اذربایجان بیرون

امده وارد خاک عراق گردیدند قصه احوال این دعاگوی دولت که از بدخواهی میرزا ابوالقاسم
چه کشید از تبریز از منزل باسمنج با امیرزاده بهمن میرزا بنحوی که مذکور گردید روانه اردبیل شد
در منزل سعداباد که چهار فرسنگی تبریز است منزل نموده بودیم که گرد سوار پیدا شده فضلعلی
خان با صد سوار از عقب رسیدند این دعاگو از رسیدن این سواران از عقب بسیار متوحش
شده خود را بالکلیه باخته مترصد هلاک نشست فضلعلی خان نزدیک امده جواب عریضه
دعاگو را انجه پادشاه مرحوم باین دعاگو رسانیده مشعر بر دلداری و نوازش و اطمینان از
طرف اهل و عیال و صورت رقعه این است برادر جان عزیز من کاغذی که نوشته بودی
رسید از وضع اداب دانی ان برادر خیلی خوشحال گشتم خدا خودش اگاه است که ان برادر را
چگونه از دل دوست دارم هرگز بد نسبت بان برادر از دلم نگذشته و نخواهد گذشت حالا
هم کسی بمال و عیال ان برادر رجوعی ندارد محمد خان امیر نظام که میرود همه را با کمال اعزاز و
احترام روانه میکند امیدوارم هر جهت از جهات ان برادر و عیال و اطفال خوش
بگذرد و عده دیدار علی الوجوه میسر گردد انشاء الله و این دعاگوی دولت فی الجمله بحال امده از
انجا منزل بمنزل روانه اردبیل شده و در میان قلعه اردبیل منزلی دادند و قراول و سرباز
و غلام در میان اوطاق و حیاط و پشت بام ایستادند پس از بیست روز فتح الله خان
مافی با امیرزاده احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا بقلعه اردبیل رسیده از طرف میرزا ابوالقاسم
رقعه باین دعاگوی دولت رسانید که بسخنان زشت و زیبا مندرج ساخته بود فتح الله خان
بعد از ورود سوراخهای بخاریها را گرفته و دیوارهای حیاط را مرتفع ساخته و کشیکچیان را
در وقت خواب نزدیک لحاف نشانیده بطریقی که کنارهای لحاف را بزیر زانو گذاشته
تا صبح باین طریق می‌نشستند بالجمله کمال اهتمام در خدمت مرجوعه خود بعمل اوردند حکایت یوسف

نامی

نامی بختیاری که بطریق فراشان خلوت بجمع کردن رختخواب و پوشانیدن رخوت
این دعاگویان مامور شده بود روزی این دعاگوی دولت از حمام بیرون امده در سرحمام
نشسته بود یوسف رو باین دعاگو کرده گفت که شما را با من هیچگونه مرحمت و التفات نیست
این دعاگوی دولت شاهی از او پرسید که راه این سخن چیست و چه باید کرد تا رضای خاطر
شما بدست اید در جواب گفت که روزی سه تومان از پادشاه مرحوم باخراجات شام و نهار
شما معین شده است من از شما توقع میکنم که روزها را روزه گرفته و بشام شب قناعت
تا برای من راه مداخلی پیدا شده بلکه از التفات و محبت شما صاحب یکلقمه نان شوم این
دعاگوی دولت در جواب گفت که مرا در وجود خود اختیار هست در راه رضای شما
در راه رضای خدا روزه میگیرم و برادران دیگر توقع شما را حالی مینمایم بمنزل رفته
چهار روزه گرفتیم امیرزاده احمد میرزا که در سن شانزده سالگی بود طاقت نیاورده
باین دعاگوی دولت اظهار نمود که یا چاره این کار را بکن یا من خود چاره خود را خواهم نمود
این دعاگو از ترس یوسف بختیاری ساکت شده جوابی نگفت چون قرار بود که همیشه یکبار
امیرزاده بهمن میرزا بسرکشی این دعاگویان می امد در این بار امیرزاده احمد میرزا با ایشان
در وقت ملاقات تظلم گرسنگی خود را کرده این دعاگویان از ترس یوسف نتوانستیم تصدیق
حالی نمائیم امیرزاده بهمن میرزا قدغن نمودند که هر وقت امیرزاده نهار بخواهد قراولان و کشیکچیان
از شربتخانه برای او نهار بیاورند بسبب این عرض یوسف با محمد مهدی خان نوری پسر فضلعلی خان
که در ماخوذی نهار یومیه شریک بودند شب برخاسته بجهت های دعوی کردند صبح
با امیرزاده بهمن میرزا عرض کرده و بتبریز نوشتند که شب امیرزادگان میخواستند که از کنج
دیوار بالا رفته فرار نمایند ما خبردار شده نگذاشتیم و چون فضلعلی خان نوری مردی بدنفس

و یکی از اقوام قربش را محمد شاه سعید معیوب ساخته بود و همین محمد مهدی نام پسرش را
ملک آرا در مازندران بتقصیری منسوب ساخته و سرش را خمیر گرفته روغن داغ کرده بر سرش
ریخته بود و فتحعلی خان پدرش نیز یکسال وزیر این دعاگو بسبب بدنفسی و بدرفتاری این دعاگو
او را معزول کرده بود و در زمان حبس این دعاگو وزیر و کارگذار اردبیل بود این اسباب عداوت
دست بهم داده و خویش امه کوئی میرزا ابو القاسم قایم مقام نیز علاوه این اسباب شده
بعد از خبر وفات خاقان فتحعلی خان نیز بتحریک میرزا ابو القاسم عریضه نوشته که تا امر
جهانگیر میرزا را با تمام نرسانید مصلحت نیست که از آذربایجان بیرون روید باری تقدیر الهی که
برای بشر در عالم قضا و قدر است اسباب و اوضاع عاجزی این بیچاره را چیده اسمعیل خان
فراش باشی باردبیل رسیده بعد از ابلاغ حکم با میرزاده بهمن میرزا خود باستانه شیخ صفی
رفته نشست امیرزاده بهمن میرزا از او پرسیده بود که تو مامور باین امر میباشی چرا خود اقدام
نمینمائی گفته بود که از لفظ پادشاه مرحوم چنین حکمی بمن نرسیده قایم مقام این رقم بمن
داده و اجرای این امر فرستاده است من خود را خونی اولاد نایب السلطنه نمیکنم باری
شب پانزدهم رجب شنبه محمد مهدی پسر فتحعلیخان آمده امیرزاده احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا
را از منزل این دعاگویان بمنزل دیگر بردند و بعد از آن جمعی فراش با میرغضب باشمشیرها
و قمههای برهنه بمنزل این دعاگویان ریخته این دعاگو و امیرزاده خسرو میرزا را از دیدن عاجز
ساخته دو روز و دو شب این دعاگویان بیکس و بی پرستار مانده اخر روز دویم دو نفر از
فراشهای درب اندرون امیرزاده بهمن میرزا که در قلعه اردبیل بودند امده قریب بحال
مردن بودیم که قدری اتش و غذا رسانیده پرستاری قیام و اقدام نمایند بحالت غریب
و احوالی عجب گرفتار امدیم فراشان میرغضب منزل را رفت و روب کرده فرش و

رختخواب

رختخواب را کشیده و برده بالای یک تخته نمد سیاه این دعاگویان را گذاشته بودند
بعد از چند روز دیگر که عیال خانه امیرزاده بهمن میرزا مستحضر شدند بعضی از رختخوابهای
این دعاگویان را از فراشها گرفته فرستادند و بیست نفر توپچی از حیاط این بیچارگان
مستحفظ گذاشتند و امیرزاده احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا را دوباره بمنزل این دعاگویان
آوردند که متوجه احوال این دعاگویان باشند

ذکر ورود پادشاه مرحوم بمملکت عراق و گرفتاری رکن الدوله و ظل السلطان و ورود شاهزادگان عراق بدار الخلافه

چون لشکر آذربایجان در رکاب پادشاه جهان از ولایت آذربایجان بخاک خمسه و
عراق رسیدند رکن الدوله علی نقی میرزا با نوشتجات ظل السلطان و خواهش ایشان
در منزل سرچم و نیک پی باردوی معلی رسیده حاشیه نشینان بزم حضور را الفت فلک
و مسخره آمده هر جا که گفتگو آغاز کرد باشاره و سرگوشی بخنده و خاموشی جواب میدید
و می‌شنید مستحفظان و قراولان حرمت نگهش رسیده معزز و محترمش داشتند و
شجاع السلطنه فتح الله میرزا که حاکم خمسه بود در حسن استقبال اهتمام نموده در خدمت و جان
فشانی کوتاهی ننمود و مورد نوازشات پادشاهانه آمده بار بحکومت خمسه کما فی السابق
سرافرازی یافت و در همان منازل کسان منوچهر خان معتمد الدوله از دار المرز رشت
با عریضه و پیشکش لایق رسیده مورد التفات و مراحم بیکرانه پادشاهانه شدند خبر کوچ
امام وردی میرزا با لشکر از دار الخلافه در رسیدن بقزوین بسمع پادشاه مرحوم رسیده ان
ایشان را از قتل صید را چون اجل آید سوی صیاد رود شمرده تعجیل در کوچ فرموده روانه
قزوین شدند چون خبر ورود لشکر آذربایجان بمسامع لشکریان عراق رسید که منزل باردوی
همایون مانده جمیع لشکریان و سرکردگان عراق علمها را خوابانیده و طبل دولتخواهی

السلطان را وارد نموده در کمال ادب و دولتخواهی بشرف رکاب بوسی مشرف شده در
خاک سم سمند جهان پیمای پادشاهی غلطیده بقدم صدق و اطاعت پیش امده و امیدوار جان
اصف الدوله از قم بقزوین رسیده بشرف رکاب بوسی مشرف شده امام وردی میرزا
که رکن الدوله را در بند و کند و لشکر با زاپراکنده دیده بود با چاپار باردوی همایون ملحق شده
قراولان احترام قرین حال و روزگارش شدند و محمد باقرخان بیگلربیگی دار الخلافه و والده میرزا
محمدخان قاجار که خال پادشاه مرحوم بود بعد از ظهور این مقدمات جمعی از دولتخواهان را
با خود متفق ساخته بدیوانخانه پادشاهی رفته اولا محمد جعفرخان را بی اختیار نمود و از انجا بدیوانخانه
رفته ظل السلطان را که در بالای تخت سلطنت نشسته بود اخبار امدن پادشاه و ازادی بیجان
نموده عذر نشستن بجای ایشان را که بدون استحقاق و برخلاف اذن خاقان مغفور در چنین
جائی نشسته بودند خواسته بحرم خانه اش فرستاده قراولان و مستحفظان تعیین کرده ارک را
متصرف شده این اخبار را باردوی همایون اعلام نمود سرکار ظل السلطان ازادعای سلطنت
چند روزه پشیمان شده و سود نداشت و کلمه سلطنت علی شاه نوروز بود تاریخ مدت سلطنتش
امد پادشاه مرحوم در کمال استیلا و استقلال وارد نگارستان و در ساعت سعد وارد دار
الخلافه شدند چهاردهم رمضان المبارک همان سال دوباره در دار الخلافه سلام عام نموده
جلوس براورنگ سلطنت فرموده درجای اباو اجداد خود قرار گرفتند بیت
خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی — تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن
الحمد لله رب العالمین که تخت سلطنت بوجود پادشاه جهان و باعث امن و امان و سایه یزدان
مشرف و مزین امد از عجایب احکام نجومی انکه میرزا اختیار خراسانی در تربت در تولد ایشان
حکم کرده بود که محمد نامی براین اسب سوار شده برسم سلطانی و خاقانی از دروازه دار الخلافه

وارد طهران خواهد شد محمدخان ترتیبی را خیال انکه این محمدخان او خواهد بود بنابراین اسم
ان اسب را اسب دولت گذاشته همیشه ان اسب را سوار میشد از قضا در وقت گرفتاری
محمدخان این اسب بتصرف پادشاه مرحوم درامده و در روز ورود دار الخلافه سواران اسب
بودند که داخل دار الخلافه شدند لیقضی الله امرا کان مفعولا میرزا ابوالقاسم قایم مقام را گمان
انکه این امورات که در پس پرده غیب مستور بود و از مین طالع فرخنده مطالع پادشاه جهان
بظهور آمد همه از تدبیرات و تصرفات ایشان بوده مفتخر بر ولی نعمت خود برف انبار میکرد
و میرزا محمد دیوانه وار و بی ادبانه در انجمن حضور مبارک بحرکت و سکون نالایق اقدام و در
امضای اکثر امور برخلاف رای پادشاهی اقدام مانع و عایق می امد تا رسید با ایشان
انچه رسید بعد از ظهور این مقدمات اخبار نامها سرحداران دول خارجه نوشته فرستاده
و از تهنیت جلوس همایون مخبر و مستحضر ساختند و احوال شاهزادگان مملکت ایران انکه پادشاه
جهان بعد از ورود بدار الخلافه طهران امیرزاده فیروز میرزا را با منوچهر خان معتمد الدوله
و مستر لیری انگلیس با پنجهزار لشکر نظام و توپخانه بضبط مملکت فارس و کرمان و استیصال
فرمانفرما و شجاع السلطنه مامور فرموده روانه ساختند چنانکه مذکور خواهد شد و احوال شاهزاده
محمدقلی میرزا انکه میرزا ابوالقاسم قایم مقام باو نوشت که چون شما از اولاد خاقان مغفور
میباشید بی اجازه شما پادشاه قدم بالای تخت نمیگذارد شما باید تشریف فرما شده جنازه خاقان
مغفور را موافق شریعت طاهره برداشته و اذن و اجازه جلوس را داده دوازده روز
در دار الخلافه مانده بمازندران تشریف فرما شوید ملک ارا که مردی صادق و پاک طینت بود
وارد دار الخلافه شده و جمیع این کلمات را حقیقت انگاشته منتظر جلوه و اجازه مازندران
نشستند و بعد از چند روزی مامور بتوقف همدان گردیدند مال حال ایشان اینکه در سنه ۱۲۶۵ در همدان

برحمت ملک منان واصل ونعش اورا بکربلای معلی نقل نمودند اما محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان
بعد از شنیدن ماموریت لشکر اذربایجان بکرمانشاهان و وصول امیرزاده بهرام میرزا
بکردستانات اهالی کرمانشاهان عذر اورا خواسته باستقبال امیرزاده بهرام میرزا شتافتند
او نیز کرمانشاهان را گذاشته بدار الخلافه رفت اما محمد تقی میرزا و شیخعلی میرزا که در بروجرد
و ملایر بودند متردد الاحوال نه پای رفتن و نه جای ماندن منتظر حرکت همدیگر نشستند و قائم
مقام بهریک نوشت که هرکدام مقدمتر بدار الخلافه برسید ولایت و حکومت عقب مانده را
بهپیش امده میدهیم محمد تقی میرزا بخیال خود شیخعلی میرزا را غافل نموده روانه دار الخلافه شده
و شیخعلی میرزا پس از شنیدن حرکت ایشان تاب توقف نیاورده بتعجیل تمام روانه دار الخلافه
گردید وقتی وارد دار الخلافه شد که محمد تقی میرزا یکروز پیشتر وارد شده بود و افسوس و حسرت
بجائی نرسید **حکایت** در سنه ۱۲۲۲ که میان دولت روس و ایران جنگ قایم بود نایب السلطنه
مرحوم از دار السلطنه تبریز بعزم جهاد تشریف فرمای سفری شده بودند و در حرم خانه مبارکه
دیواری شکست خورده مشغول تعمیران بودند علی اکبر نام بروجردی که دزدی طرار و مردی
عیار بود بعزم دستبرد با دو سه نفر از دستیاران خود در این روزها بدار السلطنه تبریز
میرسند بعنوان عملگی چند روز در ان دیوار کار میکردند و در ین ضمن فی الجمله بلدیتی ببیوتات
حرم خانه میرسانند در شبی از شبها فرصت کرده خود را بصندوقخانه مبارکه رسانیده از
قفل صندوقی را باز مینماید که کمر و خنجر مرصع و بازوبند و قبای کیانی نایب السلطنه در ان صندوق
بوده است همه ان اسباب را و بعضی اوضاع دیگر برداشته بدر میرود صبح ان شب
حاجی علی عسکر خواجه نظر بتدبیری که داشت همه اهل حرم را متهم بدزدی نموده مسموع شد
که نان سنگک یکپارکی را یک لقمه کرده فردا فردا باهل حرم تکلیف که یکدفعه لقمه را بلع نماید هرکه

بنابر

از بیم ان عاجز میشد اورا دزد نامیده باذیت او اقدام میکرد القصه علی اکبر دزد با همراهان
بروجرد رفته دیوار بالاخانه را شکافته اسباب مسروقه را در انجا پنهان نمودند پس از مدتی
بالای قسمت اموال درمیان رفقا نزاع واقع شده علی اکبر بتبریز امده بخدمت نایب السلطنه رسیده و
اطمینان گرفته حکایت مراتب را عرض نمود نایب السلطنه کسان ببروجرد فرستاده بحسام
السلطنه محمد تقی میرزا این معنی را اظهار و مطالبه اموال را نمودند حسام السلطنه اموال را
از جائی که مدفون بیرون اورده جمع در الماسهای بازوبند نموده الماسهای اورا برداشته
باقی را خدمت نایب السلطنه ارسال نمود گویا که نایب السلطنه در مقام مطالبه برامده جواب
درستی نشنیدند تا انکه مدتهای مدید گذشته و پادشاه مرحوم در سلطنت و محمد تقی میرزا در دار
الخلافه امدند پادشاه مرحوم فرموده بودند که ما را طمع در مال و دولت هیچکس خصوصا
اقوام نیست ایشان نیز نباید طمع در مال ما نمایند و فرمان مبارک بعهده ابو الفتح میرزا پسر
حسام السلطنه صادر شده و محصل ببروجرد رفت و الماسهای مغصوبه را حکما از ابو الفتح میرزا
بازیافت نموده بجای خود نصب نمودند این حکایت بجهت غرابت و عبرت نوشته امد
**ذکر رفتن امیرزاده فیروز میرزا با توپخانه و لشکر بر سر مملکت فارس و جنگ حسنعلی میرزای شجاع
السلطنه و مال احوال ایشان** چنانکه مذکور شد معتمد الدوله منوچهر خان دسترلری انگلیس در خدمت
بوده امیرزاده فیروز میرزا بعزم تسخیر مملکت فارس روانه شده مملکتهای سر راه را مثل قم
و کاشان منظم ساخته وارد مملکت اصفهان شدند در اصفهان نیز نواب و عمال که داشته
روانه فارس گردیدند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طرف فرمانفرما با لشکریان خود بسرحد مملکت
رسیده عازم مملکت اصفهان بود که در ان موضع بلشکریان اذربایجان برخورده مستعد قتال
و جدال امدند روز دیگر صفوف طرفین اراسته شده پا در میدان مقابله و مقاتله گذاشتند

و حربی صعب واقع شده لشکریان فارس از کشش و کوشش عاجز آمده با شجاع السلطنه رو
بگریز نهاده بفارس رفتند و بعضی از پسران فرمانفرما با امیر رضاقلی میرزا که صبیه زاده سلیمان
افشار و منکوحه فرمانفرما بود مفقود و ماهیور شده از اموال و امتعه بر داشته راه بنادر فارس
و دولت انگلیس را پیش گرفته رفتند و فرمانفرما و شجاع السلطنه در فارس توقف نمودند
اینه حاکوی دولت سبب توقف را در قلعه اردبیل از شجاع السلطنه پرسید در جواب گفت
که معتمد الدوله منوچهر خان با دروغ گفت و ما را فریب داد گفتم چه دروغ گفت در جواب
گفتند بعد از جنگ بزد خواست با نوشت که من لشکریان اذربایجان را فریب داده همراه
خود بفارس می اورم و با شما همان قران و قسم است که سابقا میان گذاشته ایم هیچ
خیانت نخواهیم کرد شما با طرجمعی تمام در دار العلم شیراز باشید که بعد از رسیدن ما کار بجایی
شما خواهد شد ما هم این کلمه را از معتمد الدوله اعتماد نموده نشستیم القصه بعد از جنگ نزدیک خود
لشکریان اذربایجان بتعجیل تمام رانده وارد دار العلم شیراز شدند فرمانفرما در تالار دیوانخانه
بطرز خاص معین نشسته و شجاع السلطنه شمشیر بکمر بسته در میان دیوانخانه بطرز سلام ایستاده
در خیال هردو انکه فیروز میرزا و معتمد الدوله و سترلزی با لشکریان اذربایجان امده بطرز
خدمتکاران و فرمانبران مشغول بخدمت خواهند شد بلکه در همین مجلس تصدیق و تمکین سلطنت
فرمانفرما را خواهند نمود و از همین مجلس ابتدای خدمتگذاری و جان نثاری خواهند کرد
ایشان باین خیال و این احوال بودند که امیرزاده فیروز میرزا با مورین وارد دیوانخانه
شده سلام کرنشی نموده یکفوج سرباز نیز وارد دیوانخانه و شمشیر از کمر شجاع السلطنه گشودند
و غدر از فرمانفرما خواستند در انوقت دانستند که معتمد الدوله ایشان را فریب داده
این دانش بجایی نرسیده هردو را با مستحفظین روانه دار الخلافه داشتند قایم مقام با ...

اجلی

بطفیلی را نموده محمد باقر خان بیگلربیگی را بکنار کرده فرستاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه را
از چشم عاجز ساختند و برج نوشش فرستادند و فرمانفرما را همینجا و سالما بدار الخلافه
پس از دو سه ماه که ناخوشی وبا به دار الخلافه افتاد بر مزاج ایشان نیز و با استیلا یافته بر حمت
ایزدی واصل شد بیت چنین است رسم سرای سپنج گهی شادمانی دهد گاه رنج
انا لله و انا الیه راجعون فرمانفرما بکثرت مال و فراغت حال از یکی برادران در میان
اولاد خاقان متفرد و ممتاز بود ولیکن مردی بود راحت دوست و عیش طلب هرگز زحمتی
در ایام حیات نکشیده بود رحمة الله علیه ذکر احوال میرزا ابو القاسم قایم مقام و بیان
او بسزا و جزای خیانت کاری و تقدیر ملک علام میرزا ابو القاسم قایم مقام
چون مملکت ایران را از همه گردنکشان خالی دیده و جمیع اولاد خاقان را در قبضه اختیار و اقتدار خود
یافت بانجام خیال محالی که داشت افتاده غافل از ان شد که گفته اند بیت
لطف حق با تو مدارا ها کند چون که از حد بگذری رسوا کند
بپادشاه مرحوم که در ان روز ولینعمت کل و پادشاه ایران و برگشیده خداوند جهان بود
بنای اظهار خیانت را گذاشته خیانتهای باطن خود را که پنهان کرده بلباس دولتخواهان
خود را جلوه گر مینمود در مرات خاطر پادشاهی بعرصه ظهور و بروز اورد خواست که نقش خیالاتی را
که بر صفحه خاطر مدتها بود تصویر مینمود از کمون و خفا ببروز و ظهور رساند و بیخ چنین دولت
خداداد را که بفضل الله تعالی بوجود پادشاه جهان محکم و مستحکم امده بتیشه مکر و تزویر از پای در اورد
غافل از انکه بیت چراغی را که ایزد برفروزد هر انکس پف کند ریشش بسوزد و ذاهل از انکه
لا یحیق المکر السیئ الا باهله این خیالات که خود در صفحه خاطر کشیده بود و بر بیگناهان و بیخبران اسناد
میداد خدا تعالی همان خیالات منقشه را از او مشهود و معلوم پادشاه جهان گردانید که ...

این خیالات در صفحه خاطر خود این بدخیال و خائن کشیده شده و مثل مشهور که هر کس از این
شهر خود خبر رسید به دست و پنجه خود را بدامنهای پاک این و آن می الاید القصه چون
فوج خاصه شریفه که بسرتیپی قاسم خان عالم برا فوش که از نوکران قدیم نایب السلطنه
مرحوم و از معتمدان پادشاه جهان بود کشیک درب خانه مبارک مقرر شده بودند در این
روزها که طغیان و عصیان میرزا ابوالقاسم بالا گرفت خواست که بتغییر قراولان خاصه
شریفه اقدام نموده درب خانه همایون را بسرهنگی که از دست پروردگان و برکشیدگان
او بود بسپرد اینده عاکوی دولت پادشاهی از شاهزاده شاهقلی میرزا ولد خاقان مغفور
استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت قایم مقام از دالانی که بخلوت کریم خان زند
میرود میگذشتم میرزا ابوالقاسم بر سکوئی از دالان نشسته بود مرا پیش طلبیده نزدیک
خود نشاند و احوال ظل السلطان را از من پرسید گفتم از او خبری ندارم میرزا ابوالقاسم
گفت که چرا خبر نداری از او بپرس باز میل بپادشاهی دارد شاهقلی میرزا گفت که من
تحاشی کرده وهم و هراس بر من غلبه کرد میرزا ابوالقاسم دانست که من خوف کردم مرا
استمالت داده گفت مترس بظل السلطان بگو که دوباره پادشاه شدن تو اشکالی ندارد
مثل اب خوردن اسان است شاهزاده گفت من ترسان و لرزان از کلمات او شده
رفتم چند روز دیگر شنیدم که او را گرفته اند معلوم شد که این کلمات را از روی خیال خود
میگفته است و واهی نبوده است باری قاسم خان سرتیپ که مردی عاقل و تجربه کار بود تغییر
این نوع تغییر را که میرزا ابوالقاسم در قراولان و کشیکچیان درب خانه مبارک بی اذن
و اجازه پادشاه مرحوم میخواست بدهد بعرض رسانیده در ان اوقات پادشاه مرحوم
در باغ نگارستان تشریف داشتند میرزا ابوالقاسم در باغی که مشهور بلاله زار است نیز

داشت

داشت پادشاه مرحوم که از خباثات میرزا ابوالقاسم قایم مقام خط خیانت را مدتها بود
که خوانده بود و همیشه منتظر ظهور و بروز این احوالات از او بودند از استماع این عرض از قاسم خان
سرتیپ متفکر شده و متیقن شدند که وقت ظهور خیانت او رسیده است و اگر العیاذ بالله
غفلتی یا اهمالی روی نماید در همین تغییر دادن مستحفظین در بخانه همایون که بی اذن و اجازه
دولتی میشود امری واقع خواهد شد و خیانتی ظاهر خواهد گردید که تدارک ان ممکن و مقدور
نخواهد بود با چند نفر از معتمدین خاص این راز را در میان نهاد ایشان نیز انچه از خارج
و داخل معلوم کرده بودند معروض خاکپای مبارک ساختند و چنان مصلحت و مشورت
دیدند که میرزا ابوالقاسم را بگیرند و قبل از انکه بتغییر و تبدیل در بخانه همایون بپردازد بحضور
مبارک احضار فرموده بی اختیارش نمایند و از این دغدغه که از برای دولت جاوید
مدت حاصل امده خاطر مبارک را اسوده فرمایند پس از این مشورت و مصلحت کس بطلب
میرزا ابوالقاسم بباغ لاله زار فرستاده و او میخواست که از روز نجاک پای همایون مشرف
نشده بعد از تغییر و تبدیل کشیکچیان در بخانه همایون با اسودگی خاطر و دل فارغ باختیار
خود بدربخانه همایون تردد نماید بخت بلند پادشاه جهان که همیشه تایید حق تعالی او را
یار و مددکار است میرزا ابوالقاسم را از دوربینی و مآل اندیشی غافل نموده از باغ لاله زار
بعزم پابوس سوار شده و روانه باغ نگارستان شده و ارباب رجوع که از اطراف و جوانب
مملکت ایران جمع امده بودند و بانجام امور هیچکس نمیپرداخت اطراف و جوانب او را گرفته
بسته چهار هزار نفر روانه شده و هر کس را که عرضی و مطلبی بود بعرض میرسانید کسانیکه
در اطراف میرزا ابوالقاسم بخوش امدگوئی و تملق جوئی مشغول بودند مردم را باین کلمه ساکت
میکردند که باشید تا قایم مقام از باغ در اید و میرزا ابوالقاسم همچنان مشغول بخیالات خود

میرفت تا بنگارستان رسیده جمعیت و ازدحام در درب باغ مانده سرکار میرزا ابو القاسم
روانه خدمت پادشاه مرحوم شدند و پادشاه مرحوم در منظری از عمارات باغ نگارستان نشسته
بودند و چون دیدند که میرزا ابو القاسم داخل باغ شده و از اعوان و انصار خود دور افتاده
از منظر بپائین امده بحرم خانه تشریف بردند و میرزا ابو القاسم بمنظر بالا امده احوال پادشاه را
پرسید اسمعیل خان فراش باشی باو اعلام نمود که شما شنیدید حالا قبله عالم تشریف فرما میشود میرزا
ابو القاسم بقدر متعارف نشست خبری از امدن پادشاه نشد سؤال را مکرر کرده همان جواب را
شنید ساعتی دیگر صبر نموده بتکرار سؤال پرداخت اسمعیل خان فراش باشی و الله وردی
بیک پیشخدمت و سایر خدمتکاران از قایم مقام بطریق مصلحت خواهش کردند که بعضی از اطلاعات
ایشان را در خدمت پادشاه صورت دهد اسمعیل خان فراش باشی نزدیک امده نشست و دیگران
نیز بهمین نوع حرکت کردند میرزا ابو القاسم دانست که حال چیست و جمیع خیالاتی را که مدتها بود میبافت
دید که مثل تار عنکبوت شده است متحیر و سرگردان امر خود مانده اسمعیل خان و سایر مستحفظین
او را از بالاخانه پائین اورده اعمال بد او پاپیچ او شده در سرداب از سردابهای باغ نگارستان
محبوسش ساختند و قاسم خان سرتیپ بشهر مامور شده میرزا محمد پسرش را با دو پسر دیگر و بعضی
از معتمدانش را گرفتند و حکم پادشاهی بدار السلطنه تبریز صادر شد که میرزا اسحق برادرزاده اش را
که در تبریز مطلق العنان و کارگذار اذربایجان نموده بود بی اختیارش سازند او را نیز در تبریز پس
از وصول حکم مبارک بی اختیارش ساختند و کسانیکه در درب باغ بانتظار بیرون امدن میرزا
ابو القاسم بودند متفرق شدند و در میان مردم درباب امری که ممکن نخواهد شد مثل زده میشود که
باشد تا قایم مقام از باغ در اید القصه بعد از شش روز امنای دولت ماندن او را مصلحت ندیده
بخفه هلاکش کردند و نعشش را نقل نموده در شاهزاده عبد العظیم مدفون ساختند چو

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات   که واجب شد طبیعت را مکافات

بعد از این حکایات اهل مملکت ایران امیدواری تمام بوجود شریف پادشاه جهان پیدا
نموده خود را از مکر و کید میرزا ابو القاسم خلاص یافتند و بعیش و شادی کوشیده خلایق
در ان چند روز که باهم ملاقات مینمودند بیکدیگر مبارکباد می گفتند و دعا بعمر و دولت
پادشاه مینمودند **ذکر بعضی از احوالات متفرقه که ربطی بکلام اینده دارد** میرزا ابو القاسم قایم مقام
الله یار خان اصف الدوله را پس از ورود بدار الخلافه بولایت خراسان فرستاده و از درگاه
پادشاهی باین اسم دورش ساخته و امیرزاده قهرمان میرزا را از ولایت خراسان بدار الخلافه
اورده بود درین وقت که اصف الدوله گرفتاری و کشته شدن میرزا ابو القاسم را شنید از
مشهد مقدس بدون اذن و اجازه پادشاه مرحوم کارهای خود را بدار الخلافه انداخت
و محمد خان امیر نظام را نیز پادشاه مرحوم بعد از اعلام کشته شدن قایم مقام بقدری لشکر
نظام از اذربایجان احضار فرمودند و چون میرزا نصر الله اردبیلی در ان چند روز که هنوز تعیین
کارگذاری نشده بود بانجام بعضی از امورات دولتی میپرداخت اهالی و اعیان دربخانه دولتی
چنان گمان نمودند که بمنصب وزارت کل مفتخر و سرافراز خواهد شد اثر ناخوشی وبا در اطراف دار الخلافه
ظاهر شده و بلکه بشهر نیز فی الجمله سرایت کرده بود پادشاه مرحوم مصلحت دولت خود را
برخلاف خیالات مردم دیده و نصب معتمدی در امور دولتی تدبر و تفکر داشتند تا رای جهان
ارای پادشاهی قرار بران گرفت که جناب حاجی میرزا اقاسی ماکوئی را باین منصب عظمی
و باین عطیه کبری مفتخر فرمایند چون این راز برخاطر مبارک پادشاهی صواب نمود و
راسخ گردید با الله یارخان پیغام فرمودند که بی اذن امدن شما از مملکت خراسان و انسرحد را
بخود سر گذاشتن بمعنی و بصورت بود از مثل شما نوکری لایق نمینمود که مصدر این حرکت

ناپسندیده شوید از قراریکه مسموع شد ظاهرا او را اذن شرفیابی نداده دوباره روانه
خراسان ساختند و در همان اوقات حکایت غریبی در دار الخلافه واقع شد تفصیل این اجمال
آنکه شبی از شبها که اردوی پادشاهی در باغ نگارستان تشریف داشت در نفس
دار الخلافه چهار ساعت تخمینا از شب گذشته در یکی از محلات دو سه تفنگ انداخته میشود
و دنباله این تفنگ بریده نشده دو سه تفنگ دیگر می اندازند باز دنباله این کوتاه نشده
پنجاه و شصت تفنگ دیگر انداخته میشود همچنین صدای تفنگ متزاید شده تا در جمیع شهر
و خانهای دار الخلافه سوای ارک مبارکه خانه نمیماند که تفنگ انداخته نشود تحقیقا زیاده از شصت
هزار تفنگ در آن شب انداخته شده و قریب پنج ساعت این شورش و غوغا طول میکشد
امنای دولت پادشاهی که در نگارستان بودند از شنیدن این غوغا و آشوب خیال نمایند
که در شهر فتنه حادث شده سربازه و توپخانه مبارکه را که در نگارستان بود حاضر نموده خیابانها
خود در آنجا مهیا ازند و پی در پی کسان بارک مبارکه فرستاده خبر چگونگی را میپرسیدند و مستحفظ
ارک مبارکه نیز مشغول احتیاط و خودداری بوده و خبری از چگونگی اوضاع و سبب غوغای
شهر نداشتند و هر کس را که بخبرگیری بشهر میفرستادند اهل شهر در جواب می گفتند که غسالی
از غسالی مرده است و از شنیدن این سخن بی پا اختیاط بر احتیاط می افزود و خبری
سوای این کلمه از شهر معلوم نمیشد و خبرگیران اردوی مبارک نیز از ارک مبارکه همین خبر
فرستاده میشد و از این خبر دلها را آسودگی نمی آمد تا طلوع صبح لشکریان نگارستان و
مستحفظین ارک مبارکه مشغول کشیک بودند و صبح تحقیق و یقین شد که غسالی مرده و اهل
دار الخلافه را اعتقاد آنکه اگر غسالی در ایام ظهور وبا بمیرد ناخوشی وبا مندفع خواهد شد
بانجهت بشادی کوشیده و به برپا کردن این اساس اقدام نموده اند **ذکر گرفتاری**

شاهزادگان

شاهزادگان در حرکت اردوی مبارک بطرف عراق و خراسان و فرستاده شدن شاهزادگان باردبیل

چون شاهزادگان در دار الخلافه مجتمع آمدند هریک بفکر دادن پیشکش و حکومت دوباره افتادند
میرزا ابوالقاسم قایم مقام نیز ایشان را مایوس نمینمود هریک میخواستند که دیگری پیش افتاده
گذشتن امر او را برای خود سرمشق نموده کار خود را از آن قرار بگذرانند سرکار شیخ الملوک
که از همه ساده تر بود این تقدم و پیش دستی را مایه هزار گونه خدمت داشته متقبل دادن ده
هزار تومان شده حکومت ملایر و تویسرکان را دوباره خواهش نمود پادشاه مرحوم در این باب
سکوت فرمود و شیخ الملوک عدم جواب را قرینه انجاح مطلب دانسته بتدارک سرانجام
تنخواه افتاد و ده هزار تومان زر نقد حاضر ساخته و در مجموعه ها ریخته صبح آن شب که حکایت فوت
غسال واقع شده بود دو روز بود که میرزا ابوالقاسم کشته شده بود و بحضور مبارک پادشاه مشرف نشده
شخصی از ثقات نقل نمود که در منزل شیخ الملوک در عمارت خورشید نشسته بودم و سرکار شیخ
الملوک مجموعه های نقره حاضر نموده پانصد اشرفی از این تنخواه را در کیسه گذاشته پیش خود نگاه داشته
بود که خود با عریضه بخدمت پادشاه مرحوم رساند و نه هزار و پانصد تومان دیگر را ریال
سفید بمجموعه ها ریخته در اوطاق چیده بود و میخواست که در حضور مبارک پادشاه پیشکش خود را
بگذراند سید فقیری در این بین بمجلس آمده یک ریال از سرکار شیخ الملوک خواهش نمود و سرکار
شیخ الملوک قسمهای مغلظه یاد نمود که یک دینار موجود ندارم و این تنخواه که می بینی برای پیشکش
ملایر و تویسرکان میبرم دعا نمائید که امر ما بگذرد انشاء الله که بجای این یک ریال یکتومان عوض
یک ریال خواهم داد القصه در همان روز سرکار شیخ الملوک با تنخواه پیشکشی روانه نگارستان
شده پیشکش را بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده شاهزادگان دیگر محمد تقی میرزا و علینقی
میرزا و امام ویردی میرزا و محمد حسین میرزا پسر محمد پسر محمدعلی میرزا و محمود میرزا پیش از شیخ الملوک

امده بدرب خانه مبارک که نشسته بودند امیرزاده بهمن میرزا که در نجانه همایون بود شیخ الملوک
میگوید که شما بمنزل شاهزادگان رفته ساعتی دیگر که فرصت شرفیابی میشود بخدمت پادشاه
خواهید شرفیاب شده و اهنت که با وجود گذرانیدن پیشکش امر حکومت طایره و توسرکان
گذشته است شیخ الملوک نیز ببالاخانه نزد شاهزادگان دیگر امده می نشیند که درین بین
نوروزخان سر کرده سوار چاردولی چکمه شلوار کرده و تفنگ و یراق بسته وارد منزل
شاهزادگان شده اعلام مینماید که چون ناخوشی وبا درمیان است و پادشاه عزم حرکت
ییلاقات دارند شما ها را نیز حکم و مقرر فرموده اند که بولایت اردبیل که ییلاق خوبی است
برده از افت مصون و محفوظ باشید شیخ الملوک میگوید که نوروزخان معلوم است
که تو از کار من خبر نداری و این حکم دخلی بمن ندارد و من پیشکش طایره و توسرکان را گذرانیده
حاکم انجا شده ام نوروزخان درجواب عرض میکند که شما راهم از جمله مامورین اردبیل
درسیاهه نوشته اند درین بین امیرزاده بهمن میرزا وارد منزل شاهزادگان میشود و
شیخ الملوک امیرزاده بهمن میرزا را شاهد ادعای خود ساخته امیرزاده بهمن میرزا
سکوت نموده شیخ الملوک کیسه را که پانصد اشرفی داشت و در نزد خود نگاهداشته
بود که خود بخدمت پادشاه رساند از جیب بیرون اورده با میرزاده بهمن میرزا میدهد
و میگوید این کیسه ده هزار تومان است ما هرگز دروغ نگفته و کسی ضرر نزده ایم
مبادا اکسیر الزا از شما بخواهند و بشما ضرر برسد القصه شاهزادگان را نوروزخان از بالاخانه
پائین اورده باستران راهوار سوار کرده همراه سواران خود برداشته روانه اردبیل
شده بقلعه اردبیل رسانید و درجنب منزل اینده گاگویان منزل گرفتند و پادشاه مرحوم
از نگارستان کوچ فرموده بطرف عمامه تشریف بردند و تابستان را در ان سمت گذرانیدند

تا دوباره در دارالخلافه ساکت شده تشریف بدارالخلافه اوردند و درهمین اوقات شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا را نیز با بدیع الزمان میرزا پسر ملک ارا روانه اردبیل و حکم بتوقف فرمودند
و سوای ظل السلطان و سیف الملوک میرزای پسرش که محبوس بودند و سرکار ملک ارا
که مطلق العنان و دستور مامور بتوقف همدان نشده بود از شاهزادگان که در اوقات
حیات مغفور حاکم بودند در دارالخلافه کسی نماند و اسمعیل میرزا حاکم شاهرود و بسطام را نیز
روانه اردبیل داشتند **ذکر خلاصی اینده گاگویان از محبس اردبیل از فضل خداوند منان و مرحمت
پادشاه جهانبان** چون میرزا ابوالقاسم قایم مقام بسبب ظهور خیانت بسیاست پادشاه جهان
گرفتار امده و در خاطر پادشاهی مرکوز بود که بسبب بدخواهی قایم مقام رفتاری که بعید از
مروت و انصاف پادشاه عدالت گستر بود نسبت باینده گاگو و متعلقان باصرار
میرزا ابوالقاسم واقع شده بود رفع فرموده باشند و بمرحمتهائی که ممکن است تدارک
نقصان اموراتی که گذشته است پردازند در این وقت که از خباثت وجود میرزا ابوالقاسم
لوح زمانه پاک امد پادشاه مرحوم را مرحمتها و رأفتهای سابق بحرکت امده یاد اوری
اینده گاگویان بیچاره را که بان احوال مانده بودند فرموده بمحض التفات فطری و مرحمت جبلی
فرمان مرحمت ائین باستخلاص اینده گاگویان صادر شده و محمدخان امیرنظام حکم فرمود که
لازم و تخت روان و اسب سواری برای امیرزادگان احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا فرستاده
و تدارکات لازمه اینده گاگویانرا دیده و اهل و عیال و والده را که بعد از گرفتاری
اینده گاگویان بشهر مراغه برده بودند تدارک دیده بقصبه توسرکان از ولایات
عراق روانه نمایند و عماراتی که شیخ الملوک در ایام حکومت خود ساخته بود باینده گاگویان
مرحمت فرمودند و مواجب بقدر و اندازه هر یک مرحمت فرمودند و فرامین مطاعه در

اینباب صادر شده و محمد خان امیر نظام بشارت این احکامات را در قلعه اردبیل باینده عاکویان
رسانیده خاطر پریشان اینده عاکویان را مورد هزار گونه مسرت و شادمانی ساخت و فرحی
بعد از شدت پیدا شد این دعاگو و امیرزاده خسرو میرزا با احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از قلعه
بیرون آمده و در کنار قلعه بعمارتی که خود اینده عاکوی دولت ساخته بود منزل نموده منتظر
آمدن تخت روان و انجام تدارکات نشستیم حکایت اینده عاکویان را طباخی بود از نوکرهای
قدیم و از اول گرفتاری اینده عاکویان تا هنگام مرخصی از اردبیل که قریب بسیزده
بود از پادشاه مرحوم اذن در خدمات طباخی اینده عاکویان حاصل کرده مشغول خدمت
بود در ایام حبس روزی سه تومان مخارج شام و نهار از پادشاه مرحوم برای اینده عاکو
و امیرزادگان دیگر مرحمت میشد و از دیوان اعلی مقرر شده بود که قبض این طباخ را کار
گذاران ولایتی سند خود ساخته بخرج دیوان اعلی اورند این طباخ با محمد مهدی نام
پسر فتحعلی خان نوری که کارگذار اردبیل بود در ساخته و واضح است که اینده عاکویان را
چه احوال یا چه اوقات آن بود که بکم و زیاد اینجوره امورات پردازند روزی دو تومان
از آن مخارج را با محمد مهدی نام نوری بالمشاره که میبردند و یکتومان دیگر را مصرف
شام و نهار اینده عاکویان میساختند این طباخ در ایام حبس این دعاگویان از کثرت
اظهار حقوق دانی و نمک شناسی و سرزنش ترجیح سایر خدمتکاران بر این طباخ در
ایام حکومت و اقتدار چندان پیغام میداد و بالمشافهه گفتگو مینمود که اینده عاکویان را
زحمت تحمل این منت از او معادل با جمیع اوقات تلخیهای دیگر شده بود در اینوقت که
حکم خلاصی اینده عاکویان دولت رسید اوقات طباخ تلخ شده قبل از رسیدن احکام صریح
که گفتگوی مرخصی اینده عاکویان در میان مردم بود طباخ بالمره انکار این خلاصی را در خارج

میکرده

میکرده و اظهار تماشی از این گونه کلمات مینمود پس از آنکه محقق شد که بالتفات پادشاهی
مرخصی حاصل شده است و طباخ دانست که دیگر روزی یکتومان داخل برای او نخواهد
بود بهانه برانگیخته و پرخاش و نزاع نموده از همراهی اینده عاکویان تقاعد ورزیده اسباب
خود را برداشته جان اینده عاکویان را از شنیدن کلمات نامعقولانه خود خلاص کرده بدر رفت
حکایت وقت ورود اینده عاکویان بقلعه اردبیل آنچه دعاگویان همراه داشتند از قبیل
رختخواب و لباس و قلیان طلا و غیرها دیوانیان سیاهه نموده بدست محمد مهدی پسر
فتحعلیخان نوری سپردند در این اوقات که مرخصی حاصل شد و میرزا ابراهیم خان تبریزی
از طرف دیوان اعلی مامور باردبیل شده حکم آورده که موافق سیاهه آنچه از اوضاع این
دعاگویان باقی باشد رد نمایند محمد مهدی ولد فتحعلیخان نوری قلیان طلائی را از اینده عاکویان
نگهداشت و پس نداد و پس از مطالبه گفته بود که جهانگیر میرزا خودش دزدیده است
پس از شنیدن این جواب دندان   سکوت برای این دعاگویان حاصل شده
محمد مهدی پی کار خود رفت القصه بیست روز در باغ اردبیل توقف نموده و تخت روان
و اسب با حسین بیک نام معتمد محمد خان امیر نظام رسیده روانه ولایت تویسرکان
شدیم و از مراغه نیز والده و اولاد و عیال را مرخصی حاصل شده مال بارکش و تدارک از
دیوان اعلی بایشان داده ایشان نیز از راه صاین قلعه و کروس روانه ولایت
تویسرکان شدند چون وبا در تویسرکان در آن تابستان واقع شده بود اهالی القصبه نیز
بدهات متفرق شده بقریه گرزان که در سر راه آذربیجان واقع است از ترس وبا رفته
بودند از قضا میرزا رضا قلی نام که از بدنفسان و اشرار آن ولایت است در گرزان بود و
سیاهی از دور می بیند که می اید احوال از متردین میگیرد که اینها چه کسانند حقیقت

احوال ایندعاگو باز از حبس اردبیل و مرض شدن و ماموریت بتوقف تویسرکان مختصر
میشود کسانی که همراهش بودند و تماشا مینمودند رو کرده بشادی و خرمی تمام دستار بهم زده
و بوجد و رقص افتاده میگویند حضرات عجب لقمه چرب و شیرینی برای ما امده است بهتر از
مال اسمعیل میرزا و نظرعلی میرزا است که در ایام هرب بدست اورده و خورده ایم و از انجا
سوار شده بقصبه تویسرکان می اید و از تقدیرات خداوندی ابراهیم بیک قراباغی که سابقا
نگاشته کلک بیان شد که بسبب تحویلداری ولایت ارومیه و رجوع محاسبه دیوانی
ایندعاگو با و از ارومیه فرار نموده درین اوقات نایب محال تویسرکان از طرف دیوان
شده امده بود و ماده دشمنی مستعدی با این دعاگوی دولت شاهی داشت رضاقلی نام
تویسرکانی که از کیفیت ورود ایندعاگویان او را خبر میدهد او نیز کلاه شادمانی را کج
گذاشته از وقایعات سابقه فیما بین رضاقلی را خبر میدهد و خیالات بد درباب ایندعاگویان
برای ایشان پیدا شده و منتظر ورود ایندعاگویان میشوند ما نیز بهمدان رسیده یکدو روز
در انجا توقف کرده و والده و عیال را که از کیفیت گذارشات ایندعاگویان مخبر نبودند باکمال
اخبار نموده امیرزاده احمد میرزا را پیشتر روانه نمودیم و خود ایندعاگویان نیز دو روز بعد
وارد شدیم برای والده پیر ناتوان و سایر اهل و عیال غشی تازه پیدا شده اظهار جزع
و فزع نموده چند روزی باز از انجهت اوقات تلخی کشیده شد تا انشاء الله اگر فرصت باشد
معروض مطالعه کنندگان نمائیم که از طمع و بدنفسی رضاقلی که منضم بدشمنی سابق ابراهیم بیک
قراباغی است از ان تاریخ تا تاریخ تحریر که هفده سال است چه زحمتها کشیده و چه رنجها
برده ایم امید که از عدالت پادشاه جهان و سایه یزدان و از التفات و مرحمت جناب
اتابک اعظم مدظله العالی من بعد از مکر و تزویر و حیله این محیل مزور اسوده و فارغ البال باشیم

ذکر

ذکر تفویض فرمودن منصب ولیعهدی از طرف پادشاه مرحوم به پادشاه جهان خلد الله ملکه
که مایه امن و امان و پشت و پناه اسلام و اسلامیان است چون از ناصیه حال هر صاحب دولتی
واضح و هویداست که مدار امر جهان و جهانیان منوط و مربوط برای و رویت او خواهد بود
و هیچکس را شکی و شبهه بعد از مشاهده حال ان صاحب دولت باقی نخواهد ماند که از ناصیه
مثال شریف ان وجود مبارک جهانی در اسایش و خلقی در ارامش خواهند امد پادشاه
مرحوم در اول حال که جلوس بر تخت پادشاهی فرمودند برای نظام دولت و قوام
ملک و ملت و اسایش رعایا و ارامش برایا فرزند ارجمند خود را که در انوقت در سن
چهار سالگی و اثار جلالت و فخامت از ناصیه همایونش پیدا بود بیت

بالای سرش ز هوشمندی   میتافت ستاره بلندی

بتفویض منصب ولیعهدی ایران شایسته و شایان دیده و جمیع امنای دولت علیه تصدیق
این تفویض و این تعیین را نمودند و وزرای دول خارجه نیز این رای صواب را محض
صلاح و صواب شمردند و برطبق این فرمایش همایون فرمان مبارک صادر شده و اخبار بجانب
باطراف و اکناف ولایات ایران نوشته شده و قبای کیانی مکلل بجواهر و خنجر و بازوبند
که در این دولت علیه برای ولیعهد مقرر و معین است بدار السلطنه تبریز برسم خلعت ارسال
شد و جمیع رعایا و برایا از ظهور این مرحمت عظمی بشادمانی و شادکامی کوشیده و شهری و قصبه
و قریه نماند که با فروختن چراغ و مشعل و اراستن انجمنهای شادمانی نپرداختند تا جهان قرار
و زمانه برقرار است خداوند تعالی سایه بلندپایه این پادشاه گردون جاه را از سر عموم
اهالی ایران کم نگرداند و روز بروز بر عمر و دولتش بیفزاید و بعضی را که در اول اوقات
ورود بدار الخلافه و جلوس همایون خود را نایب السلطنه یا صاحب السلطنه مینامیدند

بامید انشعه ازره دردل بامده ذکر ورود محمد خان امیر نظام بدار الخلافه و مرحمت شدن منصب
وزارت اعظم بجناب حاجی میرزا آقاسی و معاودت امیر نظام بدار السلطنه تبریز و بعضی وقایعات

چون موکب پادشاهی از عمامه و لواسان وارد دار الخلافه طهران شد محمد خان امیر نظام نیز که با بعضی از لشکر نظام احضار بدار الخلافه شده بود وارد دار الخلافه و تشرف آستان بوسی مشرف آمده تا آن اوقات کارگذار وزیر اعظم برای گذراندن امور دولتی معین و مشخص نگردیده و خلعت وزارت باحدی داده نشده بود درین وقت که محمد خان امیر نظام باستان بوسی مشرف شد اعیان و امرای دربخانه همایون را چنان بخاطر میرسید که این منصب عظمی بایشان که مردی کاردیده و موصوف باخلاق و احوال پسندیده است و از امرای بزرگ و خدمتکاران قدیم است مرحمت خواهد شد با این خیال بنای آمد و رفت بمنزل محمد خان امیر نظام گذاشتند و جناب حاجی آقاسی فی الجمله تنها مانده پادشاه مرحوم برای نظم و نظام امور دولتی دستخط همایون با خلعت آفتاب طلعت بافتخار حاجی میرزا آقاسی صادر فرموده او را بمنصب وزارت اعظم شرف اختصاص ارزانی داشتند و در توقیر و احترام او کوشیده مرجع عوام و خواص فرمودند و محمد خان امیر نظام را بعد از نوازشات بیکرانه و التفاتهای پادشاهانه رخصت انصراف بولایت آذربایجان دادند و امیرزاده قهرمان میرزا را بحکومت مملکت آذربایجان منصوب فرمودند نیک و بد آنجا از امیر نظام خواستند و امیرزاده فریدون میرزا را از دار السلطنه تبریز بدار الخلافه احضار فرمودند و محمد خان امیر نظام با امیرزاده قهرمان میرزا بدار السلطنه تبریز رسیده بنظم امورات آن سرحد پرداختند و ظل السلطان را که تا این زمان در دار الخلافه نگهداری میفرمودند مامور بماذن مراغه فرموده و سیف الملوک میرزا را بقزوین فرستادند ظل السلطان را مستحفظین

دولتی

دولتی بمراغه رسانیده و پس از چندی توقف روانه اردبیلش ساختند و درین زمستان پادشاه جهان در دار الخلافه با امن و امان گذرانیدند و چون طایفه ترکمانیه صحرای اترک و گرگان درین اوقات پا از دایره حساب بیرون نهاده برعایای استراباد دست درازی مینمودند امنای دولت پادشاهی را صواب چنان نمود که در بهاران سال لشکر بولایت گرگان و صحرای ترکمان کشیده تنبیه آن طایفه را پیشنهاد همت سازند لهذا درین زمستان مشغول بتدارک سفر گرگان بوده لشکرهای ولایات را بتدارک این سفر اخبار و اعلام دادند ذکر احوال این دعاگویان بعد از ورود بتویسرکان درین سال

چنانکه اشاره شد ابراهیم بیک قراباغی بفکر تلافی عداوت سابق افتاده و میرزا رضاقلی نیز او را بواهمه و طمع انداخته اما واهمه آنکه مبادا پادشاه با مامورین تویسرکان بر سر التفات و مرحمت آمده اختیار محال تویسرکان را بایشان واگذارد بهتر آنکه درین اول ورود باین کلمه نالایق ایشان را متهم سازی و خاطر خود را ازین پریشانی خلاصی دهی اما طمع آنکه شاید پس از این اتهام پادشاه جهان سکوتی درباب ایشان فرموده یا حکمی فرماید در آنصورت اختیار مال و جان ایشان در دست تو خواهد آمد و واضح است که پس از آن لقمه نانی برای زندگانی ایشان خواهی داد و بود و نبود ایشان بتو خواهد رسید ابراهیم بیک را که ماده عداوت مستعد بود از گفتگوی این بیعاقبت بدخواه تشر باد و بادوت او خورده بنای بدخواهی گذاشته چند روز از ورود این دعاگویان نگذشته بود که عرضه مطالبی بخدمت پادشاه نوشته فرستاد باین زبان عرض نموده بود که امیرزادگان وارد تویسرکان شده اند این چاکر دولتخواه برای حفظ ایشان دویست نفر تفنگچی از شهر و دهات تویسرکان نام نویس کرده ام برای هر یک از تفنگچیان مواجب ضرور است دیوان اعلی

مقرر فرمایند که مواجب این تفنگچیان را در دفترخانه مبارکه مشخص و معین سازند تا مشغول
بحفظ و حراست شوند و باز عرض نموده بود که بعد از ورود امیرزادگان سرسواره در پایتخت
واشده و قریب بدویست نفر سواره که یکماه و نیست امیرزادگان آمده اند از آذربایجان
رسیده و است حکم مبارک چیست و باز بنوع اجمال عرض کرده بود که امیرزادگان بعضی
فرمایشات بمن فرمایند بشنوم یا نه غرض از این عرایض آنکه پادشاه مرحوم را متغیر
ساخته حکمی برای بی اختیاری اینجا دعاگویان از جان و مال خود صادر کرده کیف ما یشا
دخل و تصرف نماید این فرست را بدار الخلافه فرستاده بود پادشاه مرحوم که خدای تعالی
او را غریق رحمت خود نماید و بپادشاهی آخرت سرافراز فرماید در جواب مواجب تفنگچیان
و گرفتن ایشان خط باطله بخ خلقی و تغیر تمام کشیده بودند و درباب سوار آذربایجان که
این بیچاها چنان دروغی عرض کرده و چنان افترائی باین بیچارگان بسته بود بخط مبارک
مرقوم فرموده بودند که در دولت ما قرار مواجب گذرانی برای امیرزادگان تعیین شده
ایشان از آن قرار گذران خواهند کرد و درباب عرض مجملی که کرده بود که بعضی فرمایشات
مینمایند بشنویم یا نه بخط مبارک مرقوم فرموده بودند که اگر خیانت دولت است نشنو
باری این فرست که از دار الخلافه آمد و صورت او را این دعاگویان در تویسرکان دیدند
اینجا دعاگویان را که در خانه خود هنوز از شیون و شین فراغتی حاصل نشده بود بار دلتنگی
بر دلتنگی افزود و چاره بجز بیچارگی نبود صبر و تحمل را شعار خود ساختیم و بلطف خدا و مرحمت
پادشاه تکیه داده مکر بدگویان را بجزای مکر خداوندی واگذار نمودیم و مکروا و مکر الله و الله
خیر الماکرین

ذکر حرکت موکب پادشاهی از راه کالپوش و فیروزکوه بولایت گرگان و حکایات واقعه در آن زمان

چون عید سعید سلطانی در دار الخلافه
طهران بعیش و شادمانی گذشت و بهر یک از چاکران و خدمتگذاران خلعت در خور
خدمت مرحمت شده و محض عنایت و ترحم برای اینجا دعاگو و امیرزادگان و والده و همشیره
نیز خلعت مستمری و شاهی اشرفی عیدی با دستخط مبارک بافتخار هر یک جداگانه از
مصدر عز و جاه صادر و مرحمت فرموده سر افتخار اینجا دعاگویان را باوج سموات رسانیدند
و تغییر و تبدیل در حکام و عمال ولایات بر حسب مصلحت دولتی داده آمد و لشکر بهار
در عرصه چمن هزار نقش و نگار خیمه زده انجمن آرا گردید پادشاه جهان نیز حکم باحضار لشکر
عراق و آذربایجان و مازندران فرموده بفر فریدونی و حشمت جمشیدی از دار الخلافه
با اجتماع و احتشام تمام بیرون آمده اردوی همایون را در بیرون دار الخلافه مجتمع ساختند
و بعد از انجام دادن امورات لشکریان با توپخانه آتش فشان از راه ییلاقات کالپوش
و فیروزکوه روانه ولایت گرگان شدند ترکمانیه دشت از شنیدن ورود موکب همایون
خود را بمیان دشت کشیده در مکانهای بعیده قرار و آرام گرفتند و اردوی همایون پا
از طی منازل و قطع مراحل بولایت گرگان رسیده نصب خیام اقامت فرموده امیرزاده
فریدون میرزا را با جمعی از لشکریان بدفع و رفع ترکمانیه که در محلی موسوم بقارون قلعه
مجتمع آمده بودند مامور فرموده امیرزاده فریدون میرزا با لشکریان ابواجمعی خود روانه
آنطرف شده از کوشش و گرفتن و بستن دقیقه مهمل و مجمل نگذاشت و بلوازم خدمتگذاری
و جان نثاری قاروان قلعه را بتصرف در آورد و پادشاه جهان نیز از همه طوایف گرگان
بقاعده معمول انسامان و گذشتن فصل تابستان طبل رحیل کوفته عازم مراجعت
شدند در این راه جمعی از نامجردان گفتگو آغاز کرده برای بدگوئی و تخریب حاجی میرزا
آقاسی مجالس منعقد ساخته منافع و مضار این سفر را شمردن آغاز نهادند و از حمایت

پنجردی این نوع مهملات را نوشته بنظر پادشاه جهان رسانیدند و باعتقاد خود مفخذ
تقصیر برای حاجی میرزا آقاسی نوشته بودند پادشاه جهان اینجوره خیالات را که مأخذ آن
فضولی و خودسری مقربان رکاب اعظم مفاسد دولتی دانسته سیاهه‌ها از
با مهملاتی که نوشته بودند بحاجی میرزا آقاسی داده جناب حاجی را در تنبیه و تادیب آن
سران و یاوه سران مختار فرمودند و بر اعتبار و شوکت حاجی میرزا آقاسی روز
بروز افزایش و زیادتی دادند حاجی میرزا آقاسی نیز بعضی از آن هرزه درایان را که
نصیحت ایشان مفید نبود و قابلیت ماندن در اردوی همایون نداشتند از
اردوی همایون دور نموده و بعضی دیگر را بنصایح مشفقانه تنبیه و آگاهی دادند چون
اردوی همایون وارد ولایت سمنان شد امیرزاده فریدون میرزا را بجهت خدمات
شایسته که در آن سفر از ایشان ناشی شده بود بعطای حکومت مملکت فارس و فرمان
فرمائی آن مملکت وسیع الفضا سرافرازی بخشیدند و فرمان و خلعت همایون مرحمت
شده از همانجا روانه مملکت فارسش ساختند و اردوی همایون بمقر عز و شرف وارد
شده لشکریان را مرخص اوطان خود نمودند و چون مصلحت مملکت ایران را پادشاه جهان
در تسخیر مملکت هرات و ضمیمه ساختن آن را بسایر ولایات محروسه میدیدند بفکر انجام
تدارکات این سفر افتاده در آن زمستان همت بساختن و پرداختن تدارک یورش
هرات مصروف داشتند و بجمیع لشکریان اخبار و اعلام فرمودند که در بهار این سال
متوجه دارالخلافه شوند و در آن زمستان در دارالخلافه بعیش و خرمی گذرانیدند

ذکر لشکر کشیدن پادشاه جهان بمملکت هرات و وقایعی که در آنسال بمنصه ظهور آمد

چون بهار فرخنده فال رخ نمود و شهریار جهان بر اورنگ کیان تکیه ور آمده

برسوم و عادت پشدادیان دست دریا نوال را بپاشیدن سیم و زر و بخشیدن در و
گوهر برادانی و اقاصی گشودند و برکس از شاهزادگان و امرا و اعیان بقدر قابلیت
و اندازه ریزش و نوازش فرمودند بعزمی متین و رائی رزین لشکریان نظام و
غیر نظام را از اطراف مملکت ایران جمع آورده اردوی کیهان پوی را در خارج
دارالخلافه منتظم و منتسق ساختند و الله یارخان آصف الدوله را از راه لشکر مملکت
خراسان باراده تسخیر مملکت هرات آگاهی دادند و بنفس همایون در ساعتی سعد و میمون
از دارالخلافه بیرون آمده وارد اردوی مبارک شدند و زیاده از صد عراده توپ
و هشتاد هزار از لشکر نظام و غیر نظام و امرا و اعیان در اردوی همایون مجتمع آمد
در این اثنا بسمع مبارک رسید که امپراطور اعظم عازم تماشای ممالکی است که از مملکت
ایران ضمیمه مملکت خود نموده بعزم زیارت اوچ کلیسای ایروان از دارالسلطنه پطرپورغ
بیرون آمده است پادشاه مرحوم نظر برعایت قواعد دوستی و حفظ مراتب اتحاد
نوشته و مکاتبات دوستانه با تحف و هدایا ارسال دارالسلطنه تبریز فرمودند و بجناب
امیر نظام که در سنوات سابقه در دارالسلطنه پطرپورغ بخدمت امپراطور اعظم رسیده
بود حکم و مقرر داشتند که تدارکات شایسته دیده ولیعهد دولت علیه را که در آن زمان
در دارالسلطنه تبریز تشریف فرما بودند از جانب سنی الجوانب پادشاه جهان
بسرحد مملکت روس برده در ولایت ایروان برده با امپراطور اعظم ملاقات دهند و
رشته اتحاد و دوستی را محکم‌تر سازند و درین حرکت اردوی همایون بطرف هرات
خبر رسید که ظل السلطان و علی نقی میرزا و امام وردی میرزا از محبس اردبیل فرار کرده
بولایت طالش و لنکران رفته بدولت علیه روس پناه برده‌اند چون تفصیل

این کار خالی از تجربه و اعتبار نبود مرقوم می آید از قلعه اردبیل تا سرحد ولایت روس هشت فرسنگ است و شاهزادگان که در قلعه اردبیل مجتمع آمدند پادشاه مرحوم را نظر باحوال ایشان سوای مرحمت و التفات و خوش گذرانی امری دیگر منظور نبود و از لوازم حبس همین قدر پیش نداشتند که از چهار دیوار قلعه اردبیل ماذون بخروج نبودند و از فرزند و عیال هر یک از شاهزادگان هر کس را میخواستند بقلعه اردبیل احضار میکردند و در ان قلعه بیرونی و اندرونی برای همه مرحمت شده بود و مخارج یومیه در کمال وسعت مرحمت میشد و حاجی علی عسکر خواجه بمناسبت خواجه سرائی که از حال اندرونی و بیرونی هر دو مخبر باشد حاکم و کارگذار مملکت اردبیل از طرف دولت علیه بود شاهزاده علی نقی میرزا باین فکر افتاد که راه خلاصی برای خود جوید و منزل ایشان که متصل بدیوار قلعه بود بنحوی که بام منازل ایشان مرد دیوار قلعه اندرونی است چون شاهزاده علی نقی میرزا در ایام حکومت قزوین برادر زنی داشتند متقی و در ایام مشق کیمیا از دار الحکومه بخانه استاد کیمیاگر با دست برادر زن خود نقبی وسیع کشیده هر زمان که میل خاطر ایشان میکشید از راه نقب بمنزل استاد کیمیائی تشریف میبردند در انوقت بخاطر ایشان رسید که ان متقی را احضار نمایند کس بطلب عیال بقزوین فرستاده اسباب متقی را از قبیل کلنگ و تیشه در میان مفرش و یخدان جا داده بقلعه اردبیل آوردند و متقی را بنجر بحرم خانه برده بفکر نقابی افتادند روزی از حاجی علی عسکر خواهش نمودند که مستراحی در گوشه منزل بحکم حاجی علی عسکر کنده شود حاجی مشار الیه خواهش ایشان را قبول نموده متقی برای کندن مستراح فرستاده شاهزاده علی نقی میرزا سعی در وسعت و گودی مستراح نموده بسیار گود و وسیع ساختند و خاک مستراح را متقیان حاجی علی عسکر به بیرون منزل کشیده میبردند

پس از انجام این مقدمه شاهزاده علی نقی میرزا از پستوی اطاق خود که دیوار همان پستو دیوار قلعه بود با دست متقی امین خود شبها بسوراخ کردن دیوار مشغول شده بتانی و آرام بعمل خود اقدام مینمودند و هر چه متقی خاک از دیوار قلعه میکند علی نقی میرزا بدوش خود حمل کرده بمستراح جدید البنیان میریخت این عمل قریب بشش ماه طول کشیده سنگهای عظیمی را که در بنیان دیوار بود بنوک تیشه خارا شکاف از هم شکافته نقب را بکنار خندق رسانید و روشنی خندق هویدا و نمایان شد بعد از سرانجام این مهم ظل السلطان و امام ویردی میرزا را مطلع و مخبر نموده منصوبه دیگر برای خلاصی خود انگیختند ظل السلطان خرج اسب آوردن عیالی را از دار الخلافه نموده و بحاجی علی عسکر تملقات بسیار کرده و بتعارفات و تکلفات رضاجوی خاطر حاجی علی عسکر میشدند کسان ظل السلطان از دار الخلافه عیال او را آورده بعد از ورود بقلعه اردبیل از کثرت عقل و احتیاط اسب و نوکر ایشان را از قلعه بیرون کرده در شهر جا و منزل داده و شاهزادگان ثلاث فرصت از دست نداده کسان خود را اخبار نمودند که شبانه اسبهای سواری را بکنار خندق آورده منتظر آمدن ایشان باشند و شاهزادگان دیگر از همان روز بشوخی برای استمزاج گفته بودند که اگر مقدور باشد که از این قلعه بیرون برویم شما هم موافقت میکنید یا نه بکلی جوابهای درشت و تلخ داده شاهزادگان فراری از موافقت ایشان مایوس شده سکوت اختیار نمودند و شبانه هر سه نفر خود را از راه نقب بیرون کشیده و نوکران و خدمتکاران نیز اسبهای سواری را بر لب خندق رسانیده شاهزادگان بطناب و ریسمان که نوکران از لب خندق سرازیر کردند دست زده بالا رفتند سوار شده از خوف و هراس روی بفرار نهادند و همه جا خودکشان خود را بکنار رود خانه استارا رسانیده بانطرف آب گذشتند و بقراولان روس که همه در لب آب اقامت داشتند

احوال خود را اعلام نمودند و حاجی علی عسکر خواجه فردای آنشب در وقتی معین که همیشه اداشت
منازل شاهزادگان رفته اثری و نشانی از شاهزادگان فراری ندید بجستجو افتاده و راه
نقب را دیده کیفیت را معلوم نموده سوار شده از عقب ایشان شتافت و در حینی که شاهزادگان
فراری بقراولان روسیه رسیده بودند او نیز رسیده چون خالی از ظرافتی نیست بجهت
خوانندگان معروض میدارد حاجی مشار الیه خود را بسیار محیل و مزور میدانست حیله بکار بش
رسیده و از آب گذشته از اسب پیاده شده باداب و قانون سابق بخدمت شاهزادگان
رفته زبان بنصیحت و دلداری ایشان گشاده زلفهای خود را بدست گرفته میگفته است
که ازاین زلف سفید من حیا کشید و مرا بغضب و سطوت پادشاه گرفتار مکنید من پنجاه
سال است که برادر و پدر شما خدمت کرده ام اخر چه چیز شما در قلعه اردبیل کم بود نان نداشتید
رخت نداشتید برنج عنبربو برسم جیره شما میدادم ازین دیوانگیها گردید که بحبس اردبیل
افتادید بازهم که دست نکشیده سر بصحراها گذاشتید شاهزادگان سکوت کرده درجواب
هیچ نمی گفتند حاجی علی عسکر را خیال آنکه ایشان نصیحت پذیر شده و ازکرده پشیمان و راضی
بمعاودت شده اند زبان بمدح و ثنای ایشان گشوده سه راس اسب خالی را پیش کشیده
شاهزادگانرا تکلیف بسواری و عود نمود شاهزادگانرا خنده از حرکات حاجی گرفته حاجی
دانست که حیله و تذویر بکار نیاید معاودت باردبیل نمود اما مجملی از احوال شاهزادگان
آنکه پس از اعلام بامپراطور روس بهر یک هزار اشرفی با جلو مواجب مرحمت فرموده در [illegible]
نشیمن برای ایشان مقرر داشت و ایشان شنیدند که امپراطور بولایت ایران می آید خواهش
اذن ملاقات امپراطور را نمودند امپراطور درجواب فرموده بود که غرض ازین خواهش بجز
تواند بود لاغیر یا استدعای نقض عهد با دولت ایران یا استدعای درافزودنی مواجب و

وگذران یا محض تماشا و دیدن صورت یکدیگر اما فرار ایشان از محبس اردبیل بهیچوجه علت
نقض عهد با دولت ایران نخواهد شد اما زیادتی مواجب و گذران زیاده ازآن دادن
منافی با اتحاد و یگانگی پادشاه ایران است اما محض ملاقات من نیز خواهش دارم که
ظل السلطان را ببینم زیراکه شنیده ام مردی است خوش اندام و خوش ریش شاهزادگان
ازشنیدن این جوابهای دندان شکن استدعای مرخصی از دولت روس نموده بدون
ملاقات باسم زیارت مکه معظمه بارزنة الروم رفتند و ازانجا باسلامبول رفته شهره از
سلطان گرفتند پس ازان بمصر رفته باعانت محمد علی پاشای مصری بزیارت مکه مشرف
شده و ازراه جبل بکربلا و کاظمین آمده مجاور شدند و پادشاه مرحوم گاه گاهی بظل السلطان
بسبب آنکه برادر اعیانی نایب السلطنه و مردی شر انگیز نبود اظهار التفات میفرمودند و
این پادشاه عالیجاه که خداوند تبارک و تعالی بر عمر و دولتش بیفزاید و دولتش را تا ابد
پاینده دارد نظر بوصل صلهٔ ارحام که بمضمون صریح حدیث خیر الانام باعث طول عمر
و تمادی ایام زندگانی است مبلغ دو هزار تومان همه ساله مواجب برای رفاهیت
ظل السلطان در آستانه مبارکه مرحمت و برقرار فرموده اند که بدعاگوئی دوام دولت
پادشاهی قیام و اقدام نمایند القصه پس از وصول این خبر باردوی همایون پادشاه
مرحوم یحیی خان را بدار الارشاد اردبیل فرستاده حاجی علی عسکر را پنجاه هزار تومان جریمه
فرمودند و مقرر داشتند که شاهزادگان باقی مانده را بدار السلطنه تبریز برده از خوف و
هراسی که در بودن قلعه اردبیل دارند ایمن و مطمئن سازد و رفتن شاهزادگان دیگر را
با رفتن ایشان که درحقیقت مساوی بود مساوی شمرند و اردوی همایون طی مسافت
فرموده وارد مشهد مقدس شده بشرف زیارت امام الجن والانس مفتخر و سرافراز آمدند

و تنبیه پرات امور یورش هرات بر وفق مصلحت گذاران و دولتخواهان انسرحد پرداخته
واصف الدوله را با لشکریان خراسان از قفرچین اردوی مبارک ساخته روانه مملکت
هرات شدند **ذکر تشریف بردن پادشاه جهان در حالت ولیعهدی بمملکت ایروان برای ملاقات
امپراطور روس** چون حکم محکم پادشاهی در اذربایجان بمحمد خان امیر نظام رسید تدارکات
شایسته دیده و حقیقت را با امنای دولت روس معلوم داشته و مکان و زمان ملاقات را
خواهش نمودند که تعیین نمودند امنای دولت امپراطور از وصول این خبر کمال انبساط حاصل
نموده مکان و زمان ملاقات را در مملکت ایروان تعیین نمودند و محمد خان امیر نظام بتعاون
واداب لایقه و با تدارکات و مسوقات شایسته در خدمت بوده و ولیعهد از دار السلطنه
تبریز روانه شده بایروان رسیده و از طرف دولت روس از کنار اب ارس تا ایروان
مهماندار و استقبالچیان که چنین مهمانی و چنان مهماندار را شاید و سزد تعیین فرموده با عزاز
و احترام تمام که ما فوق ان متصور نیست بایروان رسانیدند و در انجا ولیعهد بملاقات پادشاه
امپراطور رسیده امپراطور ولیعهد را باغوش مهربانی گرفته وعده محبت و مهربانی خود را
مادام الحیات بلکه مادامیکه دولت در سلسله ایشان باشد بپادشاه مرحوم و ولیعهد
دادند و نشان و حمایل و انگشتر مکلل بالماس که لایق ولیعهد دولت ایران باشد از روی
وداد و اتحاد محبت فرمودند و ولیعهد نیز بدادن تحفه و هدایائی که لایق انچنان پادشاهی
باشد اقدام فرموده در کمال گرمی و خوشی یکدیگر را وداع نموده سرکار ولیعهد بدار السلطنه
تبریز تشریف فرما شده و امپراطور اعظم بعد از زیارت اوچ کلیسا و تماشای ولایاتی که منظور
بود عود بدار السلطنه پطر بورغ نمودند **ذکر تسخیر غوریان و رفتن بر سر هرات** چون
پادشاه جهان با لشکرهای گران و توپهای اتش فشان پس از مرخصی از استانه امام جن

والانس روانه مملکت هرات شدند شاهزاده کامران و یار محمد خان وزیر هرات که
کار خود افتاده و از همه راه چاره کار خود را منقطع دیده جمیع سواره و پیاده افغانان را
در نفس قلعه هرات جمع آورده جمیع غله و اذوقه که در محال قلمرو خود موجود داشتند بشهر
هرات جمع نموده بتعمیر برج و باره پرداختند و قریب بسه هزار نفر در قلعه غوریان که در سر
راه ایروان واقع است گذاشته منتظر ظهور امورات از پرده غیب شده نشستند
پادشاه جهان طی مسافت فرموده بقلعه غوریان رسیدند و غوریانیان و متحصنین انجا
بخیال دفعه سابق که از ایشان گذشته و ایشان را بحال خود واگذاشته بهرات خواهند
رفت بی ادبانه و متهورانه حرکت کرده متعرض اردوی همایون شدند و پادشاه جهان حرکت
ایشان را مایه و ماده تنبیه ایشان فرموده اتراق در اردوی همایون واقع شده بعضی
از نظام سرباز و بعضی از توپخانه مبارکه را بمحاصره و تسخیر قلعه غوریان مقرر داشتند قلعگیان
بحفظ خود و قلعه کوشیده سه روز و سه شب بخودداری پرداختند و مامورین قلعه را
محاصره نموده دست بانداختن توپهای قلعه کوب گشادند و سنگرها و سیبه‌ها را پیش بردند
در مدت سه روز قلعه و خندق را با خاک زمین بضرب گلوله توپ یکسان ساختند و صدای
الامان الامان از قلعگیان باوج اسمان رسیده قلعه با ان متانت و استحکام را در مدت
سه روز از دست ان سنیان گرفته و متحصنین انجا را انچه زنده بودند بنظر پادشاه جهانیان
رسانیدند و حکم پادشاهی بهدم بنیان قلعه شده قلعه را از بیخ و بن کندند و اردوی همایون
بسمت هرات در حرکت امده و خوانین افغان مثل شمس الدین خان و سایر خوانین جزو
بخدمت پادشاه جهان رسیده سعادت رکاب بوسی دریافته کمر خدمتکاری و جانثاری
برمیان بستند و اردوی همایون وارد کنار هرات شد مهندسان تعیین شود که بمحاصره

قلعه‌گیان از چهار طرف اقدام فرمایند و درین روز در میان قلعه هرات از سواره و پیاده
کارامدنی قریب به ده هزار نفر مجتمع بودند و علما و سادات ایشان در میان قلعه منبرها
گذاشته فتوای جهاد و وجوب جنگ را با لشکر قزلباش میدادند از طرفین گردان و
دلیران بساختن و پرداختن الات حرب و پیش بردن سنگر و حفظ برج و باروها
بسته و بازوها را گشاده منتظر امر و فرمان شدند **ذکر محاصره هرات و کیفیاتی که واقع شد**
تا هنگام مراجعت اردوی همایون و ورود مشهد مقدس که قریب چهار ماه طول کشید چون لشکر
ایران وارد کنار قلعه هرات شدند و مهندسان نظر احتیاط بهمه اطراف قلعه را ملاحظه
نموده جای سنگر و سیبه و حوالی معین و مشخص ساختند پادشاه مرحوم برج و باروی هرات را
بلشکریان قسمت فرموده هر کس را باندازه قوت و قدرت قسمتی افتاد مشغول بساختن
سنگرها و ترتیب دادن حوالها شدند و اردوی همایون در نیم فرسخی شهر بلکه نزدیکتر افتاد و
حکم همایون بجمع نمودن اذوقه و سیورسات یکساله صادر شده همه لشکریان بدو قسم شدند
قسمی در سنگرها نشسته مشغول قلعه‌گیری بودند و قسمی دیگر در اردوی همایون مانده بجمع
اوری سیورسات و اذوقه سالیانه قیام و اقدام مینمودند و هراتیان نیز دل از جان برکنده
و باغوای علما و سادات خود کشته شدن را باعث بهشت جاودان و ماندن را باعث قربت
بزرگان خود پنداشته بجد و جهد تمام مشغول خودداری و مدافعه بیرونیان بودند پادشاه
جهان نیز بر کشتی عزم لنگر انداخته بجز گرفتن قلعه هرات و تسخیر ان ولایت بامری دیگر توجه نمیفرمودند
و لشکریان در تضییق محصورین کوشیده و از طرف سنگرها پیش برده و حوالها بلند کرده
و توپهای بزرگ بر سر حوالها نصب کرده هر روز از کوبیدن بروج و باروی قلعه‌گیان را
پریشان حال میکردند و کامران میرزا در میان قلعه جمیع امورات خود را مفوض بیار محمدخان

کرده

کرده خود در خلوتی نشسته بهیچ امری دخل و تصرف نمینمود و یار محمدخان نیز بفتوای
علما و مجتهدین اهل تسنن در قلوب لشکریان چنان راسخ و ثابت ساخته بود که نزاع و جدال
برای تعصب مذهب است و عوام و خواص اهل هرات باین سبب یکی کفنها بگردن
انداخته در وقت فرصت از شهر بیرون ریخته با شمشیر برهنه متعصب هرچه تمامتر بجنگ و
جدال اشتغال مینمودند و همه روزه آتش حرب از طرفین افروخته بوده روز بروز شدیدتر
میشد تا انکه سنگرها و حوالها تا لب خندق رسیده کار بر محصورین تنگ امد **ذکر وقایعاتی که**
در عراق و سایر ولایات در حین محاصره هرات روی نمود امیرزاده بهرام میرزا بحکم
پادشاه مرحوم لشکریان را جمع اوری نموده و از کرمانشاهان حرکت کرده با توپخانه بچمن
کندمان رفتند و در انجا چندان اقامت نموده و بحفظ ولایت عراق و بختیاری پرداختند
تا موکب پادشاهی از هرات عود فرمودند بعد از معاودت اردوی همایون باز بکرمانشاهان
مراجعت نمودند امیرزاده بهمن میرزا حاکم بروجرد و ملایر چون موکب پادشاهی را در هرات
دیده خواست نوعی نماید که در ولایت همدان و محال تویسرکان برهم خوردگی حاصل شود
و باین جهت پادشاه مرحوم امر این ولایت را باو محول فرمایند اما در همدان نجابت
بلدیتی که در ایام حکومت سابق همدان داشت مفسده میان رعایای انجا کرده و چنان
اتفاق افتاد که قریب شش ماه ان مفسده طول کشیده قتل بسیار فیمابین واقع شد تا اینکه جمعی
کثیر ریخته خانه اخوند ملا حسین را تاراج کنند و مفسده تا ورود موکب همایونی قائم و برپا
بود و اما در تویسرکان اولا پنجاه سوار غفلة بقصبه تویسرکان فرستاده که حاکم تویسرکان را
گرفته ببروجرد برند و حاکم تویسرکان بهمدان گریخته و در انجا نیز پاپی او شده او را گیر اورده
ببروجرد برده و نایب از طرف خود بتویسرکان فرستاد در اذربایجان امیرزاده قهرمان

میرزا فوجی از نظام گرفته بفوج قهرمانیه نامیده و تا اوجان امده اردو زده نشست و در
فارس بسببی که نوشته خواهد شد کشتیهای انگلیس قریب ببنادر سرحد ایران امده با استعداد
تمام ایستادند اما احوال اردوی هرات انکه پادشاه مرحوم قنبرعلیخان را بجهت استمالت
کهن دل خان حاکم مملکت قندهار از هرات روانه قندهار فرموده کهن دل خان بعد از دیدن
قنبرعلیخان اظهار خدمتگذاری و دولتخواهی نموده محمد عمر خان ولد خود را بخدمت پادشاه
مرحوم فرستاده و محمد عمر خان در اردوی هرات بشرف پای بوس مشرف شده
مورد نوازشات پادشاهانه گردیده و پادشاه مرحوم الله یار خان اصف الدوله را با افواج جمعی
او از اردو مامور بولایت زمین داور و سبزوار فرموده و بجهت ضبط الکه و روانه
انسان ساختند و در اوقات توقف هرات جنگهای بسیار از طرفین شده قتل بسیار
واقع شد و از همه عظیمتر انکه بعد از انکه پادشاه مرحوم توپ بزرگی برای کوبیدن قلعه
هرات در اردوی مبارک ریختند بان توپ و توپهای دیگر رخنه عظیم در برج و باروی
قلعه هرات پدید امده و لشکریان را بیورش مامور فرموده حربی بسیار صعب واقع شده
سربازان خود را ببرج و باروی قلعه رسانیده علمها بر سر برج و بارو نصب کرده اثار فتح و غلبه
ظاهر ساختند از انطرف یار محمد خان با جمیع اهل هرات از زن و مرد کفنها پوشیده و
با شمشیر برهنه از جان گذشته فدائی وار خود را بسربازانی که در برج و بارو صعود نموده بودند رسانیده
جنگی عظیم کردند چنانچه از قراری که مسموع شد زیاده از چهار هزار نفر مقتول شده و چون
مدد بسربازانی که در برج و بارو صعود نموده بودند نرسید فتح قلعه در عهده تعویق ماند و
و پس از این سفیر دولت انگلیس بنای گفتگو گذاشته شفاعت هراتیان نیز گفتگوی بسیار
نمود و در مجالس متعدده از اینجوره سخنها میان اورده پادشاه مرحوم بسبب جبه التفات

بسخنان

بسخنان او نفرموده و قراردادی که میداد رضامندی برای دولت علیه حاصل نمیشد
و در همین اوقات لشکریان دولت انگلیس با توپخانه عظیم بر سر کابل و قندهار امدند پادشاه
مرحوم دوستی دولت انگلیس را در دولتداری ترجیح بگرفتن و تسخیر مملکت هرات
داده بعد از انکه سفیر دولت انگلیس دلتنگ شده از اردوی هرات بدلتنگی روانه
شده بود پادشاه مرحوم نیز از سر قلعه هرات گذشته و لشکریانی را که در خارج اردو در میمنه
و میسره بودند احضار فرموده کار هرات را بوقت دیگر حواله گذاشتند لهذا اردو را از
هرات کوچانیده بعزم زیارت مشهد مقدس روانه مملکت خراسان شدند و در قلعه
غوریان جمعیت و استعداد شایان گذاشته قلعه را نیز تعمیر فرموده و پس از ورود مشهد
مقدس و فیض استان بوسی امام الجن و الانس الله یار خان اصف الدوله را در مملکت
خراسان والی مستقل فرموده روانه دار الخلافه شدند و در چمن بسطام سان نظام اردوی
مبارک را دیده پنجاه و پنج فوج که در رکاب همایون بودند بعد از وضع فراری و متوفی و اهل
دو هزار نفر سرباز تفنگ در دست بقلم لشکرنویسان اسم باسم قلمداد شد بعد از دیده
شدن این سان بعضی از لشکریان را که قریب باوطان بودند مرخص فرموده و امیرزاده فریدون
میرزا و امیرزاده بهرام میرزا و امیرزاده بهمن میرزا را بدار الخلافه احضار داشتند و چون
اهل مملکت فارس با کسان امیرزاده فریدون میرزا نقار کلی پیدا کرده بلکه بحرب و قتال
انجامیده بود بان سبب امیرزاده فریدون میرزا معزول شده و میرزا نبی خان که برای اوردن
امیرزاده رفته بود بنیابت انجا مانده و امیرزاده بهرام میرزا نیز معزول شد اما احوال
امیرزاده بهمن میرزا انکه همدان و تویسرکان را خواست که ضمیمه ملایر و بروجرد نماید پادشاه
مرحوم خواهش میرزا را از او نپذیرفته او را در همدان و ملایر و بروجرد مبسوط الید فرموده دا

همراهش ساختند و امیرزاده قهرمان میرزا که در اوجان بود بعد از شنیدن خبر حرکت اردوی
همایون از هرات بدار السلطنه تبریز عود نموده فی الجمله ضعف بر مزاج او مستولی شده و در همان
اوقات اکراد جلالی باز بنای چپاولی و هرزه گردی گذاشتند و محمد خان امیر نظام برای
تنبیه انها بولایت خوی رفته بعضی از رئیس سفیدان انها را گرفته رسانید و از انجا بولایت
ارومیه رفته افواج نظام انجا را که بی نظم و نظام شده بودند منتظم ساخته بدار السلطنه تبریز
عود نموده و پادشاه مرحوم بعد از ورود بدار الخلافه سرکار ولیعهد را از دار السلطنه تبریز
احضار فرمودند و ولیعهد دولت علیه بدار الخلافه رسیده در خدمت پادشاه مرحوم مشغول کارگذاری سلطنت
بودند و چون در توقف اردوی همایون در هرات رنود و اوباش دار السلطنه اصفهان طغیان
نموده و چندان بحرکات نالایق اقدام کرده و بخود سری سر براورده بودند که عنان و اختیار
ان مملکت را از دست حاکم انجا بالکلیه گرفته بودند و در همان اوقات عبدالله خان
امین الدوله نیز فرصت یافته از خانه مجتهد العصر والزمانی جناب حاجی سید محمد باقر اعلی الله
مقامه که بطریق بست در انجا نشسته بود بیرون امده راه کربلای معلی و نجف اشرف پیش گرفته
رفت پس از ظهور این اسباب رای پادشاهی بران قرار گرفت که بان ولایت تشریف فرما
شده امر ان ولایت را منتظم سازند و بانجهت باحضار بعضی از لشگریان فرمان دادند و در همین اوقات
حسین خان اجودان باشی را بسفارت دولت انگلیس مامور ساختند و مشارالیه روانه مقصود
شده پس از رسیدن بنزدیکی ولایت انگلیس از راه خامی و نادانستگی بولایت انگلیس داخل نشده
بولایت پاریس و فرانسه رفته مشغول تجارت شده بعضی سخنان بیوجه بدولت علیه ایران اعلام
نموده و امنای دولت علیه مطالبی که بدست او بایست با دولت انگلیس گفتگو نمایند بطریق
دیگر و بطورهای علیحده گفتگو نموده خاطر دولت انگلیس را بدست اورده دوباره وزیر مختار

از طرف دولت انگلیس بخدمت پادشاه مرحوم رسیده و در دار الخلافه مقیم گردیده و در همین
اوقات دولت علیه روم پا از دایره حساب بیرون نهاده بدو امر نالایق اقدام نمودند
اولا انکه ولایت محمره را که قصبه ایست از مملکت ایران و در مقابل شهر بصره و در اینطرف
شط العرب واقع است تاخت و تاراج کردند ثانیا انکه در کربلای معلی نجیب پاشا والی بغداد
که برای ضبط و نظم کربلا لشگر فرستاده بود و لشگریان او مستولی بر ولایت کربلا شده بودند
دست درازی باهالی عجم که در ان ولایت بودند نموده در قتل عام کربلای معلی که حکم نموده بودند
جمعی کثیر از رعایای دولت علیه ایران بقتل رسیده و اموال ایشان بباد فنا رفت و امنای
دولت علیه ایران با دولت روم در این مواد گفتگو اغاز نهادند و هم درین سال از علامات
اسمانی ذوذوابه بصورت زهره در سمت الراس ظاهر شده و زیاده از دو ماه باقی بود
و منجمان حکم می کنند که ظهور زهره علامت خون ریزش است ذکر وقایعات ممالک قندهار
کابل و هرات بعد از مراجعت اردوی پادشاهی از ولایت هرات و امدن کهندل خان
و معاودت شاه و گرفتاری کامران بدست یار محمد خان چنانکه سابقا نگاشته کلک بیان گردید دولت
علیه انگلیس لشگر بکابل و قندهار فرستادند و کهندل خان حاکم قندهار و دوست محمد خان حاکم
کابل خود را بدولتخواهی دولت علیه ایران منسوب ساختند و محمد عمر خان ولد کهندل خان
در اردوی هرات باستان بوسی مشرف شده از طرف کهندل عرایض مشتمل بر خدمتگذاری
و جانسپاری بنظر پادشاه رسانده و در اردوی هرات مشغول خدمتگذاری شد پس از مراجعت اردو
بهمراهی اردوی کیهان پوی بدار الخلافه امده و در همان اوقات لشگریان دولت انگلیس استیلا
بر مملکت قندهار و کابل یافته و کهندل خان از قندهار فرار کرده پناه بدولت علیه ایران اورده
و بخدمت پادشاه مرحوم مشرف شده بمرحمت پادشاهی مفتخر گردیده و شهر بابک کرمان را باقطاع

او مقرر داشته و او با کسان و اتباع خود در شهر بالک رفته اقامت نمود و بعد از چندی
افاغنه ولایت کابل و قندهار اتفاق نموده باخراج لشکر دولت انگلیس از ولایت خود
عازم و جازم شدند و کسان بطلب کهن دل خان فرستادند و کهن دل خان و دوست محمد خان
بر سر لشکر انگلیس رانده زیاده از بیست هزار نفر لشکر انگلیس را بقتل رسانیدند کار قندهار
بکهن دل خان و امر کابل بدوست محمد خان که هر دو برادر بودند برقرار و مستقیم گردید و عرایض
اخلاص و دولتخواهی بخدمت پادشاه فرستادند اما وقایع هرات انکه بعد از مراجعت اردوی
پادشاهی بالکلیه مملکت هرات از حلیه ابادی افتاده و جمعی از کسان دولت انگلیس
بهرات امده باعانت هراتیان پرداخته و تنخواه بسیار برسم قرض و انعام بهراتیان داده
قرا و محلات هرات را بحلیه ابادی در اوردند و دران اوقات میان یار محمد خان و
کامران میرزا حاکم هرات نقاری پیدا شده چون کامران میرزا مردی بیرو عادت بکشیدن
بنج نموده بود یار محمد خان او را از دخل در مملکت هرات بیدخل کرده بقلعه از قلاع هرات فرستاد
کامران میرزا در همان قلعه دران اوقات وفات کرد و بعضی از اولادش بدار الخلافه طهران
بخدمت پادشاه مرحوم امدند و مواجب و سیورسات مرحمت شده در دار الخلافه مقیم شدند
و یار محمد خان در امر هرات مستقل شده بعد از استقبال لشکر انگلیس در ولایت کابل و قندهار
او نیز کسان دولت انگلیس را از هرات اخراج کرده و عریضه دولتخواهی و خدمتگذاری
بپادشاه مرحوم عرضه داشت نموده با کسان معتمد خود بخدمت پادشاه مرحوم ارسال
داشت و کسان او در اوقاتی که اردوی پادشاهی در دار السلطنه اصفهان تشریف داشت
باصفهان رسیده عریضه و پیشکش او را از نظر پادشاه مرحوم گذرانیدند و پادشاه مرحوم
کسان او را نوازش فرموده و بیار محمد خان نیز فرامین التفات آئین صادر شده امیدوار بیش

بمراحم بیکرانه پادشاهانه دادند ذکر حرکت پادشاه مرحوم از دار الخلافه باصفهان و قوامی
که واقع شده تا ورود بدار الخلافه پادشاه مرحوم بعزم انتظام امور مملکت اصفهان و سایر بلاد
از دار الخلافه حرکت فرموده بقصبه شاهزاده عبد العظیم وارد شدند و قریب بیکماه در انجا
توقف واقع شده بلوازمات و تدارکات سفر پرداختند و در ایام توقف معروض پادشاه
مرحوم شد که مجتهد العصر و الزمانی حاجی محمد ابراهیم رحمه الله بجهت شفاعت گذاری اهل اصفهان
از اصفهان بیرون آمده وارد دار الایمان قم شده و منظورش انست که سفر را که منظور امنای
دولت علیه است استدعا نموده موقوف سازد پادشاه مرحوم چون تدارکات سفر دیده
شده بود و صلاح دولت علیه در موقوف شدن این سفر نبود از راه ساوه و زرند خلجستان
عبور فرموده ملاقات مجتهد العصر و الزمانی را بوقت دیگر گذاشتند و بسبب حرکات ناشایسته
که از محمد حسین خلج رعایای خلجستان بعرض رسانده بودند حکم بگرفتاری او صادر شده
مشار الیه خود را باستانه قم صلوات الله و سلامه علیها رسانیده و پسرانش گرفتار گردیدند
قلعه که در قریه نیزار و قریه قاضی داشت بحکم پادشاهی کوبیده شده و اردوی همایون از
جرد و عبور نموده بولایت کاشان تشریف فرما شدند و در عمارات فین نزول اجلال واقع شد
دو هفته توقف فرموده امورات ولایت را نظم نموده روانه دار السلطنه اصفهان گردیدند
پس از ورود باصفهان در عمارات پادشاهان صفویه موکب همایون نزول فرموده بتنبیه و
تادیب اشرار حکم از مصدر جاه و جلال صادر شده جمعی کثیر از اشرار و الواط که هر یک خونها
کرده و خانها خراب کرده گرفتار شحنه سیاست پادشاه جهان شده بسزا و جزای خویش
رسیدند و در اوقات توقف اردوی پادشاهی صارم پاشا سفیر دولت علیه روم
که برای رفع گفتگوهائی که بدان اشاره شد از طرف دولت علیه روم مامور شده بود

بشرف پای بوس مشرف شده گفتگوهای دور از کار نموده معقول امنای دولت علیه
نیفتاده بی نیل مرام مراجعتش دادند و هم در ایام توقف اصفهان نصرالله خان ولد امیر خان بن
سردار مرحوم را بحکومت مملکت فارس سرافراز فرموده و او بفارس رفته بضبط و ربط آنجا
در کمال خوبی بدرستی اقدام مینمود اما از اجل امان نیافته زیاده از یکماه باقی نمانده مرحوم شد
پس از فوت او امیرزاده فرهاد میرزا را بایالت آن مملکت فرستادند و موکب همایون
پس از انتظام امورات اصفهان از دار السلطنه اصفهان حرکت فرموده از راه گلپایگان
منزل بمنزل تشریف فرما شده وارد مملکت بروجرد شدند و امیرزاده بهمن میرزا حاکم آنولایت
بلوازم خدمتگذاری و جانسپاری اقدام نموده پس از انضباط ولایات بختیاری و لرستان
اردوی همایون از بروجرد حرکت فرموده از راه نهاوند و کنگاور بولایت همدان رسیده
و از همین راه اسمعیل خان جدید الاسلام را با دستخطهای مرحمت آئین و خلاع فاخره
باحوال پرسی اینده عاکویان تویسرکان فرستادند و اینده عاکو در نهاوند با حاجی میرزا آقاسی
ملاقات کرده همان اوقات امنای دولت علیه محمد علی خان قجر را که حاکم تویسرکان بود از
حکومت معزول نموده و حکومت ولایت را بقنبر علیخان جلیله وند داده بودند چون
احوالات قنبر علیخان معلوم اینده عاکو بود از حاجی میرزا آقاسی التماس نمود که سفارش
بلیغ باو نمایند که اخلال در امنیت و فراغت اینده عاکویان ننماید و شنیدن سخنان مفسدین
تویسرکان را سرباز مقتضای طبیعت خود نسازد و در این حین اینده عاکوی دولت سبب
امنیت و فراغتی که از مرحمت پادشاهی داشت هیجده جزو از کلام مجید را حفظ نموده و تفسیر
آن عالم شده بود القصه حاجی میرزا آقاسی قنبر علیخان را حاکم ولایت تویسرکان نمود تا آخر
ایام حکومت و حرکات او که باعث برهم خوردگی امنیت اینده عاکویان چه معروض خوانندگان

قم

افتد و اردوی همایون وارد همدان شده و قریب یکماه در آن بلده اقامت نمودند
و امور ولایت کردستان و کرمانشاهان را منتظم فرموده و از همدان کوچ بر کوچ روانه دار الخلافه
شدند و در آن زمستان در دار الخلافه اقامت فرموده بگفتگوی امور قصبه محمره و کربلای
معلی با دولت روم بدست سفرای دولت روس و انگلیس اشتغال فرموده و خسارت
اموال تجار محمره و خون رعایای عجم را که ریخته شده بود مطالبه میفرمودند **حکایت** ولایت
تویسرکان ولایتی است کوچک مشتمل است بر یک قصبه و هشتاد و پارچه ده و سکنه اهالی
اینولایت مردمانی اند خشک دماغ و متکبر و وضع تعصب چنان واقع شده که دور از شیوع
اتفاق افتاده تردد از ولایت دیگر باینولایت کمتر واقع میشود و خود اهل بلد نیز بسایر بلاد
کمتر متردد ونند باینجهت بسیار از آداب و آداب دانی دورند هر یک فی نفسه چون کسی را ندیده
خود را افلاطون و ارسطو مینامند و میدانند و اهل این قصبه و محال متفرق به دو فرقه اند
جمعی خود را بسته و خواهان اولاد میرزا محمد سیاوشانی که در سنوات سابقه باین بلد آمده
و متوطن و صاحب قرا و مزارع شده و بعضی دیگر خود را بسته و خواهان اولاد حسنعلی بیک
نامی که پدرانش از اهالی سیستان و در عهد نادرشاه بتحصیل مالیات باین ولایت آمده توقف
نموده صاحب عیال و سکنه و قری و مزارع شده و ایشان خود را از طایفه ملک جمشید
سیستانی می پندارند و این طایفه همیشه با اولاد میرزا محمد در منازعه و عداوت میباشند
و چون از دیوان اعلی اولاد میرزا محمد بمنصب وزارت اینولایت سرافرازند و پسران
حسنعلی بیک منصب کلانتری دارند همیشه در مقام حسد و عداوت آن طایفه میباشند و در
تضییع ایشان ساعی و جاهدند و این عداوت منصبی و جاهی در میان این دو طایفه
مستمر و برقرار است و هر محله و خانه در هر قریه که در این محل واقع است در مرور زمان

دو فرقه شده هر یک خود را از خواهان یکی از این دو طایفه کرده اند و در زمان حکومت
قنبر علیخان رئیس طایفه میرزا محمد میرزا شفیع و رئیس طایفه حسنعلی بیک میرزا رضاقلی بود
و این میرزا رضاقلی در مزاج قنبر علیخان تصرف کامل نموده و قریه گرزان را که از قرای
معظمه این ولایت است برای قنبر علیخان بهر حیله که بود از صاحبانش انتزاع نموده
بملکیت قنبر علیخان در آورد و پس از مالکیت قنبر علیخان بنای تعمیر قلعه برای او گذاشته
عمله از ولایت گرفته و تیر از دهات انداخته باین امورات خود را مقرب حاکم ساخته
بعداوت طایفه میرزا محمد مشغول شد و برای دهات ایشان مدعی ملکی از طایفه قراگوزلو
تراشیده و بفکر تضییع ایشان برآمد و در آن اوقات میرزا شفیع در آذربایجان در پیش
طهماسب میرزا مشغول خدمت بود و برادرانش در ولایت متوجه اموراتش بودند
میرزا شفیع اینجوره خرابیها را که در اوضاع خود دید بدار الخلافه رفت صادقخان برادر خود را
در توپخانه مبارکه بنوکری داده و متعهد سرانجام نمودن یکصد و بیست و پنج نفر توپچی داد و
طلب در خدمت پادشاه مرحوم شده و منصب سردستگی برای برادر خود گرفته او را
باین ولایت فرستاد و او در وقتی بولایت تویسرکان وارد شد و حکم دولتی را آورد که
میرزا رضاقلی چنکار حاکم بود و قلعه را که در قریه رود آورد داشت و بحکم خاقان مغفور در
عهد شیخ الملوک خراب شده بود تعمیر مینمود و در میان ولایت مشهور نموده بود که چون
دولت علیه ایران با دولت علیه روم نقاری واقع است حکم بساختن این قلاع شده
و چون قنبر علیخان حاکم را بساختن قلعه گرزان مشغول ساخته بود کسی متعرض ساختن
او نمیشد تا قلعه بانجام رسید و از آن طرف صادقخان نیز بحکم دولتی مشغول بگرفتن توپچی
داد و طلب شده سی چهل نفر توپچی را که انجام داد میرزا رضاقلی را آتش حقد و حسد در کانون
سینه

سینه افروخته شده و قنبر علیخان را بر آن واداشت که هر که از اهل ولایت توپچی میشود او را
گرفته تنبیه نماید و نگذارد که این امر باتمام رسد قنبر علیخان نیز نظر بخواهش او سه چهار نفر
از توپچیان جدید را گرفت تنبیه و مواخذه نموده صادقخان در پیش قنبر علیخان بگفتگو در آمد
قنبر علیخان اعتنائی بسخن او نکرده رفته رفته با صادقخان بکمال بی میلی راه میرسانیده میرزا
رضاقلی ماده حاکم را که پخته و در عداوت آن طایفه مستعد دید بیشتر خودخواهی و فساد را
تذویر در آورده بان ماده مستعد چنان رساند که تا صادقخان را گوشمالی مذهبی و
تنبیه معقولی نکنی حکومت تو در این ولایت مستقر و ممکن نخواهد بود نظر باین مقدمات قنبر
علیخان را از تویسرکان برداشته بقلعه گرزان برده و در قلعه گرزان بقدر هزار نفر پیاده و سوار
از دهات خود و از طایفه جلیله وند و طایفه نانکلی و غیره جمع آورده و در نظر قنبر علیخان
این امورات را بسیار سست و موهون نموده بنای اتحاد خود را در اقدام باین امورات
و گذرانیدن در نزد امنای دولت بدروغ گوئی و اشتباه کاری خود که حقیقه در آن فن
ید طولی دارد گذاشته معتقد این بود که امنای دولت علیه غوررسی در این مواد نخواهند
کرد و قنبر علیخان چنان وانمود کرد که باید این جمعیت را بشهر فرستاده صادقخان را
با غل و زنجیر گرفت بگرزان آورند تا حکومت تو مستقیم گردد قنبر علیخان باین سخنهای
واهی از جا رفته جمعیتی را که در گرزان جمع آورده بودند باو سپرده بگرفتن صادقخان
مامور نموده و میرزا رضاقلی نیز با اهالی محله خود اخبار این مقدمه را نموده بعزم کشتن صادقخان
از گرزان جمعیت برداشته روانه شده و خود میرزا رضاقلی قریب بشهر در مزرعه که موسوم
بزرگری است توقف کرده جمعیت را بشهر روانه نمود صادقخان بیخبر و غافل از حوادث
زمان در خانه خود خوابیده بود که این جمعیت بمحله ایشان که موسوم بمحله پائین است

ریخته و اهالی محله میرزا رضاقلی که موسوم بمحله زرهان است ملحق باین جمعیت شده دست بغارت
و تاراج این محله براورده روی بخانه میرزا شفیع و صادقخان کذاشتند صادقخان دانست
که منظوری بجز قتل او ندارند خود را قبل از محاصره از راه آبی بیرون انداخته بقریه ازقرا خود
زقه ازانجا اسبی بدست اورده روانه دار الخلافه شده و حضرات مامورین بعد از غارت
کردن محله پائین و خانهای میرزا شفیع و صادقخان و زخم دار نمودن میرزا بابا عموزاده میرزا
شفیع را بگلوله تفنگ دانستند که صادقخان فرار کرده و مقصود اصلی از دست رفته عود بکرزان
نموده و بفکر کار خود افتادند اینده عاکوی دولت شاهی چند روز پیش ازاین حکایات بسبب درد
سینه داشت بهمدان در منازل ملک ارا منزل نموده مشغول معالجه بود که این اخبارات را شنید
چهارروز را عود بتویسرکان نموده درین بین کاغذی از قاصدهای قنبرعلیخان بدست افتاد که
دران نوشتجات قنبرعلیخان بعضی منقریات در اینباب باسم اینها ان نوشته و برای
تخلیص خود که خیال بیجا نموده بود اسم اینده عاکویان را نیز دران نوشتجات برده بود کسان
اینده عاکویان ازاین سخنان مطلع شده این دعاکو باز از حقیقت احوال مخبر نمودند و میرزا
شفیع در دار الخلافه عارض شده اسدآقا نامی را از معتبران طایفه دنبلی محصل گرفته روانه
اینولایت داشت قنبرعلیخان از خواب غفلت بیدار شده دانست که کار حکومت باو جعل
شدن بدشمنی و عداوت مردم منافات دارد خواست تدارک مافات اقدام نماید از
چاه در امده بچاله افتاد بخیال اینکه میرزا شفیع و صادقخان را ساکت نموده کار بر هم خورده
اینولایت را استقامتی دهد میرزا رضاقلی را بهمدان پیش امیرزاده بهمن میرزا فرار داد
و خود با کسان میرزا شفیع برنگ دوستی باسم اینکه میرزا رضاقلی در قلعه رود اور تفنگچی جمع
کرده و مستعد دعوا و یاغی گریست دوباره در ولایت پیاده و سوار خبر کرده سازودل

طبل

طبل جهالت و نادانی کاری خود را کوبیده و اسدآقا را همراه برداشته بسر قلعه میرزا
رضاقلی رفت و قلعه را خراب و قریه را آتش زده و قریب شصت نفر از رعایای انقریه گرفته
بقصبه تویسرکان عود نمود میرزا رضاقلی بعد از ظهور اینواقعه در همدان بتظلم و عرض و داد
افتاده امیرزاده بهمن میرزا را بطمع حکومت تویسرکان انداخته و یکنفر یوزباشی از ایشان
گرفته روانه تویسرکان شده و با دست امیرزاده بهمن میرزا به نوابخانه مبارکه دار الخلافه
عرض حال نمود اینده عاکوی دولت پادشاهی با شیطنتهائی که سابقا و لاحقا از میرزا رضاقلی
و قنبرعلیخان دیده بود بودن خود را با این اغتشاش در تویسرکان صلاح ندیده روانه زیارت
معصومه قم شده منتظر انجام این امورات نشست و پس از عرض و داد میرزا شفیع در دار الخلافه
حکم باحضار قنبرعلیخان و میرزا رضاقلی شده ایشان را نیز بدار الخلافه احضار کرده بردند و
در دیوانخانه مبارکه هر یک مبالغی کلی سیاهه غارت و تاراج اموال خود را داده قریب
بصد هزار تومان سیاهه داده بودند امنای دولت این کار را عظیم شمرده فتح الله خان ثانی
و میرزا فضل الله نوری را برای تحقیق این امور مامور بتویسرکان ساختند و ایشان با قنبرعلیخان
و میرزا شفیع و میرزا رضاقلی از دار الخلافه بیرون امده از راه قم روانه تویسرکان شدند
و در حوض سلطان میرزا رضاقلی مضوبه برانگیخته میرزا شفیع را که مردی خالی از شیطنت است
فریفته باو گفته بود که ما مثل میرزا فضل الله و فتح الله خانی را کجا میبریم و این سیاهه را که
بدیوان اعلی داده ایم قریب بصد هزار تومان است اگر ده یک این را محصلین از ما مطالبه
نمایند ده هزار تومان میشود ما باید فکری نمائیم که خود را ازین مهلکه خلاصی بخشیم میرزا شفیع
پرسیده بود که چه چاره باید کرد حکایت میمون و بزو ماست و صاحب خانه و خوردن میمون و ریش
بز کاسه را مالیدن و دیدن مهمان مذوق این اوضاع را و چوب خوردن بز بی تقصیر از صاحب

خانه بتفصیلی که در کتب مسطور است با و گفته بود و میرزا شفیع پرسیده بود که بز درین میان
کی باشد ان خود خواه فساد دوست ایند عاگویان دولت پادشاهی را نشان او داده بزبان
معرکه قرار داده بود با و گفته بود که از تو توقع دارم که درین مرحله ساکت باشی تا من خود
ترا بسفر را ازین مهلکه خلاصی دهم ان مرد خالی از شیطنت و فساد قبول سکوت را کرده میرزا رضا
قلی بعد از اطمینان از سکوت او پیش قنبرعلیخان رفته مقدماتی که مذکور شد با او درمیان گذاشته
او را نیز با خود متفق کرده بمنزل فتح الله خان و میرزا فضل الله رفتند و بفتح الله خان و میرزا فضل الله
گفت که واضح است منظور شما بعد از ارام کردن ولایت پر کردن کیسهای طمع است باید
شما معلوم و یقین باشد که سیاهه را که من و میرزا شفیع در دیوان اعلی داده ایم و قریب
بصد هزار تومان است بیکدیگر افترا و بهتان زده ایم همگی دروغ و بی پاست چندان نقصان
بطرفین نرسیده شما از اینجا معاودت نمائید و من و میرزا شفیع هرچه میخواهید بکشید اگر
عرض مرا شنیده ده هزار تومان بشما میرسانم ایشان قدری کج خلق شده سخنان درشت باو
گفته میرزا رضا قلی همان جواب را اعاده نموده بود ایشان از راه طمع ناچار شده با و گفته
بودند که ده هزار تومان را چگونه بمن میرسانی و کدام حرف ترا بشنوم گفته بود که جهانگیر میرزا
و خسرو میرزا و برادران و منسوبانش که در تویسرکان میباشند ایشان را موضع اتهام دولتی
میتوان نمود و پس از انکه شما ایشان را تهمت زده دولت گردید طوری نمائید که حکم شود ایشان را
محبوس نموده بقلعه شاهزید که قریه ایست در تویسرکان و ملک من است برده بمن از طرف
دولت سپرده شوند در اینصورت من که رضا قلیم متعهد باشم که ده هزار تومان از جهانگیر میرزا
و خسرو میرزا و برادران و منسوبانش بداغ و شکنجه گرفته بشما رسانم فتح الله خان که خوش
نفسی و پاک ذاتی او مشهور ایران است بطمع ده هزار تومان موهوم بوعده و فریب رضاقلی

فریفته شده و گفتن بعضی سخنان نالایق اقدام نمایند و میرزا رضا قلی و فتح الله خان قنبرعلیخان را
هم با خود متفق نموده ایند عاگویان بیچاره را بخیال خود اشتی پلو نمازعین تویسرکان قرار داد
بتدبیرات و خیالات خود مغرور شده و غافل از فضل خداوند جهان و عدالت پادشاه
زمان گردیده میرزا فضل الله را نیز بلطایف الحیل ساکت ساخته و فاتحه و خاتمه سفره یوسف
خود را انجرائی و تمام کردن ایند عاگویان قرار داده و از حوض سلطان روانه قم شدند و
پس از ورود بقم ایند عاگو را در روضه مقدسه دیده بانواع سخنان فریب آمیز تکلیف
بامدن تویسرکان نمودند این دعاگوی دولت چونکه غافل از خیال ایشان بود راضی
بمعاودت شده بود و لیکن فضل خدا مانع شده یکنفر توپچی از اهل تبریز که همراه حضرات
مامور بتویسرکان بود از مشاوره حوض سلطان اگاهی داشت حقوق نمک خوارگی
نایب السلطنه مرحوم را بجای اورده نصف شب بمنزل این دعاگو یا دولت شاهی امده
حقیقت مورین را در حوض سلطان باین دعاگو گفته ایند عاگو فسخ عزیمت از مرافقت
حضرات نموده عزم توقف را در قم جازم امد و هرچه از ان توپچی خواست که نام خود را
معلوم نماید اظهار نام و نشان خود را ننمود القصه چون صبح صادق طالع شد میرزا فضل الله
و فتح الله خان بروضه مقدسه امده ایندعاگو را تکلیف بروانه شدن نمودند ایند عا
گوی دولت که هرگز در خواب و خیال چنین روزها را ندیده خود را درمیان چنین بلاها
گرفتار دیده گریه راه گلو را گرفته بسکوت پرداخت حضرات دانستند که ایند عاگو مرافقت
با ایشان نخواهد نمود پس از یاس باین دعاگوی دولت گفتند که سنگی برای توپچی
چیده ایم که میرزا ابوالقاسم قایم مقام هم نچیده باشد و فتح الله ناخوش نفس برای
تیز کردن میرزا فضل الله رو باین دعاگو کرده بطریق سرزنش و سرکوب گفت ای مرد

نادان باجاق میرزا اسد الله خیانت مکن ازین حضرت شرم کن از خدا اندیشه نما
و میرزا فضل الله دروغ مگو بیا برویم داین میرزا اسد الله پدر میرزا فضل الله بود میرزا
فضل الله از شنیدن این کلمات کج خلق و دلتنگ شده چون اسپند بر آتش از
از روضه مطهره بیرون رفت و در رواق مبارک ایستاده بغیظ تمام گفت ای نوکرهای
جهانگیر میرزا یکنفر از شما در اینجا مانده اید خانتان را در تویسرکان خراب کرده پدرتان را
از گور در می آورم سه چهار نفر که همراه ایشان بودند از ترس و خوف فرار کرده
احدی در پیش ایشان نماند و دعاگو با همه عجز و ناتوانی فرد او حیدا درون روضه مقدسه
ماندند میرزا فضل الله و فتح الله خان سوار شده و میرزا رضا قلی پیش افتاده همه جا جنگ
زنان و غیبت کنان در ان ایام زمستان دو شب در عرض راه که قریب بچهل فرسنگ است
خوابیده حضرات را باین تعجیل بتویسرکان فرستاده و بمحض ورود تویسرکان در درب خانه این
دعاگویان قراول گذاشته بمنازل خود رفتند از قضایای خداوندی امیرزاده احمد میرزا
و امیرزاده مصطفی قلی میرزا سوار شده در خارج بودند بعد از شنیدن داستان قراول
خود را بهمدان رسانیده بخانه امیرزاده بهمن میرزا میروند و امیرزاده خسرو میرزا که در کبر حضرات
مانده او نیز متوسل بحضرت تعالی شده رقعه بمیرزا فضل الله نوشته توقع ملاقات نماید میرزا
فضل الله بعد از لیت و لعل اذن ملاقات داده امیرزاده خسرو میرزا با چهار نفر از قراولان
بمنزل فتح الله خان و میرزا فضل الله میروند میرزا فضل الله کج خلقی بسیار با او کرده و بعد
کج خلقیها با او میگوید که این مال دنیا برای چه روز خوبست شنیده ام و یقین دارم که امیرحمزه
روس صد و پنجاه هزار با جلو شما داده است ای امیرزاده نادان پنجاه هزار این را بمن
قرمساق بده و پنجاه هزار دیگر را باز بمن زن قحبه بده که در درگانه پادشاه در راه تو باین و

این بدهم پنجاه هزار دیگر را خودت و براحت بخور امیرزاده خسرو میرزا
می یابند که حرفها و گفتگوها ندارد و بهزار ترس و وهم سؤال میکنند که قراولی که بدرب خانه ما
گذاشته اید بچه سند و بحکم کیست فتح الله خان و میرزا فضل الله بعد از شنیدن این کلمه با امیرزاده
خسرو میرزا کج خلقی زیاد کرده میگویند ما خود فرمان ما قتیم بفرمان و رقم چه احتیاج داریم
خسرو میرزا در کار خود متحیر شده بایشان میگوید که اگر منظور شما شخواه است برادران من بعضی
در قم متوقف و بعضی بهمدان گریخته اند این رفتار شما را که با من بدانند هرگز باین ولایت
نخواهند آمد و بدار الخلافه رفته بتظلم و شکی مشغول میشوند بهتر آن است که شما قراولان را از در خانه
ما بردارید تا من ایشان را مطمئن نموده بیاورم پس از ان هر طریق خواهش شما باشد معمول
میداریم میرزا فضل الله این سخن را پسندیده و سخنان نرم با خسرو میرزا در میان میگذارد
و خسرو میرزا نیز با او چاپلوسی کرده بمنزل عود مینماید و قراولان نیز از درخانه دور شد خسرو
میرزا خود را با میرزا آقا قرخالوی خود بمیان باغچه که در پشت خانهای نشیمن است انداخته
از باغچه دیواری شکست خورده بود در ان نصف شب زمستان و برف خود را از ان
شکست دیوار پائین انداخته و پیاده بقریه که تیولی داشت خود را رسانده و از انجا بالاپاپل
شده راس یابوی پالانی پیدا کرده خود را بهمدان بخانه بهمن میرزا می اندازد و میرزا آقا قلی
صبح از این واقعه خبر شده خود را بمیرزا فضل الله و فتح الله خان میرساند و بایشان میگوید امیرزاده
خسرو میرزا را بمیان طایفه خزل و لرستان گریخته و از انجا میخواهد پانصد سوار برداشته
بیاورد و زن و بچه خود را از دست شما گرفته بکربلا برد و من این کیفیت را بعریضه از طرف
شما بدولت عرض کرده ام و قاصد حاضر نموده ام عریضه را مهر کرده بزودی روانه نمائیم
که مبادا کار خام شود ایشان نیز بلا تامل عریضه را مهر کرده و افتراهای بسیار در او

این حکایت بفکر کار خود افتاده دست از زیاده روی باز داشتند و منتظر اخبار دار الخلافه
نشستند و امیرزاده بهمن میرزا خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را تا منزل رباط کریم برده در آن
منزل امیرزادگان را واهمه گرفت نصف شب بدون خبر امیرزاده بهمن میرزا سوار شده
بشاهزاده عبد العظیم رفتند و رقعه بامیرزاده بهمن میرزا نوشته او را از احوال خود
مخبر ساخته و امیرزاده مصطفی قلی میرزا در شاهزاده عبد العظیم نیز طاقت نیاورده خود را
بمنزل حاجی میرزا آقاسی انداخت و ایند حاکو از قم اقدام برفتن دار الخلافه ننمود
با امیرزاده احمد میرزا در قم مانده و پادشاه مرحوم در مجلس اول که امیرزاده بهمن
میرزا بخدمت ایشان مشرف شده بود احوال تویسرکان را پرسیدند امیرزاده بهمن میرزا
کیفیت را بتفصیل معروض داشته بود پادشاه مرحوم فرموده بود که میرزا فضل الله
و فتح الله خان بصراحه عرض کرده که خسرو میرزا بمیان غزل و لرستانات رفته است
امیرزاده بهمن میرزا عرض کرده بود که خسرو میرزا الان در شاهزاده عبد العظیم است
و مصطفی قلی میرزا در خانه جناب حاجی میرزا آقاسی است و امیرزاده جهانگیر میرزا و احمد
میرزا در قم میباشند پادشاه مرحوم تغیر فرموده دستخط باحضار میرزا فضل الله
و فتح الله خان صادر فرمایند که هرچه در تویسرکان از عیال و کسان ایند حاکویان
گرفته اند رد کرده بدار الخلافه ایند کسان میرزا فضل الله و فتح الله خان حقیقت
احوال را از دار الخلافه بایشان نوشته ایشان را تاب توقف در تویسرکان نمانده قبل
از رسیدن دستخط پادشاهی فرارا بیرون آمدند و دیگ فساد میرزا رضا قلی از جوش
افتاده آرزوهای خام و نپخته ماند پادشاه مرحوم امیرزاده مصطفی قلی میرزا را
نوازش و مرحمت فرموده اذن توقف دار الخلافه باستدعای ایند حاکویان

نوشته بدار الخلافه فرستادند و نوشتند مصلحت چنین میدانیم که عیال این حضرات را بقلعه
شاهزید برده در آن قلعه متحصن بسپاریم و از همدان نیز امیرزاده بهمن میرزا حقیقت احوال را
بخدمت پادشاه مرحوم عرضه داشت کرده پیش میر علینقی خان طالش وکیل خود فرستاد
که بنظر پادشاه مرحوم برساند از قضا قاصد امیرزاده بهمن میرزا در دروازه دار الخلافه
بمیر علی نقی خان طالش میرسد که او از طرف پادشاه مرحوم مامور بهمدان بوده است
نوشتجات را از قاصد گرفته بجیب خود گذاشته روانه همدان میشود و از آن طرف عریضه میرزا
فضل الله و فتح الله خان بپادشاه مرحوم رسیده پادشاه مرحوم از خواندن عریضه احتمال
صدق داده و فی الجمله متغیر شده دستخط صادر میفرمایند که عیال حضرات را قراول گذاشته
نگهدارید تا به پنجم حضرات در کجا میباشند بعد از رسیدن این دستخط حضرات که شراب غرور
مست بودند بعناد و شیطنت میرزا رضا قلی صد نفر سرباز دسته طالب سلطان برادر میرزا
رضا قلی را قراول آورده در سر عیال و اطفال ایند حاکویان قراول انداختند و پنج طاقه شال
کشمیری و یک قطعه گل تیه الماس از والده و پنج جلد کتاب از کتابهای ایند حاکو با بعضی
ظروف چینی و بلور برسم مهلتانه گرفته قلعه شاهزید را خالی کرده میرزا رضا قلی بوجد و شادمانی
کوشیده و خیالی را که در دیگ سینه خود هشت سال بود باتش طمع میجوشانید پخته فرمان
کرده دو سه قریه را که ایند حاکویان زر خرید و تیول داشتند بحواله داده برادر خود میرزا اسکندر
بقریه ملکی ایند حاکو فرستاده بضبط انبار و ملک ایند حاکو اقدام نمود و از همدان امیرزاده
بهمن میرزا احمد میرزا را بقم فرستاده باین دعاگوی دولت پادشاهی اعلام نمود که ماندن
شما در قم صورتی ندارد بدار الخلافه بروید امر خود را صورتی بدهید و امیرزاده خسرو میرزا و مصطفی
قلی میرزا را از همدان برداشته بدار الخلافه برد و میرزا فضل الله و فتح الله خان از شنیدن

[illegible]

داوند و امیرزاده خسرو میرزا را خلعت مرحمت فرموده و بنوازش مخصوص ساخته
اذن و اجازت انصراف بتویسرکان ارزانی داشتند اینده عاکوی دولت از
اینجور حرکات فساد امیز از میرزا رضاقلی شرانگیز صادر شده دلتنگ شده عزم
توقف قم را نموده امیرزاده احمد میرزا روانه تویسرکان ساخت و خود مشغول تحصیل
علوم دینیه شده بخواندن مقدمات و فقه و اصول در مدرسه قم اشتغال ورزید
و بعضی از اموال و اسباب را از میرزا فضل الله و فتح الله خان امیرزاده مصطفی قلی میرزا
بحکم پادشاه پس گرفت و پس از ظهور این مفاسد و اکاذیب قنبر علیخان معزول
و میرزا رضاقلی در طهران متوقف امد تا سال وفات پادشاه مرحوم در انجا ماند تا بجگید
و چگونه از احوالات او نوشته اید و منتقم حقیقی در مدت یکسال فتح الله خان را بناخوشی
و با گرفتار کرده بمقر و مقام خود فرستاد و میرزا فضل الله بسببی از اسباب غیبی که تفصیل
ان از مناسب زمان نمیدانم بحو بکاری عدالت پادشاهی تا کمر ریخته شده با برادران محبوس
بکاشان فرستاده شده و تا ایام وفات پادشاه مرحوم در انجا بودند و اینده عاکوی دولت
از پنجسال توقف در قم و تحصیل مقدمات و اخذ اصول از اوستادی جناب مجتهد العصر
والزمانی اخوند ملا صادق بساختن کاروانسرائی که در درب دروازه معصومه است
مشغول شده حسادان مملکت حسد برده و بنا زمه برخواسته و نایب ولایت را با خود
یار نموده بمرافعات و محاکمات اقدام نمودند و این دعاگو را دلتنگ نموده بدار الخلافه
رفت و در نجف اباد حاجی میرزا اقاسی را دیده حاجی باینده عاکو نوازش کرده و حفظ
کاروانسرا که کسی بخلاف شرع باینده عاکو متعرض نشود تعهد نموده چون ولایت قم متعلق
بمیرزا نصرالله صدر الممالک بود و حاجی میرزا اقاسی را با او الفتی نبود باینده عاکو گفت

که بتویسرکان رفته مشغول بدعاگوئی باشد اینده عاکو نیز استجابت سخن ایشان را نموده فرخ
خان کاشی خلعت نوازش و دستخط التفات از پادشاه مرحوم باین دعاگو رسانیده این دعا
گوی دولت بدلخوشی تمام روانه قم شده عیال را برداشته بتویسرکان امد و از تاریخ
هزار و دویست و شصت و سه تا حالتحریر که ابتدای شصت و هفتاست در تویسرکان میباشد
تا بعد ازین چه پیش اید و از پرده غیب چه ظهور نماید **حکایت** از عجایب اتفاقات انکه در سنه
در شهر قم الاغی متولد شد که یکچشم در پیشانی داشت و جای چشمهای معتاد که در سایر الاغها میباشد
صاف و ممسوح بود و هیچ علامتی نداشت و لب بالا نیز بهیچوجه خلقت نشده بود و لب پائین
این حیوان بطریقی افریده شده بود که تا نزدیک دماغ او رسیده عوض لب بالا کفایت
این حیوان از اسطور ساخته بود صاحب الاغ بعد از تولد این حیوان ترسیده سر او را بریده
بخدمت جناب مجتهد العصر والزمانی اخوند ملا صادق اورده بود همه کس در ان مجلس سر آن
حیوان عجیب الخلقت را دیده بودند چون غرابتی داشت تحریر شد **ذکر وفات امیرزاده قهرمان**
میرزا و محمد خان امیر نظام در ولایت اذربایجان و حرکت اردوی همایون بجانب قم و طهران امیرزاده قهرمان
میرزا برادر اعیانی پادشاه مرحوم و بحکومت اذربایجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه
مذکور شد منصوب امده بود در ایام توقف اردوی پادشاهی در هرات فی الجمله اثار مرض در او
ظاهر شده نسیان و فراموشی بر او طاری گردیده و قریب بدو سال این مرض بطول انجامید
روز بروز اشتداد می پذیرفت و ضعف بصر نیز علاوه علت شده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و
اطبای حاذق از معالجه اش عاجز امدند و مرض منجر بوفات و ممات گردیده در عالم جوانی
برحمت یزدانی واصل شده و حزن و غم بر محبان و دولتخواهان استیلا یافته بلوازم تعزیت
داری و سوگواری کوشیدند و تسلی قلوب را بسلامتی پادشاه جهان و بوجود ذیجود ولیعهد

دولت علیه ایران داونده شاهزاده ملک قاسم میرزا نعش آن نوجوان را برداشته بدار
الایمان قم رسانیده و در جنب مضجع خاقان مغفور مدفون ساختند و اولاد و عیال ایشان بدار الخلافه
رفته در ظل رأفت و تربیت پادشاه مرحوم آسایش گزیدند و یکدو ماه قبل از وفات میرزاده
قهرمان میرزا محمد خان امیر نظام که از امرای اعظم و از ارکان دولت علیه ایران بود در
دار السلطنه تبریز وفات یافته جمیع اهل آذربایجان از وفات او متاثر شدند و چندان نیک
ذاتی و نیک رفتاری از او نسبت بعجزه و رعایای آن ولایت ظاهر شده بود که جمیع کسبه
عجزه آن ولایت بدون حکم و فرمایش دیوان اعلی درب اسواق و خانات را بسته فوج فوج
و دسته دسته بجنازه و تابوت او حاضر شده گریه و زاری آغاز نهادند و چندین سال بود که
در آذربایجان کارگذار و حکم روا بود احدی از او بقدر سر موئی رنجش و نارضائی نداشت و
همه کس برای او طلب مغفرت و آمرزش نموده و مینمایند خدا تعالی او را غریق رحمت خود گرداند
پس از وفات او و وفات امیرزاده قهرمان میرزا پادشاه مرحوم نظر بقابلیت ذاتی و استعداد
جبلی میرزا محمد تقیخان را بمنصب وزارت نظام سرافراز ساختند و خدمات مرجوعه امیر نظام مرحوم را
بعهده میرزا محمد تقی خان مفوض و موکول داشتند و میرزا محمد تقی خان نیز سالها با محمد خان امیر
نظام نشست و برخاست نموده و از رفتار و سلوک و آداب دانی او اخذ طرق سلوک نموده
در خدمت مرجوعه بخود چندان کاردانی و خیرخواهی ظاهر گردانید که محل وثوق و اعتماد
پادشاه مرحوم گردید حاجی میرزا آقاسی ایمنی را از پادشاه مرحوم ادراک کرده هم در آن اوقات
میرزا محمد تقی خان را بسفارت دولت علیه روم نامزد نموده روانه آن مرز و بوم ساخت و بعضی از
احوالات سفر ایشان در مقام خود برشته تحریر کشیده خواهد شد انشاء الله و چون امر نظام
و لشکریان از تفویض این منصب بوزیر نظام فتق و نظم اداری پادشاه مرحوم بر آن قرار گرفت

کار

کار حکومت آذربایجان را بامیرزاده بهمن میرزا مفوض فرمایند لهذا امیر علی نقی خان قاجار را
که وکیل امیرزاده و در درب خانه مبارکه بود بطلب او بهمدان فرستادند و میر علی نقی خان بهمدان
آمده و امیرزاده بهمن میرزا را از حکم پادشاه جهان مستحضر ساخت و امیرزاده بهمن میرزا بدار
الخلافه رفته در آنجا بمنصب حکومت آذربایجان سرافرازی حاصل نموده روانه آذربایجان شده
بخدمات مرجوعه خود قیام و اقدام مینمودند و در این اوقات حاجی خان ولد سلیمان خان
حاکم ولایت سنگی که از طرف پادشاه مرحوم حاکم ولایت کرمانشاهان بود برای انضباط
سرحدیه کرمانشاهان تا قصبه کرند رفته بود و از قراریکه اشتهار یافت طمع بدختری از رعایای
آن قصبه نموده و میخواسته است که بدون قواعد شریعت طاهره او را بمنزل خود برده باشد
اهالی آن قصبه راضی باین حرکت ناشایسته نگردیده او را نصیحت نمودند و او نصیحت پذیر
نشده بایذاء و اذیت اهالی آن قصبه پرداخته اهالی آن قصبه دست از غیرت و حمیت خود نکشیده
حاجی خان را محاصره نموده او نیز با کسان خود بخودداری کوشیده و از کرمانشاهان مدد طلبیده
تا رسیدن مدد اهالی قصبه کرند از ترس جان خود که اقدام بچنین امری نموده بودند هجوم
بمنزل او نموده او را گرفته با جمیع توابع و لواحقش مقتول ساختند و پس از این عمل خوف و وهم
بر ایشان مستولی شده با تمام اهل و عیال خود را برداشته متفرق شدند و پادشاه مرحوم
محبعلی خان ماکوئی را بایالت آن ولایت نامزد فرموده و درباب اهالی کرند حکمی از دولت
صادر نشد پس از اطمینان باز متفرقه رعایا عود باوطان اصلی نمودند و در همین اوقات فیمابین
رضا قلیخان و اهالی اردلان و عبدالله پاشا حاکم شهر زور و سلیمانیه نقاری پیدا شده
رضا قلیخان که از باده جوانی مست و از شراب ارغوانی در دایره حیرانی همیشه سرگردان بود
اهالی ولایت اردلان را بخود دانه جمع نموده و در کمال غفلت و بیهوشی جمعیت خود را برداشته

بسرحد سلیمانیه قدم گذاشته اسوده نشست و بخواندن مطربان خوش اهنگ و نواختن
طنبور و چنگ مشغول نموده غافل از انکه عبدالله پاشا از ابتدای طفولیت تا اخر ایام جوانی
که در دار السلطنه تبریز برسم گروگان از طرف سلیمان پاشای والدش متوقف بود دست
اموز امرا و اعیان دولت اذربایجان شده از همه نکات رزمی و بزمی اگاهی یافته تجربه
همه کار گردیده است در مقابل چنین تجربه این نوع خام نشستن و خام سرودن غایت بیخردی
و نهایت نادانی است و عبدالله پاشا بعد از دانستن این احوال دو هزار نفر سوار از خود
برداشته خود را باردوی رضاقلیخان رسانیده و خان والی را با اتباعش بی نقد و رخت
مانده که خود را باسبهای جلدین رسانیده راه فرار پیش گرفتند و عبدالله پاشا اسباب تجمل و
اردوی او را غارت کرده عود بسلیمانیه نموده و پادشاه مرحوم از این حرکت رضاقلیخان و حرکات
دیگرش که وثوق تحریرش نیست منتسب باو بی التفات شده با وجود اینکه همشیره اعیانی پادشاه
مرحوم را در حباله نکاح داشت و خود نوادهٔ دختری خاقان مغفور بود او را از حکومت مملکت
اردلان معزول فرموده بدار الخلافه احضارش داشتند و در انجا تا ایام وفات شاه مرحوم
محبوس نظر بود و پادشاه مرحوم پس از انقضای زمستان و انتظام انجوره مهام در بهار با جمیع توابع
بعضی از لشکریان فرمان داده بجهت وجع پا که در وجود مبارک حادث شده بود و اطبا دفع
بچشمهای حاره و غسل کردن را تجویز نموده و نافع شمرده بودند بطرف دار السلطنه قزوین
تشریف فرما شدند و از انجا بچشمه اب گرمی که در محال انولایت بود تشریف برده تابستان را
در انولایت منقضی ساختند و در همین اوقات امیرزاده بهمن میرزا با لشکریان نظام اذربایجان
بجهت نقاری که فیمابین دولت علیه ایران و روم بود بسرحد مملکت خوی و سلماس فرستاده شد
و سرحدداران دولت علیه روم نیز قریب بسرحد امده نشسته و سفرای دولت روس

وانگلیس

و انگلیس بگفتگوی در امده طرفین را از مجادله و مقاتله بسخنان دوستانه مانع امده
و تعهد نمودند که بفرستادن سفرا دفع گفتگو و نقار فیمابین را بالکلیه نمایند و باین جهات
اردوی همایون از دار السلطنه قزوین بدار الخلافه عود فرمودند و امیرزاده بهمن میرزا
نیز از سرحد بدار السلطنه تبریز معاودت نمود **ذکر تعیین میرزا محمد تقی خان وزیر نظام
برای گذرانیدن امورات دولت ایران با دولت روم و تجدید مصالحه** حاجی میرزا اقاسی در خدمت پادشاه
مرحوم چنان مصلحت دید که وزیر نظام دولت علیه ایران را برای رفع این نقار و اتمام
کار که با دولت علیه روم بمیان امده مامور بسفارت ان دولت نماید نظر باین
مصلحت دید نوشتجات دوستی نوشته شده وزیر نظام بسفارت دولت علیه روم مامور
گردید و وزیر نظام در اوایل سنه ۱۲۶۰ از دولت علیه ایران بدولت علیه روم رفته در مملکت
ارزنة الروم بحکم امنای ان دولت با سرعسکر انولایت گفتگو اغاز نهاده حاجی
میرزا اقاسی که با وزیر نظام صفائی نداشت و وجود او را در ایران و در خدمت پادشاه
جهان مخل امر خود میدانست اهتمام در گذشتن امور ایشان نمینمود و چنانکه اکثر نوشتجات
ایشان را در میان نوشتجات حاجی میرزا اقاسی بعد از وفات شاه مرحوم و رفتن حاجی
بکربلای معلی همچنان سر مهر نگشوده یافتند القصه وزیر نظام تا در سنه ۱۲۶۳ در ارزنة الروم بود
و در ان اوقات حاجی میرزا اقاسی برای تضییع و تخریب وجود شریف وزیر نظام خواهشی
از دولت علیه روم نمود مضمون انکه دولت روم مأذون نماید که مسجدی در دار السلام
بغداد دولت علیه ایران بنا نهاده با داب تشیع پیشنماز تعیین شود که شیعی مذهبان مملکت
بغداد در ان مسجد بدون تقیه بائین و اداب جعفری اذان گفته نماز فریضه ادا نمایند وزیر
نظام در اظهار این خواهش تامل نموده و بحاجی میرزا اقاسی نوشته بودند که واضح است که

دولت روم این خواهش را قبول نخواهند نمود و از آن گذشته برای ملت و دولت ایران
این خواهش چه فایده دارد حاجی میرزا آقاسی قبول این معنی را ننموده دوباره اظهار اصرار
بوزیر نظام نموده بودند که باید بالمضا این خواهش اقدام نمائی وزیر نظام ناچار استمزاج
گونه از خواص سرعسکر ارزنة الروم که وکیل دولت علیه روم بود نموده بودند بمحض دریافت
نمودن دولت علیه روم این خواهش را که سفیر دولت علیه ایران در نظر دارد علما و مفتیان
بلد را تحریک نموده بودند که عوام الناس ان ولایت را جمع نموده منزل سفیر دولت ایران
ریخته دست بهرزه کاری و زبان بهرزه درائی گشایند عوام الناس ارزنة الروم بقدر
سی چهل هزار نفر اجتماع نموده منازل وزیر نظام را احاطه نمودند و زبان بهرزه درائی گشودند
و بانداختن سنگ و تفنگ اقدام نمودند و وزیر نظام اصلا از وقوع این حادثه مضطر
و متزلزل نشده در وثاق خود نشسته سی چهل نفر توپچی نظام دولت ایران بمحافظت وجود نفیس
اشتغال نمودند و کار بجائی رسید که دیوار همان منزل را که وزیر نظام نشسته بود بنای شکافتن
گذاشتند و توپچیان بمدافعه انها پرداختند و جمیع اسباب و اوضاع منزل را عوام الناس
تاراج و غارت نمودند و این غوغا قریب پنج ساعت طول کشیده از طرف سرعسکر ارزنة الروم
کسان دولتی امده رفع غوغای عوام را نموده و بخدمت وزیر نظام رسیده زبان بعذرخواهی
گشودند و با وجود این حکایات نیز علاوه گفتگوهای دیگر فیمابین شده وزیر نظام بقوت عقل خداداد
بهر نحو که مقدور بود سعی و تلاش نموده مجددا مصالحه دولتین در سنه ۱۲۶۳ باتمام رسانیده با
کمال سرافرازی از دولت علیه روم با مصالحه جدیده معاودت نموده بخدمت پادشاه مرحوم
در دار الخلافه مشرف شدند و حاجی میرزا آقاسی بنای بد سلوکی با ایشان گذاشته و ایشان
نیز بعد از تشریف بردن ولیعهد بولایت اذربایجان از دار الخلافه روانه اذربایجان گردیدند

دانه

و نشو و نما کشیده که جوهر ذاتی و استعداد فطری خود را در خدمت دولت علیه ایران ظاهر ساختند
چنانکه مفصل مذکور خواهد شد انشاءالله

ذکر جشن و سور حضرت ولیعهد که در دار الخلافه واقع شد

چون حضرت ولیعهد بسن رشد و تمیز رسیده بودند رای جهان آرای پادشاهی بران قرار گرفت
که دری از دراری صدف برای حضرت ولیعهد خطبه فرمایند لهذا صبیه شاهزاده احمد علی میرزا را
لایق و سزاوار دانسته بتدارکات عیش و سرور حکم و اشارت فرمودند و جشنی عظیم در باغ نگارستان
مرتب داشتند و جوانب ایران اهل عیش و طرب در ان انجمن حاضر شده هفت شبانه روز
بعیش و طرب و سرور کافه انام مشغولی نمودند در ساعت سعد قران سعدین واقع شد خداوند
متعال همه وقت عیش و سرور را باین خاندان قرار و استدام دارد بحق محمد و آله الطاهرین

ذکر حکایاتی که در دار الخلافه واقع شد در ایام شفا یافتن پادشاه مرحوم از مرض از درگاه اله

بعد از انقضای زمستان این سال و گذشتن جشن نوروزی فی الجمله مرضی بر وجود پادشاه مرحوم
استیلا یافته و وجع پای مبارک شدت یافته منجر بضعف و ناتوانی گردید چون تا آنزمان مرض چندان
اشتدادی نیافت و هر وقت که عارض میشد بزودی معالجه پذیر میگردید درین وقت
که مرض را شدتی پیدا شد هر سری را سودائی پدید آمده و هر خامی بخیالی افتاده الله قلی
میرزا که ربیب حاجی میرزا آقاسی و نواده دختری خاقان مغفور و نواده پسری حسینقلی خان
برادر خاقان بود و بسبب وزارت حاجی میرزا آقاسی منصب ایلخانی گری طایفه جلیله قاجاریه باو
مفوض شده بود و در اوقات ترقی پا از دایره منصب خود بیرون گذاشته باکثر امورات
دولتی دخل و تصرف مینمود و امرا و اعیان نیز از ترس حاجی میرزا آقاسی با او بطریقی دیگر
سلوک میکردند و در اوقات مرض پادشاه مرحوم بباغ خود که در خارج دار الخلافه است
رفته بفکرهای باطل افتاده جمعیت جمع نموده بطریقهای نالایق حرکت و بی اذن و اجازه دولت

علیه از قورخانه مبارکه سرب و باروت بسیار گرفته بباغ خود برده بود و بحرکات مجنونانه
اقدام نموده و بگفتن سخنان ناشایست تکلم آغاز نهاده و هم چنین از قراریکه از کسان معتمد
میرزا نصرالله اردبیلی مسموع این دعاگوی دولت در ولایت قم شد که میرزا نظرعلی حکیم باشی
قزوینی بیکی از اهالی نظام قزوین سابقا اشنا و واسطه امورات او در خدمت پادشاه مرحوم
شده بود آن شخص را بمنصب سرتیپی دو فوج قزوین رسانیده و نهفتا باو قرار داده بود که در
ازای اینهمه محبت از تو خواهش دارم که هر وقت نوشته من بتو رسید افواج نظام قزوین را
بی تامل برداشته بدار الخلافه روانه شوی این معاهده فیمابین حکیم باشی و سرتیپ قزوینی برقرار
بوده است و در اوقات اشتداد مرض پادشاه مرحوم حکیم باشی که خود را از ارکان دولت
علیه میدانست چنان مصلحت می بیند که افواج قزوین را بدار الخلافه احضار نماید و کشیکچی و
قراول ارک همایون و دولتخانه مبارکه را تغییر داده و این خدمات را با فواج قزوین
تفویض کند و اگر العیاذ بالله امری واقع شود کسان بتبریز فرستاده میرزاده بهمن میرزا را
بدار الخلافه اورده در مسند خلافت برقرار و متمکن سازد و باین خیال محال جمعی را با خود
متفق ساخته و نزد میرزا نصرالله صدر الممالک نیز رفته این گفتگو را با او بمیان میگذارد
و میرزا نصرالله بعض سخنان که در همه وقت بکارش بیاید باو گفته او را روانه میسازد و بحاجی
میرزا اقاسی این گفتگوی حکیم باشی را اعلام مینماید چون مرض پادشاه در کمال شدت بود
همه دولتخواهان دست توسل بدامن فضل الهی زده از لطایف غیبی چشم داشت انجام
امور را داشتند و از قراریکه مسموع شد در ان اوقات شاهزاده ملک قاسم میرزا به دولتخواهی
سرکار ولیعهد دامن همت بر کمر زده بقدر مقدور سعی و تلاش مینمود و بمنازل وزرای
دول خارجه امد و رفت میکرد و این سخنان در دار الخلافه بروز و شیوع پیدا کرده همه

مجوزی

خلایق منتظر بودند که از پرده غیب چه ظاهر میشود و پادشاه مرحوم یکروز و یکشب بیهوش
افتاده بودند که در اینوقت از شفاخانه غیبی و از فضل خدا اثار صحت در وجود پادشاه
پیدا شده چشم مبارک را گشوده تکلم فرمودند از قراری که مسموع شد علت صحت و تندرستی
و سبب شفا بعد از فضل خدا ان بود که فصدی بموقع در حالت بیهوشی واقع شده بود ان
فصد مفید افتاده سبب صحت و تندرستی پادشاه مرحوم امد ولیکن انچه واضح و لایحست
سبب شفا انکه اگر العیاذ بالله در اوقات این امر اتفاق می افتاد انقشاش کلی در میان
عباد الله پیدا میشد استقامتی که در پرده غیب بوجود پادشاه جهان برای سرپرستی ضعفا
و عجزه اهالی مملکت ایران منوط و مربوط بود دیگر بظهور نمیرسید چون کارکنان عالم قضا
اسباب جهانداری و پادشاهی این سایه اله و این پادشاه گردون جاه را در عالم غیب
مرتب مینمودند بان سبب پادشاه مرحوم را از ان مرض شدید صحت پیدا شده خار و خاشاک
چند را که بایست از سر این راه برداشته شود برداشتند القصه بعد از حصول صحت کامل عموم
اهالی ایران بشادمانی و چراغان پرداخته نذورات و تصدقات بارباب استحقاق دادند
و دولتخواهان حکایات واقعه ایام مرض را بسمع پادشاه جهان رسانیدند او حکیم نظرعلی را
که از جان گردی و درویشی باین مرتبه علیا رسانیده بودند در این هنگام با وجود حضرت
ولیعهد این نوع خیالات ناپسندیده از او ظهور نموده بود از نظر التفات دور ساختند
و حکیم نظرعلی بقزوین رفته در انجا نیز تاب توقف نیاورده پناه باستانه حضرت معصومه
اورده در انجا مقیم امد و اما شاهزاده ملک قاسم میرزا را جناب حاجی میرزا اقاسی بدگوئی
کرده و پادشاه مرحوم بشاهزاده پیغام داده بودند که شما چرا در ایام مرض من بمنازل سفرای
دول خارجه تردد داشتید بهمین کلمه ایشان را نیز عذر خواسته از دار الخلافه روانه اذربایجانش

ساختند و اما ایلخانی را پادشاه مرحوم بحکومت گلپایگان و بروجرد مامور فرموده دردار
الخلافه اذن و اجازه توقفش ندادند حکایت حکیم نظرعلی مردی سودا مزاج بود بعد از ورود
بقم خیالات سوداویه در او ظاهر شده خواب و خوراک بالکلیه از او منقطع امده در خوردن
قهوه که مزید سودا است افراط نموده و در کشیدن قلیان که محرک خیالاتست اکثار اغاز نهاد لهذا
خیالش بران کشید که غفلة سوار شده باردوی همایون رفته بخدمت حاجی میرزا اقاسی رسیده
عذر تقصیرات خود را درخواهد و در عالم درویشی مضی ما مضی گوید و راه صدق و صفا پوید
بر توسن این خیال سوار شده   نیرنگ خود را در شمران باردوی همایون
رسانیده غفلة وارد منزل حاجی میرزا اقاسی شده حاجی که حکیم را دید خیال کرد که باشاره پادشاه
مرحوم از قم بیرون امده است اندک اعتنائی باو نموده بعد از تفحص و احوال پرسی از او معلوم
حاجی میشود که حرکت او بی ماخذ بوده فی الحال بزبان ترکی سربازان قراول و توپچیان مستحفظ را
فریاد زده بنای فحاشی میگذارد و میگوید که بکشید این کیدی قزوینی را که بخیال کشتن من امده
و از اینجور سخنان گفته او را بقراولان قرچ خاصه شریفه می سپارد و احوال او را بجهت
پادشاه مرحوم معلوم مینماید پادشاه مرحوم حکم میفرماید که او را بمحبس انبار برند باز حاجی
شفاعت او را نموده از بردن محبس انبار دارالخلافه مانع میشود و بدست ده نفر غلام سپرده
حکم باوردن او دوباره به بست قم مینمایند غلامان اوضاع روزگار را ملاحظه کرده او را در
منزل حوض سلطان برهنه و عور نموده حکیم باینصورت لابد و ناچار خود را بقم رسانیده
از نو مشغول قهوه و قلیان گردید تا باز اثار خیالات کی بروز و ظهور نماید اما احوال ایلخانی
انکه بعد از ورود بولایت بروجرد باز بنای خودسری و خودرائی را گذاشته دست
ببذل و بخشش گشاده بگرفتن نوکر و خیال گذاشتن افسر مشغول شده هنگامه برپا نموده

و مردمان اراذل و اوباش بروجرد رفته رفته و کم کم از اعیان ولایت و
وجوه مملکت نیز مایل برفتن بروجرد شدند و این سخنان منتشر شده محمود خان کاشی که
نوکر دولتی و وزیر و کارگذار ایلخانی بود حقیقت احوال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت
نموده دوستان ایلخانی از دارالخلافه باو نوشتند که ترا یاغی و سرکش قلم داده اند
باید تو خود را بدارالخلافه برسانی تا امر تو از پرده غیب چه ظاهر شود او نیز بدون اذن سلطان
با هزار سوار از راه جهالت و نادانی روانه دارالخلافه شده اینده عاکوی دولت و شهر
قم در بالاخانه عمارات شاهی که مشرف برودخانه و راه ولایت بروجرد است نشسته بود که
کوکبه ایلخانی از راه ظاهر شده بطریق سلاطین یساولان از اطراف و جوانب دورباش
دورباش و گبین گبین باواز بلند می گفتند و او با ازدحام و جلال تمام وارد کاروانسرای
خارج دروازه قم شده و از تعجیلی که برفتن دارالخلافه داشت در شهر منزل نموده و یک شب
بزیارت استانه حضرت امده با حکیم نظرعلی ملاقات دوستانه نموده دو سه ساعت در منزل
او نشست باو گفته بودند که کجا میروی در همین بست بنشین این مصرع را در جواب خوانده
بود   مرا با بست معصومه چکار است   القصه از قم کمیر بحوض سلطان رفت در ان منزل
دستخط پادشاهی بمضمون فرامرز بیک فراش خلوت باو رسیدن و حکم منع امدن او بدار
الخلافه و رفتن عتبات عالیاتش صادر شده بود او از حوض سلطان معاودت نموده
در بست معصومه قم نشست و سواران و هرزه درایان از سرش پاشیده فی الجمله بهوش
امده خواست که اذن توقف در بلده قم حاصل نماید پادشاه مرحوم راضی نشده شاهزاده
ابوالملوک را تعیین نمودند که امده حکما از قم او را روانه عتبات عالیات نمایند و
ایلخانی بعد از ورود شاهزاده ناچار جمعی از خدمتکاران را   خود برداشته راه عتبات

عتبات عالیات را پیش گرفت و تا حال تحریر در ان مملکت میباشد **ذکر احوال مملکت خراسان**
و وقایعاتی که در ان سامان واقع شد چون از ابتدای سلطنت پادشاه مرحوم اللهیار خان
اصف الدوله بحکومت مملکت خراسان اشتغال مینمود و بنابر خالیت و اهمیت که با پادشاه
مرحوم داشت خود را اعظم ارکان دولت علیه میدانست نظر بتمادی ایام حکومت در
مملکت خراسان و وسعت ان ولایت بعلاوه انکه مالیات ان مملکت را بالکلیه بمخارج خود
صرف نموده چیزی بدیوان اعلی نمیرساند استقلال تام یافته بخیال خودخواهی افتاده و
بعضی مواصلات و ارتباطات با اهل ان ولایت اغاز نهاد و با جعفر قلیخان بجنوردی بکمال خصوصیت
بهم رسانیده دختر خواهر او را برای پسر خود حسن خان تزویج کرده دختر حسن خان را بجعفر قلیخان
داده و اعتنای چندان برقیمه جات امنای دولت علیه نمینمود حاجی میرزا اقاسی این نوع
اقتدار و شوکت او را در مملکت خراسان خلاف صلاح دولت دانسته در کسر اقتدار و
اعتبار او میکوشید او نیز وزارت حاجی میرزا اقاسی را در خدمت پادشاه سبب خلاف
و عناد خود قلم داده سر از احکام دولتی باز می پیچید رفته رفته کار بجائی رسید که حاجی
میرزا اقاسی خواست که باین جهت موکب همایون پادشاهی را بطرف مملکت خراسان حرکت
دهد محمد قلیخان پسر اصف الدوله که در خدمت پادشاه مرحوم راه سخن داشت و از این گونه
حکایات مطلع شده به پدر خود اعلام میداد چون دید که نزدیک است پرده از روی کار
برخیزد و طبل یاغی گری اصف الدوله بلند اواز شود حقیقت احوال و گفتگوی امنای دولت را
بپدر خود اعلام نمود صلاح در ان دید که اصف الدوله بدار الخلافه امده در خدمت پادشاه
مرحوم رفع اتهام خود را نماید اصف الدوله امر مملکت خود را بسلیقه خود منظم ساخته و بپسر
خود حسن خان مشهور بسالار سپرده خود با جمعی از مشهد مقدس بیرون امده عازم دار الخلافه

گردید

گردید حاجی میرزا اقاسی از اراده امدن او بدار الخلافه واقف شده حکم از پادشاه مرحوم
صادر نموده که ترک امدن نماید اصف الدوله اظهار شوق شرفیابی حضور پادشاهی نموده هفت
روزه از خراسان وارد دار الخلافه شد و در دار الخلافه مدتی مانده احترامی که متوقع
بود معمول ندیده عزم زیارت بیت الله الحرام را نموده همشیره خود را که والده پادشاه مرحوم
بود با خود درین عزم متفق ساخته اجازت زیارت بیت الله الحرام را خواستند و پادشاه
مرحوم رخصت و اجازت مرحمت فرموده حکم بانجام تدارکات سفر فرمودند و پادشاه مرحوم
بسبب بی اعتمادی بحسن خان و ظهور پاره حرکات ناشایسته از او میرزا محمد خان ولد اصف
الدوله را بایالت خراسان منصوب فرموده روانه ساختند و میرزا محمد خان بمشهد مقدس
رفته ارک و توپخانه را که در تصرف توپچیان اذربایجان بود باسم اینکه حاکم و معتمد دولت
میباشم از تصرف ایشان در اورده بتصرف برادر خود حسن خان داده و خود در استان مبارکه
امام بعنوان بست نشست و اصف الدوله در خدمت پادشاه مرحوم قبل از وقوع و ظهور این
حکایات از دار الخلافه روانه شده و از سرحد ایران گذشته وارد مملکت روم شده بودند
ذکر شمه از احوالات سید علی محمد مشهور بباب سید علی محمد از سادات دار العلم شیراز و احوالات
او از قراریکه از علماء ذوی الاحترام مسموع شده تحریر میشود سید مشار الیه در اوایل حال چند
سال بتحصیل علوم دینیه پرداخته در حین تحصیل مشغول بریاضات و مجاهدات نفسانی میشد از جناب
علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی حاجی اقا حسین امام جمعه خوی مسموع شد که وقت گرفتاری
در منزل میانج اذربایجان ملاقات کردم و از اندازه تحصیل او و حاصل ان استعلام نمودم
میسر نمود که چندان مایه در فضل و علوم ظاهری نداشت بلکه در اخلاق نیز چندان کسبی ننموده بود
چنانکه در مجلس ملاقات برادرزاده حاجی میرزا اقاسی همراه من بود قبل از معرفت بحال او

بامن اظهار الفت و وداد مینمود پس از انکه دانست برادرزاده حاجی میرزا اقاسی در مجلس است
باو تکلم اغاز کرده سخنان ملایم گفته خفض جناح بسیار باو نموده باز حاجی اقاحسین میفرمودند
که چون مشغول ریاضات شده است در عالم ریاضت بمقامی که بایست و شایست رسیده
و نیز چندان ظرفیت نداشته از احوالاتی که در عالم ریاضت باو عارض شده در شناخت
وجود خود خبط و خطا نموده است و ادعاهائی را که مناسب مقام و احوال او نیست مینماید
همچنین از جناب علامی و فهامی مجتهد العصر و الزمانی میرزا جعفر توپسرکانی رحمه الله مسموع شد که
در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او را دیدم که نقش انگشتر ایشان این بود
که لا اله الا الله محمد رسول الله علیمحمد باب الله و مجتهد مرحوم میفرمود که در کلماتی که بزبان عربی
گفته و اسم او را قران نامیده غلطهای نحوی بسیار دارد و مریدان او عذر این غلطها را چنان
میخواستند که حقتعالی که بسبب گناهانی که از حروف عوامل در وقت خلقت واقع شده ایشان را
بسزا و جزای ان گناهان مقید و محبوس بیک عمل فرموده و چون سید علیمحمد پا بدایره وجود گذاشت
شفیع گناهان حروف عوامل شده حقتعالی شفاعت او را درباب حروف عوامل قبول
فرموده ایشان را از قید و حبس بیک عمل اطلاق داده حال بسبب این شفاعت حروف
مطلق العنان شده اند و مقید بعملی نمیباشند و این چند کلمه را از کلمات او میفرمودند که ایه از ایات
او میباشد که در شان دختر قزوینی که قرة العین مینامیدندش گفته است ایتها الفتاة القزوینیه
لاتمشی شرک فان الملائکه یمشون بک ترجمه بفارسی انکه ای دختر قزوینی مکن شانه نوبت را که بدرستیکه
فرشتگان عاشق تو میشوند القصه مجتهد مذکور انکار بلیغی از طریقه ایشان مینمودند و همچنین از جناب
حاجی سید صادق که مذاق اخباریین دارند احوال سید علیمحمد پرسیده شد بسیار دلتنگی از او و از
و بعضی از شنعات او را که مریدانش قران میگویند میخواندند و نسبت الحاد و زندقه باو میدادند

و همچنین از جناب استادی مجتهد العصر و الزمانی ملا صادق قمی سلمه الله انکار بلیغ از طریقه
او استماع نموده و طریقه او را بطریق الحاد و ضلال مستند میفرمودند و همچنین از علاّم الاعلام
حجة الاسلام جناب حاجی ملا اسدالله بروجردی استماع نمود که طریقه ایشان را بطریق ضلال و
الحاد و بطریقی دیگر املا منسوب میفرمودند القصه سید علی محمد مذکور بمقامات بسیار عالی
مدعی شده چندی در عراق عرب باین دعوی مشغول بود ضعیفه از مریدان او که ملقبه بقرة
العین شده بود در عراق عرب محبوس امده پس از چندی بدست مصلحت گذار دولت
ایران از قید خلاصی یافته بقزوین رفت و سید مشارالیه از انجا بدار العلم شیراز رفته
حاکم مملکت فارس از کثرت مریدان و افساد دران مملکت اندیشیده محبوسش ساخته
پس از چندی او را مطلق العنان نمود سید از انجا باصفهان رفته باز بسبب کثرت و غلو
مریدان منوچهر خان حاکم انولایت او را گرفته بدار الخلافه فرستاد و پادشاه مرحوم
او را بقلعه چهریق که یکی از قلاع سرحدیه اذربایجان است فرستاده در انجا ماند و در عهد
پادشاه مرحوم فسادی از مریدان او ظاهر نشده بجز انکه بفتوای قرة العین که برادرزاده
جناب مجتهد العصر و الزمانی را در هنگام تشریف بردن مسجد برای نماز صبح شهید و
مقتول ساخت و پادشاه مرحوم قاتل او را گرفته قصاص فرمودند و اما انچه بر این دعاگوی
دولتخواهی که برحسب اتفاق سه چهار ساعتی از مطالعه دو کتاب او واضح و محقق
گردیده انست که جمیع مدعیات و مطالبات او در خدمت علماء اعلام امامیه واضح
و معین نشده و مریدانش در کتمان مدعیات و تحریرات او یا باذن یا بدون اذن
کوشیده اند و اظهار تمام عقاید باطله خود را از بیان تغلب و تسلط خود منوط و مربوط
ساخته اند اللهم اخذهم جمیعا تفصیل اجمال انکه دو کتاب از او بنظر رسید که زیاده

از سنه چهار ساعت صاحب کتاب نگذاشت بسبب تشنیعاتی که از اینده عاکو بر
مطالب او ظهور یافت مطالعه شود از جمله یک کتاب را جمیعا بسرخی مکتوب نموده بود
و نام او را بیان فیها میدند زیاده از چهار صد سوره بطرز سوره قرانی نوشته شده
و همه سورها مصدر ببسم الله الرحمن الرحیم بود پس از تسمیه اکثر سور مبدو بحروف مقطعه
بود مثل مقطعات قرانی بی تفاوت و بعضی با تفاوت مثل المص یح و بعضی از سور مبدو
بکلمه الحمد لله یا سبحان الذی یا انا اعطیناک و بهذا و اکثر کلمات ان کتاب از کلمات
قرانی بود و بعضی کلمات دیگر را که از خود منظم کرده بودند چون خزف در میان لالی دامنح
و سیدا بود اینده عاکوی دولت شاهی سوره از سوران کتاب کسبی که همراه
اینده عاکو بود و کتاب را برای اینده عاکو میخواند اعلام داد که نسخه ان سوره را
بعینها تحریر نموده و در این تاریخ صورت ان سوره مزخرف را با بعضی از عقاید او که در
کتاب دیگر در ان قلیل زمان مطالعه نموده مستحضر گردید برشته تحریر کشید تا برادران
دینی را اشتباهی در کفر و ضلال صاحب ان طریق باقی نماند انشاء الله تعالی و سوره
این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی قد نزل الایات بالحق الی عبده لعل الناس
بایات ربک یومنون ان اتبع ما اوحینا الیک من عند الله لیعلم الناس حکم ربک من
قریب ذلک من انباء الغیب نوحیک لیومن الناس بایات ربک ولتکونن فی دین
الله لمن المتدین و ان هذا کتاب قد نزلت من عند ربک فی ربع الرضوان لما توعدون
و ان هذا صراط ربک فی السموات والارض یتلو علیکم ایات اللوح لتکونن بلقاء الله
لمن الموقنین و انشاء الله ربک قد اعد للمتقین منکم جنات لایحیط بعلمها نفس ذلک
من فضل الله علیک لیکونن الناس فی دین الله لمن الساجدین قل اذا وردوا بابها

قد وجدوا

قد وجدوا اکل الالوان فیها و قد رقت باذن ربک ارضها کوجه الماء فی المرات و اذا دخلوا
بیت ربک قد وجدوا اسمائهما من کل وجه من نور الله قد استقرت علیها شمس من جلال
ذکر اسم ربک حیوان لم ترعین مثلها تنادی من شجرة الطور الله لا اله الا هو و اذا حضروا عندها
قد تحفظن علیها حوریات من نور ربک قد رقت وجوههن کوجه الزجاجة فی الزجاجة البیضاء
کانهن کوکب دری توقد من شجرة الصفراء الله لا اله الا هو تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم ترعین
بمثلهن و اذا الحظوهن قد تحفظت الاعیان بطرف اعینهن تبارک اسم ربک لا اله الا لم ترعین بمثلهن
و اذا انظروا کف الساق من احدیهن قد جبد و اختلطت العین و شربهن کانهن حیوان من
ماء واحد تحرک فیها خیط الحمراء باذن ربک تلقی الوجه فی شعراتهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو
لم ترعین بمثلهن و اذا شربوهن قد لهبت الفواد بالشعرات کانها حیوان بمثل انفسهن تبارک اسم
ربک لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا اطلعت احدی شعره من طرف اعینهن قد اشرقت السموات
والارض منها کان نور ربک قد تحفظ الخلق بوجهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن
و اذا ارادوا شرب الماء الخمر منهن قد وجدوا ماء الخمر فی کاس کصدرهن کانهن بکل وجه قد ابرزن
الخمر من ایدیهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا تلون ایات الله قد تسمعوا منها
ورقاء السیناء من کل شعراتهن الله لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا احضروا المومنین قربهن قد
فتحت الانفس فی السر باذن الله بان الله ربک ما ارادنا فی اللقاء بینهن تبارک اسم ربک لا اله
الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا ارادوا قمیصهن براسعین الف وجه قد شهد و ابان الخمر فی کاس
الزجاجة ما حظهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا استلوا عن حکم ربک بینهن
قد اجبهن من ربک فی الورقاء الحمراء عن الشجرة البیضاء الله لا اله الا هو تبارک اسم ربک لا اله
الا هو لم ترعین بمثلهن و اذا اخرجوا باذن ربک من عرشهن قد وجدوا عرشها تجری علی الارض

الیاقوت من حیوان من ما بیضاء بذکر لساب الشجرة فی السیناء الله لا اله الا هو ثم من
لبن ثم من عسل ثم من خمر کان کل واحدة منهن تسقی بجار اجمعین تبارک اسم ربک لا اله الا
هو لم ترعین مثلهن واذا ارادوا اخذ الحمراء قد وجدوا ماء البیضاء فی الکاس الحمراء
علی ایدیهن کانهن قد حضرت من قبل ذلک الامر الله اکبر تبارک اسم ربک لا اله الا هو
لم ترعین مثلهن واذا شربوا کاسا من ایدیهن قد وجدوا کل الانهار تجری فی الکاس
باذن الله تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم ترعین مثلهن هنالک قد دلت الافئدة بذکر
الله اکبر طبتم فیها ذلک ما قد وعد الله لکم فی القران من قبل فاذکروا الله ربکم فان ذلک لهو
الفوز العظیم واما اعتقادات او انست که سید مذکور خود را نبی مرسل دانسته و نزول وحی و کتاب
از جانب جناب اقدس الهی بخود دعوی نموده است واما چنانکه دین اسلام ناسخ ادیان
سابقه و قران ناسخ توریه و انجیل است این سید نیز دین خود را ناسخ دین اسلام و بیان
خود را ناسخ قران میداند و چنانکه در کتاب بسیاری بزبان فارسی نوشته بودند مشتمل بود بر
فصول و ابواب بطرزی خاص مثل انکه بجای فصل و باب نوشته بودند الواحد الرابع
الخامس العاشر مطالعه شد تصریح نموده بود باینکه در هر زمانیکه من یظهره الله ظاهر شود
لا محاله هر لاحق افضل از سابق است و هرچه در عالم است تا تسلیم بحکم من یظهره الله نشود
از حکم الاسلام و لواحق ان خارج است و اشخاصی را که حقتعالی برای اقامه دین ظاهر
میفرماید برای این است که جمیع اهل الارض بتصرف ایشان در اید و تا این امر در عالم
بانجام نرسد همیشه از طرف حقتعالی شخصی ظاهر نخواهد شد و حکم الشخص مطاع است
تا زمانی که دیگری ظاهر شود و لا محاله ثانی افضل از اول است و هکذا و باز در ان کتاب
تصریح نموده بود که جایز نیست تدریس هیچ علمی مثل فقه و اصول و منطق و غیر انها مگر

بیان

بیان و از نحو بقدریکه فاعل از مفعول تمیز داده شود و باز تصریح کرده بود که مقابر انبیا و
اولیا باید بعد از ظهور من یظهره الله مرتفع شود چنانکه قبر موسی و ابراهیم و سایر انبیا
بعد از ظهور محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله مرتفع شده است و اثاری از انها باقی
نیست و همچنین باید بیت الله نیز مرتفع شود چنانکه بیت المقدس در ظهور من یظهره الله مرتفع
شد القصه سید مذکور در دار السلطنه تبریز در اواخر سنه ۱۲۶۶ با یک نفر از متابعینش بقتل رسید و
این مزخرفات از ایشان باقی ماند و صدق حدیث معروف که از ائمه صلوات الله علیهم
اجمعین صادر شده و مرحوم شیخ احمد در شرح زیارت ان حدیث را نقل کرده است
ظاهر گردیده و مضمون حدیث انست که قائم ال محمد عجل الله فرجه ظهور نخواهند فرمود تا اینکه
هشتاد نفر قبل از ظهور قائم ادعای نبوت و رسالت بر باطل و کذب کنند و برای مطالعه
کنندگان از همین سوره که از بیان او نقل شد واضح و مبرهن میشود که سید مرقوم هم مدعی وحی
و نبوت است و هم دین خود را ناسخ دین اسلام میداند و نیز واضح میشود که سید ربطی در
کلام ندارد و کلام او موافق لغت و قواعد کلام عرب غلط است مگر بقاعده که میرزا جعفر
مرحوم از اعتذار مریدان او در باب حروف عوامل مذکور نموده درست باشد **ذکر ظهور
طغیان و عصیان حسنخان پسر اللهیارخان اصف الدوله و چگونگی احوال او** حسن خان نواده دختری
خاقان مغفور و داماد ظل السلطان است بعد از انکه الله یارخان از منصب ایشیک اقاسی
باشی گری ترقی نموده بمنصب اصف الدوله رسید خاقان خلد اشیان بجای پدر او را منصوب
فرموده سالارش نامید چندی در ولایت همدان چاکر و خدمتگذار شاهزاده فرخ سیر میرزا
بود مشار الیه جوانی پرغرور و سرشار بوده نوبتی شیخ الملوک حاکم ملایر و تویسرکان بدیدن
شاهزاده فرخ سیر میرزا بهمدان میرود و در همدان چنانکه عادت ابنای ملوک است در

عالم عیش و سرور بباختن قمار و اشامیدن خمور مشغول میشوند و از اسباب قمار بس
باختن اشتغال مینمایند و از جمله حریفان مجلس شیخ الملوک و فرخ سیر میرزا و نظر علی میرزا پسر
شیخ الملوک و حسن خان بود گویا ورق حسن خان سه شاه و ورق شیخ الملوک سه اس
بود و حسن خان مدعی بردن فی المجلس شده و شیخ الملوک نیز همین ادعا را مینماید بعد از ابراز
و اظهار ورقهای بازی شیخ الملوک مسلما شخواه مجلس را از خود دانسته و حسن خان باو کج
خلقی کرده میگوید شاهزاده دغل بازی را موقوف کن دست من بالای دست تو است
و من چهار شاه ام شیخ الملوک تکذیب او را کرده او سه شاه ورق را سراغ داده و از جهالت
و غرور یکشاه دیگر خود را نامید شیخ الملوک با او منازعه و پرخاش بر منخیزد و انجا از ان
از مجلس برخواسته بتغیر تمام بیرون میرود و جمعی از غلامان خود را فرستاده شیخ الملوک
و نظر علی میرزا را در همان مجلس لخت و برهنه نموده محبوسشان مینماید علاوه و براین یکفوج
از نظام همراه از انضبط تویسرکان و ملایر منفر شد و فوج نظام تا قصبه تویسرکان امده یکدو
روز نیز توقف مینمایند القصه جوانی باین نادانی در مملکت وسیع الفضا خراسان مستولی
و مستقل شده بعد از گذشتن اصف الدوله از سر مملکت ایران لشکرهای خراسان را جمع
نموده و جعفرقلیخان بجنوردی را مقدمة الجیش ساخته روانه طرف عراق نمود و جعفرقلیخان
از سبزوار گذشته قریب بشاهرود و بسطام نشست و باستراباد و سمنان نوشتجات
نوشته مضمون انکه خدایگانی سالار عازم عراق و بنا دارند که مملکت ایران را از بدرفتاری
ماکوئیان و وزارت حاجی میرزا اقاسی استخلاص دهند نوشتجات از استراباد و سایر
بلاد بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده شد حقیقت احوال ایشان در اینه خاطر پادشاهی
ظاهر و هویدا امد پس از اظهار این جوره جسارت و حماقت پادشاه مرحوم محمدقلیخان

پسر

پسر اصف الدوله را که از مقربان حضور بود از نظر التفات محروم فرموده بولایت
مراغه اش فرستادند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ خوی را با فوجی از لشکریان نظام
مامور فرمودند که رفته در مقابل جعفرقلیخان بنشسته منتظر رسیدن لشکر از دار الخلافه باشد
او نیز بتعجیل تمام رفته در شاهرود در مقابل جعفرقلیخان در مکانی مناسب نشست و پادشاه
مرحوم حمزه میرزا را منظور اشفاق و التفات پادشاهانه فرموده بوالیگری ولایت خراسان
سرافرازی دادند و قریب بده هزار از لشکریان با او ابوابجمع نموده و صمصام خان را
که از نوکرهای قدیم و تجربه اموز و روسیه الاصل بود با محمد علی خان ماکوئی ملقب بنصرة
الدوله بهمراهی امیرزاده حمزه میرزا مامور بان سفر فرمودند و مقرر داشتند که امیرزاده
حمزه میرزا در امور رزم از صلاح صمصام خان تجاوز ننماید و امیرزاده حمزه میرزا با توپخانه
و سرباز از دار الخلافه روانه مقصد شده باردوی ابراهیم خلیل خان رسیده از انطرف
نیز حسن خان از مشهد بیرون امده بجعفرقلیخان ملحق شد از قراریکه مسموع افتاد زیاده از
هیجده هزار سوار و جمعیت در نزد حسن خان و جعفرقلیخان بوده است پس از حرکت اردوی
حمزه میرزا از شاهرود و وصول بسرحد خراسان اختلاف در میان اهالی خراسان
پیدا شده فوج فوج اظهار دولتخواهی نموده از اردوی حسن خان سوار شده بخدمت امیرزاده
حمزه میرزا میرسند و امیرزاده حمزه میرزا بجهت تفرقه ساختن اردوی حسن خان و قلع
ماده ایشان باشاره صمصام خان توپخانه و سرباز را حرکت داده بصمصام خان ملحق
و باتفاق بر سر اردوی حسن خان میروند و حسن خان و جعفرقلیخان نیز باهم فی العجاله
نموده و هر دو از صولت لشکر پادشاهی تاب توقف نیاورده پا بوادی فرار داده بار
میگذارند و اهالی مشهد مقدس اظهار دولتخواهی کرده تمکین سکه داری حسن خان نمینمایند

وحسن خان روی بصحرای ترکمان گذاشته مملکت خراسان بالکلیه حتی قلعه کلات بتصرف
والی شان درامده در کمال استقلال و استبداد وارد مشهد مقدس گردیده و بعد از استان
بوسی حضرت رضا بضبط مملکت خراسان پرداخته اخبار این امورات را عرضه داشت سریر
پادشاهی نمود پادشاه مرحوم نیز بهر شهری و بهر ولایتی باصدار فرامین مطاعه اخبار
و اعلام اینوقایعات را فرموده اهل ایران بدعای سلامتی وجود پادشاه مشغول شدند
ذکر واقعه بجنورد و کشته شدن محمد علی خان ماکوئی ملقب بنصرة الدوله بعد از ضبط مملکت
خراسان و تسخیر انولایت محمد علی خان ماکوئی که در منصب نظام امیر تومان بود بتعیین والی
والاشان امیرزاده حمزه میرزا با چهار هزار سرباز بمملکت بجنورد رفته ان مملکت را که در دست
کسان جعفر قلیخان بود بحیطه تصرف دراورده مشغول بانتظام امور انسامان شدند حسن خان
و جعفر قلیخان که در بدر وادی ادبار بودند و با هزار سوار در انصحرا بیسر و سامان می گشتند
با طایفه ترکمان دشت سازش نموده چهار پنج ماهی در انظرفها خودداری نمودند و از قراری
که مسموع شد با رعایای شهر بجنورد درخفیه امیزش نموده چون رعایای ان شهر بسبب ورود
سرباز فی الجمله نفار از محمد علیخان بهم رسانیده بودند بجعفر قلیخان و حسن خان مایل شده و معاهده
با ایشان کردند که عند الفرصه ایشانرا مخبر نموده وارد شهر نمایند درین بین دو فوج از لشکریان
محمد علی خان نصرت الدوله بخدمتی مامور شده از بجنورد بیرون میروند و یکفوج دیگر نیز در شهر
و محال بخدمات دیوانی متفرق شده و محمد علیخان با یکفوج در شهر و ارک بجنورد مانده اهل بجنورد
فرصت از دست نداده جعفر قلیخان و حسن خانرا از کیفیت مستحضر میسازند و ایشان نیز طایفه
ترکمانیه را بطمع غارت و تاراج با خود متفق ساخته سه هزار سوار مجتمع نموده باعتماد رعایای
بجنورد جعفر قلیخان غفلة داخل شهر بجنورد میشود و رعایای بجنورد با او اتفاق نموده سربازی را

که درشهر

که در شهر و در محال بود کشته و اسیر نموده و محمد علیخان با سربازی که در ارک بود محاصره
میکنند و در بین محاصره گلوله بمحمد علیخان خورده مقتول میشود و سربازان ارک با وجود این
احوال دل از دست نداده منتظر مدد از طرف والی والاشان بودند بعد از شنیدن این خبر
جمعیت برداشته بمدد سربازان بجنورد از مشهد مقدس بیرون می ایند جعفر قلیخان بعد از
شنیدن تشریف اوردن والی تاب نیاورده دست از محاصره ارک بجنورد کشیده و
ساکنین بجنورد را همراه برداشته فرار مینماید و والی والاشان عود بمشهد مقدس نموده حقیقت
واقعه را معروض دار الخلافه میسازد **ذکر مجملی از احوالات امیرزاده بهمن میرزا و رفتن ایشان
بخانه وزیر مختار روس و چگونگی** امیرزاده بهمن میرزا در ایام حکومت اذربایجان بمصلحت
گذاران دولت علیه روس که در دار السلطنه تبریز اقامت داشتند راه خلطه و اشنائی
پیش گرفت و با سرحدداران قراباغ و ایروان و طالش در کمال خضوع و خشوع بنای سلوک
گذاشته خود را درمعنی خدمتگذار دولت علیه روس نامیده و با وجود مراحم و التفات پادشاهی
نسبت باو که از بدو ایام طفولیت تا انزمان فرموده بودند مقدم باین حرکت ناپسندیده شده
بدون استحضار امنای دولت پادشاهی خواهش نشان و حمایل از دولت روس کرده
و گرفت و در راه و رسم چاکری بنای دوبینی یا خودبینی گذاشته اینگونه امورات را که در عالم
سلطنت از زیردستان پسندیده نیست مقدم امد و پادشاه مرحوم این حرکات را از ایشان
بعفو پادشاهانه میگذرانیده اند تا اینکه رای پادشاهی بران قرار گرفت که خسرو خانرا بحکومت
مملکت اردلان سرافراز فرمایند و خسرو خان منصوب بحکومت اردلان شده روانه ان
مملکت گردید متعاقب امیرزاده بهمن میرزا از دار الخلافه باو اظهار نمودند که خسرو خان از
دار الخلافه بیرون رفته احتمال کلی دارد برای گرفتن شما مامور باذربایجان شده امیرزاده

امیرزاده بهمن میرزا مضمون آنخان خائف از خواندن این نوشتجات هراسان
شده با جمعی از معتمدین خود سوار شده از طریق غیر متعارف حرکت کرده خود را بدار الخلافه
رسانیده و بخدمت پادشاه مرحوم رسیده مورد انعام و مرحمت گردید باوجود این
بعد از چند ماهی که در دار الخلافه ماند باز وهم و هراس بر خود راه داده روزی از خانه
خود سوار شده از شهر بیرون رفته همه جا از کنار خندق آمده از دروازه دولت وارد
ارک مبارک شده راه خانه وزیر مختار دولت روس را پیش گرفت و بعد از رسیدن
بدر بخانه وزیر مختار خود را بیخودانه از اسب دولت انداخته بحقارت تمام وارد خانه وزیر
مختار شده در گوشه قرار گرفت پس از وقوع این عمل پادشاه مرحوم بهیچوجه اعتنائی
بحرکت او نفرموده هیچ مواخذه را در دنیا و آخرت برای او بالاتر ازین ندیدند که بقیه
عمر بحقارت و فروتنی در میان کفر و ضلال زندگانی نماید امیرزاده بعد از چند هفته توقف
در خانه وزیر مختار از دار الخلافه روانه شده از راه دالمرز رشت ببندر انزلی رسیده و از آنجا
بکشتی نشسته بولایت روس رفت و اهل و عیالش نیز از تبریز بخاک روس رفته‌اند و تا
حال تحریر که قریب چهار سال است در تفلیس و ایروان زندگانی مینماید ذکر مأمور شدن حضرت
ولیعهد بآذربایجان و تشریف بردن ایشان بآن مملکت چون امیرزاده بهمن میرزا بنحوی که
مذکور شد از مملکت آذربایجان بیرون و در همان اوان وزیر نظام نیز از ارزنة الروم
معاودت نموده بودند باین جهات امور لشکری و کشوری آن مملکت که از معظم امور دولت
ایران است معطل و معوق مانده بالکلیه از انتظام افتاده بود رای بیضا ضیای پادشاه
بران قرار گرفت که حضرت ولیعهد را از دار الخلافه مرخص فرمایند که بدار السلطنه تبریز
رفته امورات آن ولایت را بهر طریق که صلاح دولت دانند مضبوط و منتظم فرمایند چون

از کار تقد

از کار تقدیر سررشته هر دو تمسند را بطریقی نگهداری مینمایند که آن سررشته در همه
زمان و در همه مکان در موقع خود بکار می‌آید لهذا چون زمانه اسباب دولت حضرت شهریار
جهان دام ایام دولته الی یوم القیام را بر صفحه روزگار می‌چید این نصب و تعیین که
اول طلوع نیر اقبال و شوکت و اجلال ولیعهد جهان بود مبارک و میمون آمده در زمانی
خوب و ساعتی مرغوب پای بر رکاب سعادت گذاشته و از خدمت پادشاه جهان
مرخصی حاصل نموده بهمعنانی بخت و دولت و اقبال و شوکت در همین زمستان و شدت
برف و باران روانه دار الملک آذربایجان شدند و ساکنان تبریز را گویا هردم این بشارت و ندا می‌آید

خطه تبریز خرم زی که سلطان میرسد   جسم بیجان ترا از تازگی جان میرسد

حضرت ولیعهد در ساعتی سعد وارد تبریز شده اهالی آذربایجان خاک پای توتیا اسای آنحضرت را
کحل الجواهر دیده امیدواری خود ساخته پروانه وار خود را در راه خدمت و اطاعت
فدای شمع وجود آنحضرت میساختند حضرت ولیعهد نیز عموم اهالی آن مملکت را بالطاف و مراحم
بیکرانه خود چنان امیدوار فرمودند که مافوق آن متصور نبود و در همان اوقات وزیر نظام
نیز از دار الخلافه مرخص شده در تبریز بشرف آستانه بوسی حضرت ولیعهد مشرف شده و
بصدق و ارادت تمام قدم در راه دولتخواهی حضرت ولیعهد گذاشته روز بروز و ساعت
بساعت خاطر مبارک حضرت ولیعهد را بخدمتی لایق از طرف خود رضامندی
میداد بخصوص در مقدمه که فیمابین ارامنه و مسلمانان در تبریز واقع شده و کار بنهب و غارت
محله ارامنه کشید که فتنه بآن عظمت را باصابت رای و حسن تدبیر فرو نشانیدند و در همین
اوقات زوار بیت الله الحرام معاودت نموده آصف الدوله بجهت ظهور خیانت حسن خان
چون روی آمدن بمملکت ایران نداشت از راه دیگر بعراق عرب رفته راه زهد و صلاح

پیش گرفت و والده پادشاه مرحوم از او جدا شده و تبریز رسیده و از انجا بدار الخلافه
عازم گردیدند و حضرت ولیعهد در کمال اقتدار مشغول بنظام مهام مملکت اذربایجان گشتند

ذکر فرستادن حاجی میرزا اقاسی میرزا عبد الله خوئی را بنیابت تولیت مشهد مقدس و وقوع قتل او در استانه متبرکه

حاجی میرزا اقاسی در ایام استقلال و وزارت خود هر صاحب منصبی که در
دربخانه پادشاه از منصب خود معزول شدیا باجل طبیعی در میگذشت منصب انصاحب منصب را
باسم خود فرمان گذرانیده و خلعت از دولت علیه میگرفت و از قراریکه مسموع شد بسیاری
از مناصب دربخانه همایونرا باسم خود فرمان گذرانیده و خلعت گرفته بود درانوقت که خبر فوت
حاجی موسی خان متولی مشهد مقدس رضویه صلوات الله وسلامه علیه بعرض امنای دولت
رسید حاجی میرزا اقاسی تولیت مشهد مقدس را باسم خود از دولت علیه فرمان صادر
نموده و حاجی میرزا عبد الله خوئی را که مردی صوفی مسلک و عارف پیشه بود باسم نیابت خود
باستانه متبرکه حضرت رضا صلوات الله وسلامه علیه فرستاده و از قراریکه مسموع شد حاجی
میرزا عبد الله بعد از رسیدن باستانه متبرکه میگفته است که حضرت امام الجن والانس
صلوات الله وسلامه علیه را دو دفعه در خواب دیده ام که فرموده اند از اینجا برو که گشته میشوی
الصوفی عارف دست از نیابت نکشیده و خواب خود را اگرچه صادق بوده از باب اضغاث
و احلام شمرده مشغول نیابت خود بود از قراریکه مسموع شد با خدام روضه رضویه بد سلوکی
اغاز نهاده و یکی از معتمدان خدام را چوب بکاری بسیار کرده چون امور بسیار در پرده تقدیر بود
و قتل او بسبب ظهور ان مفسدها میشد اسباب قتلش را کار گذاران عالم غیب چیده در حینی
که والی والاشان امیرزاده حمزه میرزا چنانکه مذکور خواهد شد از مشهد مقدس بطرف سرخس
بیرون رفته بود خدام و عمال و کدخدایان و ریش سفیدان مشهد مقدس او را در شب ۲۸

الغنا

رمضان المبارک ۱۲۶۳ در استانه مبارکه مقتول ساختند و علم مخالفت و خودسری برافراشتند

ذکر رفتن والی والاشان امیرزاده حمزه میرزا بطرف سرخس و حکایاتی که واقع شد

چون حسنخان
در صحرای ترکمان بیسر و سامان میگشت دران اوقات خود را بولایت سرخس انداخته با ترکمانیه
ان بلد بنای خلطه و امیزش گذاشت و ترکمانیه سرخس نیز بسبب چشم زخمی که در عهد نایب
السلطنه مرحوم بایشان رسیده و باین دولت علیه در مقام بی اخلاصی بودند با حسنخان
در ساخته او را بمیان خود اورده بودند از بودن در سرخس امیرزاده حمزه میرزا مستحضر شده
با جمعی از لشکریان نظام و سوار از مشهد مقدس بیرون امده بعزم گرفتن حسنخان و تنبیه ترکمانیه
سرخس روانه انطرف شده بود و دو منزل از مشهد مقدس دور شده بود که قضیه حاجی میرزا
عبد الله چنانکه مذکور شد اتفاق افتاد و جمیع اهالی مشهد از انفعل متوهم شده بفکر حفظ مال و جان
خود افتاده مصلحت خود را دران دیدند که حسنخان را از سرخس اورده او را بسرزرگی بردارند
و خدمت او را نمایند و امیرزاده حمزه میرزا و لشکریان اذربایجان را از مملکت بیرون نموده تا جان
و قوت و قدرت دارند در سر اینخیال باشند پس از این تمهیدات هرکه را از لشکریان ترک
در شهر و بازار دیدند گرفتند و راه تردد را با کسان والی که در ارک منزل داشتند بستند و کس
بطلب حسنخان بسرخس فرستادند و کسان امیرزاده حمزه میرزا اخبارات واقعه در شهر را
با میرزاده نوشته اعلامش دادند امیرزاده حمزه میرزا فسخ عزیمت نموده و عود بمشهد مقدس
کرده اردو را در کنار ارک زده و خود در میان ارک منزل گزیدند و از انطرف حسنخان که
از بی سر و سامانی بجان امده بود اجابت فرستادگان اهالی مشهد مقدس را نموده و امده
شده و اهالی انجا تفنگ و یراق بسته صغیر و کبیر باستقبالش مبادرت نمودند و حسنخان ورود بشهر
کرده کمر خدمتگذاریش را بمیان بستند و امیرزاده حمزه میرزا با اهل شهر بنای نزاع و جدال گذاشته

از انداختن توپ و تفنگ دقیقه مهمل و نامرعی نمیگذاشت و اهل شهر نیز از بیم جان مبلغها
کوشیده خودداری مینمودند **ذکر وفات پادشاه مرحوم و شمه از اوصاف و اخلاق پسندیده**
ایشان چون بیوفائی و بی‌بقائی جزئی از اجزای ترکیب طبیعت زمان و عادت دوران
از ابتدای جهان بهمین روش و سیاق گردان است **بیت** دو در دارد این باغ آراسته

در و بند ازین هر دو برخاسته — درآ از در باغ و بنگر تمام
ز دیگر در باغ بیرون خرام

زمانه با کدام یک از پیغمبران یا پادشاهان
عهد بقا را بسر آورده و واضح است که هر ذی حیات را از چشیدن شربت ممات چاره نیست
حقتعالی با شرف انبیا و سید اولیا در کلام مجید خود خطاب میفرماید **انک میت و انهم میتون**
قلب پاک پادشاه مرحوم و طینت صافش ابداً مقید باین علایق نبود و هرگز خاطر مبارک از تعلقات
دنیوی متعلق نمیفرمود مصداق این مقال آنکه اگر در وجود پادشاه اموراتی که برای سیاست
دولتی لازم دولتداری است از قطع صله رحم خواه باستقلال و خواه بگرفتن مال مرکوز بود
پس چرا از رفع خباثت میرزا ابوالقاسم و ستردن وجودش از لوح بقا مولی از صله رحمی
از ذوی الارحام کم نظر نمودند یا بدیناری از صاحبان قطار که درمیان اولاد خاقان مشهور
بتمالک بودند طمع نمودند قریب بدو کرور از جواهرات خاقان مغفور که در تحویل تاج الدوله بود
در واقعه وفات خاقان در اصفهان مفقود شد کدام نفس بشر را سوای انبیای مرسلین و ائمه
معصومین این حلم و حوصله مقدور و میسور است که اصلا اظهار مطلب را بتاج الدوله نفرمایند
و شمه ازین مقوله گفتگو با آن ضعیفه بیدست و پا بمیان نیارند تا آنکه بعد از سه سال حقتعالی آن
گمشده را بپادشاه جهان رسانیده و تاج الدوله را که زنی ضعیفه و بیدست و پا بود ازین خجالت
و شرمساری رهانیده و نام نیک بر صفحه روزگار برای پادشاه یادگار ماند نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت

ازیکا

درمیان جمیع پادشاهان اسلام پادشاهی باین همت و سخا و جود و عطا نبوده و نخواهد بود
کم خانه در ایران است که از زیت مرحمت پادشاه جهان چراغی افروخته نشده و هیچ
زبانی در ولایت ایران نیست که برای طلب رحمت و مغفرت آنحضرت گشوده نگشته خدای تعالی
او را و اسلاف او را محفوف و مشمول شفاعت خیر المرسلین و اولاد طاهرین او گرداند
بمنه و فضله و کرمه وجوده القصه پادشاه مرحوم را مدتی بود که مرض بر مزاج همایونش عارض و
طاری شده و اکثر اوقات وجع در پای مبارکش ظاهر میشد و باین جهت که مزاج همایون
علیل و ناتوان بود بعد از مراجعت از هرات دیگر مقدور نشد که بنفس همایون لشکرکشی و
دشمن کشی فرمایند و همیشه اطبای حاذق از ایرانی و فرنگی بمعالجه مزاج همایون مشغول بودند
در پانزدهم رمضان ۱۲۶۴ مرض در مزاج همایون اشتداد پذیرفته اطبا مشغول معالجه شدند
و در ۲۵ او را همین مرض منجر باسهال شده اطبا از معالجه عاجز آمدند چون پادشاه مرحوم بنا بعادت
همه سال بییلاق شمران تشریف فرما شده بودند و در همین سال دو قصر عالی در قریه تجریش
بنا فرموده او ستادان چابک دست مشغول بانجام و اتمام آن قصر بودند و در ایام مرض
نیز پادشاه مرحوم در آن قصر تشریف داشتند و حاجی میرزا آقاسی در عمارت قریه عباس آباد
که از بناهای خودش بود منزل نمود شبی از شبهای رمضان پادشاه مرحوم در خواب می‌بینند
که اشخاصی چند وارد منزل مبارک ایشان میشوند بسیار خوشرو و خوش سیما که بکسان این عالم
مشابهتی نداشتند و بخوش روئی تمام بپادشاه مرحوم بشارت میدهند که در همین مکان
فتوحات و بشارات بزرگ بشما خواهد رسید و مکرر اشاره بمکانی که پادشاه مرحوم خوابیده
بود مینمایند پادشاه مرحوم بعد از بیداری این خواب را بخواص و ندما تقریر میفرمایند هر کس
بطوری و طریقی تعبیر مینمایند تا آنکه در ۵ شوال المکرم ۱۲۶۴ مرض اشتداد یافته کس بطلب

حاجی میرزا اقاسی تعجیل میفرستند حاجی با انهمه خلوص وارادت که اظهار مینمود درچنین وقتی
و حالتی که پادشاه کس فرستاده بحضور او اظهار اشتیاق میفرمودند تاخیر و تعلل در امدن نموده
پادشاه بعد از مایوسی از امدن او دانستند که زمان وصول بقرب حق تعالی نزدیک رسیده
زبان بتکرار کلمه توحید و شهادتین گشوده در شب دوشنبه چهار ساعت از شب گذشته جان
پاک را تسلیم افریدگار نموده ودر همان موضع که ان خواب را دیده بودند این واقعه شده
و تعبیر خواب بوضوح پیوست رحمة الله علیه و قریب احتضار حاجی میرزا اقاسی وارد 1
قصر میشود و خدمتکاران او را از کیفیت مستحضر مینمایند حاجی بدون شرفیابی سوار شده
عود بعباس اباد مینماید بعد از وقوع این واقعه اه و افغان از حرم خانه مبارکه و خدمتگاران
باوج اسمان رسیده اندوه و غم و حسرت و الم بر همگنان عارض شده هر که این واقعه
می شنید متحیر و مبهوت شده از روش و طریقه عقل و شعور باز می ماند و اشک حسرت و عبرت
بی اختیار بر دیدها جاری شده بجز صبر و سکوت بر رضای خداوندی چاره نبود انا لله
و انا الیه راجعون کیست که در این ماتم سرا لباس بقا پوشد یا شربت فنا ننوشد ایه کریمه
کل شیئ هالک الا وجهه تسلی بخش همه ماتمزدگان و ارامش دهنده همه غمدیدگان است
بجز خدای پاک کسی را این صفت میسر نیست هو الحی الذی لا یموت بیت

زنده است کسی که در دیارش — ماند خلفی بیادگارش

الحمد لله سلامتی وجود ذیجود پادشاه جهان جابر هر کسر و نقصان است خلاق جهان بقای
این پادشاه عدالت گستر را از فرق عموم اهالی ایران کم نکرداند و دولت او را
بدولت قائم ال محمد برساند و از پادشاه مرحوم غیر از پادشاه جهان چهار پسر
و سه دختر باقی مانده بود و از سن پادشاه مرحوم در ایام وفات چهل و دو سال منقضی

شده بود

شده بود ذکر وقایعی که در دار الخلافه روی نمود و نقل نمودن امنای دولت نعش مطهر پادشاه
مرحوم را بباغ لاله زار و برسم امانت گذاشتن بعد از وقوع قضیه پادشاه مرحوم حاجی میرزا اقاسی
از تجریش بعباس اباد امده وزرای دولت علیه روس و انگلیس را خواسته و باتفاق
اخبار نامه بدار السلطنه تبریز نوشتند و کیفیت واقعه عظمی را بعرض حضرت ولیعهد رسانیدند
و حاجی میرزا اقاسی را خوف و هراس مستولی شده خواست که عباس میرزا پسر پادشاه
مرحوم را از تجریش بعباس اباد اورده باشد تا چه در نظر داشت بنابران محمود پاشای
ماکوئی را بتجریش فرستاده اوردن عباس میرزا ممکن نشده بی نیل مرام مراجعت نموده
خبر بحاجی میرزا اقاسی رسانید و حاجی انشب در عباس اباد مانده و قریب بهزار و پانصد
نفر از ماکوئی و ایروانی بر سر خود جمع اورده روانه ارک همایون شده و ارک را تصرف
نموده نشست و در تجریش میرزا نصر الله صدر الممالک خوانین و امرائی که در انجا بودند بر
سر خود جمع نموده راییها بران قرار گرفت که شاهزادگان و امیرزادگان و امرای
دار الخلافه را خبر کرده و نعش مطهر پادشاه مرحوم را با دست علما و مجتهدین تغسیل و
تکفین کرده با جمعیت تمام محفه مبارک را برداشته با تشریف کبری مهد علیا والده حضرت
ولیعهد و سایر خادمان حرم روانه دار الخلافه شدند و نعش مطهر را درباغ لاله زار گذاشته
داخل ارک مبارکه گردیدند و بانچه مصلحت میدیدند اقدام نمایند لهذا جناب مجتهد العصر
و الزمانی اقا محمود و اقا محمد کرمانشاهانی را احضار نموده امیرزاده فریدون میرزا
و بهرام میرزا و سایر شاهزادگان نیز حاضر شده بعد از تغسیل و تکفین پادشاه مرحوم
بجهت انکه مبادا مفسده در ارک همایون واقع شود حرکت دادن نعش مطهر را تاخیر
انداخته شده و شاهزادگان و امیرزادگان مرخص شده بدار الخلافه رفتند مهد علیا و تشریف کبری

بسر پرستی اهل دار الخلافه و امنای دولت اقدام نموده بوزرای دول خارجه اعلام نمود
که حاجی میرزا آقاسی را از توقف در ارک همایون بان اجتماع منع نمایند و عدم رضامندی
خود را با نقل معلوم حاجی سازند و قهرمان آقا که از صاحب منصبان بزرگ در بخانه مبارکه و مستحفظ
ارک پادشاهی بود حکم صادر نمودند که حاجی میرزا آقاسی را تکلیف بیرون رفتن از ارک نماید
و امیرزاده بهرام میرزا نیز بارک مبارکه رفته در مقام نصیحت حاجی بر آمده او را از توقف
ارک مبارکه تحذیر و تخویف نمود حاجی را وهم و هراس غالب شده اجتماع امرا و اعیان را
نیز در تجریش شنیده قهرمان آقا چند عراده توپ ببروج ارک مبارکه کشیده و دهان توپ را
بطرف خانه حاجی کرده حکم مهد علیا و شهر کبری را بحاجی رسانیده و وزرای دول خارجه نیز
حاجی را به بیرون رفتن از ارک مبارکه تکلیف نمودند حاجی لابد و ناچار چهار تکبیر وداع را
بر مسند وزارت ایران خوانده و سه طلاق را بر گوشه چادر این عروس خوش سیما بسته سوار
اسب سپید ولتی شده با ایروانی و ماکوئی که جمع بودند بعد از توقف یکروز و یکشب از ارک بیرون
آمده متحیر و سرگردان کار خود مانده اکثر ماکوئی و ایروانی بباغ خان بابا خان سردار
رفته در پیش سردار ماندند و حاجی متحیر از چپ و راست و پس و پیش اسب دوانده هر جای
که میرفت راهش نمی دادند براه کرج افتاده تا رودخانه کرج با پنجاه شصت سوار رفته در آنجا
نور الله خان شاهسون بحاجی رسیده حاجی را تعاقب کرده از قراریکه مسموع شد حاجی تفنگ
دولول و دو جفت طپانچه دولوله در کمر و قاش زین داشته و قداره کنار و زده و شمشیر
نیز بسته بود یک طپانچه از آنهمه اسباب خالی کرده از کرج رو براه شاهزاده عبد العظیم
گذاشته اسب دوان و قیمچی زنان از پیش نور الله خان گریزان شده نور الله خان نیز جا بجا
تا دم روضه شاهزاده عبد العظیم تعاقب نموده حاجی خود را بروضه مطهره رسانیده از غمخواری

جهانیان آسوده و فارغبال شد و نور الله خان اسب و اسباب حاجی را با کسان حاجی
که همراه بودند برهنه نموده عود نماید و میرزا نصر الله صدر الممالک و سایر امرا و اعیان
بعد از انجام این عمل حقیقت را بمهد علیا و شهر کبری معروض داشته و کیفیت فرار حاجی را
ببست شاهزاده عبد العظیم عریضه نگار شده بدار السلطنه تبریز اعلام مینمایند امرا و اهالی
ایران که بالطبع بخودسری مایل و بدول خارجه رفته و از آداب دولت داری غافلند
و اکثر اوقات در هنگام فرصت ظهور اینگونه خودسریها را مینمایند در اینوقت جمعی از
خودخواهان بسر میرزا نصر الله صدر الممالک اجتماع کرده کنکاش مینمایند که باید دولت
ایران را جمهور نموده و امورات دولتی را منوط بمصلحت دید جمعی باید ساخت و از این جمع
مراد وجود خودان خودخواهان بوده ساز این ترانه را ساز مینمایند مهد علیا و شهر کبری
که از این حالت مستحضر میشوند برای حفظ ارک مبارکه و دو تحوانه همایون و ضبط خزاین و
دفاین که در آن روز در قدرت و تسخیر آن خودخواهان بود بقوت عقل و دوراندیشی خود را بظاهر
موافقت ایشان ملبس ساخته بتصدیق رای آن خودخواهان زبان گشوده منتظر ورود
پادشاه شده بضبط و ربط و تسکین غوغای عوام الناس که در چنان اوقات باندک
کاری ظاهر میشود کوشیده از فضل خدا و از بخت مساعد پادشاه دار الخلافه را که مجمع طوایف
و گروه مختلفه بود بقوت عقل و دانائی تا ورود پادشاه جهان در لباس امن و امان
نگهداری فرمودند و رضا قلیخان والی کردستان که محبوس نظر و در توپخانه مبارکه بود
در این هنگام فرصت جسته از طریق نادانی و جوانی از تجریش با فوج کردس در تاخته
راه کردستان و اردلان پیش گرفته و مجال عسلان و اسفندآباد آمده جمعیت کردستان
بر سر او جمع شده خسرو خان حاکم دولتی را نجود سر از آن مملکت اخراج نموده تکیه بر جای

بالش حکومت زده بخوش خیالی خود را حاکم انولایت دانسته نشست و چون اخبار
مذکور خواهد شد از خراسان و عراق عرب بدار الخلافه رسید مهد علیا دستبر کبری آقا
محمد صالح مجتهد کرمانشاهان را نوازش و مرحمت نموده و هزار تومان برسم انعام باو
و همراهان او التفات فرموده بکرمانشاهان روانه ساختند که اهل مملکت را در
جاده خلوص و ارادت نگهداری نماید و همچنین عالیجناب میرزا عسکری امام جمعه
مشهد مقدس را مورد التفات ساخته و دو هزار تومان برسم انعام مرحمت
فرموده روانه مشهد مقدس نمودند و هم در این اوقات محمد حسینخان خلج بولایت خلجستان
امده جمعی را بدار الخلافه فرستاده و امنای دار الخلافه از امدن این جمعیت مستحضر شده
چون کار بی استحضار ایشان واقع شده بود جمعی بر سر راه انطایفه فرستاده در قریه
کهریزک دو فرسخی دار الخلافه ایشان را متفرق ساخته یراق چین نمودند و هم در این اوقات
سیف الملوک میرزا از حبس قزوین بیرون امده سوار اسب حماقت شده بمحال قزوین
رفته قریب بصد و هشتاد نفر بر سر او جمع شده و فرامین و ارقام بخط خود جهت نوکران
میرزا و نویسنده برای دعوت مردم صادر نموده بسلیمانخان افشار نیز که در خارج
دار الخلافه از طرف امرا مشغول بحفظ و حراست بوده رقمی نوشته و در همین هنگام چهار
هزار تومان اشرفی چاپاران دولت روس برای وزیر مختار بدار الخلافه میبردند سیف
الملوک میرزا باین مضمون که این چاکر دو تنخواه امپراطور این تنخواه را از کسان ایشان
بعنوان قرض گرفته عند الورود بدار الخلافه از عامره رد خواهم ساخت و بقریه
موسوم بچنیدر رفته در قریه چنیدر بخیال سلطنت و تصرف دار الخلافه نشسته قزوین
که بر سرش جمع امده بودند مطالبه تنخواه برخاسته کار بغوغا و دعوا میکشید در این

سلیمانخان

سلیمان خان رسیده و سیف الملوک میرزا که سیاهی اورا می دید قبض خود را از دم وزیر مختار
گرفته خورجین تنخواه را پیش او انداخته و قبض را پس میخواهد و این رد و بلع معنید نیفتاده
سلیمانخان رسیده سیف الملوک میرزا را دو باره دست بسته بالاغ نشانده با زنجیره کنده بدار
الخلافه میفرستند و در دار الخلافه در ارک مبارک محبوسش مینمایند و لکل عجوبة سبحان الله تقتضیات
نفس انسانی تا چه پایه است و غرور و جهل و نادانی لا حول و لا قوة الا بالله تا چه اندازه است
از مرحمت پادشاه مرحوم همین سیف الملوک میرزا مدت چهارده سال در قزوین با وجودیکه
محبوس نظر بود بعیش و تنعمات ملوکانه زندگانی مینمود و از صفات نیکی پادشاه مرحوم با وجود
حرکاتی که در دار الخلافه قبل از وفات خاقان مغفور و بعد از وفات او از او سر زده بود
باز او را صحیح و سالم نگهداری فرموده بودند خدا تعالی پادشاه مرحوم را غریق رحمت خود
گرداند و همچنین پادشاه جهان بعد از صدور این حرکت ناپسندیده از او باز عفو ملوکانه شامل
حال او فرموده بدون اذیت جانی در دار الخلافه زندگانی میکند بابه اقتدی عدی فی
الکرم و من یشابه ابه فما ظلم **ذکر احوال عراق عرب و حکایاتی که بعد از وقوع این واقعه بظهور
رسیده و احوالات محبعلی خان حاکم کرمانشاهان** چون بعد از قتل حاجی خان در قصبه کرند حاکم کرمانشاهان
محبعلی خان ماکوئی شد و قریب سال در آن مملکت حکمروا بود و در باب جسارتی که در باب حاجی
خان از اهل مملکت صادر شده بود هر گونه ظلم و ستم که از محب علیخان با ایشان میرسید در صورت
تاب و توان تحمل نموده و الا متفرق میشدند و بهیچ جا اعتماد نمینمودند که امنای دولت علیه رفع ستم
محبعلیخان را از ایشان نمایند و حاجی میرزا آقاسی نیز از این حرکات محبعلیخان اطلاع داشت
در این وقت که قضیه هایله پادشاه مرحوم در قصبه تجریش واقع شد حاجی میرزا آقاسی چاپاری
از عباس آباد بتعجیل تمام بکرمانشان فرستاده در چنین وقت که حفظ سرحد کرمانشاهان از خطر

همه سرحدات برای مصلحت دولت علیه ایران اهم و الزم بود چشم از مراعات دولتی پوشیده
اهمیت را با او منظور نموده با او نوشته بود که واقعه چنین اتفاق افتاده خود را قبل از شیوع
این خبر باید از میان شهر کرمانشاهان بیرون آوری و محمدعلیخان بعد از رسیدن چاپار پنهانه
با توپخانه و سرباز نظام بیرون آمده تا قریه که موسوم بسهنه است آمده و از آنجا توپخانه را بطرف
سنقر فرستاده و از میان نظام سرباز بیرون آمده با سوارهای معتمد خود بطرف خمسه رفته
و در خمسه باردوی همایون ملحق شده و از احوال حاجی میرزا آقاسی و علیخان برادرش مستحضر گردیده
خواست که خود را از اردوی همایون بیرون انداز گرفتار سطوت پادشاهانه شده و در خمسه
محبوس آمد و باین سبب مملکت کرمانشاهان بهم برآمده و الله‌یارخان آصف‌الدوله که در عراق
عرب بانتظار چنین ایام نشسته بود از شنیدن قضیه هایله پادشاه مرحوم و خالی کردن محمدعلیخان
کرمانشاهان را خیالات فاسد در خانه دماغش قوت گرفته از نجف اشرف بکربلای معلی آمده
باغوای ظل السلطان مشغول شده خواستند که عازم مملکت عراق شوند و باشوب و فتنه قیام
و اقدام نمایند و الله‌یارخان آصف‌الدوله ببغداد آمده و استعداد آمدن عراق را آماده
نموده بود پاشای مملکت بغداد و مصلحت گذار دولت علیه انگلیس فرصت باله‌یارخان نداده
از او پرسیدند که سبب حرکت از نجف اشرف و آمدن ببغداد درین موقع اگر رفتن بسمت
عراق است از طرف دولت علیه روم ماذون باینحرکت نخواهد بود و اگر امری دیگر است
اظهار نمایید الله‌یارخان در جواب گفته بود که بعزم زیارت سامره آمده‌ام از قراری که
مذکور شد بلکه محقق گردیده وزیر بغداد سیصد نفر سوار از لشکریان دولت روم همراه الله‌یارخان
نموده که او را بزیارت سامره رسانند و از آنجا مراجعت ببغداد دهند و نگذارند قدمی از خاک
دولت روم بیرون گذارد باین جهت دیگ سودای خیالاتشان که با همه بیدولتی می‌افروختند

خاموش

خاموش شده در خانهای خویش قرین اندوه و تشویش نشستند و آقا محمد صالح نیز بکرمانشاهان رسیده
فی الجمله آرامش حاصل شده و امیرزاده فیروز میرزا نیز از مملکت خمسه بحکومت کرمانشاهان
نامزد شده از اردوی همایون مرخص شده بکرمانشاهان رفت **ذکر حکایت مازندران**
دو ماه بوفات پادشاه مرحوم مانده اهالی مازندران با امیرزاده اردشیر میرزا حاکم آن
مملکت که در آن زمان باسترآباد رفته بود و اردو زده نشسته بی اذا مهیا کرده او را بی استقلال
نموده بودند بانجهت امیرزاده خانلر میرزا که حاکم همدان بود پادشاه مرحوم بحکومت مازندران
فرستادند و امیرزاده در اواخر رمضان بمازندران رسیده بعد از چند روز توقف و
عدم استقلال قضیه پادشاه مرحوم واقع شده مراجعت بدارالخلافه نمود و در آن اوقات
ملاحسین نامی از مریدان سید علیمحمد بسبب گرفتاری سید مشارالیه مریدان او را که در میان
ولایت بودند خبر کرده از مشهد عازم و روانه ولایت آذربایجان شده با هفتصد هشتصد نفر
بشهر ساری رسیده بود و میخواست که بطرف قلعه چهریق رود و این قضیه هایله واقع شده
و مملکت مازندران نیز بی حاکم و صاحب اختیار مانده علما و مجتهدین ساری با ملاحسین گفتگو
آغاز کرده او را و مریدانش را بکفر و الحاد منسوب ساختند و بقتل ایشان فتوی دادند و
مازندرانیان متعرض ایشان شدند ایشان چون مملکت مازندران را بی‌حاکم دیدند و پادشاه را
مرحوم دانستند خیال نموده که فرصتی برای ایشان بدست آمده در مزار شیخ طبرسی جا
نمود در کنار چاردیواری که محیط آن مزار بود بکندن خندق و ریختن خاک ریز اشتغال نمودند و قراء
دسترس را تصرف نموده بلکه بکسبه شهر ساری نیز سرب و باروت و بعضی مایحتاج حواله کرده
تغلب و تسلط از ایشان گرفتند و مریدان از اطراف رسیده کار ایشان فی الجمله رونقی
پیدا نمود و آذوقه چندماهه جمع نموده و در محالات نزدیک علم استقلال برافراخته نشستند و

واتش این فتنه بالا گرفت تا زمانی که پادشاه جهان و صاحب مملکت ایران وارد دار الخلافه
شده چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله قلع و قمع ایشانرا از ان ولایت فرمودند **ذکر وقایع کرمان**
که در حین وفات پادشاه مرحوم واقع شد چون فضلعلیخان قراباغی از طرف پادشاه مرحوم بیگلربیگی
مملکت کرمان بود و ده سال بود که دران ولایت حکومت بالاستقلال نمود چون اهالی اطراف
ولایت ارس و کر چندان خبری از راه و رسم مردمی ندارند بخصوص وقتی که بمناصب جلیله
سرافرازی یابند لهذا خان بیگلربیگی که از اهالی قراباغ و باین منصب جلیل سربلندی یافته
بود اهالی ان مملکت را بطریقی نگهداری کرده بود که درین هنگام که خبر این قضیه هایله بانولایت
میرسد جمیع اهالی انجا در دفع و رفع او و لشکرهایش اتفاق نمایند خان بیگلربیگی در حین وصول
این خبر در خارج کرمان اردو داشت از اتفاق اهل مملکت خبردار شده مقدور نشد که وارد
شهر شود بقریه که در خارج شهر چهار دیواری داشت رفته و محمد علیخان پسر خود را که سرتیپ
فوج قراچه داغ بود بشهر فرستاده اهالی کرمان جهت رفع تسلط او اجتماع کرده برای بیرون
کردن او از ارک رفتند محمد علیخان درچنین وقتی با عبد الله خان سرتیپ فوج قراگوزلو و دیگر
که در ارک مستحفظ دولتی بود بدخیالی اظهار کرده کار فیما بین ایشان منجر بنزاع شده و عصبیت
عراقیت و ترکیت در میان افواج نظام ظاهر شد دران صورت منع صاحب منصبان مفید
نیفتاده سربازان طرفین دست و گریبان شده بنای انداختن تفنگ گذاشتند محمد علیخان
توپی را بر برج ارک کشیده بانداختن توپ بسربازان عراقیه و قراگوزلو اقدام نموده نایره جنگ
بالا گرفت سربازان عراقی بر محمد علیخان استیلا یافته میخواستند او را حبس نمایند عبد الله خان
سربازان را ازین اراده مانع امده او را مطلق العنان و روانه ساخت و تا ورود موید الدوله
طهماسب میرزا امر کرمان بی انتظام بود بعد از ورود ایشان که از طرف پادشاه جهان

بحکو

بحکومت انجا سرافرازی یافته بودند امر انسامان انتظام پذیرفته امن و امان
حاصل امد **ذکر احوال خراسان بعد از رسیدن قضیه هایله پادشاه مرحوم تا رفتن امیرزاده سلطان مراد**
میرزا بر سر [illegible] چنانکه مذکور شد در اواخر رمضان این سال مملکت خراسان بهم برامده
و اهالی مشهد مقدس سر از اطاعت والی والاشان امیرزاده حمزه میرزا باز زدند
و بجنبخان مطیع و منقاد شدند امیرزاده حمزه میرزا از ارک مشهد مقدس با شهریان بنای
نزاع و جدال گذاشتند این هنگامه گرم بود که خبر وفات پادشاه مرحوم رسید حسنخان
و اهالی مشهد ازین خبر قوت تمام پیدا کرده حمزه میرزا با لشکریان اذربایجان
بفکر کار خود افتاده و محال و بلوک و سایر شهرهای خراسان نیز سر از اطاعت والی
والاشان پیچیده در اوایل حال برای اوردن اذوقه و سیورسات چند روزی سوار
و سرباز میفرستادند و پس از چند روزی ضعف تمام بحال لشکریان اذربایجان مستولی
شده بهیچ جا حرکت نمیتوانستند نمود امیرزاده حمزه میرزا احوال را که چنان دید استمداد
زیاد از یار محمد خان وزیر هرات نموده یار محمد خان نیز جعفر قلیخان بجنوردی را که قبل
از وفات پادشاه مرحوم حسنخان در وقت سرکردانی خود بهرات فرستاده بود و یار
محمد خان نظر بدولتخواهی دولت ایران او را گرفته محبوس داشت بعد از رسیدن این خبر
و استمداد حمزه میرزا او را محبوس برداشته با جمعیت هرات که قدر پنج هزار نفر میشدند
بمدد امیرزاده حمزه میرزا روانه شده بمشهد رسیده و با حسنخان و اهالی مشهد نزاع و جدال
اغاز کرده چون لشکریان اذربایجان از کمی اذوقه بسیار عسرت میکشیدند یار محمد خان
و امیرزاده حمزه میرزا مصلحت در توقف مشهد مقدس ندیده با سرباز و توپخانه روانه سمت
هرات شدند و برای جعفر قلیخان صورتی اتفاق افتاده که از حبس خلاصی یافته پیش حسنخان

بمشهد مقدس امده و امیرزاده حمزه میرزا با لشکر اذربایجان بهمراهی یار محمد خان تا غوریان
رفتند و یار محمد خان در خدمتگذاری دولت ایران کوشیده سیورسات اردوی دربار
داده کوتاهی در انجام اینگونه خدمات ننموده و حسن خان والی خراسان را ضبط نموده بعضی
و نواب باطراف فرستاده و حاجی میرزا محمد خان برادر خود را با پسر خود اصلان خان
و جمعیت بولایت سبزوار فرستاده و محمد خان نیز بسبزوار امده ارک و شهر سبزوار را
مضبوط نموده نشست **ذکر رسیدن خبر قضیه پادشاه مرحوم بدار السلطنه تبریز و جلوس فرمودن
حضرت شهریاری بحول و قوه باری و حرکت فرمودن با لشکر این نظام و توپخانه اتش فشان و جلو
در دار الخلافه طهران** چنانکه مذکور شد حاجی میرزا اقاسی خبر واقعه پادشاه مرحوم را
در روز یکشنبه پنجم شوال باتفاق وزرای دول خارجه بدار السلطنه تبریز بخدمت حضرت ولیعهد
معروض داشتند و در شب یازدهم شوال این قضیه عبرت امیز و واقعه حیرت انگیز در دار السلطنه
تبریز بسمع حضرت ولیعهد رسیده با وجودیکه از سن شریف زیاده از هیجده سال نگذشته بود
از شنیدن چنین خبری موحش چون پیران سالخورده و حکیمان تجربه ازموده اصلا دل از جای
نبرده و انچه لوازم طبیعت بشر است در چنین اوقات از تاسف و اندوه در خاطر مبارک
راه یافته بعد از انجام لوازم تعزیت بفکر غمخواری اهالی مملکت ایران افتاده خلعت سرپرستی
رعایا و برایای اهل ایران را که در عالم غیب خیاط قضا باندازه قامت انحضرت بریده بود
و بجز تلبس این لباس و تحمل این مهام چاره نبود باشاره کارکنان عالم غیب متلبس شده
طبل خلافت و جهانداری را در روی زمین بلند اوازه ساختند و تزیین تاج جهانداری و تهیت
تخت زرنگاری برای جلوس همایون حکم و اشاره فرمودند و در ساعتی سعد که بهمه سعادات
مشتمل و از همه نحوسات عاری و مبرا بود در دار السلطنه تبریز بسعادت و کامرانی بارث و استحقاق

الخ

بر مسند سلطانی جلوس فرموده توپهای اتش فشان بغرش درامده سلام مبارک بادرا باواز
بلند بگوش مستمعان رسانیدند و کرناها و نقارهای شادی از هر طرف بلند اوازه شده غمهای
گذشته را از خاطرهای پریشان نیکخواهان دولت علیه زدودند اهالی اذربایجان عموما و ساکنین
دار السلطنه تبریز را خصوصا ازین جلوس میمنت مانوس شادی بر شادی و عشرت بر عشرت
افزوده نوای ساز عیش و خرمی را بافلاک میرسانیدند بعد از انجام این جشن خاتم پادشاهی را
باین بیت منقش فرموده **بیت**

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

عالمیانرا از مژده داد و معدلت ارامش و
اسایش دادند خدایتعالی وجود این پادشاه جمجاه را پاینده دارد و سایه معدلتش را از
مفارق اهالی ایران کم نکرداند بمحمد واله الطاهرین پس از تهنیت جلوس مبارک که مردم اذربایجان
دسته دسته و فوج فوج و جوق جوق امده بشرف تقبیل تراب استانه مبارک سرافرازی
یافتند رای پادشاهی مقتضی ان شد که لشکر اذربایجان را احضار فرموده با جمعیت نظام و توپخانه
از دار السلطنه حرکت همایون بطرف دار الخلافه واقع شود لهذا از دولتخواهان و جان نثاران
که لایق و شایسته این خدمت عمده تواند بود پادشاه جهان نظر دوراندیش ملاحظه فرموده
وزیر نظام را اعقل و اکمل از همه جانسپاران مشاهده فرموده پرتو التفات ملوکانه را شامل
حال انوزیر خجسته خصال فرموده و ایشانرا بنوازش و مرحمت پادشاهانه امیدواری
تمام داده انجام تدارکات این سفر خیر اثر را بکف کفایت ایشان گذاشته باین خدمت
بزرگ مامور داشتند و انوزیر بیهمال متکفل خدمات مرجوعه شده در مدت کمیشه چهارده هزار نفر
لشکر نظام و سوار با توپخانه مبارکه سرانجام داده و باین نیکو خدمتی از همه امثال و اقران
پیش افتاده و اردوی همایون را در بیست و دویم شوال از دار السلطنه تبریز حرکت داده و غلغان

بکوبی که دران اوقات بجهت وزارت حاجی میرزا آقاسی در دار السلطنه تبریز برای خود نظیری
ومانندی ندیده و بخیالات دور و دراز حاجی او را از کوه ماکو اورده در تبریز نشانده بود دراین
اوقات که خبرهای دار الخلافه را شنید و حاجی را در شاهزاده عبدالعظیم دید خوف وهراس
نموده از دار السلطنه تبریز باز بزاغه ماکو رفت و پادشاه گردون جاه شاهزاده ملک قاسم
میرزا را بایالت مملکت اذربایجان نامزد فرموده باردوی کیهان پوی بسعادت و کامرانی رو بمملکت عراق در حرکت امده از منزل اوجان و صومعه استقبالچیان دار الخلافه فوج فوج
دسته دسته بشرف خاکبوسی قبهٔ علیه مشرف شده روز بروز و ساعت بساعت در اردوی معلی
جمعیت برجمعیت و ازدحام برازدحام می افزود حکایت میرزا نظر علی حکیم که در استانه
معصومه قم بختن خیالات خام در دیگ سودا اشتغال نمود از شنیدن قضیه ایلغار پادشاه مرحوم
اتش سودایش شعله ور امده باز بنای جوشانیدن دیگ سودا را گذاشت و از قم سوار شده
و بدوستان و اشنایان که در چنان احوال برای انسان پیدا میشوند وعدهای خوب و مرجوع
داده خود را همه کاره این دولت انگاشته دو شب از قم خوابیده خود را بقزوین رساند و
در ان ولایت جمعی عوام کالانعام را بوعده و امید با خود همعنان ساخته مثل یکی از سرداران
ذوی الاقتدار جمعی از سواران برداشته بعزم استقبال موکب پادشاهی و دخل در امورات
دولتی روانه شده در منازل سرچم و نیک پی موکب همایون رسید و بقانون مستقبلین
سواران پیش بازچی را دسته دسته در عقب سر خود گذاشته و خود مثل یکی از امرای ذوی الاحترام
پیاده شده در پیش روی سواران ایستاده منتظر عبور موکب همایون شده شهریار گردون جاه
بعد از اطلاع از حکایت حکیم پیش از رسیدن بمحاذات او ده نفر سوار مامور میفرمایند که حکیم
نظر علی را ازین خیال و خودسری رهانیده دوباره او را برداشته بر چاروائی سوار نموده باستانه

مبارکه

مبارکه معصومه برده و قبض رسید از متولی باشی ان استانه گرفته بنظر پادشاه جهان رسانند
حکیم بخیالات فاسد ایستاده بود منتظر انکه پادشاه جهان بمحض اینکه نظر مبارک باطرف اندازد
و حکیم را با ان هیئت و هیبت به پسندد امورات بمقتضای خواهش بود که سواران مامور رسیده
بدون تکلم از لا و نعم از اسبها پیاده شده و حکیم بخیال انکه جمعی از دوستانند که بشوق ملاقات
امده اند تبسم کنان چند قدمی پیش میگذارد که مامورین رسیده بدون تکلم فارسی و ترکی دست
بکمربند حکیم دراز کرده شمشیر از کمر و چکمه از پا و کلاه از سر او ربوده مرکبی که از والد استر باشد
پیش کشیده حکیم در حیرت افتاده بی اختیار سواران جوانش ساختند و منزل بمنزل او را بقم
رسانیده و قبض وجودش را بحکم ماموریت از متولی باشی گرفتند سبحان الله اوضاع روزگار
که دایم در تغییر و تبدیل است چرا باید انسان حالتی را که از انقیاد وقتی پیش امد فراموش
نماید و تا عمر دارد بسودای این خیال روزگار شیرین خود را تلخ سازد القصه موکب همایون
از خاک اذربایجان گذشته وارد خمسه و چمن سلطانیه شدند و سه روز در ان چمن توقف فرمودند
عساکر لشکریانی که از اذربایجان اورده بودند رسیدند چهارده هزار نفر لشکر نظام چنانکه مذکور
شد دران مدت قلیل بسعی و دولتخواهی وزیر بی نظیر سرانجام یافته بود نظر بانخدمت
شایسته دران چمن دستخط همایون صادر شده منصب امیر نظامی دولت ایران مفتخر و سرافرازش
فرمودند و اردوی همایون از انجا حرکت نموده جمیع اولاد خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم
در دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس رسیده گرد سمند مبارک را توتیای دیده امیدواری
خود ساختند و اردوی همایون از دار السلطنه قزوین حرکت فرموده و دران منازل جمعیت
اردوی همایون زیاده از چهل هزار نفر شده بود موکب همایون با جاه و جلال و شوکت
و اقبال بدار الخلافه رسیده سه روز در قریه یافت اباد توقف واقع شده در ساعت سعد

وارد دار الخلافه شدند و جلوس ثانی بتعیین منجمان و اخترشناسان در دار الخلافه واقع شد
خبر بهجت اثر این جلوس همایون را باطراف و اکناف ولایات نوشته ارسال داشتند و همه اهالی
ایران لباس تعزیت پادشاه مرحوم را از تن کنده بعیش و نشاط کوشیدند ذکر وقایعی
که در دار الخلافه طهران قبل از مأمور شدن امیرزاده سلطان مراد میرزا بخراسان اتفاق افتاد چون در ایام میرزا
نصرالله صدر الممالک جمعی را با خود همداستان کرده منصب وزارت و صدارت دولت
علیه ایران را باستحقاق از خود دانسته تا آن مقام که منازل حاجی میرزا آقاسی را که از دولت
علیه ایران برای صدر اعظم و کارگذار دولت علیه معین شده است برای خود بدون اذن
پادشاهی فراش فرستاده فرش انداخته مستعد تفویض این منصب ایستاده بود حضرت
شهریاری از ملاحظه این خودخواهیها و خودسریها که در دولت داری مفاسد عظیمه را نتیجه است
نقار خاطر از میرزا نصرالله پیدا نموده روز بروز از نظر التفات مهجورش ساختند و نظر بوفور
استعداد و وفور اخلاص و قابلیت خداداد که از ناصیه امیر نظام مشهود پادشاه جهان
میشد او را بمنصب صدارت عظمی و وزارت کافه امم منصوب فرموده دستخط همایون صادر
شده بخلاع آفتاب شعاعش در میان جمیع اهالی ایران معزز فرمودند و بخطاب اتابک اعظم
مفتخر ساختند و حکم همایونی بشرف نفاذ پیوست که در ورود اردوی همایون از نیافت آباد
بدار الخلافه در منازل حاجی میرزا آقاسی منزل نمایند و ایشان نیز بحکم ماموریت متکفل
این خدمت بزرگ شده بلوازم امورات منصب عظیم خود قیام و اقدام نمود چون در بین
راه که اردوی همایون رو بدار الخلافه می آمد بعضی مکاتیب از خودخواهان دار الخلافه که
غافل از حقیقت کار بودند و خود را همه کاره می پنداشتند بنظر همایون پادشاهی رسیده
از انجمله میرزا ابراهیم لشکرنویس ورنوائی عریضه عرض کرده بود باین مضمون که موکب همایون

بتعجیل

بتعجیل تشریف فرما شده مخدومی میرزا محمد تقی خان را بآذربایجان مراجعت دهند پادشاه
جمجاه این فضولی را از آن فضول خودپسند نپسندیده بودند در ورود دار الخلافه میرزا ابراهیم را
بچوبکاری سیاست عبرة للسایرین تنبیه فرموده محبوساً بقلعه اردبیل فرستادند لهذا
خیالات الجمع بالکلیه از خاطرشان محو شده بفکر تقصیرات خود افتادند و جناب
اتابک اعظم و صدر مکرم بقوت التفات پادشاهی باستقلال تمام در چار بالش منصب
وزارت ایران تکیه زده بفکر انتظام ولایت خراسان افتادند اولاً سلیمانخان افشار را
برای استخبار از حقیقت امر خراسان با نوشتجات پیش حسنخان فرستادند و نور محمدخان
برادر الله یارخان را نیز از عقب روانه ساختند با وجود اینکه بزمستان چندان نمانده بود
تدارک سفر لشکریان بسمت خراسان مشغول شدند و حاجی میرزا آقاسی را که در شاهزاده
عبد العظیم ببست نشسته بود چون مردی پیر و ملا بود اطمینان خاطر داده از شاهزاده
عبد العظیم بکربلای معلاش روانه کردند او نیز سلامتی را غنیمت شمرده روانه عتبات عالیات
شده و بعد از نه ماه توقف در کربلای معلی وفات یافت ذکر حرکت لشکر منصور با امیرزاده
سلطان مراد میرزا بر سر تنبیه اسکندرخان قاجار بمملکت خراسان و فتح مملکت ترشیز و بعضی
از احوالات حمزه میرزا تا آخر زمستان چون جلوس همایون در دار الخلافه واقع شد قریب
پنجاه روز بود که از حمزه میرزا و لشکر خراسان اصلا خبری نمیرسید و کیفیت آنسامان
معلوم نبود رای پادشاه جهان بران قرار گرفت که لشکری آراسته مامور بولایت خراسان
فرمایند بجناب اتابک اعظم و صدر مکرم اشاره بانجام این رای فرمودند و در مدت
چهارده روز توقف دار الخلافه جناب اتابک اعظم تدارک هشت هزار نفر لشکر نظام پیاده
و هیجده عراده توپ با همه اسباب و قورخانه مهیا ساخته پادشاه جهان در روز چهاردهم

ماه ذیحجه که پانزده روز بود از ورود همایون گذشته بود بخارج شهر تشریف برده سان
لشکر قیامت اثر را از نظر پادشاه جهان گذرانیده و امیرزاده سلطانمراد میرزا را بصاحب
اختیاری لشکر نامزد فرمودند و ریش سفیدی لشکر را با سکندرخان قاجار دوه‌لو
در خدمت بوده امیرزاده سلطانمراد میرزا بمملکت خراسان روان ساختند بعد از
ورود بان مملکت امیرزاده سلطانمراد میرزا متعرض شدن سبزوار صلاح دولت ندانسته
راه ترشیز و جوین راه پیش گرفت چرا که سبزوار قصبه کوچک و خراب بود و زمستان تحمل
که توقف لشکریان در ان ولایت بطول می انجامید و بسبب کمی اذوقه تنگی برای لشکریان حاصل
میشد باین جهات از انجا گذشته لشکر را بطرف ولایت ترشیز برد و با ترشیزیان که
دم از مخالفت میزدند حرب و قتال نموده ترشیز را مسخر نموده و با نواحی استیلا یافته
اخبارات این وقایع را معروض دار الخلافه نموده و احوال خراسان در ان زمستان
انکه امیرزاده حمزه میرزا بعد از ورود امیرزاده سلطانمراد میرزا با لشکر و شنیدن جلوس
حضرت شهریاری قوی دل گشته ان زمستان را در ان صفحات بسر برده و اردوی امیرزاده سلطانمراد
میرزا در ولایت ترشیز و ان صفحات زمستان را گذرانید و حسن خان در مشهد نشسته همه
روزه عند الفرصه متعرض احوال یکدیگر میشدند و باین احوال زمستان را بانجام رسانیدند

ذکر حکایات متفرقه که در دار الخلافه واقع شد و تعیین لشکر بمازندران و قلع و قمع ملاحسین باب مرده

پادشاه جهان بعد از روانه ساختن سلطانمراد میرزا بخراسان با نتظام سایر مهام پرداخته
حضرت شهریاری بعد از چند روز بباغ لاله زار تشریف فرما شده نعش مطهر پادشاه مرحوم را
با عزاز و احترام بمحفه مخفوف برحمت رب غفور گذاشته با امیرزاده مهدیقلی میرزا و شجاع
السلطنه فتح الله میرزا و فخر الدوله صبیه خاقان مغفور و سرباز و زنبورکخانه با دالی لایق و شایسته

روانه استانه متبرکه معصومه قم فرمودند و مامورین نعش مطهر را بان استانه رسانیده و در صحن
مقدس در مکانی مناسب مدفون ساخته حفاظ و قراء و خدام تعیین و برقرار نموده مراجعت
کردند پس از انجام این کار از روی کمال مرحمت و التفات که بجناب اتابک اعظم داشتند
جناب معظم الیه را بشرف مصاهرت دولت ابد مدت سرافرازی بخشیده همشیره اعیانی
خود را بجناب اتابک اعظم مرحمت و حکم بعیش و سرور تا هفت شبانه روز فرمودند جناب اتابک
اعظم از ظهور این التفات تاج افتخار بر اوج سموات سوده بمقتضای مرحمتی چنین جشنی عظیم
اراسته بلوازم سور و سرور پرداختند و امیرزاده مهدیقلی میرزا را حاکم مازندران ساخته
با لشکریان مازندران بدفع بابیان مامور فرمودند و امیرزاده مهدیقلی میرزا بمملکت مازندران
رفته بعد از تسلط و اقتدار لشکر بمحاصره ملاحسین برده همه روزه بجنگ و مدافعه مشغول بودند شبی
از شبها چند نفر از مرده باب خود را بمنزل امیرزاده مهدیقلی میرزا رسانیده منزل را که از چوب
و گلش ترتیب یافته بود اتش زدند مهدیقلی میرزا بجلادت هرچه تمامتر خود را بیرون انداخته
شاهزاده سلطان حسین میرزا ولد خاقان مغفور و داود میرزا ظل السلطان که در ان منزل در خدمت
امیرزاده مهدیقلی میرزا بودند فرصت بیرون رفتن نیافته هر دو سوخته هلاک شدند و همه
روزه جمعی از طرفین کشته میشدند تا انکه سلیمانخان افشار از مشهد مقدس جعفرقلیخان بجنوردی را
اطمینان داده بدار الخلافه اورده و از طرف دولت علیه بمعاونت امیرزاده مهدیقلی میرزا مامور
گردیده و بسعی و اهتمام سلیمانخان افشار و عباسقلیخان لاریجانی کار بر ملاحسین و اتباعش تنگ
قوت و قدرت از ایشان زایل شده انچه باقی مانده بودند اسیر و گرفتار امده و بحکم شرع
و عرف اکثر ان مخاذیل مقتول شده کمتر کسی از ایشان بسلامت مانده و اتش ان فتنه فرو نشست
و سلیمان خان در ازای این خدمت بعطای شمشیر مرصع از دولت علیه سرافرازی یافت

و امیرزاده بهرام میرزا را بحکومت مملکت فارس سرافرازی بخشیده بجهت رفع اغتشاشی که
در وفات پادشاه مرحوم در انجا واقع شده و بقدر یک کرور مال تجار و کسبه در نفس شهر بتاراج
رفته بود روانه فرمودند بعد از ورود با نوابیت و انتظام انجا چون در اعظم فارس بزرگری در
هنگام زراعت خشتی غریب در صحرا پیدا نموده بود و صفت خشت انست که از هفت جوش
بصورت خشت ریخته شده و بوزن چهل من چیزی بالا یا کم میباشد و صورت دو پیکر در بالای
خشت مطبوع شده معلوم نیست که برای چه ان خشت را ساخته اند امیرزاده بهرام میرزا
بعد از ورود بفارس همان خشت را بدار الخلافه فرستادند و پادشاه جهان پناه بعد از
تماشا و ملاحظه باستانه شاهزاده عبد العظیم فرستاده بمتولی باشی ان استانه سپردند
و سلیمانخان ملقب بخان بابا خان را که نسبت خالیت بپادشاه جهان داشت بحکومت
اصفهان سربلند شده عازم ان ملک شد و قضیه دیگر انکه صدر الممالک از دار الخلافه
طهران مامور بخروج شده بحکومت قم روانه شده در ان اوقات که قریب بعید سلطانی
بود سه فوج از لشکریان اذربایجان در میدان ارک مبارک بنای غوغا گذاشته ببهانه خواستن
ملبوس و مواجب بداد و فریاد بر خواستند و تحریک جمعی نخستین بیهوده اغاز نهادند و اظهار
بی اخلاصی بجناب اتابک اعظم و صدر مکرم نمودند و جناب اتابک اعظم برای درست و
تدبیر صایب از ارک بیرون رفته در خانه میرزا اقا خان که از امرای معتبر بود منزل گزیده پادشاه
جهان سربازان اذربایجان را ازین حرکت بی نظامانه منع فرموده و جمیع لشکریان اذربایجان
و عراق و رعایا و کسبه دار الخلافه و محلات اجماع نموده باشاره حضرت شهریاری در خدمت
جناب اتابک اعظم مجتمع اندند و قریب پنجاه هزار نفر جمعیت حاضر شده سه فوج اذربایجان
که مصدر این غوغا شده بودند بعد از دیدن این احوال بانابه و استغفار کوشیده عذرخواهی

اذرم

زلات خود را از جناب اتابک اعظم نموده و جناب اتابک اعظم این فتنه عظیم را بطریقی ساکت
فرمودند که بیک نفر اسیبی نرسید و از خانه میرزا اقا خان بحکم و اشاره پادشاه جهان
با عزت و احترام بارک مبارک عود نموده و بکمال استقلال بیشتر از بیشتر بقمع صارم رگ
بدخواهان دولت علیه شدند پس از ظهور این دولتخواهی و اخلاص کیشی میرزا اقا خان بلقب
باعتماد الدوله شده مورد نوازش و مرحمت شاهانه امد و میرزا نصر الله صدر الممالک را
در قم دستگیر نموده و اقا بهرام خواجه را در دار الخلافه بی اختیار ساخته هر دو را محبوسا
بکرمانشاهان فرستادند و بهمچنین از امرا و اعیان که احتمال انگیزش این فتنه از ایشان میرفت
از غایت عقل و دوراندیشی متعرض نشده صلاح دولتی را در فراموش نمودن این مسئله دانسته
الحمد لله رب العالمین که پادشاه عدالت گستر سایه بر فرق اهالی ایران انداخته و وزیری
چنین برای نظم ممالک و رفاه حال جهانیان تعیین فرموده خداوند بتفضل و رحمت خود
این پادشاه را برقرار و مستدام دارد و جهانیان را از فیض وجودش برخوردار فرماید
بمحمد واله **ذکر احوالات سنه هزار و دویست و شصت و پنج و شصت و شش و حکایات خراسان و عراق**
چون بهار سال فرخنده فال ۱۲۶۵ قدم بعرصه روزگار گذاشت و لشکر دی را که در هر طرفی
از اطراف جهان سر بشوریدگی و فساد بر اورده و برودتهای دور از کار در هر عرصه
و دیار بظهور می اوردند بوزیدن بادهای بهاری و باریدن ابرهای اذاری
مرتفع و مندفع ساخت و در بساط چمن و دمن بعدالت هوای بهار گلهای
رنگارنگ و بلبلان خوش اهنگ شکفتن و گفتن اغاز نهادند غارتگر باد خزان
که از ضعف افتاب فصل میزان در هر طرف جولان مینمود و اوراق اشجار را چون
اغمشه و امتعه تجار که راه زنان بملاحظه سود و زیان می ربود چون نسیم اعظم

در دار الشرف خویش چون پادشاهان قوی دست که بر مسند و سریر سلطانی بسعادت
و کامرانی قعود و جلوس فرمایند لایح و ظاهر دید دست از غارت و تطاول باز داشته
و پای ظلم و ستم را بجاده عدل و داد گذاشته خمول و خموش امد پادشاه جهان که
از فر وجودش سرافرازی بخاقان زمان که زمانرا از مهابت سیاستش خموشی از
هر دست درازیست برسم پادشاهان و بقانون کیان در دار الخلافه طهران مسند
آرای مملکت ایران گشته ببسط بساط جشن نوروزی ایما و اشاره فرمودند و شاهزادگان
و امیرزادگان و امرا و خوانین که از اطراف و اکناف در دار الخلافه جمع آمده بودند
هر یک را بالتفات پادشاهانه و مراحم خدیوانه نواخته و درخور هر یک خلعتهای فاخره
و قباهای زردوز و زرنگار مرحمت فرموده زینت بخش بر و دوش افتخار چاکران و جان
نثاران دولت علیه روز افزون شدند و پس از انقضای جشن نوروزی التفات
پادشاهانه بتنظیم امورات ملک و ملت و تمشیت مهام شوکت و دولت انداخته حکم
جهانمطاع در باب لشکرهائی که در خراسان در این زمستان اقامت نموده بودند صادر شده
امیرزاده حمزه میرزا را با لشکرهای ابوابجمعی خود بدار الخلافه احضار و امیرزاده سلطانمراد
میرزا را بتسخیر تمامی مملکت خراسان و بقلع و قمع ماده فتنه حسنخان حکم و اشارت فرمودند
اما امیرزاده حمزه میرزا بعد از رسیدن حکم همایون با یار محمد خان تعارفات لایقه
و شایسته نموده ده عراده توپ نیز باو داده با اردوی ابوابجمعی خود متوجه دار الخلافه
شد و یار محمد خان معتمد خود امیر محمد خان را با عریضه اخلاص و عبودیت و خدمتگذاری
باستانه پادشاه جهان ارسال نمود امیرزاده حمزه میرزا در ولایت نیشابور با امیرزاده سلطانمراد
میرزا ملاقات کرده روانه دار الخلافه شد و در اواخر بهار بشرف بساط بوس شهریاری

مشرف

مشرف شده مورد تحسین و آفرین گشته و پادشاه گردون جاه امیرزاده حمزه میرزا را مورد
مرحمت نموده ملقب بحشمت الدوله فرمودند و بحکومت آذربایجان سرافرازش بخشیده و
حشمت الدوله روانه شده بدار السلطنه تبریز رسیده مشغول بخدمات مرجوعه خود امده و
تا حال تحریر که اوایل ع ۱۲۰ در آنولایت بکمرانی اشتغال دارند و امیرزاده سلطانمراد میرزا بعد
از گذراندن زمستان و رسیدن حکم پادشاه جهان صلاح تسخیر خراسان را در آن دید که اول
بر سر سبزوار آمده ولایت سبزوار را که در سر راه عراق و خراسان واقع است از تصرف
طغات و بغات بیرون آمده راه متردین عراق را امن و امان نماید باین عزم صایب و
رای درست در اوایل بهار با توپخانه و لشکر نظام بر سر سبزوار آمده و سبزوار را احاطه
نموده با توپ و تفنگ آتش غضب پادشاهی را بر سر اهالی اندیار ریخته و حاجی میرزا محمد خان
و اصلان خان تاب صدمات لشکر پادشاهی را نیاورده و اهالی سبزوار از در عجز و امان
در آمده حاجی میرزا محمد خان از شهر گریخته خود را بجرابه رسانیده گرفتار آمد و اصلانخان جان
فرار نمود که عنان در مشهد مقدس کشیده در اینوقت جان از دست سربازان جان شکار
بدر برد و ولایت سبزوار بتصرف لشکر دولت علیه آمد امیرزاده سلطانمراد میرزا حاجی
میرزا محمد خان را با کنده و زنجیر روانه دربار شهریاری نموده عازم مشهد مقدس گردید
و حاجی میرزا محمد خان بدار الخلافه رسیده در ارک مبارک محبوس ماند و امیرزاده سلطانمراد
میرزا بر ولایت نیشابور نیز مستولی شده بولایت مشهد مقدس رسیده در خواجه ربیع منزل
گزیده نصب خیام اقامت را نموده بفکر تسخیر قلعه مشهد مقدس افتاد و مملکت خراسان
سوای چاردیوار مشهد بدولت علیه آمده و حسنخان بفکر کار خود افتاده برای حفظ جان خود
دست و پائی میزد در آستانه متبرکه از قندیل طلا و نقره و سایر اسباب و اوضاع هر چه میدید

و می‌شنید تصرف نموده با اوباشش ورنود که بگرد خود جمع اورده بود مسکوک نموده میداد
و از سربازان انچه در ان مدت دست اورده بود در جاهای بد و حمامها محبوس نموده
تیر کمانان میفروخت و باین نوع در مشهد مقدس خودداری مینمود و عند الفرصه جمعی را
بیرون فرستاده و از محلات اذوقه و تدارک شهر می اورد و گاه گاهی با اهل اردوی
امیرزاده سلطانمراد میرزا متعرض شده جنگ و جدال مینمودند و چون برای دولت
علیه واضح شد که برای محاصره مشهد مقدس جمعیتی که در خدمت سلطانمراد میرزاست
کفایت نمیکند بتدارک و تهیه لشکر پرداخته توپخانه و لشکر بدفعات بمدد میفرستادند
و امیرزاده سلطانمراد میرزا در خواجه ربیع بنای گل کاری گذاشته خانه و حمام و طویله
برای لشکریان ساختند و بجمع اوردن اذوقه قیام و اقدام نموده برائی درست
و عزمی ثابت متوجه تسخیر مشهد مقدس شدند و همه روزه مابین الجانبین جنگ و جدال
برپا و قائم بود و کوتاهی از طرفین درین مواد واقع نمیشد ذکر احوال رضاقلیخان که در ولایت
اردلان خودسری مینمود برخاطر امنای دولت علیه حرکت ناهنجار رضاقلیخان
که در هنگام وفات پادشاه مرحوم از او صادر شده بود بسیار گران و ناهموار آمده
بفکر دفع و رفع او افتادند و جمعی از نظام توپخانه را برای گرفتن او باردلان فرستادند
و غلامشاه خان برادر او را بحکومت ولایت اردلان نامزد فرمودند رضاقلیخان
که از باده غفلت و مستی هرگز هشیار نمیشد فی الجمله بهوش امده چاره کار خود را بجز فرار
ندیده با جمعی از اهل انولایت فرار نموده بکرمانشاهان رفت و امیرزاده فیروز میرزا حاکم
کرمانشاهان را شفیع خود ساخته امنای دولت علیه او را خواسته محبوسا باذربایجان
فرستادند و مملکت اردلان بر غلامشاه خان برقرار و مستقیم امد ذکر واقعه که در دار السلطنه

اصفهان

اصفهان واقع شد سلیمان خان چنانکه سابقا مذکور شد بایالت اصفهان نامزد
شده در مال دیوان و وصول و ایصال ان کفایت بجای نیاورده بلکه قریب صد هزار تومان
از مال دیوان اعلی تلف شده باینجهت از حکومت انولایت معزول و بدار الخلافه رفت و غلام
حسین خان سپهدار بحکومت انولایت سرافراز شده و محمد حسین خان خلج را بنیابت خود
باصفهان فرستاده و خود نیز متعاقب رسیده مشغول بانجام خدمات دیوانی گردید در
ان اوقات مابین سربازان نظام و دو نفر از اهالی اصفهان گفتگو واقع شده اصفهانی
بخدمت امام جمعه رفته عارض شده و امام جمعه حمایت از او نموده و سربازان نظام قرب
مسجد جامع امده فی الجمله غوغا نموده سنگ پرانی دست گشوده و سنگی بر سر امام جمعه رسیده
فی الجمله مجروح گردید و امام جمعه بمنزل تشریف برده اهل غوغا و شورش که همیشه اشوب
طلب و فتنه دوستند اجماع عظیم در خانه امام جمعه نموده و غوغا نهادند غلامحسین خان
سپهدار در عمارت هفت دست که در خارج شهر است نشسته بود از این اشوب مستحضر شده
محمد حسین خلج را بخدمت امام جمعه میفرستد که در تسکین این فتنه سعی نماید و عذر سرباز را
از امام جمعه بخواهند محمد حسین خان که بخدمت امام جمعه میرسد جمعی از نوابان اصفهان
در مجلس امام جمعه حاضر بودند میرزا عبد الحسین نامی نیز که از عمال اصفهان و اهل مصدر
فتنه و فساد گشته بود حضور داشته یکی از نوابان با محمد حسین خان بنای خشونت گذاشته
محمد حسینخان نیز با او درشتی مینماید که درین بین یکی از اهل مجلس حربه کشیده بمحمد حسین خان میزند
و او را زخمدار نموده محمد حسینخان از هول جان خود را بمیان حوضی که در مقابل اطاق بود می‌اندازد
یکنفر غلام سیاه از عقب او خود را در حوض انداخته دو سه زخم دیگر بمحمد حسینخان میزند
و محمد حسینخان را از حوض بیرون می اورند امام جمعه جراح اورده مشغول بعلاج میشوند زخمها

علاج پذیر نشده بعد از دو روز او را نیم جان بیسان تابوت گذاشته نزد سپهدار می اورند و محمد حسینخان بعد از دو سه روز وفات مینماید اهل اصفهان بهم برامده بالکلیه سر از اطاعت باز میزنند چون این خبر بدار الخلافه رسید پادشاه جهان جمعی از لشکریان بمدد سپهدار نامزد فرموده و حکم مطاع صادر شده که سپهدار بعنف اصفهان را مطیع و منقاد نماید و سپهدار بمقتضای مصلحت دولتی یکدو محله را آتش زده و گوشمال فرموده و امام جمعه در خدمت سپهدار معتذر شده نوابان و میرزا عبد الحسین بنای فرار گذاشته باسم اینکه بدار الخلافه میرویم جمعیت نمودند و میرزا اسد الله پسر مجتهد العصر و الزمانی حاجی سید محمد باقر از این حرکات اصفهانیان با جمعی تا گلپایگان و خونسار آمدند امنای دولت علیه او را نوازش نموده باصفهان مراجعت دادند میرزا عبد الحسین و نوابان با جمعیت تمام از شهر بیرون آمده ظاهرا بعزم دار الخلافه باطنا بنیت فرار حرکت نموده و سپهدار جمعی را بر سر راه ایشان فرستاده در منزل اول بر سر آن بیدولتان ریختند بعضی مقتول و بعضی اسیر و نوابان که ریش سفید ایشان حیدر میرزا نامی بود با میرزا عبد الحسین در یکی از قرای کاشان متواری شده و مملکت اصفهان از وجود رنود پاک و صاف شده سپهدار با اقتدار تمام در اصفهان نشست اول حال میرزا عبد الحسین آنکه حاکم قم از مکان او که مختفی بود مستحضر شده غفلة بر سر او رانده و میرزا عبد الحسین مخبر از آمدن حاکم قم شده فرار نموده باصفهان رفت و در قریه در خانه یکی از آشنایان خود دفعة مختفی شده همان صاحب خانه احوال او را بخدمت سپهدار معلوم مینماید و سپهدار جمعی را فرستاده او را گرفته باصفهان میبرند و حقیقت حال او را بعرض پادشاه جهان میرسانند حکم همایون بسیاست او صادر شده سپهدار او را اطناب غضب پادشاهی انداخته هلاک مینماید تا عبرت دیگران و نصیحت سایر خودسران باشد و در همین اوقات ملا محمد علی زنجانی با اکثر

اهل

اهل زنجان متفق شده خود را بابی نامیده فتنه عظیم در خمسه حادث نمودند و سر از اطاعت حاکم دولتی باز زده با کارگذاران دیوانی مشغول جنگ و جدال شدند و از طرف دولت علیه نیز جمعی بدفع ایشان مامور شده برای استقامت امر ولایت تا حال تحریر که اواخر ۱۲۶۶ میباشد نشسته اند و هم در این اوقات از مصدر جاه و جلال کمر و خنجر مرصع و شمشیر و زین یراق مکلل بالماس و یواقیت برای یار محمد خان وزیر هرات التفات شده با اولاد و سایر متعلقانش نیز خلاع فاخره فرستادند و چون در ایام وفات پادشاه مرحوم بخدمات شایسته چنانکه مذکور شد اقدام مینمود از طرف شهریاری ملقب بظهیر الدوله شده و امیر محمد خان فرستاده او در کمال سرافرازی مرخص شده بهرات رفت و هم در این اوقات اردوی پادشاهی از شمران معاودت نموده در ماه ذیحجه وارد قم گردید حضرت شهریاری بزیارت آستانه مبارکه مشرف شده بخیرات و مبرات اشاره فرمودند و فقرا و ضعفای آن آستانه مبارکه را بعاجز نوازی خوشدل ساختند و سه هزار تومان زر نقد برای تذهیب رواق مبارکه برسم نیاز عطا نموده باستادان چابک دست حکم تذهیب فرمودند و پس از دوازده روز توقف بعزم شکار بمحال غلجستان و قریه نی زار تشریف فرما شدند پس از انبساط شکار از راه ساوه بدار الخلافه معاودت فرمودند چون دعاگوی دولت شاهی را منظور از تحریر این نسخه ذکر وقایع اواخر ایام خاقان خلد آشیان و زمان پادشاهی پادشاه مرحوم بود که برسم پیشکش در خدمت پادشاه جهان گذرانیده و بنده کار وجود نابود خود در انجمن حضور مبارک پردازد و در حال تحریر که اوایل ۱۲۶۷ میباشد دو سال و چیزی بالاست که از ایام سلطنت این پادشاه گردون جاه منقضی شده بجهت تیمن و تبرک خاتمه کتاب را بذکر بعضی از وقایع این دو سال فرخنده فال که امتداد آن تا هزار سال باد پرداخت و اخر این نسخه را بفتح مشهد مقدس و گرفتاری و قتل حسنخان از تصدق

فرق فرقدان سای پادشاه جهان موشح و مزین کردید امید اینکه عاکوی دولت از مرحمت
پادشاهی انکه ذره از پرتو التفات را شامل حال اینکه عاکوی دولت خود ساخته تا این عمر
چندروزه را بفراغت و امنیت در ظل مرحمت پادشاه جهان به عاکوئی بسر برده و کذران نماید و
جان ناقابل را در راه دعاکوئی دولت صرف نماید و این مختصر پیشکش که یاد اسلاف این سلسله
علیه است انکاه پسندیده شود که در نظر همایون پسندیده اید **بیت**

مالک رد و قبول هرچه کند پادشاست — گر بکشد حاکم است ور بنوازد رواست **مثنوی**

خدایا تو این شاه درویش دوست — که اسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار — بتوفیق طاعت دلش زنده دار
خدایا در افاق نامی کنش — بتوفیق طاعت کرامی کنش
غم از دشمن ناپسندش مباد — ز دوران کیتی کزندش مباد
برومند دارش درخت امید — سرش سبز و رویش برحمت سفید
بهشتی درخت اورد چون تو بار — پسر نامجوی و پدر نامدار
ازان خاندان خیر بیکانه دان — که باشند بدخواه این خاندان

ذکر فتح مشهد مقدس و قتل حسنخان بفضل و تایید داور رحمان و اقبال پادشاه جهان

چون مدت مدید محاصره مشهد مقدس طول کشید و معوق ماندن این کار در غیرت پادشاهانه
و حمیت ملوکانه شهریاری نکنجید اسکندرخان سردار را که با سلطانمراد میرزای والی والاشان
فی الجمله نقاری داشت احضار بدار الخلافه فرموده و محمد ناصرخان قاجار را با لشکری نصرت
نشان و توپخانه اتش فشان تسخیر مشهد مقدس و امداد امیرزاده سلطانمراد میرزا مامور و
روانه فرمودند پس از رسیدن محمد ناصرخان باردوی مشهد مقدس در تضییق حصار سعی بسیار

نموده

نموده راه امد و شد را بالکلیه بحسنخان و کسان او بسته کار را بر محصورین تنک کرفت
و حسن خان دست درازی بسقف و بام صحن مقدس نموده سرب و رویی که در مرور زمان
سقوف و سطوح العمارات مقدسه را بان فلزات اندود نموده بودند کنده و کلوله تجهیز
بلشکریان اسلام می انداز و اسرای شیعه جعفری را بترکمانان حنفی و حنبلی فروخته وجه ازا
قوت و قوت جان میساخت با این مدحضا لیسا چشم یاری از باطن امام الجن والانس
منظور مینمود و از ابتدای فتنه او تا ایام کرفتاری و هلاکش تحقیقا زیاده از ده هزار نفوس
در انولایت تلف و اسیر کرفتار شده بودند **بیت** لطف حق با تو مداراها کند
چون که از حد بکذری رسوا کند هنکام رسوائی ان مخذول رسیده بعد از یکسال محاصره
اذوقه کمیاب شده و خوف و هراس بر اهالی مشهد مقدس استیلا یافته در خفیه امان از نواب
والاشان امیرزاده سلطانمراد میرزا طلب داشتند و والی والاشان اهل مملکت را بمراحم
بیکرانه پادشاهانه امیدواری داده و اهالی مشهد مقدس بعد از اطمینان در شبی از شبها
دروازه را که قریب بسنکرهای اردو بود کشوده چند فوج از لشکریان نظام را با حسام خان
داخل شهر ساختند کسان حسنخان مخبر شده سراسیمه حسنخان را اکاهی دادند حسنخان خود را
در اول حال بروضه مقدسه انداخته چون بایست بسزا و جزای اعمال خود کرفتار اید از روضه
مقدسه بیرون امده باردوی والی والاشان رفته او و پسرش اصلان خان و برادرش
محمد علیخان کرفتار امده محبوس شدند و لشکریان اسلام وارد مشهد مقدس شده غلغله فتح و
شادمانی باوج سموات رسانیدند و بزیارت امام الجن والانس مشرف شده اهنک
شادمانی میرنختند امیرزاده سلطانمراد میرزا بعد از این فتح نمایان و خدمت شایان عرض
وقایع را بخدمت پادشاه جهان نموده و خود نیز با لشکریان دیکر وارد مشهد مقدس شده

قلم عفو بر جرایم اهل ان مملکت کشیده و بسبب حرمت استانه امام الجن والانس فتنه و اشوب
که اهل ان مملکت باعث شده بودند پادشاه جهان بعفو ملوکانه و اغماض پادشاهانه
گذرانیدند و بشکرانه این فتح مبین فتحنامها باطراف مملکت فرستادند و هفت شبانه روز
در دار الخلافه روزها بعیش و طرب و شبها بچراغان سور و سرور برپا کرده مشغول شادمانی
شدند و حسن خان و پسر و برادرش از صفحه جهان گمنام و نایاب گردیدند و مملکت خراسان
خلعت امن و امان پوشید و ساکنین ان مملکت فارغ البال و اسوده حال نشسته و
تا حال تحریر که اواخر ذی حجه الحرام هزار و دویست و شصت و شش است امیرزاده
سلطان مراد میرزا بحکمرانی ان ولایت منصوب و بنظم و نظام ان سرحد بحکم پادشاه جهان مشغول
بخرمی و شادکامی است الحمد لله که اخر این نسخه شریفه بخرمی و شادکامی بانجام رسید
انگاه خرمی و شادکامی فزاید که پسندیده پادشاه جهان خلد الله ملکه اید بیت

بضاعت نیاوردم الا امید
خدایا ز عفوم مکن ناامید

برحسب امر مطاع بندگان نواب مستطاب اشرف امجد اسعد ارفع والا شاهزاده
اعظم اکرم افخم حضرت نایب الایاله الباهره معتمد الدوله العلیه القاهره حاجی
فرهاد میرزا روحی فداه برسم کتابخانه خاصه شریفه مرقوم قلم شکسته رقم خانزاد
موسی علی ابادی شد حرره بیست و یکم شعبان المعظم سنه یکهزار و سیصد و پنج ١٣٠٥
هجری

